

الفبای شیعه

و

سری از اسرار آل محمد

سلام این قلم

برای دانلود کتاب های دیگر در زمینه
مناظره بین شیعه و سنی و... به سایت
زیر مراجعه کنید
www.funpic.persianguig.ir
www.funpic.persianguig.com

سماحه

نام کتاب: الفباى شيعة و سرى از اسرار آل محمد ﷺ
 مؤلف: سليم بن قيس هلالى
 مترجم: محمّد اسكندرى
 ناشر: آرام دل
 نوبت چاپ: اول - ۸۶
 تيراز: ۵۰۰۰ جلد
 قيمت: جلد شوميز ۳۵۰۰ - جلد سلفون ۵۰۰۰ تومان

مرکز پخش:

انقلاب - کارگر جنوبی - خیابان شهدای ژاندارمری پاساژ ناشران و کتابفروشان کوثر
 انتشارات آرام دل - تلفن ۶۹۷۱۶۹۷

سليم بن قيس هلالى، ۲ قبل از هجرت - ۷۹ ق. (کتاب سليم بن قيس، فارسى).
 الفباى شيعة و سرى از اسرار آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم
 مؤلف سليم بن قيس هلالى؛ مترجم محمد اسكندرى، تهران، آرام دل، ۱۳۸۶.
 ۳۸۶ ص. ۱-۵۱-۸۹۳-۹۶۲-۹۷۸ -- تيرا، اين كتاب در سالهاى مختلف توسط
 مترجمين متفاوت و ناشرين متفاوت منتشر شده است. كتابنامه بصورت
 زيرنويس است. عربى بن ايطالى (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ۴۰ ق.
 اذات خلافت. شيعة -- تاريخ -- احاديث -- اسلام -- تاريخ --
 احاديث. اسكندرى، محمد، ۱۳۵۳ - مترجم، الف ۱۲۸۶ - ۲۰۲۱ ك/م/۲۲۹/ BP
 ۲۹۷ / ۵۳ - ۳۲۲۶۶ م ۸۵

امام صادق عليه السلام فرمود:

مرکحاء از شیعیان و عمیقان ما که کتابی
 علیه این قیس هلالی را نداشته باشد
 چیزی از امر ولایت ما در نزد او نیست و
 اطلاعاتی از اسباب و علوه ما اهل بیت
 ندارد. زیرا این کتاب الفباى شيعة و
 سرى از اسرار آل محمد (ص) است.

بر گرفته از متن کتاب

تقدیم به صاحب امیل و حامی ولایت و اولین ستاره گرامی امامت برادر و وزیر و وارث نبوت علی مرتضی (ع) که اوست موجب سعادت و تقدیم به اولین مبارز راه هدایت همسر و متاد اصل امامت زهرای بتول (س) نور هدایت و تقدیم به محسن زهرا و علی که قربانی اول رکن ولایت می باشند و تقدیم به قائم و منسقم آل محمد (ص) که بود وارث نامی ولایت.

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب حاضر ترجمه کتاب معروف سُلَیْم بن قیس هلالی کوفی است که در خفقان غاصبان حقوق ولایت گردآوری شده و اولین کتاب شیعه به شمار می رود و در عظمت و شأن این کتاب همین بس که تمام روایات آن از قول رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و فرزندان و یاران خاص ایشان نقل شده و مورد تأیید ائمه اطهار ﷺ می باشد، چنانکه امام صادق ﷺ در مورد آن فرمود: «این کتاب القباى شیعه و سزى از اسرار آل محمد ﷺ است.» توضیحات بیشتر در این مورد را به بخش های دیگر کتاب موقوف کرده و در اینجا به نحوه تبویب کتاب اشاره ای می کنیم تا خواننده گرامی بهتر با بخش های این کتاب آشنا شده و راحت تر به مطالعه آن بپردازد.

نسخه ای که در این ترجمه مورد استفاده قرار گرفته، دارای مقدمه ای است که با عنوان «تحقیقی پیرامون کتاب سلیم» به چاپ رسیده است، این تحقیق مشتمل بر شش فائده می باشد که سه فائده اول و یک فائده آخر آن به معرفی اصل سلیم و راولیان کتاب او و نیز جایگاه این کتاب در نزد ائمه اطهار ﷺ و عالمان و محدثان بزرگ شیعه اختصاص دارد و ما آن را با همان عنوان در بخش دوم کتاب جای دادیم.

و اما فائده چهارم و پنجم شامل بیست و چهار حدیث می باشد که همگی از سلیم نقل شده ولی در کتاب او نبوده است بلکه محقق گرامی آنها را از کتاب های معتبر دیگری چون

اصول کافی، تهذیب، أمالی، خصال شیخ صدوق علیه السلام، بحارالانوار و دیگر کتب روایی شیعه گردآوری نموده و در متن تحقیق خود گنجانده است، نظر به مطالب ارزنده و گرانبهای که در این روایات بیان شده و نیز جهت سهولت در مطالعه مطالب روایی این کتاب اقدام به انتقال این احادیث به متن کتاب نموده و آن‌ها را با ذکر سند در پاورقی پس از احادیث موجود در اصل کتاب و در ادامه شماره‌های آن با عنوان احادیث الحاقی به چاپ رساندیم.

بنابراین کتاب حاضر دارای چهار بخش است.

بخش اول: مقدمه مترجم که مروری است بر زندگی سلیم و تاریخچه کتاب او

بخش دوم: تحقیقی پیرامون کتاب سلیم

بخش سوم: متن کتاب سلیم

بخش چهارم: احادیث الحاقی

«مترجم»

بخش اول

● مقدمه مترجم

● مروری بر زندگی سلیم

مروری بر زندگی سلیم بن قیس هلالی

و تاریخچه کتاب او^۱

سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی از اصحاب خاصّ امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و امام سجاده علیه السلام بوده و محضر مبارک امام باقر علیه السلام را نیز درک کرده است. او از طایفه بنی هلال بن عامر است که از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام می باشند، محل زندگی آنان ابتدا در نواحی حجاز بوده که بعدها به شام و عراق مهاجرت نموده اند.

سلیم دو سال قبل از هجرت متولد شده و تا سن پانزده سالگی در خارج از مدینه می زیسته و از زندگی و رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حوادث پس از آن از جمله مصائب و شهادت حضرت زهرا علیها السلام اطلاعی نداشت.

او در سن شانزده سالگی و در ابتدای جوانی وارد مدینه می شود و اولین چیزی که توجه او را به خود جلب می کند مردمانی هستند که اهل بیت پیامبرشان را رها کرده و با خانه نشین کردن باب مدینه علم نبوی، - امیرالمؤمنین علی علیه السلام - به گرد حاکمان غاصب و جاهلان حاسد جمع شده اند و چنان آنان را بر خود مسلط ساخته اند که حتی اجازه نقل سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در وصف دین حق و اولیاء حقیقی بیان فرموده، ندارند و هر

۱. بیشتر مطالب این بخش برداشتی آزاد از کتاب «اسرار آل محمد(ص)» ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی است که توسط دانشمند گرامی استاد اسماعیل انصاری زنجانی ترجمه و تحقیق شده است. «مترجم»

گونه اقدام به نشر و تبلیغ سنت نبوی با برخورد شدید این حاکمان مواجه می شود و جزو خفقان و سرکوب همه جا را فرا گرفته است.

اما سلیم در این میان حقیقت راه ولایت حقیقی را و یا بهتر بگوییم علی علیه السلام را می یابد و او را می شناسد و می فهمد که صاحب اصلی خلافت و جانشین بر حق پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله اوست و با اینکه کاملاً از جزو خفقان حاکم بر جامعه مطلع است تصمیم به آگاه سازی مردم می گیرد. او برای اینکه بتواند حقایق ولایت را ثبت و ضبط نماید باید بیشتر به علی علیه السلام و یاران خاص آن حضرت همچون سلمان و مقداد و ابوذر و دیگران نزدیک شود و از چشمه پر فیض معارف اهل بیت علیهم السلام بهره مند گردد، پس چنین می کند و در زمان اندکی به یکی از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام تبدیل می شود.

وی در طول خلافت عمر و عثمان به ثبت و ضبط پنهانی احادیث و تاریخ اهل بیت علیهم السلام و یاران نزدیک ایشان می پردازد در زمان عثمان بن او و سلمان که حاکم مدائن شده بود جدایی می افتد. ولی هنوز ابوذر و دیگران را از دست نداده است پس به همراه ابوذر به حج می رود و خطابه او را که در کنار کعبه ایراد نموده ثبت می کند و به مدینه باز می گردد.

سلیم حتی در هنگام تبعید ابوذر، در ریذه به دیدار او می رود و احادیثی از او به ثبت می رساند و این چنین با سعی و تلاش فراوان اولین کتاب شیعه را بنیان گذاری کرده و در پی تکمیل آن می کوشد.

سال ۳۵ هجری فرا می رسد و خلافت به دست با کفایت صاحب اصلی اش علی علیه السلام می افتد و با این که ۵ سال بیشتر دوام نمی یابد اما حضرت در این مدت کوتاه به اصلاح امور می پردازد و سعی فراوانی کرده تا ویرانی های فرهنگی خلفای قبلی را آباد سازد. البته اگر دشمنان قسم خورده اش مانعی بر سر راهش نتراشند.

سلیم نیز در این مدت دست از سعی و تلاش بر نمی دارد بلکه با جدیت دو چندان علاوه بر ثبت و ضبط حقایق ولایت، وارد میدان جهاد و مبارزه با دشمنان ولایت نیز می شود و در زمره فدائیان امیرالمؤمنین علیه السلام که همیشه در طلیعه لشکر حق به استقبال شمشیرهای دشمن می روند، در می آید او در این سال ها در سه نبرد جمل و صفین و

نهروان شرکت می کند و هم سلاح شمشیر به کف می گیرد و هم سلاح قلم و به همراه مولایش در صفین به نبرد معاویه می رود و تمام حوادث جنگ صفین از جمله یوم الپهریر که سخت ترین روز نبرد بوده را یادداشت می کند و داستان حکمین و قرآن به نیزه زدن و خطابه های علی علیه السلام را در کتاب خود می نویسد.

در نهایت ضمن مبارزه با خوارج حوادث جنگ نهروان را نیز به مطالب کتاب خویش می افزاید، تا اینکه حوادث تلخ ماه رمضان سال ۴۰ هجری پیش می آید و در شب نوزدهم قرق ولایت به دست شقی ترین مخلوق خدا شکافته می شود و علی علیه السلام در بستر شهادت قرار می گیرد، سلیم با تمام حزن و اندوهی که دارد همچنان به کار علمی خود ادامه می دهد و وصیت نامه امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز از زبان خود آن حضرت در کتاب خود ثبت می کند.

او پس از شهادت ولی بر حشش علی علیه السلام ملازم رکاب مولایش امام مجتبی علیه السلام می شود و همچنان به مبارزه علمی خود ادامه می دهد و با ضبط و ثبت جنگ و صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و نیز خطبه آن حضرت که در مدینه و در برابر معاویه ایراد فرمود به افشای بدعتها و جنایات معاویه و اقدامات او در تحریف احادیث اهل بیت علیهم السلام می پردازد.

امام مجتبی علیه السلام نیز با نیرنگ رویاه صفتان زمان خود به شهادت می رسد و سلیم که ۵۰ سال از عمر خود را سپری کرده این را خوب می داند که خود و کنایش در معرض خطر دشمنان قسم خورده اهل بیت علیهم السلام و فاسقانی همچون معاویه و یزید و ابن زیاد - حاکم بصره و کوفه - می باشد و باید با هر وسیله ممکن این اسناد گرانبها را از دسترس دشمن دور نگاه دارد، تنها راهی که به نظرش می رسد تقیه است.

او که از اصحاب و یاران خاص امام حسین علیه السلام به شمار می رود چنان تقیه می کند که کاتب ابن زیاد به او اعتماد کرده و نامه سزای معاویه به ابن زیاد را در دسترس وی قرار می دهد و سلیم با استفاده از این فرصت آن را استنسخ نموده و در کتاب خود ثبت می نماید تا بدین ترتیب سندی بسیار مهم که کسی جز سلیم به آن دسترسی نداشته است در تاریخ به یادگار بماند.

در سال ۵۸ هجری قمری، دو سال قبل از مرگ معاویه مأموریتی دیگر برای سلیم پیش

می آید. چرا که حضرت اباعبدالله الحسین علیہ السلام ۷۰۰ تن از اصحاب و تابعین را که سلیم نیز جزء آنان است در مین گرد هم آورده و خطابه‌ای رسا بر ضد معاویه ابراد می فرماید و سلیم باید تمام این خطبه را از زبان مبارک امام حسین علیہ السلام در کتاب خود به ثبت رساند و او چنین می کند.

این همه سعی و تلاش در حفظ اسرار و احادیث اهل بیت علیہم السلام با توجه به خطرانی که در پی داشته حاکی از آن است که به احتمال قوی سلیم در زمان حادثه کربلا در زندان این زیاد به سر می برده و توفیق رشادت و جانبازی در رکاب مولایش امام حسین علیہ السلام را نداشته است.

پس از وقایع کربلا سلیم به خدمت امام سجاد علیہ السلام می رود و در ضمن کسب فیض از محضر این امام شمام محضر فرزندش امام باقر علیہ السلام را نیز درک می کند. او پس از بهره مندی از وجود امام سجاد علیہ السلام به کوفه باز می گردد ولی دیری نمی باید که مجبور به ترک آنجا می شود زیرا عبدالملک مروان فردی صفاک و خون آشام و دشمن اهل بیت علیہم السلام یعنی حجاج بن یوسف ثقفی را حاکم کوفه قرار داده و او دستور تعقیب و دستگیری باران نزدیک امیرالمؤمنین علیہ السلام را صادر کرده است و نام سلیم هم جزء اولین نام های تحت تعقیب قرار دارد بنابراین او و کتابش در معرض خطر قرار می گیرند و راهی نمی ماند جز ترک کوفه و سفر به سرزمینی دیگر.

سلیم از کوفه خارج شده و راهی ایران می شود تا اینکه در نزدیکی شیراز به شهر بزرگی به نام یونندجان می رسد و در آنجا در خانه پدری ابان بن ابی عیاش که ۱۴ سال بیشتر ندارد سکونت می کند و در همان ابتدای امر متوجه می شود که این جوان ۱۴ ساله مانند خودش که در ۱۵ سالگی با اسرار و حقایق ولایت آشنا شده آماده و مهیای آشنایی با مکتب تشیع است، ابان با اینکه تمام قرآن را خوانده و فرا گرفته بود ولی بر اثر تبلیغات مسموم حاکمان غاصب از مباحث و معارف شیعی اطلاعی نداشت بنابراین سلیم با توجه به استعدادی که در این جوان سراخ داشت به تربیت او می پردازد و در عرض یکسال چنان او را شیفته معارف اهل بیت علیہم السلام و عاشق و شیدای آنان باری می آورد که جز او کسی را نمی باید تا در نقل

احادیث کتابش به او اعتماد کند.

یک سال از ورود سلیم به یونندجان می گذرد و او وارد ۷۸ سالگی عمرش شده است و احساس می کند که وقت رفتن است و مرگش فرا رسیده پس باید امانت خود را به دست شیعه مورد اعتمادی بسپارد و او کسی نیست جز ابان بن ابی عیاش، سلیم چندین بار او را می آزماید و از جنبه اعتقادی و امانت داری او را آموختن و مورد اعتماد می یابد تا جایی که به ابان می گوید: «من با تو معاشرت کردم و از تو چیزی جز آنچه که دوست داشتم ندیدم».

او سه شرط اساسی با ابان قرار داده و از او پیمان می گیرد که:

اولاً: تا سلیم زنده است از کتاب او و مطالب آن به کسی چیزی نگوید.

ثانیاً: پس از رحلت سلیم نیز از کتاب او و مطالب آن جز به افراد مورد اعتماد شیعه به دیگران چیزی نگوید.

ثالثاً: هنگام مرگ، کتاب را به شیعه‌ای موقف و مورد اعتماد بسپارد.

پس از پذیرش این شرایط توسط ابان، سلیم تمام کتاب را برای او قرائت می کند و او گوش می دهد تا ابهامی در آن باقی نماند سپس با دست خود کتاب را به ابان می سپارد تا وظیفه خود را در حفظ اسرار و احادیث اهل بیت علیہم السلام و سپردن آن به دست اهلسن، تمام و کمال انجام داده باشد. سلیم بعد از این کار زیاد زنده نمی ماند و در سال ۷۶ هجری، در سن ۷۸ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرده و به دیدار موالیانش می شتابد.

و اما اکنون نوبت ابان این جوان ۱۵ ساله است که از این امانت گرانها مراقبت کرده و بر غنائی آن بیافزاید، او پس از مطالعه تمام کتاب و فهم مطالب آن، برای بهره مندی بیشتر از معارف اهل بیت علیہم السلام راهی سفر شده و وارد بصره می شود و در آنجا طبق آداب و رسوم آنان خود را به طایفه بنی عبدالقیس منسوب می کند.

ابان در بصره کتاب سلیم را به حسن بصری عرضه می کند او نیز پس از مطالعه تمام کتاب آن را مورد تأیید قرار داده و می گوید: تمام احادیث این کتاب حق است و من همه آن را از امیرالمؤمنین علیہ السلام و دیگران شنیده‌ام.

سپس ابان با کتاب سلیم عازم مکه شده و در آنجا در محضر بیش از صد تن از صحابه و تابعین به فراگیری احادیث بسیاری می‌پردازد.

قصد بعدی او زیارت امام سجاده علیه السلام و کسب فیض از محضر پر فیض اوست. زیرا این امام سجاده علیه السلام است که می‌تواند به سؤالات و شبهات وی در زمینه‌های مختلف پاسخ گفته و صحت کتاب سلیم را برای او مشخص نماید. با این نیت عازم مدینه می‌شود و در آنجا موفق به درک محضر امام سجاده علیه السلام شده در حضور ابوالطفیل و عمر بن ابی سلمه که از اصحاب آن حضرت بوده‌اند کتاب سلیم را به خدمت آن حضرت عرضه می‌دارد تا شاید کلامی از آن حضرت در مورد این کتاب و احادیث آن بشنود و چه زیبا پاسخ می‌گیرد.

امام سجاده علیه السلام امر می‌فرماید تا آن کتاب را به طور کامل برایش بخوانند، ابوظیفیل و ابن ابی سلمه سه روز تمام از صبح تا شام کتاب سلیم را برای آن حضرت قرائت می‌کنند و ایشان استماع می‌فرماید و این امر شأن و مقام بلندی را نسبت به کتاب سلیم و مؤلف آن در نزد اهل بیت علیهم السلام می‌رساند، چرا که امام معصومی چون حضرت زین‌العابدین علیه السلام سه روز وقت خود را صرف می‌کند تا کتابی را که یکی از اصحابش نوشته بخوانند و آن حضرت بشنود و پس از تأیید آن بفرماید:

«سلیم راست گفته است خداوند او را رحمت کند همه این‌ها احادیث ما است که نزد ما شناخته شده است.»

پس از امام سجاده علیه السلام ابوظیفیل و ابن ابی سلمه می‌گویند: ما هم تمام احادیث این کتاب را از امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر شنیده‌ایم.

ابان پس از تأیید کتاب سلیم توسط امام سجاده علیه السلام سؤال مهمی از ایشان می‌پرسد: حالا که این کتاب مورد تأیید شماست پس تکلیف امت اسلامی چه می‌شود که اکثرشان از راه شما اهل بیت علیهم السلام منحرف شده‌اند؟ آیا واقعاً همه آنان که دین شما اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته‌اند در هلاکت‌اند؟

امام می‌فرماید: «آیا این حدیث را شنیده‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار شود نجات یابد و هرکس از آن فاصله

بگیرد هلاک شود و مثل اهل بیت من مانند باب حطه در بنی اسرائیل است»

ابان اقرار می‌کند که این حدیث را به طور متواتر از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، ابوظیفیل و عمر بن ابی سلمه نیز می‌گویند: ما هم این حدیث را از زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم.

امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: «آیا همین حدیث نگرانی و تعجب تو را حل نمی‌کند؟»

ابان در می‌یابد که تمام مطالب کتاب سلیم مورد تأیید ائمه اطهار علیهم السلام بوده و ملاک تشخیص فرقه حق از میان فرق مختلف اسلامی است وی بعد از این جریان به بصره باز می‌گردد و به فراگیری بیشتر فقه و حدیث مشغول می‌شود و در این مدت علاوه بر تأیید امام سجاده علیه السلام، تأیید امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام را نیز به آن می‌افزاید.

سالها می‌گذرد و ابان وارد ۷۶ سالگی عمر خود می‌شود و در می‌یابد که دیگر زمان رفتن فرا رسیده و باید فرد امینی را بیابد تا با سپردن کتاب سلیم به او به عهد و پیمانی که با سلیم داشته عمل کند، حادثه عجیبی که برای او پیش می‌آید عزم او را برای این کار محکم‌تر می‌کند.

جریان از این قرار است که شبی در خواب و در رؤیایی صادق سلیم را می‌بیند که فرا رسیدن مرگ او را به وی خیر داده و می‌گوید: ای ابان تو به زودی از دنیا خواهی رفت. درباره کتاب من تقوای الهی را در پیش گیر و آن را ضایع مگردان و به عهدی که با من در مورد کتمان کتابم داشتی عمل کن و آن را به کسی جز شیعیان از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام که دارای دین و اعتبار باشد مسپار.

عمر بن اذنه بزرگ علمای شیعه در بصره و یکی از یاران خاص امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، همان کسی است که ابان او را برای سپردن کتاب سلیم انتخاب می‌کند و فردای شبی که خواب سلیم را در آن دیده با او ملاقات می‌کند و او را از مطالب کتاب سلیم آگاه می‌سازد و به همان ترتیب که سلیم کتابش را به وی سپرده بود کتاب را به عمر بن اذنه می‌سپارد و اینگونه به وصیت سلیم عمل می‌کند.

یک ماه پس از این واقعه، در ماه رجب سال ۱۳۸ هجری ابان نیز به جمع یاران و

موالیان خود پیوسته و به دیدار معبودش می‌شنابید.

از این سال به بعد نوبت این اُذینه است که با دقّتی تمام و توجهی درخور به حفظ و نگهداری این کتاب ارزشمند بپردازد و آن را به دست شیعیان امین و مورد اعتماد برساند. او کتاب سلیم را به هفت تن از محدّثین بزرگ شیعه می‌سپارد و به همین ترتیب این گنجینه گرانقدر و ارزشمند در میان شیعیان موثق و امانت‌دار دست به دست می‌گردد تا امروز که به دست ما می‌رسد.

آری این است سرگذشت کتابی که از سوی امام صادق علیه السلام الفبای شیعه و سَری از اسرار آل محمد علیهم السلام نام گرفت و به همین جهت است که شیعه حقیقی وظیفه دارد ضمن آگاهی کامل از مطالب آن در حفظ و صیانت آن نیز بکوشد و آن را از دسترس نااهلان دور نگاه دارد، باشد که به حول و قوّة الهی برسد آن روزی که دیگر نیازی به کتمان حقایق نباشد و با تابش انوار درخشان معارف از وجود نازنین خورشید عالم آرای هستی حجت بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - شاهد عروج انسانیت به جایگاه اصلی خود که همانا پذیرش ولایت الله در تمام شؤون زندگی است باشیم.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

قم، جوار مرقد مطهر فاطمه معصومه علیها السلام

۱۰ ربیع الثانی ۱۴۲۷ هـ ق (اسکندری)

بخش دوم

● تحقیقی پیرامون کتاب سلیم ابن قیس

تحقیقی مهم پیرامون کتاب سلیم

مطالبی که پیش روی شما قرار دارد متن تحقیقی، سودمند و گرانبهایی است که یکی از اساتید و محققین ارجمند پیرامون کتاب سلیم بن قیس هلالی رضی الله عنه به عمل آورده و آن را ضمیمه نسخه‌ای که از این کتاب در اختیار داشته نموده است و ما به دو دلیل آن را برای چاپ برگزیدیم.

یکی به دلیل مطالب مهم و پرفایده‌ای که در مورد کتاب سلیم در این تحقیق بدان پرداخته شده و دیگر برای تقدیر و تشکر از این استاد و محقق گرامی که نسخه مزین به دست خط خویش را با تعلیقات خود بر این کتاب در اختیارمان قرار داد.

نسخه ایشان از جهت صحت ضبط و درستی مطالب در نهایت دقت و صحت قرار دارد و اولین نسخه‌ای است که در چاپ کتاب سلیم به عنوان نسخه اصل مورد استفاده قرار گرفته است، اکنون مطالب سودمند این تحقیق با ارزش که هر قسمت آن با عنوان «فائده» بیان گردیده تقدیم حضور شما می‌گردد.

این استاد محقق چنین می‌نویسد:

فائده اول:

یکی از اساتید محقق و پژوهشگر ما در کتابی که درباره تألیفات شیعه به رشته تحریر در آورده چنین می‌نویسد: صاحب این کتاب مرجع، ابوصادق سلیم بن قیس هلالی عامری

کوفی تابعی است که پنج امام بزرگوار شیعه یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام را درک کرده و در حالی که از دست جبار زمان، حجاج بن یوسف ثقفی پنهان شده بود، از دنیا رفته است، کتاب او یکی از بزرگترین کتاب‌های مرجع شیعی می‌باشد که قبل از امامت امام صادق علیه السلام تألیف شده است.

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در کتاب «الغیبة» در باب روایاتی که امامت دوازده امام علیهم السلام را به اثبات می‌رساند چنین آورده است: در میان تمام عالمان شیعه که علوم خود را از ائمه اطهار علیهم السلام دریافت نموده‌اند و از آن حضرات روایت کرده‌اند اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی یکی از بزرگترین و قدیمی ترین کتاب‌های مرجعی است که علماء و راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام آن را روایت کرده‌اند. زیرا تمام آنچه که در این کتاب وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر و افرادی مانند ایشان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده و احادیث را از ایشان شنیده‌اند روایت شده است، این کتاب از کتاب‌های مرجع و پایه‌ای است که شیعیان به آن رجوع می‌کنند و مورد اعتماد آنان است.

سپس از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرموده‌اند: «هرکدام از شیعیان و محبتین ما که کتاب سلیم بن قیس هلالی را در اختیار نداشته باشد چیزی از امور مربوط به ولایت ما در نزد او نیست و اطلاعاتی از اسباب و علوم ما اهل بیت ندارد، زیرا این کتاب الفیای شیعه و سؤی از اسرار آل محمد علیهم السلام است.»

فضل بن شاذان (وفات ۲۶۰ هـ) در کتاب خود «مختصر اثبات الرجعة فی الغیبة» از محمد بن اسماعیل بن بزیر از حماد بن عیسی (متوفی ۲۰۸ هـ) از ابراهیم بن عمر یمانی که از اصحاب امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بوده است از ابان بن اُبی عیاش از سلیم بن قیس هلالی روایت می‌کند که او گفت: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: من از سلمان و مقداد و ابوذر در مورد تفسیر قرآن چیزهایی شنیده‌ام... علی علیه السلام در جواب فرمودند: در دست مردم هم مطالب حق هست و هم مطالب باطل، هم راست و هم دروغ، هم ناسخ و هم منسوخ، تا آخر حدیث که امام علی علیه السلام در آن امامان بر حق را یکی بعد از

دیگری نام می‌برند»

محمد بن اسماعیل در پایان این حدیث چنین می‌گوید حماد به من گفت: این حدیث را نزد مولایم امام صادق علیه السلام بیان کردم حضرت پس از شنیدن آن گریست و فرمود: «سلیم راست گفته است، این حدیث را پدرم از پدرش و او از جدش امام حسین علیه السلام برایم نقل کرده و فرمودند: امام حسین علیه السلام درباره این حدیث فرموده‌اند که این حدیث را هنگامی که سلیم بن قیس از پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کرد شنیده‌ام.»

در کتاب «مختصر البصائر» چنین آمده است که ابان بن اُبی عیاش کتاب سلیم را در حضور جماعتی از بزرگان اصحاب از جمله ابوطیفیل برای آقا و مولایمان امام سجاد علیه السلام قرائت نمود و آن حضرت پس از شنیدن مطالب کتاب صحت آن را تأیید کرده و فرمودند:

«این‌ها احادیث ما اهل بیت است و همگی صحیح می‌باشند»

شیخ کشی می‌گوید: این حدیث بعد از امام سجاد علیه السلام خدمت امام باقر علیه السلام نیز عرضه می‌شود و آن حضرت نیز بعد از شنیدن آن بسیار محزون شده و با چشمانی اشکبار می‌فرماید: سلیم راست گفته است، زیرا بعد از شهادت جدّم امام حسین علیه السلام پدرم نزد من آمد و این حدیث را برای من که در حضور مبارکش نشسته بودم نقل نموده و سپس فرمود: سلیم راست گفته است چرا که این حدیث را پدرم و عموم امام حسن علیه السلام از جنّم علی علیه السلام برای من نقل فرموده‌اند.

کتاب سلیم از اصول مشهور بین علمای شیعه و سنی است، این ندیم در فهرست خود می‌گوید: «این کتاب اولین کتابی است که برای شیعه پدید آمده است. منظورش این است که کتاب سلیم اولین کتابی است که مسائل مربوط به تشیع در آن به نگارش در آمده است و در روایتی که در توصیف این کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده، آنجا که حضرت می‌فرماید: «این کتاب الفیای شیعه است» به این نکته اشاره شده است.»

قاضی بدرالدین سبکی - متوفی ۷۶۹ هـ - در کتاب خود «محاسن الوسائل فی معرفة الأوائل» می‌نویسد، اولین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است ولی من می‌گویم کتاب «سنن» تألیف ابوزافع - متوفی ۵۰ هـ - در تصنیف و تألیف مقدم

بر کتاب سلیم است، ابورافع همان کسی است که بعد از وفاتش معاویه خانه اش را خرید و حال آنکه سلیم در زمان حجاج و در حدود سال ۹۰ هـ ق وفات نموده است.^۱

بسیاری از علمای قدیم در کتاب های خود مانند «اثبات الرجعة» و «اختصاص» و «احتجاج» و «عیون المعجزات» و «من لا یحضره الفقیه» و «بصائر الدرجات» و «کافی» و «خصال» و «تفسیر فرات» و «تفسیر محمد بن عیاش بن ماهیار» و «الدرر النظیم فی مناقب الائمة الهامیه» با اسناد متعدد که بیشترشان به ابان بن ابی عیاش فیروز منتهی می شود از کتاب سلیم حدیث نقل کرده اند، هر چند افراد دیگری غیر از ابان نیز بدون آن که سلیم کتاب خود را به آنان بسپارد از او روایت کرده اند و این مطلب از اسناد روایات مختلف مشهود است.

از جمله کسانی که بدون سپرده شدن کتاب به او از سلیم حدیث نقل می کند ابراهیم بن عمر یمانی است. مثلاً برخی از روایات از طریق حمّاد بن عیسی از ابراهیم نقل شده و او بدون واسطه از سلیم نقل کرده است و نجاشی و شیخ طوسی در کتب خود به این سند تصریح کرده اند، البته این مطلب وجود واسطه بین ابراهیم و سلیم را نفی نمی کند. مثلاً در کتاب «اثبات الرجعة» ابراهیم با واسطه از سلیم روایت کرده که سند آن چنین است: از محمد بن اسماعیل بن بزیز از حمّاد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی و این امر موضوعی است که از اسناد روایات دیگری نیز ثابت می شود، بلکه با توجه به این دو نوع سند چنین به نظر می رسد که ابراهیم، هم بدون واسطه ابان از سلیم حدیث نقل نموده و هم با واسطه او و در برخی از اسناد هم با واسطه های بیشتر، مانند آنچه که در ابتدای برخی از نسخه های کتاب سلیم نقل شده اسناد آن چنین است: از ابراهیم بن عمر یمانی از عموش عبدالرزاق بن همام - وفات ۲۱۱ هـ ق - از پدرش همام بن نافع صنعانی حمیری از ابان بن ابی عیاشی از سلیم بن قیس، و سند دیگر ابراهیم از عبدالرزاق از عمر بن راشد از ابان از سلیم بن قیس و این به خاطر آن است که

۱. مترجم: بیان این نکته لازم است که اولاً کتاب سلیم از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام شروع به تألیف شده و ثانیاً دیر از دنیا رفتن سلیم حاکی از دیرتر تألیف شدن کتابش نیست.

آنان با اینکه با هم، هم عصر بوده اند به دلیل اطمینانی که به یکدیگر داشته اند و نیز برای ازدیاد سلسله اسناد موقوف و مورد اطمینان در میان مردم، احادیث سلیم را از همدیگر نقل کرده اند، هر چند بدون واسطه نیز می توانستند از سلیم روایت کنند.

یکی دیگر از کسانی که بدون سپرده شدن کتاب به او از سلیم روایت می کند علی بن جعفر حضرمی است، به عنوان مثال دو کتاب «بصائر الدرجات» و «اختصاص» با اسناد خود از ابراهیم بن محمد ثقفی از اسماعیل بن بشار از علی بن جعفر از سلیم نقل می کنند که او چنین می گوید: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: **من و جانشینانم که از نسل من هستند هدایت کنندگان - عالم - هستیم.** تا آخر حدیث که در نسخه های مختلف کتاب سلیم نقل شده است.

با توجه به این مطالب مشخص می شود که منظور سید علی بن احمد عقیقی و ابن ندیم و کسانی که از او تبعیت کرده اند از اینکه می گویند: غیر از ابان کس دیگری از سلیم روایت نکرده، این است که سلیم کتاب خود را جز به ابان به کس دیگری نسپرده است و با باید گفت این سخن آنان حاکی از این است که ایشان از روایاتی که دیگران از سلیم نقل کرده اند اطلاعی نداشته اند بنابراین، اعتقاد آنان موجب بی اعتباری احادیثی که دیگران از سلیم روایت کرده اند و در کتب قدیمیان آمده، نمی شود و صحت آنها را زیر سؤال نمی برد. بلکه سخن آنان بی مورد بوده و با توجه به ثبوت خلاف آن، برای ما اهمیتی ندارد، در این مورد می توان به تنها منتقد کتاب سلیم یعنی ابن غضائری اشاره نمود.

او برای اثبات نقل کتاب سلیم از طریق غیر از ابان و در ردّ کسانی که نسبت جهل به سلیم داده اند چنین می گوید: من نام سلیم را به عنوان راوی در کتاب های مختلفی غیر از کتاب خودش و بدون وساطت ابان بن ابی عیاشی دیده ام.

آنچه مسلم است این است که هر چند افراد زیادی غیر از ابان از سلیم حدیث نقل نموده اند ولی او کتاب خود را به کسی جز ابان نسپرده است، ابان از سلیم حدیث نقل کرده و پس از وفاتش کتاب سلیم را با شرایطی خاص در اختیار عمر بن محمد بن عبدالرحمن بن اذینه کوفی قرار داد و این امر بعد از آن اتفاق افتاد که شبی ابان در رؤیای

صادقه سليم را می‌بیند که نزدیکی وفات او را به وی خبر داده و از او می‌خواهد که به وصیت سليم در هنگام سپردن کتاب به وی عمل کند، شرح این وصیت را ابان در ابتدای کتاب سليم آورده است.

علامه مجلسی رحمته الله در مقدمه کتاب سليم که در اول کتاب بحار آورده از قول ابن اذینه حکایتی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه ابان قبل از وفاتش ابن اذینه را به حضور خود می‌طلبد و سخنانی با او می‌گوید که برای جلوگیری از اطالة کلام از بیان آن صرف نظر می‌کنیم، ابن اذینه در پایان این حکایت می‌گوید: ابان کتاب سليم بن قیس را به من سپرد و بعد از آن یک ماه بیشتر زنده نبود.

بنابراین ابن اذینه به عنوان کسی که ابان کتاب سليم را به او سپرده و از او حدیث نقل می‌کند و دیگران بدون دریافت خود کتاب، احادیث آن را از ابان روایت کرده‌اند و این مطالبی است که از سند احادیث سليم در بسیاری از کتاب‌های روایی از جمله در ابتدای بعضی از نسخه‌های کتاب سليم بدست آمده است.

از جمله این افراد که بدون داشتن کتاب سليم احادیث آن را از ابان نقل می‌کنند عثمان بن عیسی و حماد بن عیسی هستند که بنابر اسناد موجود در دو کتاب «فهرس» شیخ طوسی و «رجال» نجاشی این مطلب ثابت می‌شود.

خود نجاشی و شیخ طوسی رحمتهما الله در اسناد خود این احادیث را از یک فرد واحد نقل کرده‌اند با این تفاوت که نجاشی از او با نام علی بن احمد قمی یاد می‌کند و شیخ طوسی رحمته الله با نام ابن ابي جئید، در هر صورت او کسی نیست جز علی بن احمد بن ابي جئید قمی که از مشایخ حدیث این دو عالم بزرگوار می‌باشد و احادیث سليم را از این طریق روایت می‌کند و از محمد بن حسن بن ولید از محمد بن ابي القاسم - ما جیلوبه - از محمد بن علی صیرفی از حماد و عثمان پسران عیسی، جملگی از ابان و او از سليم؛ این سند به همین صورت در فهرس شیخ طوسی رحمته الله وارد شده ولی در نسخه‌های کتاب نجاشی قسمت آخر آن - از ابان و او از سليم - توسط ناسخ از قلم افتاده است.

یکی دیگر از کسانی که از ابان روایت کرده ابراهیم بن عمر یعنی است که قبلاً اشاره شد

او بدون واسطه ابان نیز از سليم روایت نموده است.

همان بن نافع صنعانی فرد دیگری است که بنابر برخی از سندهای موجود در تعدادی از نسخه‌های کتاب سليم از ابان روایت می‌کند.

از جمله کسانی که از ابان روایت کرده‌اند یکی محمد بن مروان است که نام او در دو سند از اسناد کتاب تفسیر فوات کوفی آمده و دیگری نصیر بن مزاحم می‌باشد که نام او در سندی از اسناد کتاب تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار ذکر شده است.

تفاوت نسخه‌های کتاب سليم

نسخه‌های متعددی از کتاب سليم مشاهده کردم که در مجموع از سه جهت با یکدیگر تفاوت داشتند:

جهت اول: اختلاف در سند ابتدایی کتاب

نسخه‌ای از کتاب سليم به خط شیخ محمد بن حسن حُرّ عاملی اکنون در کتابخانه یکی از علمای بزرگ نجف موجود است که اصلاحات شیخ به علاوه نوشته‌ای که حاکی از تملک این کتاب توسط او در سال ۱۰۸۷ هـ و بعد از وی توسط فرزندش شیخ محمد رضا در سال ۱۱۰۵ هـ می‌باشد در آن دیده می‌شود، سند ابتدایی این نسخه با سند نسخه‌ای که علامه مجلسی رحمته الله تمام آن را در ابتدای کتاب شریف بحار یا دو سند ذکر می‌کند برابر است. یکی از دو سند فوق به دو برادر یعنی عثمان و حماد پسران عیسی که از ابان روایت کرده‌اند منتهی می‌شود و دیگری به محمد بن ابي عمیر، او از قول ابن اذینه روایت می‌کند که گفت: شب گذشته خوابی دیدم که حاکی از نزدیکی وفات من است تا آخر حکایت که این اذینه می‌گوید: ابان پس از پایان سخنانش کتاب سليم را به من سپرد.

اما در سندی که در چهار نسخه ذیل آمده جریان فوق از قول ابو عمرو معمر بن راشد بصری نقل می‌شود که بعد از معرفی این چهار نسخه به این سند نیز اشاره خواهیم کرد، این نسخه‌ها عبارتند از:

۱. نسخه‌ای قدیمی که اکنون در یکی از کتابخانه‌های نجف موجود بوده و فقط نصف کتاب سلیم را در بر می‌گیرد.
 ۲. نسخه‌ای که متعلق به علامه و استاد بزرگوار ما محدث نوری علیه السلام می‌باشد و در سال ۱۲۷۰ هـ ق با خط سید محمد موسوی خوانساری استنساخ شده که آن هم اکنون در یکی از کتابخانه‌های نجف موجود است.
 ۳. نسخه‌ای که اکنون در اختیار شیخ ابی علی حائری رجائی می‌باشد و ابتدای آن را در کتاب خود «منتهی المقال» نیز آورده است.
 ۴. نسخه‌ای که علامه سید حامد حسین لکهنوی هندی ابتدای آن را در میان مطالبی که با سعی فراوان برای بیان اعتبار کتاب سلیم نگاشته آورده است.
- سند موجود در این چهار نسخه چنین آغاز می‌شود: «ابو طالب محمد بن صبیح بن رجاء در سال ۳۳۴ در شهر دمشق به من خبر داد که ابو عمر عصفه بن ابی عصفه بخاری از قول ابوبکر احمد بن منذر بن احمد صنعانی - که شیخی صالح و امین و همسایه اسحاق بن ابراهیم دیری بوده - در شهر صنعاء به او خبر داده از قول ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع صنعانی حمیری که ابو عمرو معمر بن راشد بصری به او گفته است: «أبان یک ماه قبل از وفاتش مرا نزد خود فراخواند و گفت: شب گذشته خوابی دیدم که حاکی از نزدیکی وفات من است، و این حکایت را تماماً مانند آنچه در سند علامه مجلسی در بحار و نسخه شیخ حرّ عاملی از قول ابن اذینه نقل شده، ادامه می‌دهد و در آخرش هم می‌آورد: «ابن اذینه گفت: سپس أبان نوشته‌های سلیم را به من سپرده، از همین قسمت پایانی مشخص می‌شود که راوی حکایت أبان مرا فرا خواند در تمام این نسخه‌ها همان عمر بن اذینه می‌باشد و نام او به قرینه اینکه در پایان حکایت خواهد آمد، در ابتدای آن از قلم نامسخر افتاده است.

بنابراین ابتدای تمام نسخه‌های یاد شده در بیان کیفیت تحویل کتاب توسط سلیم به أبان و نیز تحویل آن توسط أبان به ابن اذینه به یک صورت می‌باشد و بدون هیچ اختلافی مؤید این هستند که محمد بن ابی عمیر و اسحاق بن ابراهیم بن عمر می‌مانند - که شیخ کشی از آنان

روایت کرده - و معمر بن راشد و دیگران همگی این حکایت را از عمر بن اذینه نقل کرده‌اند. نسخه دیگری نیز در یکی از کتابخانه‌های نجف موجود است که تمام سند ابتدایی مذکور در آن از قلم افتاده و آن نسخه‌ای است که توسط میر محمد سلیمان بن میر معصوم بن میر بهاء الدین حسینی نجفی در سال ۱۰۴۸ م و در مدینه منوره نوشته شده است، اولین حدیث آن روایتی است از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: خداوند متعال بعضی از مردم را بدون حساب وارد بهشت می‌کند... تا آنجا که صفات جهنمیان را معرفی کرده و می‌فرماید: و این‌ها را جهنمی می‌نامند.

صاحب این نسخه در ابتدای کتاب خویش بعد از حمد و ثنای الهی چنین می‌نویسد: این‌ها تعدادی از احادیث نبوی است که سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علیه السلام فرا گرفته و آن‌ها را در کتابی گرد آورده است، سلیم می‌گوید: علی علیه السلام به ما فرمود: ... و تا نیمه‌های کتاب نام سلیم را به عنوان راوی به کار می‌برد و یادآوری می‌کند که این احادیث را از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده است آنگاه تعداد دیگری از روایات کتاب سلیم را نقل کرده و بعد از آن می‌نویسد: من نسخه دیگری یافته‌ام که به سلیم بن قیس نسبت داده شده و عبارات آن چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم، سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: ... و تا آخر این نسخه را نیز در کتاب خود می‌آورد.

جهت دوم: تفاوت در ترتیب احادیث

احادیث سلیم در نسخه‌های مختلف کتاب اوگاهی جابه‌جا شده‌اند و برخی از روایات که در نسخه‌ای، مقدم بر احادیث دیگر بوده در نسخه‌های دیگر متأخر از آن ثبت شده است.

جهت سوم: تفاوت در تعداد احادیث

تعداد احادیث موجود در نسخه‌های مختلف متفاوت با یکدیگر است، به عنوان مثال

نسخه‌ای که در کتابخانه یکی از علمای نجف موجود است نصف و بامقداری بیشتر از نصف کتاب سلیم را در برگرفته و نسخه علامه محدث نوری علیہ السلام کامل تر از آن است، و اما کامل‌ترین نسخه‌ای که من دیده‌ام نسخه شیخ حرّ عاملی علیہ السلام است که ظاهراً با نسخه دانشمند هم عصر او یعنی علامه مجلسی علیہ السلام مقابله شده است و خود علامه نیز نسخه خویش را با نسخه‌ای قدیمی که به خط ابی محمد رمانی در تاریخ ۶۰۹ هـ ق استنساخ شده و علامه ما مقانی در کتاب خود «تفحیح المقال» از آن حدیث نقل کرده، مقابله نموده است، با این حال تعدادی از احادیث سلیم که در کتاب‌های قدیمیان مثل «الغیبه» نعمانی و دیگران آمده در نسخه‌های یاد شده به چشم نمی‌خورد.

در اینجا به پایان آنچه از استاد خویش نقل کردم می‌رسیم، به جان خودم سوگند مطالب تحقیقی او به قدری ارزشمند است که خواننده آن را چنان با حقیقت آشنا می‌کند که گویی خود با چشمانش آن را دیده و با دستانش آن را لمس کرده است، خداوند امثال او را در میان اهل علم زیاد گرداند.

فائده دوم: اقوال علماء در اعتبار کتاب سلیم

علامه مجلسی علیہ السلام در کتاب شریف بحار به صورت مرسل از امام صادق علیہ السلام نقل می‌کند که آن حضرت در مورد کتاب سلیم چنین فرمود: «هرکدام از شیعیان و محبتین ما که کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد چیزی از امر ولایت ما در نزد او نیست و اطلاعی از اسباب و علوم ما اهل بیت علیهم السلام ندارد، زیرا این کتاب الفیای شیعہ و سزّی از اسرار آل محمد علیہ السلام است.

هر چند این روایت به صورت مرسل نقل شده ولی در میان علماء روایت مشهوری است و علامه مجلسی علیہ السلام آن را در بحار آورده و پس از نقل آن چنین می‌گوید: نسخه‌ای قدیمی از کتاب سلیم به دست آوردم که احادیث آن به دو طریق ولی با اختلافی اندک نقل شده بود و در پایان یکی از آن دو چنین نوشته شده بود: «بحمد الله و به یاری خداوند متعال به اتمام رسید کتاب سلیم بن قیس هلالی در اوّل ربیع الثانی سال ۶۰۹ هـ ق به خط ابو محمد رمانی،

خدا را شکر می‌کنم و بر پیامبرش درود می‌فرستم،

حدیث یاد شده علاوه بر کتاب بحار در پشت نسخه‌ای از کتاب سلیم بن قیس که شیخ حرّ عاملی علیہ السلام در سال ۱۰۸۷ هـ ق آن را به دست آورده نوشته شده است شیخ جلیل محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «الغیبه - طبع ایران -» در باب احادیث مربوط به اثبات امامت دوازده گانه چنین می‌گوید: در میان تمام عالمان شیعه که علوم خود را از ائمه اطهار علیهم السلام دریافت نموده‌اند و از ایشان روایت کرده‌اند، اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی یکی از بزرگترین و قدیمی‌ترین کتاب‌های مرجعی است که علماء و روایان احادیث اهل بیت علیهم السلام آن را روایت کرده‌اند زیرا، تمام آنچه که در این کتاب وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر و افرادی مانند ایشان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده و سخنان ایشان را شنیده‌اند نقل شده است، این کتاب از کتاب‌های مرجع و پایه‌ای است که شیعیان به آن رجوع کرده و مورد اعتماد آنان است.

این ندیم در کتاب «فهرست» خود، در فن پنجم از مقاله ششم که موضوع آن بیان احوال علماء و نام کتاب‌های آنان است می‌گوید: «یکی از باران امیرالمؤمنین علیه السلام سلیم بن قیس هلالی است، او که از جانب حجاج بن یوسف ثقفی تحت تعقیب بود تا به قتل برسد فراری شده و به ابان بن ابی عیاش پناه می‌برد و مورد حمایت وی قرار می‌گیرد، زمان وفاتش که فرا می‌رسد به ابان می‌گوید: مرگ من فرا رسیده و تو حتمی برگردن من داری [پس بشنو] همانا از امور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که چنین و چنان... سپس کتابی به ابان می‌سپارد که همان کتاب مشهور سلیم بن قیس هلالی است، بنابراین ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس روایت کرده و کس دیگری از او روایت نکرده است، ابان خود در توصیف سلیم چنین می‌گوید: او بر مردی نورانی بود و کتاب او اوّلین کتابی است که در میان شیعیان ظهور کرد.

در کتاب «مختصر بصائر الدرجات»^۱ آمده است: ابان بن ابی عیاش کتاب سلیم را در

۱. کتاب «مختصر بصائر الدرجات» از تألیفات علامه فقیه شیخ حسن بن سلیمان حلی علیہ السلام می‌باشد که تا سال ۸۰۲ هـ ق زندگی می‌کرده و از شاگردان اول شهید اول محمد بن مکی بوده است و اما کتاب «بصائر الدرجات» تألیف سید بن عبدالحق بن ابی خلف اشعری قمی است که در روز چهارشنبه ۲۷ شوال سال ۳۰۱ و به قولی در سال ۳۰۰ و به قولی دیگر در سال ۲۰۹ هـ ق وفات یافته است.

حضور جماعتی از بزرگان اصحاب امام سجادؑ از جمله ابو طفیل برای آن حضرت قرائت نمود، ایشان بعد از شنیدن مطالب کتاب آن را تأیید کرده و فرمودند: این ها احادیث ما اهل بیتؑ است و ہمگی صحیح می باشد.

قاضی بدرالدین سبکی (متوفی ۷۶۹ هـ) در کتاب «محاسن الوسائل فی معرفة الأوائل» می گوید: اولین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است.

علامه مجلسیؑ در اوائل بحار در باب بیان اعتبار کتاب های علماء در مورد کتاب سلیم چنین می گوید: کتاب سلیم بن قیس در اوج شهرت قرار دارد، برخی بر این کتاب ابراد گرفته اند ولی حقیقت آن است که این کتاب از کتاب های مرجع معتبر می باشد.

عالم و محدث بزرگ شیخ حرّ عاملی کتاب خود «وسائل الشیعه» می نویسد:

فائده چهارم از این مبحث اختصاص دارد به کتاب های مورد اعتمادی که احادیث کتاب و سائل از آن ها نقل شده، یعنی همان کتاب هایی که مؤلفین آن و دیگران شهادت به صحت آن ها داده اند و قرائتی بر صحت نسبت روایان آن ها ارائه شده و به طور متواتر از مؤلفین آن ها به دست ما رسیده است بنابراین در نسبت این کتاب ها به مؤلفین آن ها جای هیچگونه شک و تردیدی باقی نمانده است از جمله این قرائن وجود نسخه هایی از این کتاب ها به خط علمای بزرگ و ذکر نام آن ها در تألیفاتشان و همین طور شهادت آنان بر صحت نسبت روایان این کتاب ها می باشد که می توان موافقت مضمون احادیث آنان با احادیث کتاب های معتبر و متواتر و یا اخبار واحدی که دارای قرینه هستند را نیز بر آن اضافه نمود، این کتاب های مورد اعتماد عبارتند از: کتاب کافی،... و کتاب سلیم بن قیس هلالی.

سپس این عالم بزرگوار در فائده دوازدهم کتاب و سائل در شرح حال سلیم چنین می گوید: در باب قضاء دلایلی آوردیم مبنی بر اینکه کتاب سلیم به محضر امام سجادؑ عرضه شده و در نسخه ای که از این کتاب به دست ما رسیده هیچ مطلب فاسدی وجود ندارد و در آن چیزی که بر جعلی بودنش دلالت کند یافت نمی شود، شاید موارد فاسدی که از سلیم نقل شده از این کتاب نبوده به همین دلیل هم هست که موارد فاسدی که از او نقل کرده اند مشهور نیست و چیزی در این مورد به دست ما نرسیده است.

محدث جلیل سید هاشم بحرانیؑ در باب پنجاه و چهارم از ابواب مربوط به فضائل امیرالمؤمنینؑ در کتاب «غایة المرام» هنگامی که از سلیم حدیثی را نقل می کند در مورد کتاب او می گوید: کتاب سلیم مشهور و مورد اعتماد است به گونه ای که مصنفین بزرگی در کتاب های خود از او روایت کرده اند، سلیم از تابعین است و محضر امیرالمؤمنینؑ را درک کرده و سلمان و ابوذر را دیده است، در مطلع کتاب او آمده: این نسخه، کتاب سلیم بن قیس هلالی است که آن را به ابان بن ابی عیاش سپرده است و تمام احادیث آن را برای وی قرائت نموده.

این ها نمونه هایی بود از شهادت محققین بزرگ اسلام بر اعتبار این کتاب و صحت نسبت آن به سلیم بن قیس هلالی، البته در مورد سلیم و شرح حال او مطالب کامل تری نیز در بیشتر کتاب های معجم یافت می شود که از آن جمله می توان به کتاب های زیر مراجعه کرد:

۱. منتهی المقال: تألیف شیخ ابی علی حائری.
۲. روضات الجنّات؛ تألیف سید محمد باقر موسوی خوانساری.

۳. تنقیح المقال فی احوال الرجال؛ از تألیفات علامه فقیه شیخ عبدالله ما مقانی نجفی. این بزرگان در تحقیقات خود ثابت کرده اند که نسبت این کتاب کاملاً معتبر و اخبار و احادیث آن مورد اعتماد است و نیز تمام شبهاتی که در مورد این کتاب وارد شده مردود است.

یکی از کسانی که بر کتاب سلیم خدشه کرده غضائری معروف است که اعتمادی بر تألیفات او نیست و مؤلفان و محققان آگاهی که در کتاب های خود از غضائری یاد کرده اند بر این مطلب صحّه گذاشته اند، بنابراین هیچ شبهه ای بر کتاب سلیم وارد نیست و تردیدی در صحت روایات آن وجود ندارد.

فائده سوم: وصیت امیرالمؤمنینؑ به فرزندش امام حسنؑ

صاحب کتاب «دُرّ النظم»^۱ در باب فضائل و مناقب ائمه اطهارؑ دو وصیت از

۱. مؤلف این کتاب جمال الدین یوسف بن حاتم بن فوز بن مهتد دمشقی عاملی است. او شاگرد محقق طوسی

امیرالمؤمنین علیہ السلام آورده است که دو مین آنها وصیتی است از آن حضرت به فرزندش امام حسن علیہ السلام، و در مورد این وصیت می گوید: ۱- عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیہ السلام و ۲- یک راوی از عمرو بن شمر از جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ و از امام باقر علیہ السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: این وصیت علی بن ابی طالب علیہ السلام به فرزندش امام حسن علیہ السلام و این نسخه کتاب سلیم بن قیس هلالی است که آن را به آبان سپرده و احادیث آن را برای او قرائت کرده است، آبان نیز در مورد آن گفته است تمام این کتاب را برای امام سجاد علیہ السلام خوانده ام.

متن وصیت

شاهدان وصیت

سلیم می گوید: من شاهد وصیت علی بن ابی طالب علیہ السلام به فرزندش امام حسن علیہ السلام بودم، آن حضرت امام حسین علیہ السلام و محمد بن حنفیه و تمام فرزندان و بزرگان اهل بیت علیہم السلام و شیعیانش را بر این وصیت شاهد گرفت، سپس کتاب و سلاح خود را به امام حسن علیہ السلام داده و فرمود: ای فرزندم، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم به من امر فرمود که به تو وصیت کنم و کتاب و سلاحم را به تو بسپارم، همان طور که خود آن حضرت به من وصیت کرد و کتاب و سلاحش را به من سپرد و به من سفارش فرمود که به تو امر کنم که هرگاه مرگت فرا رسید کتاب و سلاح خود را به برادرت حسین علیہ السلام بدهی، سپس حضرت رو به فرزندش امام حسین علیہ السلام فرمود: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم به تو فرمان داده که کتاب و سلاح را به فرزندت امام سجاد علیہ السلام بدهی، آنگاه رو به امام سجاد علیہ السلام کرده و فرمود: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم به تو هم فرمان داده که کتاب و سلاح را به فرزندت امام باقر علیہ السلام بسیاری از جانب پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و من به او سلام برسانی.

(وفات ۶۷۶ق) بوده و از او روایت نقل کرده است و نیز از سید بن طاووس علیہ السلام (وفات ۶۶۳ق) اجازه روایت دارد و تاریخ اجازه هم مطابق است با جمادی الاول سال ۶۶۳ق یعنی همان سال وفات سید بن طاووس علیہ السلام. شیخ حر عاملی علیہ السلام شرح حال او را در کتاب «أهل الأمل» بیان کرده است، وی تألیفات گرانمایی دارد که یکی از آنها همین کتاب است، این کتاب بسیار متن بوده و در موضوع خود خیلی سودمند است و نسخه خطی آن را می توان در برخی از کتابخانه های نجف پیدا کرد.

سفارش قاتل

پس از آن امیرالمؤمنین علیہ السلام رو به فرزندش امام حسن علیہ السلام نموده و فرمود: ای پسر، تو صاحب اختیار مردم و صاحب اختیار خون من هستی، اگر خواستی ببخشی و اگر خواستی قصاص کن ولی به جای یک ضربه ای که او به من زده یک ضربه بیشتر به او مزین و او را قطعه قطعه کن.

مسلمان باشید و میان مسلمانان را اصلاح کنید

سپس حضرت فرمود: بنویس

بسم الله الرحمن الرحيم

این وصیتی است که علی بن ابی طالب علیہ السلام بدان سفارش نموده و وصیت می کند که شهادت می دهم هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و او تنها و بی شریک است، و گواهی می دهم که محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم بنده و فرستاده خداست و خداوند او را با دینی که حق است برای هدایت خلق فرستاده تا این دین را بر همه ادیان غلبه دهد، اگر چه مشرکان این را دوست نداشته باشند.

نماز و عبادت و مرگ و زندگی ام برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است و شریکی ندارد به این مطلب امر شده ام و من از تسلیم شدگان هستم.

پس ای حسن علیہ السلام تو و تمام فرزندان و اهل بیتم را به علاوه مؤمنینی که نوشته من به آنان می رسد، به تقوای خداوندی که پروردگار شماست وصیت می کنم، از دنیا نروید مگر اینکه مسلمان [باقی مانده] باشید، همگی به رسمان محکم الهی جنگ زبید و متفرق نشوید، نعمت های خدا را به یاد آورید، [بخصوص] زمانی را که دشمن هم بودید و خداوند دل های شما را به یکدیگر نزدیک کرده و شما را با هم مانوس ساخت.

شنیدم که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم می فرمود: اصلاح بین مردم از همه نماز و روزهها بهتر است و کینه و دشمنی موجب بی دینی شده و میانه مردم را به هم می زند.

توصیه به صله رحم

به اقوام و خویشان خود توجه کنید و به دیدار آنها بروید تا خداوند حساب را بر شما آسان بگرد.

سفراتش یتیمان، عمل به قرآن و همسایگان

خدا را در ارتباط با یتیمان در نظر بگیرید و مژده داناتان را تغییر ندهید^۱ و [حز] یتیمانی را که در حضور شما هستند ضایع نکنید، همانا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هرکس یتیمی را سرپرستی کند تا اینکه او بی نیاز گردد خداوند بهشت را برای او واجب می کند همانگونه که جهنم را برای کسی که مال یتیم می خورد واجب کرده است.

خدا را در مورد قرآن در نظر بگیرید و نگذارید دیگران در عمل به آن از شما پیش بگیرند و خدا را در مورد همسایگان خود در نظر بگیرید، چرا که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آنان سفارش کرده اند.

حج، نماز، زکات، روزه، فقرا و مساکین

خدا را در انجام حج خانه پروردگارتان در نظر بگیرید، تا زمانی که زنده اید خانه خدا را خالی نگذارید که اگر چنین کنید به شما مهلت داده نمی شود، بدانید و آگاه باشید کمترین چیزی که زائر بیت الله با آن به دیار خود باز می گردد این است که خداوند تمام گناهان گذشته او را می آمرزد.

خدا را در مورد نماز در نظر بگیرید که همانا نماز بهترین عمل و ستون دین شماست.

خدا را، خدا را در ارتباط با زکات در نظر بگیرید، چرا که زکات خشم پروردگارتان را فرو می نشاند،

خدا را، خدا را در ماه رمضان فراموش نکنید که همانا روزه ماه رمضان سپر آتش [جهنم] است.

خدا را، خدا را در مورد یتیمان و مساکین در نظر بگیرید و آنان را در معاش خود شریک سازید.

جهاد، فرزندان پیامبر، اصحاب پیامبر، همسران

خدا را، خدا را در مورد جهاد در راه خدا به وسیله جان و مالتان در نظر بگیرید همانا دو کس در راه خدا جهاد می کنند: امام هدایت و کسی که مطیع اوست و در هدایت به او اقتدا می کند.

خدا را، خدا را، به یاد داشته باشید در مورد فرزندان پیامبران، مبدا در مقابل شما مورد ستم واقع شوند، آنها در حالی که شما توان جلوگیری و دفع ستم از آنان را داشته باشید. خدا را، خدا را، در ارتباط با اصحاب پیامبران در نظر بگیرید، همان کسانی که هیچ بدعتی از خود به جای نگذاشتند و هیچ بدعت گذاری را پناه ندادند، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آنان سفارش [به نیکی] نموده و بدعت گذاران از اصحاب و غیراصحاب و حامیان آنان را لعن نموده است.

خدا را، خدا را، در مورد زنان و کسانی که امورشان به دست شماست فراموش نکنید.

امر به معروف و نهی از منکر و نیکی به یکدیگر

در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نهرساید که خداوند در مقابل کسانی که قصد ستم به شما دارند از شما دفاع می کند.

همانگونه که خداوند به شما امر فرموده، با مردم به نیکی سخن بگویید و هرگز امر به

۱. یعنی با سهل انگاری خود در اطعام یتیمان، کاری نکنید که روزی غذای خوب و خوش مزه بخورند و روز دیگر غذای پست و بد مزه.

معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در این صورت خداوند امورتان را به دست اشرارتان می سپارد و پس از آن هر چه دعا کنید مستجاب نمی شود.
ای فرزندم بر شماست که با یکدیگر ارتباط داشته و با هم نیکی و بخشش نمایندید و از فخر و قطع ارتباط و تفرقه در میان خود بپرهیزید، در اعمال نیک و تقوای الهی یکدیگر را یاری کنید و در ظلم و ستم و گناه یکدیگر را یاری نکنید، از خدا بترسید که خداوند به شدت عقاب می کند.

خداحافظی امیرالمؤمنین^{علیه السلام}

خداوند شما و اهل بیت^{علیهم السلام} را حفظ کند و پیامبران را در میان شما حفظ نماید شما را به خدا می سپارم و از شما خداحافظی می کنم.
پس از این سخنان ذکر **لا اله الا الله** پیوسته بر زبان آن حضرت جاری بود تا اینکه در اولین شب دهه سوّم ماه مبارک رمضان یعنی شب بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری که مصادف با شب جمعه بوده به شهادت رسید، درود و رحمت خداوند بر روان پاکش باد.

منابع دیگر این وصیت

ثقة الاسلام کلینی^{رحمته الله} در کتاب حجت از کتاب «اصول کافی»، در باب اشاره و نص بر امام حسن^{علیه السلام} ابتدای این وصیت را تا آنجا که حضرت می فرماید: سلام رسول خدا و من را به او برسان با اسناد خود از سلیم بن قیس نقل کرده است.
علاوه بر آن شیخ صدوق^{رحمته الله} نیز این حدیث را در کتاب «من لایحضره الفقیه» نقل نموده و از قول سلیم بن قیس تمام آن وصیت را بیان می کند.

شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی^{رحمته الله} در کتاب «الغیبة» - ص ۱۲۷ طبع ایران - ۲ چنین آورده است: احمد بن ادریس از محمد بن عبدالجبار او از صفوان بن یحیی نقل می کند که اباالحسن موسی بن جعفر^{علیه السلام} این وصیت را به همراه وصیتی دیگر برای من فرستاد، همچنین خبر داد به ما احمد بن عدون از ابن ابی زبیر قرشی از علی بن حسن بن فضال از

محمد بن عبدالله بن زراره از فردی که به او خبر داده بود از قول عمرو بن شمر از جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر^{علیه السلام} که آن حضرت در مورد این وصیت فرمودند:
این، وصیت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} به فرزندش امام حسن^{علیه السلام} و این، نسخه کتاب سلیم بن قیس هلالی است که آن را به ابان سپرده و او نیز گفته است که کتاب سلیم را برای امام سجاد^{علیه السلام} خواندم و آن حضرت فرمود: سلیم راست گفته است، خداوند او را بیمارزد، سپس امام باقر^{علیه السلام} تمام وصیت را نقل کرده و بعد از اتمام آن فرمودند: خداوند شما را حفظ کند و پیامبران را در میان شما حفظ نماید.

من (محقق) می گویم: از آنجایی که این وصیت شیوا و سودمند را در نسخه هایی که از کتاب سلیم در اختیار داشتم نیافتیم آن را در این مقدمه بیان نمودم.

فائده چهارم: احادیث منقول از سلیم که در کتاب او نیامده

علامه مجلسی^{رحمته الله} در مجلدات متعددی از کتاب شریف بحارالانوار در ابواب مختلف احادیث بسیاری را از کتاب های مؤلفین بزرگ از قول سلیم نقل نموده که ما آن ها را در نسخه های خود نیافتیم، هر چند بسیاری از این احادیث مرفوعه بوده و از طریق غیر از ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل شده ولی از آنجا که مضمون روایات بسیار سودمند بوده و برده از حقایق بسیاری برمی دارند آنها را با معرفی آدرس منابع آن در پاورقی، در بخش چهارم این کتاب با عنوان احادیث الحاقی تقدیم دوست داران به معارف اهل بیت^{علیهم السلام} خواهیم نمود.

فائده پنجم: علماء و محققینی که در کتاب های خود از سلیم روایت کرده اند

در این فائده نام بعضی از عالمان بزرگ و صاحبان تألیف و تصنیف که از سلیم بن قیس حدیث نقل کرده اند آورده می شود تا خواننده گرامی از میزان اعتبار احادیث و روایات سلیم در نزد آنان مطلع شود.

۱. شیخ جلیل ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی^{رحمته الله} در کتاب های اصول کافی

در ابواب مختلف از جمله باب‌های استعمال العلم، المستأکل بعلمه و المباهی به، باب اختلاف الحدیث، باب انّ الأئمة شهداء و علی الله عزوجل، باب ما جاء فی الاثنی عشر^{علیہم السلام} و النص علیهم، باب صلة الإمام^{علیہم السلام} و... و فروع کافی، کتاب خمس کتاب روضه.

۲. امام المحدثین شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق^{علیہ السلام}. این عالم بزرگوار احادیثی از سلیم و کتاب او در کتاب‌های ارزشمند خود نقل نموده که از جمله آنان است: کتاب «من لا یحضره الفقیه» باب رسم الوصیة، «معانی الاخبار» باب آخر، «علل الثنی من أجلها أمر الله تعالی بطاعة الرّسل و الائمة»، «کمال الدین و انمام النعمه» باب بیست و چهارم که شامل پنج حدیث از سلیم می‌باشد، «خصال»، «الاعتقادات» در این کتاب حدیثی از سلیم در خصوص اخبارنامه^{علیہ السلام} و امام باقر^{علیہ السلام} و امام صادق^{علیہ السلام} در اثبات صحت آن آورده است.

۳. رئیس طائفه حقه شیعہ، شیخ ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی^{علیہ السلام} احادیث فراوانی از سلیم در کتاب‌های شریف چنین می‌گوید: و این احادیث، نسخه‌ای از کتاب سلیم بن قیس هلالی است که در آن آمده: «ابان بن اَبی عیّاش گفت: من تمام این کتاب را برای علی بن الحسین^{علیہ السلام} خواندم و آن حضرت درباره آن فرمود: سلیم راست گفته است خداوند او را رحمت کند.

۴. شیخ فقه و جلیل فضل بن حسن طبرسی^{علیہ السلام} در کتاب «اعلام الوری» احادیثی از سلیم نقل می‌کند.

۵. محدث بزرگ و زینت اسلام شیخ ابو جعفر احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی^{علیہ السلام} در کتاب «احتجاج» احادیث متعددی از سلیم نقل نموده از جمله در باب احتجاج علی^{علیہ السلام} بر گروهی از مهاجر و انصار که شامل شش حدیث از سلیم است و باب احتجاج علی^{علیہ السلام} بر طلحه و زبیر هنگامی که قصد خروج بر ضد او را داشتند و نیز در باب احتجاج امام حسن^{علیہ السلام} بر معاویه و احتجاج امام حسین^{علیہ السلام} با ذکر فضائل امیرالمؤمنین^{علیہ السلام} و حوادث بعد از وفات رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم}.

۶. شیخ فقیه محمد بن ابراهیم بن جعفر، ابو عبدالله نعمانی، معروف به ابن زینب که

احادیث مفصلی از سلیم در کتاب خود «الغیبة» نقل کرده و در اعتبار سلیم سخنانی بیان می‌کند که قبلاً بدان اشاره کردیم، او در کتاب در ابتدای احادیث سلیم چنین می‌گوید: در اینجا برخی از احادیث کتاب سلیم و غیر آن را که در وصف رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} و امامان دوازده گانه نقل شده و دلیل بر امامت و ذکر تعداد آنان است می‌آوریم.

۷. فقه عادل و سیدمحدثین ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار^{علیہ السلام} احادیثی از سلیم در کتاب «بصائر الدرجات» نقل می‌کند.

۸. شیخ بزرگوار و محدث جلیل شاذان بن جبرائیل قمی^{علیہ السلام} در کتاب خود «فضائل» از سلیم احادیثی نقل نموده.

۹. علامه جلیل القدر شیخ ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی^{علیہ السلام} در کتاب‌های «کنز الفوائد» و «الاستنصار فی النص علی الأئمة الاطهار^{علیهم السلام}».

۱۰. علامه فقه محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی^{علیہ السلام} در «مناب آل ابی طالب^{علیهم السلام}».

۱۱. علامه محقق شیخ محمد بن حسین بن عبدالصمد جبل عاملی^{علیہ السلام} معروف به شیخ بهائی^{علیہ السلام} احادیثی از سلیم در کتاب خود «الأربعین» نقل نموده.

۱۲. شیخ محدث، علامه جمال الدین حسن فرزند شهید ثانی^{علیہ السلام} (شیخ زین الدین بن علی عاملی^{علیہ السلام}) در مقدمه کتاب معروف خود «معالم الاصول» روایاتی از قول سلیم نقل نموده.

۱۳. عالم گرانقدر و فقیه آگاه شیخ حسن بن سلیمان حلّی^{علیہ السلام} شاگرد شهید اول^{علیہ السلام} احادیث متعددی از سلیم در کتاب خود «مختصر بصائر الدرجات» آورده است.

۱۴. فاضل دانشمند و فقیه بزرگ حسن بن حسین بن شعبه در کتاب «تحف العقول» روایاتی از سلیم نقل می‌کند.

۱۵. سید جلیل شرف الدین علی حسینی استرآبادی نجفی^{علیہ السلام} شاگرد شیخ علی کرکی^{علیہ السلام} در کتاب «آیات الباهره فی فضائل العترة الطاهره» روایاتی از سلیم نقل می‌کند، از جمله احادیثی از او در تفسیر سوره زخرف، حشر، تکویر و چند سوره دیگر به نقل از تفسیر محمد بن عباس بن مروان ماهیار^{علیہ السلام} نقل نموده است.

۱۶. بزرگ محدثان و افتخار شیعہ علامہ مجلسی رحمۃ اللہ علیہ کہ روایات سلیم را در کتاب شریف خود «بحار الانوار» آورده و در مورد کتاب او چنین اظهار نموده. «کتاب سلیم بن قیس در اوج شهرت قرار دارد و با اینکه افرادی بر آن ایراد گرفته‌اند ولی حق این است که کتاب او از اصول معتبر روایی به شمار می‌رود.»

و نیز در کتاب اربعین می‌گوید: «تمام احادیثی را که ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل کرده در کتاب او مشاهده کردم، ابان تمام این احادیث را در حضور جمعی از بزرگان شیعہ از جمله ابوظیفل از قول سلیم بن قیس هلالی برای امام سجاد علیه السلام قرائت نمود و آن حضرت صحت آن را تأیید کرده و فرمودند: «تمام این‌ها احادیث ماست و همگی صحیح می‌باشد»

ابان می‌گوید: بعد از این ماجرا من با ابوظیفل در منزلش دیدار کردم، او روایاتی از قول اهل بدر و سلمان و مقداد و آئین بن کعب در مورد رجعت برای من بیان کرد آنگاه گفت: تمام این روایات را خدمت علی علیه السلام در کوفه عرضه داشتیم آن حضرت فرمودند: **ایمن مسأله (رجعت) علمی مخصوص است که مردم در [ادانستن و یا] ندانستن آن و ارجاع آن به خداوند متعال آزادند.** سپس تمام احادیثی را که در این مورد شنیده بودم تصدیق نموده و روایات بیشتری در این مورد برابم بیان فرمود و چنان واضح و روشن درباره رجعت شرح و تفسیر فرمود که یقین من به قیامت از یقینم به رجعت بیشتر و شدیدتر نبود.

پس از آن من روایتی را تا آخر برای حضرت نقل کردم و ایشان در جواب فرمودند: **ای ابوظیفل، همانا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در حالی قبض روح شد که همه مردم یا از روی گمراهی و یا از روی جهالت مرتد شده بودند مگر کسانی که خداوند به سبب ما اهل بیت علیہم السلام آنان را حفظ نمود.**

۱۷. سید بزرگوار محمد باقر بن زین العابدین خوانساری رحمۃ اللہ علیہ در کتاب «روضات الجنات» در شرح حال سلیم چنین می‌گوید: او یکی از عالمان قدیمی در میان علماء و اهل بیت علیہم السلام و از یاران شیفته و عاشق و شہدای اهل بیت علیہم السلام به شمار می‌رود و از کتاب رجال شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ چنین بر می‌آید که او پنج تن از امامان معصوم علیہم السلام یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام امام

حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام را درک کرده و بنابر ظواهر نزده ائمه اطهار علیہم السلام از محبوبیت بالایی برخوردار بوده و جزء ارکان اربعه به شمار می‌رفته است، در وصف عظمت شأن و مقام او در نزده ائمه اطهار علیہم السلام و شعیبان همین بس که با وجود روایات فراوانی که در مدح او نقل شده تاکنون حتی یک روایت هم در مذمت وی نقل نشده و در میان ماکسی بافت نمی‌شود که به جهل او اشاره کرده باشد، جز اینکه برخی عدالت او را تأیید کرده‌اند.

این عالم بزرگوار در ادامه به نقل از سید علی بن احمد عقیلی رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: کتاب سلیم در میان علماء شیعہ مشهور است و از برخی جهات در زمان ما از کتب اربعه هم مشهورتر است و کسانی چون شیخ کلینی رحمۃ اللہ علیہ و شیخ صدوق رحمۃ اللہ علیہ و دیگران از او روایت نقل کرده‌اند و اینکه در سند برخی از احادیث آن ایراد و اضطرابی مشاهده می‌شود امری معمولی است که در اکثر کتب روایی شیعہ دیده می‌شود.

و سپس کلام خود را در تأیید کتاب سلیم ادامه داده و اشکالاتی را که به کتاب سلیم وارد شده به همراه پاسخ آن‌ها بیان می‌کند و مطالب مفصلی از اوّل کتاب سلیم در شرح و وصف کتاب او آورده و مقداری هم به شرح حال حسن بن ابی‌الحسن یسار بصری می‌پردازد.

۱۸. سید جلیل و محدث بزرگ هاشم بن سلیمان حسینی توبلی بصرانی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب‌های «معالم الثانی» و «غایة المرام» احادیث بسیاری از سلیم نقل می‌کند و در کتاب «غایة المرام» بیش از چهل حدیث در ۱۴ موضع نقل می‌کند و در باب پنجاه و چهار کتاب خود چنین می‌گوید: در این باب حدیثی نقل شده که سلیم بن قیس آن را در کتاب خود آورده است و کتاب او بسیار مشهور و قابل اعتماد است وی از تابعین به شمار می‌رود و مؤلفان زیادی در کتاب‌های خود از او روایت کرده‌اند.

یکی دیگر از کتاب‌های این محدث جلیل «تفسیر برهان» نام دارد که در آن نیز به نقل از شیخ کلینی رحمۃ اللہ علیہ و محمد بن عباس بن ماهیار و دیگران از قول سلیم روایاتی را نقل کرده است. ۱۹. علامه محقق و محدث آگاه میرزا حسین بن محمدتقی نوری غروی رحمۃ اللہ علیہ در تألیفات

مختلف خود احادیثی از سلیم نقل کرده از جمله آن تألیفات است کتاب‌های: «نفس الرحمن فی فضائل سلمان الفارسی»، «مستدرک الوسائل» و «فضل الخطاب».

ایشان در فائده ششم از ج ۳ کتاب مستدرک چنین می‌گوید: کتاب سلیم از اصول معروف بوده و نزد اهل علم دارای اسناد زیادی است و سپس توصیفات کتاب «الغیبة» نعمانی را در وصف کتاب سلیم بیان می‌کند.

۲۰. علامه فقیه و محدث بزرگ شیعه محمد بن حسن حُرّ عاملی رحمته الله صاحب کتاب «وسائل الشیعه» که نظر او را در مورد کتاب سلیم در فائده دوم این تحقیق بیان نمودیم.

۲۱. ملا محمد صالح مازندرانی رحمته الله در شرح کتاب «فضل الخطاب» محدث نوری رحمته الله در دلیل یازدهم به تأیید و توصیف کتاب سلیم می‌پردازد.

۲۲. فوات بن ابراهیم بن فوات کوفی که از مشایخ ابی الحسن علی بن بابویه رحمته الله می‌باشد بنابراین اظهار برخی از بزرگان احادیثی را از سلیم در تفسیر خود نقل نموده.

۲۳. علامه خبیر سید مهدی قزوینی نجفی رحمته الله روایاتی از سلیم در کتاب «الصوارم الماضیه فی الفرقه الناجیه» بیان نموده این کتاب بهترین کتابی است که در دفاع از شیعه نگاشته شده و صاحب آن دلایل عقلی و نقلی روشنی در تعیین فرقه ناجیه که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده آورده است.

و آن حدیث این است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **اقت من به هفتاد و سه فرقه تبدیل می‌شوند که هفتاد و دو فرقه آنان در آتش‌اند و فقط یک فرقه نجات می‌یابد.**

این علامه بزرگوار با اقامه دلایل و براهین محکم روشن خود - که قابل انکار نیست مگر از سوی افراد لجاج و ستیزه‌گر - اثبات می‌کند که فرقه ناجیه در این حدیث شریف همان فرقه شیعه دوازده امامی است که تابع و مطیع دوازده امام از سلاله پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۲۴. صاحب کتاب «موده القربین» محدث جلیل سید علی بن شهاب‌الدین همدانی رحمته الله

قندوزی بلخی در باب پنجاه و چهارم کتاب «بنایع الموده» چنین می‌گوید: در کتاب موده القربین از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل شده که او گفت: روزی وارد محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم و دیدم که حسین بن علی علیهما السلام بر روی زانوان آن حضرت نشسته و حضرت پیوسته روی او را می‌بوسد و دهان او را می‌مکد و می‌فرماید: تو سید و پسر سید و برادر سیدی، تو امام و پسر امام و برادر امامی، تو حجت خدا و برادر حجت خدا و پدر نه حجت الهی هستی که نهمین آنان قائم آنان است.

۲۵. حاکم ابوالقاسم حسکانی که نامش عبدالله بن عبدالله اعور می‌باشد در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل» از سلیم حدیث نقل کرده است.

شیخ طبرسی رحمته الله در «مجمع البیان» در تفسیر این قول خداوند متعال از سوره بقره که فرموده:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا^۱

آورده است: حاکم ابوالقاسم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل» با اسناد خود از سلیم بن قیس هلالی از علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: خداوند متعال از این کلام خود که فرمود: **وَلِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**، یعنی (تا اینکه شاهد بر مردم باشید) ما اهل بیت علیهم السلام را اراده فرموده، بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد و گواه بر ما اهل بیت است و ما شاهدان خدا بر مخلوقات او و حجت خدا در زمین هستیم، و این ماییم که خداوند بر مخلوقات او و حجت خدا در زمین هستیم، و این ماییم که خداوند در مورد آنان فرمود: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا**^۲ یعنی «اینگونه شما را امتی میانه قرار دادیم».

حسکانی منسوب به حسکان می‌باشد [که احتمالاً نام روستایی است] و میرزا عبدالله افندی در «ریاض العلماء» او را با اوصافی چون امام فاضل و جلیل کامل یاد کرده و

حسین بن معین الدین میبیدی در «الفتاح» بسیار او را مدح کرده و صفات او را ستوده‌اند. وی در سال ۷۸۶ وفات یافته است.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳ ترجمه دو این چنین شما را امتی میانه قرار دادیم تا شاهد و گواه بر مردم باشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شاهد و گواه بر شما باشد.

۱. عالم و عارف بزرگی است که در شرح حال او آورده‌اند از بزرگان اهل سنت است. و به محضر چهارصد تن از اولیاء راه یافته، عبدالرحمن جامی در «فتوح الآسی» و محمد بن سلیمان کوفی در «أعلام الأخیار» و

می‌گوید او یکی از دانشمندان و بزرگان شیعه است و از بسیاری از شیعه و سنی روایت کرده و تألیفات فراوان دارد، از جمله کتاب‌های او سه کتابی است که این شهر آشوب به او نسبت داده یعنی کتاب‌های «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل» مشتمل بر آیاتی است که در باب اهل بیت^{علیهم السلام} نازل شده، «خصائص علی بن ابیطالب^{علیه السلام} فی القرآن» و «مسأله فی تصحیح رد الشمس و ترغیم النواصب الخمس» به علاوه کتاب «دعاء الهداة الی اداء حق الموالاته» و عجیب است که سید حسین بن مساعد حائری در کتاب «تحفة الابرار» حکمانی را از علماء اهل سنت به شمار آورده و کتابی را در باب صحت بالا رفتن امیرالمؤمنین^{علیه السلام} از دوش رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} و شکستن بت‌ها به او نسبت داده است.

یکی دیگر از عجایب اینکه سید جلیل، ابن طاووس^{علیه السلام} نیز او را در کتاب «اقبال» جزء مخالفین به حساب آورده و هنگامی که به بحث از حوادث روز غدیر می‌پردازد ابتدا می‌نویسد: فصلی در مورد آنچه که علماء مخالف (اهل سنت) پیرامون روز غدیر آورده‌اند... سپس کلام را ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حسکانی در کتابی که آن را «دعاء الهداة الی اداء حق الموالاته» نام نهاده حدیثی در این مورد نقل نموده سید بعد از این در پنج ورق حدیث او را بیان کرده و در پایان تصریح می‌کند که: این روایتی بود که حسکانی آن را در کتاب «دعاء الهداة...» آورده و او از بزرگان رجال جمهور (اهل سنت) است.

حافظ ذهبی در «تذکره الحفاظ» ج ۳ ص ۳۶۷، حسکانی را چنین معرفی می‌کند: او قاضی و محدث، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن محمد بن حسکان قریشی عامری نیشابوری حنفی حاکم، معروف به ابن حداد است که آگاهی کاملی بر علم حدیث دارد.

سپس به ذکر مشایخ او پرداخته و تاریخ وفات او را بعد از سال ۳۹۰ ق بیان می‌کند و در مورد مذهب او می‌گوید: مطلبی از او یافتم که دلالت بر شیعه بودن و آگاهی وی بر علم حدیث دارد و آن مسأله‌ای است در تصحیح حدیث رد شمس برای علی^{علیه السلام}.

۲۶. شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان تلعبیری بغدادی^{علیه السلام} در کتاب «الکافی فی ابطال

توبة الخاطیة؛ با اسناد خود از سلیم بن قیس نقل می‌کند که محمد پسر ابوبکر گفت: هنگامی که [بدرم] ابوبکر به حالت احتضار افتاد اطرافیان را به گریه و زاری دعوت می‌کرد. عمر در کنار او بود و به ما گفت: این کار پدرتان را کتمان کنید زیرا او هذیان می‌گوید و شما معروفید به خاندانی که هنگام سختی و مصیبت هذیان می‌گویند. عایشه هم گفت: راست می‌گویید.

سپس عمر از خانه خارج شد و ابوبکر از دنیا رفت.

شیخ در پایان این روایت چنین می‌گوید: و من این داستان را به طور مفصل در کتاب سلیم بن قیس بیان کرده‌ام، اگر خواستید به آنجا رجوع کنید.

۲۷. شیخ ابواسماعیل بن ابراهیم بن سلیمان قطفی خطی بحرانی غروی^{علیه السلام} در کتاب «الفرقة الناجیة» به نقل از کتاب موفق بن احمد مکی با اسناد از سلیم بن قیس از سلمان محمدی^{علیه السلام} نقل می‌کند که گفت: وارد محضر رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} شدم و دیدم که امام حسین^{علیه السلام} روی زانوئان مبارک آن حضرت نشسته و حضرت چشمان او را می‌بوسد و دهانش را می‌مکد و می‌فرماید: تو سید و پدر ساداتی، تو امام و پسر امام و پدر همه امامانی، تو حجت خدا، پسر حجت خدا و پدر نه حجت خدایی که نهیمن آنان قائم آنان است.

۲۸. علامه محدث شیخ سلیمان بن خواجه کلان حسینی فندوزی بلخی (متولد ۱۲۲۰ هـ ق) که دارای مذهب حنفی و مشرب نقشبندی بوده در کتاب خود «ینایع المودة» از سلیم بن قیس حدیث نقل می‌کند.

۲۹. عالم خبیر محمد بن عباس بن مروان بن ماهیار، معروف به ابن جحام بنابر آنچه محدث بحرانی^{علیه السلام} در کتاب خود «غایة المرام» ص ۴۹۳ در ضمن تأیید وثاقت وی بیان نموده، در کتاب «تفسیر ما نزل فی اهل البیت^{علیهم السلام} مِنَ القرآن» با ذکر سند از سلیم از امیرالمؤمنین^{علیه السلام} نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: منظور از این قول خداوند متعال که در قرآن فرموده:

«مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۱

آنچه را کہ رسول خدا ﷺ برای شما آورده پذیرید و عمل کنید و از آنچه کہ رسول خدا ﷺ شما را از آن نهی کرده پرهیزید و دوری کنید.

این است کہ بترسید از اینکه بر آل محمد ﷺ ستم کنید چرا کہ خداوند برای کسانی کہ به ایشان ظلم روا می‌دارند عذاب شدید و دردناکی مهیا نموده.

شیخ طوسی رحمته اللہ علیہ نام ابن مامیاز را در «رجال» خود آورده و در کتاب «فهرس» ضمن ذکر نام او تألیفات وی را نیز معرفی می‌کند.

۳۰. علامه خبیر و شیخ جلیل نورالدین علی بن محمد بن یونس نباطی بیاضی عاملی رحمته اللہ علیہ در کتاب «الضراط المستقیم الی مستحق التقدیم» کہ بهترین کتاب در زمینه امامت و ردّ کسانی کہ بدون استحقاق ردای خلافت بر تن کرده‌اند می‌باشد از سلیم بن قیس هلالی حدیث نقل کرده است.

۳۱. مؤرخ مشهور ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۵ هـ) در صفحه ۱۹۸ کتاب «التنبیه و الإشراف» می‌نویسد: از جمله احادیث انگشت‌شماری کہ اشاره به امامت دوازده امام دارد، حدیثی است کہ سلیم بن قیس هلالی در کتابی کہ ابان از او نقل کرده، از قول رسول خدا ﷺ نقل می‌کند، در این حدیث آمده رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین رحمته اللہ علیہ فرمود: «تو و یازده نفر از فرزندانت دوازده امام بر حق هستید» و این حدیث را جز سلیم بن قیس هیچ‌کس دیگری نقل نکرده است.

۳۲. شیخ ابوالقاسم ابراهیم بن سعدالدین محمد بن مؤید ابی‌بکر بن جمال السنّة ابی عبدالله محمد بن حمویہ بن محمد جوینی معروف به حموی و ابن حمویہ (کہ در سال ۷۲۲ در سن ۸۷ سالگی وفات نموده)، خود و پدرش و نیز جدّش از علماء و محدّثان بزرگ اهل سنت هستند و عجیب است کہ به او نسبت تشیع داده‌اند، از جمله میرزا عبدالله افندی در «ریاض العلماء» در ضمن شرح حال ابی محمد عبدالرحمن بن احمد نیشابوری خراسمی می‌گوید: با توجه به مطالب کتاب «فرائد المسطین فی فضائل المرترضی رحمته اللہ علیہ و البتول رحمته اللہ علیہ و السطین» روشن می‌شود کہ این کتاب تألیف یکی از فضلاء شیعہ است. البته او در جای دیگر در ضمن شرح حال عبدالرحمن بن سمیع هاشمی نسبت به تشیع وی اظهار

تردید کرده و احتمال داده کہ او از اهل سنت باشد.

در هر صورت ابن حمویہ در باب پنجاه و هشتم کتاب خود «فرائد المسطین...» با استناد از سلیم بن قیس هلالی حدیثی در فضائل علی رحمته اللہ علیہ و اهل بیت رحمته اللہ علیہم نقل می‌کند.

[کہ ما آن را در پایان کتاب و در میان احادیث انحافی خواهیم آورد].

در اینجا سخنان خود را در مورد کتاب سلیم بن قیس هلالی به پایان می‌بریم و امیدواریم کہ شما خواننده محترم به آنچه کہ ما درباره اعتماد عالمان و دانشمندان بزرگ اسلام به کتاب سلیم و مؤلف آن بیان کردیم اکتفا کرده و آن را بپذیرید.

در پایان خدا را شکر کرده و بر پیامبر او و خاندان برگزیده‌اش درود می‌فرستیم.

بنده محتاج به عفو پروردگار بی‌نیاز

علوی حسنی نجفی (کہ خداوند او و پدر و مادرش را بیامرزد).

بخش سوم

چهارم

● متن کتاب سلیم ابن قیس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْمُنْتَجِبِينَ

استاد کتاب سلیم

چهار سند تا شیخ طوسی

رئیس عقیق ابوالبقاء هبة الله بن نماین علی بن حمدون^ع در شهر حله و در ماه جمادی الاوّل سال ۵۶۵ هـ در حالی که من حدیث را برای او قرائت می‌کردم و او می‌شنید خیر داد به من از شیخ امین و عالم، ابوعبدالله حسین بن احمد بن طحال مقدادی منجاور [کربلا] که به همین صورت خیر داده به او در سال ۵۲۰ هـ در حرم امیرالمؤمنین^ع و گفته است: شیخ مفید ابوعلی حسن بن محمد طوسی^ع در ماه رجب سال ۴۹۰ هـ برای ما چنین روایت کرد:...

و همچنین شیخ فقیه ابوعبدالله حسن بن هبة الله بن رطبه خیر داد به من که: این حدیث را شنیدم از شیخ مفید ابوعلی که در محرم سال ۵۶۰ هـ در حرم مولایمان ابا عبدالله^ع برای پدرش (شیخ طوسی^ع) قرائت می‌کرد و نیز شیخ مقرئ ابوعبدالله محمد بن کمال از شریف جلیل نظام الشرف ابی الحسن عربی از این شهریار خازن از شیخ ابوجعفر طوسی^ع برای من روایت کرد.

و همین طور شیخ فقیه ابوعبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب در شهر حله در یکی از

ماه‌های سال ۵۶۷ هـ ق در حالی که من حدیث را قرائت می‌کردم و او می‌شنید آن را از جدش و او از شیخ سعید ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رحمتهما برای من نقل کرد که ...

ادامهٔ سندها از شیخ طوسی رحمتهما تا سلیم بن قیس.

شیخ ابوجعفر طوسی رحمتهما برای ما نقل کرد از ابی احمد بن ابالقاسم ملقب به ماجیلویه از محمد بن علی صیرفی از حماد بن عیسی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی.

و نیز شیخ ابوجعفر طوسی رحمتهما گفت: خبر داد به ما ابوعبدالله حسین بن عبدالله غضائری از ابومحمد هارون بن موسی بن احمد تلکمیری رحمتهما از ابوعلی بن همام بن سهیل از عبدالله بن

جعفر حمیری از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی.

داستان کتاب سلیم

عمر بن اذینه می‌گوید: روزی ابان بن ابی عیاش مرا به حضور خود طلبید و گفت: دیشب خوابی دیدم که بر اساس آن به زودی از دنیا خواهم رفت و امروز که تو را دیدم خوشحال

شدم، سلیم در خواب به من گفت: ای ابان تو همین روزها از دنیا خواهی رفت پس تقوی الهی را در مورد امانت من حفظ کن و آن را ضایع مگردان و به عهدی که با من در مورد

کنمان کتابم داشتی عمل کن و آن را به کسی جز مردی از شیعیان علی بن ابیطالب رحمتهما که دارای دین و اعتبار باشد مسپار. هنگامی که از خواب بیدار شدم از دیدنت خوشحال شدم

و به یاد خوابی که از سلیم دیده بودم افتادم.

[ای پسر اذینه] هنگامی که حجاج بن یوسف ثقفی وارد عراق شد سراغ سلیم بن قیس را گرفت [تا او را به قتل برساند] او نیز فرار کرد و در نونندگان با ما مواجه شد و در خانهٔ ما

سکونت گزید، من کسی را جلیل‌النفس تر و کوشاتر از او ندیدم، وی دارای حزنی طولانی و بسیار گوشه‌گیر و به شدت از شهرت گریزان بود.

من در آن زمان چهارده سال داشتم و قرآن را خوانده بودم و سؤالاتم را از او می‌پرسیدم، او نیز برای من از اهل بدر حدیث نقل می‌کرد، احادیث زیادی از او شنیدم که از قول عمر بن

ابی سلمه پسر ام سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از قول معاذ بن جبل و سلمان فارسی و همین طور از علی رضی الله عنه و ابوذر و مقداد و عمار و براء بن عازب برای من نقل می‌کرد و من همهٔ آن‌ها را کتبان می‌کردم در حالی که او در این مورد از من سوگندی نگرفته بود.

مدت زیادی با او نبودم که زمان مرگش فرا رسید و مرا در خلوت به حضور خود طلبید و گفت: من با تو زندگی کردم و چیزی جز آنچه که دوست داشتم از تو ندیدم، نزد من کتابی

است که احادیث آن را از افراد موثق شنیده و با دست خود نوشته‌ام، دوست ندارم روایاتی که در آن است برای مردم بیان کنی زیرا مردم آن‌ها را عجیب دانسته و انکار می‌کنند حال

آنکه همهٔ آن‌ها حَقّ است و من آن‌ها را از اهل حق و قفه و اهل صدق و نیکی، یعنی افرادی مانند علی بن ابیطالب رحمتهما و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود دریافت کرده‌ام،

از هیچکدام آنان حدیثی نشنیدم مگر اینکه در مورد آن از دیگری نیز سؤال کردم تا جایی که همهٔ آنان عین آن حدیث و احادیث دیگری را که از غیر آنان از اهل حق شنیده بودم

برایم نقل کردند.

هنگامی که بیمار شدم تصمیم گرفتم آن را بسوزانم ولی بعداً پی بردم که این کار خطاست و بر آن یقین کردم، اگر می‌توانی با من عهد و پیمانی الهی ببند که تا وقتی من زنده هستم در

مورد آن به کسی چیزی نگوئی و بعد از مرگم نیز چیزی از آن را برای کسی نقل نکنی مگر اینکه کسی باشد که اطمینانی که به خود داری به او نیز داشته باشی و اگر حادثه‌ای رخ داد و

مرگت فرا رسید آن را به فردی از شیعیان علی بن ابیطالب رحمتهما که مورد اعتماد تو بوده و فردی دین‌دار و با اعتبار باشد بسپاری.

من این عهد و پیمان را از او قبول کردم، او نیز کتابش را به من سپرد و سپس [برای اینکه ابهامی در آن نماند] تمام آن را برای من قرائت کرد.

پس از آن سلیم زیاد زنده نماند و از دنیا رفت خداوند او را بیامرزد، من بعد از آن، کتاب سلیم را خواندم و بر مطالب آن یقین کردم و آن را امری عظیم و سخت دشوار یافتم، چرا که

بر اساس آن تمام اُمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله از مهاجرین و انصار و تابعین در هلاکت و گمراهی بودند به جز علی بن ابیطالب رحمتهما و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آن حضرت.

اولین کسی که بعد از ورود به بصره ملاقات کردم حسن بن ابی الحسن بصری بود که در آن زمان از دست حجاج فراری بود، او در آن موقع از شعیبان علی بن ابیطالب علیه السلام و از علاقمندان آن حضرت به شمار می رفت و از اینکه درگذشته علی علیه السلام را یاری نکرده و با او در جنگ جمل شرکت نکرده بود بسیار پشیمان بود، روزی در خانه ابو خلیفه حجاج بن ابی عتاب دلمی با او خلوت کردم و کتاب سلیم را بر او عرضه نمودم پس از خواندن آن گریه کرد و گفت: حدیثی در آن نیست مگر اینکه حق بوده و من همه آن را از شعیبان موقت علی علیه السلام و دیگران شنیده ام.

آبان می گوید: پس از آن سالی به همراه کتاب سلیم به حج مشرف شدم و در مکه به محضر علی بن حسین علیه السلام وارد شدم که ابوطیفیل عامر بن واثله صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و یار نزدیک علی علیه السلام و همین طور عمر فرزند ام سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نزد آن حضرت بودند، آنگاه تمام کتاب سلیم را به خدمت ایشان عرضه داشتم ابوطیفیل و عمر بن ام سلمه سه روز تمام از صبح تا شام آن را برای امام سجاده علیه السلام قرائت کردند و آن حضرت پس از شنیدن آن فرمود: سلیم راست گفته است خداوند او را بیامرزد همه اینها احادیث ماست و ما آنها را می شناسیم.

ابوطیفیل و عمر بن ابی سلمه نیز گفتند: حدیثی در آن نیست مگر آنکه ما آن را از علی علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر شنیده ایم.

من خدمت امام سجاده علیه السلام عرض کردم: جانم به فدای شما، سینهام نسبت به برخی از احادیث آن تنگی می کند چرا که بر اساس آنها بسیاری از مهاجر و انصار و تابعین به جز شما اهل بیت علیهم السلام و شیعیانان همه در هلاک و گمراهی اند.

امام سجاده علیه السلام در جواب فرمودند: های برادر عبدالقیس^۱ آیا نشنیده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: همانا مثل اهل بیت من در میان ائمت مثل کشتی نوح است در امت، او که هرکس بر آن سوار شود نجات یابد و هرکس از آن دوری کند غرق شود و نیز مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل؟

۱. طایفه ای که آبان پس از ورود به بصره خود را به آنان منتسب و ملحق نمود.

عرض کردم: آری [شنیده ام]

حضرت فرمود: چه کسی برایت نقل کرد؟

عرض کردم: آن را از، پیش از صد نفر از فقهاء شنیده ام

فرمود: از چه کسانی؟

عرض کردم: از حسن بن معتمر که می گفت آن را از ابوذر شنیده است که در کنار کعبه در

حالی که حلقه درب کعبه را به دست گرفته بود از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله با صدای بلند برای مردم بیان می کرد.

فرمود: دیگر چه کسی؟

عرض کردم: از حسن بن ابی الحسن بصری که او نیز از ابوذر و مقداد بن اسود و علی بن

ابطالب علیه السلام شنیده است.

حضرت فرمود: دیگر چه کسی؟

عرض کردم: از سعید بن مسیب و علقمّه بن قیس و ابی ظبیبان جنّبی و عبدالرحمن بن ابی

لیلی که همگی آنها را از ابوذر نقل می کردند.

ابوطیفیل و عمر بن ابی سلمه گفتند: به خدا سوگند ما نیز آن را از ابوذر و علی علیه السلام و مقداد و

سلمان شنیده ام سپس عمر بن ابی سلمه رو کرد و گفت: به خدا سوگند من آن را از کسی

شنیدم که از همه اینها برتر بود. من آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، دو گوشم آن را شنید و

دلم آن را در خود جای داد.

پس از این سخنان امام سجاده علیه السلام رو به من کرد و فرمود: آیا همین یک حدیث به تنهایی

تمام پریشانی تو و تنگی سینّهات نسبت به احادیث کتاب سلیم را سامان نمی بخشد؟

ای برادر عبدالقیس تقوای الهی را در پیش گیر و هرگاه امری برای تو روشن شد آن را

قبول کن و اگر روشن نبود سکوت کن تا سالم بمانی و دانستن آن را به خدا بسپار که

همانا در وسعتی بیش از فاصله میان آسمان و زمین قرار داری.

آبان می گوید: اینجا بود که از آن حضرت در مورد چیزهایی که ندانستنش جایز بود و

چیزهایی که ندانستن آن جایز نبود سؤال کردم و حضرت در این مورد پاسخ کاملی به من

فرمود:

آبان می گوید: بعد از این جریان من با ابوطفیل در منزلش دیدار کردم، او از قول مبارزان بدر و سلمان و مقداد و ابی بن کعب احادیثی را در مورد رجعت برای من نقل کرد و گفت: **ومن همه این روایات را در کوفه خدمت علی بن ابیطالب** رضی اللہ عنہ عرضه داشتم و آن حضرت فرمود: این مسأله (رجعت) علمی مخصوص است که مردم در ندانستن آن و ارجاع علم آن به خداوند آزادند. آنگاه حضرت همه احادیثی را که در این زمینه شنیده بودم تصدیق فرمود و آیات بسیاری در مورد آن برایم خواند و چنان تفسیر واضح و روشنی پیرامون آن‌ها ایراد فرمود که [پس از آن] یقین من به قیامت بیشتر از یقینم به رجعت نبود. از جمله سؤالاتی که از آن حضرت پرسیدم این بود که: **یا امیرالمؤمنین** رضی اللہ عنہ در مورد حوض رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به من خبر ده، آیا آن حوض در دنیا است یا در آخرت؟ حضرت فرمود: **البته در دنیا است.**

عرض کردم: چه کسی مراقب آن است؟

فرمود: **من یا همین دستم. نوشتانم وارد آن می‌شوند و دشمنانم از آن کنار زده می‌شوند.**

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ در این قول خداوند متعال که می فرماید:

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^۱

و هنگامی که گفته‌ها بر مردم علی شود چپنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با آنان

سخن می‌گوید... منظور از چپنده چیست؟

حضرت فرمود: **از این سؤال درگذر.**عرض کردم: یا امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ من به فدای شما، مرا از آن آگاه کنید.و آن حضرت فرمود: **آن چپنده‌ای است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و با**

۱. در روایت دیگری چنین آمده «و من دوستانم را وارده آن می‌کنم و دشمنانم را از آن دور می‌کنم»

۲. سوره نمل، آیه ۸۲.

زنان ازدواج می‌کنند.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ، او کیست؟حضرت فرمود: **او قوام زمین است که به واسطه وی زمین آرامش می‌یابد.**عرض کردم: یا امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ، او کیست؟و حضرت فرمود: **او صدیق این امت و فاروق و رئیس و سردهسته آنان است.**عرض کردم: یا امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ، او کیست؟فرمود: **همان که خداوند در موردش فرمود:**

«وَيُثَبِّتُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»^۱

و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شهادی از خود به دنبال دارد.و همان که علم کتاب نزد اوست^۲ و هم اوست که:

«جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ»^۳

صدق را آورد و آن را تصدیق کرد.

و این من بودم که صدق را تصدیق کردم در حالی که همه مردم جز من و او کافر بودند.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ او را نام ببرید.

فرمود: او را برایت نام بپردازم، ای ابوطفیل به خدا سوگند اگر به میان همه شیعیانم که

با آنان به جنگ می‌روم و آنان اطاعت مرا پذیرفته‌اند و مرا امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ می‌خوانند

و جهاد با مخالفانم را حلال می‌دانند، بروم و به مدت یک ماه بعضی از مسائل حقن را

که می‌دانم و در کتابی که جبرئیل رضی اللہ عنہ بر محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نازل کرده وجود دارد برای آنان بیان

کنم همه آنان از گردنم پراکنده می‌شوند و فقط گروهی اندک از اهل حق که تو و

امثال تو از شیعیانم از آنان هستی یا من می‌مانند.

من بسیار غمگین شده و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ، آیا من و امثال من هم پراکنده

۱. سوره هود، آیه ۱۷.

۲. اشاره به آیه ۴۳ سوره رعد که می‌فرماید: «... وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

۳. سوره زمر، آیه ۳۳.

می شویم و یا اینکه با تو می مانیم؟

فرمود: نه شما با من می مانید.

سپس حضرت رو به من کرده و فرمود: همانا امر ما بسیار مشکل و پیچیده است و کسی آن را نمی شناسد و آن را نمی پذیرد مگر سه گروه: فرشته مقرب یا پیامبر مرسل و یا بنده مؤمن و نجیبی که خداوند قلبش را برای ایمان استحسان کرده باشد. ای ابوظیفیل هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت همه مردم از روی گمراهی و نادانی از دین برگشتند به جز کسانی که خداوند به سبب ما اهل بیت آن ها را حفظ نمود.

عمر بن آذینه می گوید: ابان پس از این سخنان کتاب سلیم بن قیس را به من سپرد و بعد از آن یک ماه بیشتر زنده نماند و از دنیا رفت، پس این نسخه کتاب سلیم بن قیس عامری است که ابان بن اُبی عیاش آن را به من تحویل داده و برایم قرائت نمود و به من گفت که آن را برای امام سجاده علیه السلام قرائت نموده و آن حضرت هم فرموده است: سلیم راست گفته است، این ها احادیث ماست که آن ها را می شناسیم.

حدیث اول

رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

حضرت فاطمه علیها السلام بر بالین پدر

سلیم می گوید: شنیدم که سلمان فارسی می گفت: من در زمان بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که به واسطه آن از دنیا رفت در کنار آن حضرت نشسته بودم که فاطمه علیها السلام وارد شد و همین که ضعف و بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید چنان بغض گلویش را گرفت که اشک بر گونه هایش جاری شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: دخترم، چرا گریه می کنی؟

فاطمه علیها السلام عرض کرد: های رسول خدا صلی الله علیه و آله می ترسم بعد از تو حقوق من و فرزندانم را ضایع کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که چشمان مبارکش پر از اشک شده بود فرمود: ای فاطمه علیها السلام آیا نمی دانی که خداوند متعال به جای دنیا آخرت را برای ما اهل بیت: برگزیده است؟ و فناء و نابودی [دنیوی] را در مورد تمام مخلوقاتش امری لازم و حتمی قرار داده؟

اهل بیت علیهم السلام برگزیدگان خداوند

همانا خداوند تبارک و تعالی بر زمین نظر نمود و از آن میان مرا برگزید و پیامبر خویش قرار داد آنگاه دوباره بر زمین نظر نمود و همسرت علی علیه السلام را برگزید و به من امر فرمود که تو

را به ازدواج او در آورم و او را برادر و وزیر و وصی خود و جانشین خویش در میان ائمه قرار دهم، بنابراین پدرت بهترین پیامبران و رسولان خداوند و همسرت بهترین اوصیاء و وزیران است و تو اولین نفر از خاندانم هستی که به من ملحق می شوی.

سپس خداوند برای بار سوم بر زمین نظر کرد و از آن میان تو و یازده تن از فرزندان و فرزندان برادرم و همسرت [علی علیه السلام] را برگزید. پس تو سرور زنان اهل بهشتی و دو فرزندت سرور و آقای جوانان اهل بهشتند و من و برادرم و یازده امام که جانشینان من تا روز قیامت هستند همگی هدایت کننده و هدایت شده هستیم.

اولین جانشینم بعد از برادرم امام حسن علیه السلام و پس از او امام حسین علیه السلام و سپس نه نفر از نسل امام حسین علیه السلام می باشند که همگی در منزلی واحد در بهشت ساکن می شویم و هیچ منزلی از منزل من به خدا نزدیکتر نیست و بعد از منزل من منزل ابراهیم علیه السلام و خاندان ابراهیم علیه السلام قرار دارد.

دخترم! آیا نمی دانی که یکی از کرامت های الهی نسبت به تو این است که تو را همسر بهترین فرد ائمه و اهل بیتم قرار داد هم او که در قبول اسلام از همه آنان جلوتر و در حلم و بردباری بالاتر و در علم از همه آنان داناتر و در روح از همه گرامی تر و در صداقت از همه راستگوتر و در دل از همه شجاع تر و در گشاده دستی از همه کریم تر و نسبت به دنیا از همه زاهدتر و در سعی و تلاش از همه کوشا تر است.

فضائل اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: همانا علی بن ابیطالب علیه السلام هشت دندان تیز و بزّان^۱ و مناقبی دارد که احدی از آنها برخوردار نیست: یکی ایمان او به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از همه مردم است که هیچکدام از ائمه در این مورد از او پیش نیافتاده اند و یکی علم به کتاب خدا و سنت من که هیچیک از افراد ائمتّم از تمام علم من آگاه نیست مگر همسر تو،

۱. کتابه از صفاتی در امیرالمؤمنین علیه السلام است که دشمن از آن ترس و واهمه دارد.

چرا که خداوند به من علمی آموخت که کسی غیر از من آن را نمی داند و هر علمی که به فرشتگان و پیامبران دیگرش آموخت من نیز آن را می دانم و خداوند به من امر فرمود که همه آن را به علی علیه السلام بیاورم و من چنین کردم، پس کسی غیر از او تمام علم و فهم مرا به طور کامل نمی داند، دیگر اینکه تو ای دخترم همسر او هستی و اینکه دو پسرش حسن و حسین علیهما السلام نوه های من هستند و سبطهای ائمه می باشند و دیگر اینکه او امری معروف و نهی از منکر می کند و خداوند به او حکمت و قدرت تشخیص حق از باطل داده است.

فضائل اختصاصی اهل بیت علیهم السلام

دخترم! خداوند تعال هفت خصلت به ما اهل بیت علیهم السلام عطا نموده که آن را به احدی از اولین و آخرین غیر از ما نداده است، من سرور پیامبران و فرستادگان خدا و بهترین آنان هستم و جانشینم همسر توست که بهترین جانشینان و وزیر من است و شهید ما بهترین شهیدان است.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا او سرور شهیدانی است که در کنار تو به شهادت رسیده اند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، بلکه سرور و آقای تمام شهیدان از اولین و آخرین است [البته] به جز انبیاء و اوصیاء و جعفرین ابیطالب که دو هجرت داشت و صاحب دو بال است که با آنها به همراه ملائک در بهشت پرواز می کند و به غیر از حسن و حسین علیهما السلام که سبطهای ائمه و سرور جوانان بهشتند، سوگند به آنکه جانم در دست اوست، مهدی این امت که خداوند به سبب او زمین را همانگونه که پراز ظلم و جور بوده پراز عدل و داد می کند از ماست.

درجات اهل بیت علیهم السلام

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، کدامیک از این هایی که نام بردی برترند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: برادر من علی برترین افراد امت بعد از من است و پس از او تو و فرزندان و نوه هایم حسن و حسین ﷺ و بعد جانشینان من از نسل این پسرم - در این هنگام رسول خدا ﷺ به امام حسین ﷺ اشاره نمود - هستند و حضرت مهدی از نسل (امام حسین ﷺ) است و هر امامی که قبل از آن حضرت قرار دارد افضل از اوست و امام قبلی برتر از امام بعدی است زیرا اولی امام دومی است و دومی جانشین او محسوب می شود، ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را به جای دنیا برای ما برگزیده است.

مظلومیت امیرالمؤمنین ﷺ از زبان پیامبر اکرم ﷺ

رسول خدا ﷺ نظری به فاطمه ﷺ و همسر و فرزندان او کرده و فرمود: ای سلمان خدا را شاهد می گیرم که من با دشمن آنان دشمن و با دوست آنان دوست هستم و بدانید که آنان در بهشت در کنار من هستند. و بعد رو به علی ﷺ کرده و فرمود: ای علی ﷺ تو بزودی با فریض به گونه ای مواجه خواهی شد که به شدت بر علیه تو متحد شده و بر تو ظلم خواهند کرد. پس اگر باورانی نیافتی صبر کن و دست نگهدار و خود را با دست خویش به هلاکت نیافکن، زیرا تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی ﷺ هستی و هارون برای تو الگوی نیکویی است، آن هنگام که به برادرش موسی گفت:

«إِنَّ الْقَوْمَ اشْتَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي»^۱

این قوم مرا ضعیف کرده و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.^۲

حدیث دوم

بشارت باغ های بهشتی برای علی ﷺ

سلیم می گوید: علی بن ابیطالب ﷺ برای من تعریف کرد که همراه رسول خدا ﷺ در یکی از راه های مدینه می رفتیم که به باغی رسیدیم من عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ چه باغ فشنگی!

رسول خدا ﷺ فرمود: واقعاً زیباست ولی برای تو در بهشت باغی زیباتر و فشنگ تر از آن هست، بعد به راه خود ادامه دادیم تا اینکه به باغ دیگری رسیدیم.

من باز عرض کردم: چه باغ زیبایی است یا رسول الله ﷺ!

آن حضرت فرمود: زیباست ولی برای تو در بهشت از آن زیباتر هست، و همین طور تا هفت باغ رسیدیم و من هر بار می گفتم: یا رسول الله ﷺ چه باغ زیبایی و آن حضرت هم می فرمود: برای تو در بهشت از آن زیباتر هست.

پدرم فدای تنهای شهید!

وقتی به پایان راه رسیدیم رسول خدا ﷺ مرا در آغوش گرفت و شروع به گریه نمود و فرمود: پدرم فدای تنهای شهید!

عرض کردم: یا رسول الله ﷺ چرا گریه می کنید؟

حضرت فرمود: به خاطر کینه هایی که این قوم نسبت به تو در دل نهفت دارند و آن را

۱. سوره اعراف: آیه ۱۵۰.

۲. این روایت به طور کامل در بحارالانوار ج ۲۸ ص ۵۴ و در اکمال الدین و انمام النعمه ج ۱ ص ۲۴۲ با مختصر تفاوتی نقل شده است.

آشکار نمی‌کنند مگر بعد از من و آن کینه‌های بدر و خون‌های احد است.

عرض کردم: آیا در آن حال دینم سالم خواهد بود؟

فرمود: آری دینت سالم خواهد بود، بشارت باد بر تو ای علی علیه السلام که مرگ و زندگی‌ات با من است و تو برادر و وصی من و جانشین و وزیر و وارث من هستی که از جانب من عمل می‌کنی و قرض‌های مرا می‌پردازی و از جانب من به وعده‌ها هم عمل می‌کنی و ذمه مرا بری می‌سازی و امانت مرا باز می‌گردانی و بنابر سنت من با ناکثین و مارقین و قاسطین امانت می‌جنگی و تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی و هارون برای تو اسوه نیکویی است در آن هنگام که بنی اسرائیل او را تضعیف کرده و نزدیک بود که او را به قتل برسانند.

پس، در مقابل ظلم فریش و اتحاد آنان بر علیه خودت صبر کن چرا که تو به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام و پیروان او هستی و فریش به منزله گوساله و گوساله پرستان، همانا موسی هنگامی که هارون علیه السلام را در میان قوم خود خلیفه و جانشین فراداد به او امر فرمود که اگر قومش گمراه شدند و او یاورانی یافت با یاران خود به جنگ ایشان برود و اگر یاری نیافت دست نگه دارد و خون خود را حفظ کند و بین آنان تفرقه نیاندازد.

و ظایف امیر المؤمنین علیه السلام از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ای علی علیه السلام؛ خداوند پیامبری نفرستاد مگر اینکه گروهی با اختیار و اشتیاق و گروهی نیز با اجبار و از روی اکراه تسلیم او شدند، پس خداوند کسانی را که از روی اکراه تسلیم شده بودند بر کسانی که با میل خود تسلیم شده بودند مسلط ساخت و آن‌ها مسلمانان راستین را کشتند تا اجرشان بیشتر گردد.

یا علی علیه السلام هیچ امتی بعد از پیامبرش دچار اختلاف نشد مگر اینکه اهل باطل آنان بر اهل حقشان چیره شدند، خداوند تفرقه و اختلاف را برای این امت مقدر نموده و اگر می‌خواست همه آنان را به گونه‌ای هدایت می‌فرمود که حتی بین دو نفر از آنان هم اختلافی

نباشد و در هیچ امری از امور خدا دچار نزاع نشوند. و هیچ مفضولی^۱ فضل و برتری صاحب فضل را انکار نکند و اگر خدا می‌خواست چنان غذایی می‌فرستاد که اوضاع تغییر می‌کرد و ظالم تکذیب می‌شد و حق می‌فهمید که جایگاهش کجاست، ولی خداوند دنیا را خانه اعمال و آخرت را جای استقرار قرار داده تا آنانکه بدی کردند به بدی خود کیفر شوند و آنانکه کار نیک کردند پاداش نیک دریافت دارند.

من عرض کردم: خدا را به خاطر نعمت‌هایش شکر می‌کنم و بر بلاهایش صبر می‌نمایم و تسلیم مقدرات اویم و بدان راضی هستم.

۱. کسی که با فضیلتی ندارد و با فضیلت او بسیار اندک است.

من در آن هنگام از شدت ناراحتی عقل از کف داده بودم ضمن اینکه از مصیبت وفات پیامبر ﷺ نیز غمگین بودم پس به سرعت از آنجا دور شدم و به مسجد رسیدم و دیدم که بنی هاشم در مسجد هستند و درب را به روی دیگران بسته‌اند پس محکم درب را به صدا درآورده و گفتم: ای اهل بیت ﷺ [کجا بید؟]

فضل بن عباس بیرون آمد. گفتم: مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند.

این عباس گفت: با اینکار دست خود را تا ابد خاک آلود کردید، آیا من به شما امر نکردم چرا گوش نکردید. من مکث کردم و آنچه را که در درونم می‌گذشت تحمل نمودم.

شب که فرا رسید به سوی مسجد رفتم وقتی وارد آنجا شدم به یاد صدای رسول خدا ﷺ افتادم که قرآن می‌خواند پس از جای خود حرکت کردم و به محل اجتماع بنی بیاضه در مسجد رفتم و متوجه شدم که افرادی با هم نجوا می‌کنند به آن‌ها نزدیک شدم، ساکت شدند و من بازگشتم و آن‌ها را نشناختم ولی ایشان مرا شناختند و صدایم کردند وقتی به نزدشان رفتم مقدار و ابوذر و سلمان و عمار بن یاسر و عباد بن صامت و حذیفه بن یمان و زبیر بن عوام را دیدم.

حذیفه به آنان می‌گفت: به خدا سوگند آنچه را که به شما خبر دادم عمل خواهید کرد به خدا سوگند دروغ نمی‌گویم و به من دروغ نگفته‌اند.

در این هنگام گروهی خواستند این مسأله را به شورای مهاجرین و انصار ببرند که حذیفه گفت: بیایید با من سراغ این‌ها برویم او هم از آنچه من می‌دانم باخبر است.

با هم به سراغ این‌ها رفتیم و درب خانه‌اش را زدیم، او تا پشت در خانه‌اش آمد و گفت: شما کیستید؟

مقداد با او صحبت کرد و او دوباره پرسید: برای چه آمده‌اید؟

مقداد گفت: در را باز کن کاری که ما به خاطرش آمده‌ایم مهم‌تر از آن است که از پشت در بپروان آن صحبت شود.

این‌ها گفت: در را باز نمی‌کنم، می‌دانم که برای چه آمده‌اید برای همین در خانه‌ام را باز نمی‌کنم گویی شما می‌خواهید در مورد عقد خلافت از من سؤال کنید، آنچه حذیفه گفته

حدیث سوم

جریان بیعت با ابوبکر از زبان براء بن عازب

سلیم بن قیس می‌گوید: از براء بن عازب شنیدم که می‌گفت: من بنی هاشم را چه در زمان زندگی رسول خدا ﷺ و چه بعد از آن بسیار دوست می‌داشتم، هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات نمود از این می‌ترسیدم که قریش با هم متحد شوند تا امر خلافت را از بنی هاشم بگیرند.

برای همین وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند به علاوه اندوهی که از وفات رسول خدا ﷺ داشتم غم و اندوهی مانند اندوه فرزندی مرده‌ها مرا فرا گرفت و دائم بین مردم می‌گشتم و بزرگان آن‌ها را زیر نظر داشتم و این در حالی بود که بنی هاشم برای غسل و حنوط رسول خدا ﷺ به کناری رفته بودند و خیری به من رسیده بود مبنی بر اینکه سعد بن عباد و پیروان او که از انصار بودند وی را برای خلافت برگزیده‌اند ولی من به جمع آنان نپیوستم و دانستم که او به چیزی دست نمی‌یابد، پس همچنان بین مردم و مسجد در رفت و آمد بودم و بزرگان قریش را زیر نظر داشتم ولی از ابوبکر و عمر خبری نبود، طولی نکشید که یک‌دفعه ابوبکر و عمر و ابو عبیده را دیدم که در میان اهل سفینه و در حالی که لباس‌های صنعتی بر تن کرده بودند می‌آمدند و کسی از کنار آنان نمی‌گذشت مگر اینکه متعرض او شده و هنگامی که او را می‌شناختند به زور دست او را برای بیعت به دست ابوبکر می‌کشیدند، چه او می‌خواست و چه نمی‌خواست.

درست است ولی من درب خانه‌ام را باز نخواهم کرد تا آنچه برای او پیش آمده برای من هم پیش آید و از این واقعه بدتر بعد از این رخ نخواهد داد و من از این واقعه به خداوند عزوجل شکایت می‌کنم.

براهن عازب می‌گوید: آن‌ها برگشتند و این‌ها کعب هم به داخل خانه‌اش رفت. و این خیره گوش ابابکر و عمر رسید. آن‌ها کسی را به سراغ ابی‌عبیده بن جراح و مغیره بن شعبه فرستادند تا نظر آن دو را در این مورد بپرسند.

مغیره بن شعبه گفت: به نظر من شما باید به سراغ عباس بن عبدالمطلب بروید و او را تطمع کنید و بگویید که در این امر [خلافت] برای تو نیز نصیبی هست که بعد از تو برای نسلت هم باقی خواهد بود، بدین وسیله خیال خود را از جانب علی بن ابی‌طالب علیه السلام راحت کنید.

زیرا اگر عباس بن عبدالمطلب با شما همراه شود حجتی خواهد بود برای مردم، و در این صورت کار علی بن ابیطالب علیه السلام که تنها شده است برای شما آسان می‌شود.

براهن عازب می‌گوید: ابوبکر و عمر و ابو‌عبیده بن جراح دو شب بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عباس بن عبدالمطلب رفتند. ابوبکر با حمد و ثنای پروردگار متعال سخن خود را آغاز کرد و بعد چنین گفت: همانا خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر شما و ولی مؤمنین قرار داد.

خداوند بر مؤمنان ممت نهاد که پیامبر را در میان آنان قرار داد تا وقتی که جوار خود را برای او اختیار کرد و مردم را درباره امرشان رها کرد تا خودشان با توافق، مصلحت خویش را تعیین کنند بدون اینکه اختلافی در میانشان باشد و آنان مرا والی خویش و مسئول امور خود انتخاب کردند و من آن را بر عهده گرفتم و به یاری خداوند از هیچ سستی و حیرت و ترسی و اهمه ندارم و در این مورد توفیقی ندارم مگر از جانب خدا، من طعن زنده‌ای^۱ دارم که خیرش به من می‌رسد و او بر خلاف عموم مردم سخن می‌گوید و شما را پناه خویش قرار داده و شما هم پناهگاه محکم و شان و مقام جدید او شده‌اید.

پس شما یا باید در آنچه که مردم بر آن اجتماع کرده‌اند وارد شوید و یا اینکه آنان را از آنچه که بدان مایل شده‌اند منصرف کنید. ما نزد تو آمدیم تا از این امر [خلافت] برای تو هم نصیبی قرار دهیم که بعد از تو برای نسلت نیز باقی بماند، زیرا تو عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی.

و اما مردم، با اینکه جایگاه و منزلت تو و رفیقت را می‌دانستند ولی در امر خلافت به شما پشت کردند.

عمر گفت: ای‌والله! آرام باشید ای بنی‌هاشم که پیامبر هم از ما و هم از شماست و ما از این جهت که به شما نیازی داشته باشیم پیشتان نیامده‌ایم بلکه دوست نداشتیم درباره آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده‌اند حرف و حدیثی باشد و کار بر شما و آنان سخت و دشوار گردد پس به [مصلحت] خودتان و عموم مردم فکر کنید.

عباس بن عبدالمطلب سخن آغاز کرده و گفت: همانا خداوند متعال همانطور که گفتی محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر و ولی مؤمنان قرار داد پس اگر به سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله این امر [خلافت] را بدست گرفتی این حق ماست که غضب کردی و اگر از جانب مؤمنین چنین کردی ما هم از مؤمنان هستیم ولی در این امر از ما چیزی نپرسیدی و با ما مشورت نکرده و از ما نظر نخواستی و از آنجا که ما از مؤمنان هستیم دوست نداریم خلافت در دست تو باشد و آن را برای تو نمی‌پسندیم و اما این که گفتی می‌خواهی نصیبی از خلافت برای من قرار دهی، اگر خلافت حق اختصاصی توست آن را برای خود نگهدار ما احتیاجی به آن نداریم و اگر حق مؤمنان است تو حق نداری در مورد آن نظر بدهی و حکمی صادر کنی و اگر هم حق ما [بنی‌هاشم] است ما راضی نیستیم که قسمتی از آن در دست تو باشد.

و اما تو ای عمر اینکه گفتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما و از شماست، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند درختی است که ما شاخه‌های آن و شما همسایگان آن هستید پس ما از شما به او نزدیک‌تریم، و اما اینکه گفتی از سختی کار و اختلاف بین ما و مردم می‌ترسی شما با این

۱. در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید چنین آمده است: عمر از روش خودش که همراه با خشونت و تهدید و سخت گرفتن کار بود وارد شد و چنین گفت: ای‌والله...

کار، خود آن را شروع کرده‌اید و ما به خدا پناه می‌بریم.

پس از این سخنان آن‌ها از خانۀ عباس بن عبدالمطلب خارج شدند در حالی که او این

اشعار را در وصف علیؑ می‌خواند:

ما کنتُ أحسبُ هذه الأمر منصرفاً	عن هاشم ثم منهم عن أبي الحسن
أليس أوّل من صلّٰى قبلكم	و اعلم الناس بالآثار و السنن
و أقرب الناس عهداً بالنبي و من	جبریل عون له بالغسل و الکفن
من فيه ما فی جميع الناس کلهم	و لیس فی الناس ما فيه الحسن
من ذا الذی ردکم عنه فنعره	هإن بیعتکم من أوّل الفتن

گمان نمی‌کردم امر خلافت از بنی‌هاشم و سپس از ابی‌الحسنؑ منحرف شود.

آیا او (علیؑ) اولین کسی که بر قبله شما نماز گزارد و داناترین مردم بر آثار و سنت‌ها نیست.

آیا او در عهد و پیمان نزدیکترین مردم به پیامبر بود که جبرئیل او را در غسل و کفن یاری نمود.

تمام خصال نیکه مردم در او هست ولی از خصال نیکوی او در مردم نیست.

چه کسی باعث شد از او دور گردانید [بگویند] تا ما هم او را بشناسیم، این بیعت شما آغازفته‌هاست.

حدیث چهارم

جریان سقیفه از زبان سلمان

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می‌گفت: وقتی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و مردم آنچه می‌خواستند انجام دادند ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن جراح پیش انصار رفته و با دلایل علیؑ با آنان مخاصمه کرده و آن‌ها را مغلوب ساختند و گفتند: ای گروه انصار، قریش بر امر خلافت از شما مستحق‌ترند زیرا رسول خدا ﷺ از قریش است و مهاجرین از شما بهترند، چرا که خداوند در کتابش آنان را نام برده و به آنان فضیلت داده و رسول خدا ﷺ در مورد آنان فرموده: «ائمه از قریش هستند». سلمان گفت: من به نزد علیؑ رفتم در حالی که او مشغول غسل رسول خدا ﷺ بود، رسول خدا ﷺ به علیؑ وصیت کرده بود که کسی غیر از او، آن حضرت را غسل ندهد و علیؑ پرسیده بود: «چه کسی مرا در این کار یاری می‌کند؟»

پیامبر اکرم ﷺ فرموده بود: «جبرئیل».

بنابراین علیؑ غسل هیچ عضوی را اراده نمی‌کرد مگر آنکه برایش می‌گردانند. هنگامی که علیؑ غسل و حنوط و تکفین پیامبر ﷺ را به پایان برد من و ابوذر و مقداد و حضرت زهراؑ و امام حسن و امام حسینؑ را به کنار بدن مطهر رسول خدا ﷺ وارد کرد و آنگاه خودش جلو ایستاد و ما در پشت سر او صف کشیدیم و بر پیامبر ﷺ نماز خواندیم. در این حال عایشه در اتاق بود ولی چیزی نمی‌دانست و خداوند بینایی او را گرفته بود.

سپس علی علیه السلام ده تن از مهاجرین و ده تن از انصار را وارد کرد. آنان همینطور وارد می شدند و دعا می کردند و خارج می شدند تا اینکه از مهاجر و انصار کسی باقی نماند مگر اینکه به این صورت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواندیم.

سلمان فارسی می گوید: هنگامی که علی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل می داد از کاری که مردم کرده بودند به او خبر دادم و گفتم: هم اکنون ابوبکر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و مردم راضی نمی شوند که با یک دست با او بیعت کنند برای همین همه آنان با هر دو دست چپ و راستشان با او بیعت می کنند.

علی علیه السلام فرمود: های سلمان، آیا اولین کسی را که بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بیعت کرد شناختی؟

عرض کردم: نه، ولی او را در ظلّه بنی ساعده وقتی که انصار مغلوب شدند دیدم و اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد مغیره بن شعبه بود و بعد از او بشیر بن سعید و بعد ابوعبیده بن جراح و بعد عمر بن خطاب و بعد سالم مولی ابی حدیفه و معاذ بن جبل.

علی علیه السلام فرمود: در مورد این ها از تو سؤال نکردم، [نگو ببینم] می دانی هنگامی که ابوبکر از منبر بالا می رفت اولین کسی که بیعت کرد چه کسی بود؟

عرض کردم: نه، ولی پیرمردی را دیدم که از شدت بیری بر عصایش تکیه کرده بود و بر پیشانی اش اثر مسجدهای او بود که به شدت پینه بسته بود. او اولین نفری بود که از منبر بالا رفت و در حالی که گریه می کرد گفت: شکر خدای را که مرا زنده نگهداشت تا تو را در این مقام ببینم. دست را باز کن. ابوبکر دستش را باز کرد و او با ابوبکر دست بیعت داد سپس گفت: امروز روزی مانند روز آدم است، آنگاه از منبر پایین آمده و از مسجد خارج شد.

علی علیه السلام فرمود: ای سلمان آیا فهمیدی او که بود؟

عرض کردم: نه، ولی از سخنان او ناراحت شدم، گویی رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به تمسخر گرفته بود.

علی علیه السلام فرمود: او ابلیس بود، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب شدن من به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امر خداوند در روز

غدیر خم حاضر و شاهد بوده اند و دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم فرمود: من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم و به آنان امر فرمودم که حاضران [این موضوع را] به غائبان برسانند. در این هنگام شیاطین و رؤسای اصحاب ابلیس رویه ابلیس کرده و گفتند: همانا این امت، امتی بخشیده شده و محافظت شده هستند و تو و نه ما راهی بر آنان نداریم، چرا که پناهگاه و امام آنان بعد از پیامبرشان به آنان معرفی شده و ابلیس دلتنگ و محزون رفت.

پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله از وقایع ظلّه بنی ساعده

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد و فرمود: مردم بعد از اینکه به حق ما و دلایل ما استدلال کردند با ابوبکر در ظلّه بنی ساعده بیعت می کنند و سپس به مسجد می روند و در آنجا اولین نفری که بالای منبر من با ابوبکر بیعت می کند ابلیس است که به صورت پیرمردی سالخورده و جا افتاده پس از بیعت چنین و چنان می گوید آنگاه از مسجد خارج می شود و شیاطین و اصحاب دیگرش در حالی که در مقابل او به سجده افتاده اند گرد او را می گیرند و می گویند: های آقای وای بزرگ ما! این تو بودی که آدم علیه السلام را از بهشت بیرون بردی.

ابلیس می گوید: کدام امت را سراغ دارید که بعد از پیامبرش گمراه نشده باشد؟ هان، آیا گمان کرده اید که در مقابل این امت برای من راهی نیست. پس چگونه دیدید مرا زمانی که این کار را با آنان کردم و آنان آنچه را که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان طاعت الهی به آن امر فرموده بود رها کردند.

و این مصداق قول خداوند متعال است که می فرماید:

«وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَیْهِمْ ابْلِیْسُ ظُلْمًا فَاتَّبَعُوهُ الْاَرِیْقًا مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ»^۱

و ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و جز گروهی از مؤمنان همه از او اطاعت کردند.

نصرت طلبی آل عبا از اهل بدر

سلمان می گوید: هنگامی که شب فرا رسید علی علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را بر چهارپایی سوار نمود و دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و احدی از اهل بدر و مهاجر انصار باقی نماند مگر آن که به در خانه هایشان رفت و حق خود را به آنان یادآوری نمود و آنان را به باری خویش فراخواند و جز چهل و چهار نفر کسی به او جواب مثبت نداد.

علی علیه السلام به آن چهل و چهار نفر فرمود: فردا صبح با سرهای تراشیده و در حالی که سلاح به همراه دارند برای بیعت با او تا سر حد مرگ به نزدش بروند.

صبح که فرا رسید هیچکدام از آنان به عهد خود وفا نکردند جز چهار نفر.

سلیم می گوید: به سلمان گفتم: آن چهار نفر که بودند؟

سلمان گفت: من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام.

شب بعد نیز علی علیه السلام به سراغ آنان رفت و سوگندشان داد.

آنها گفتند: فردا صبح زودت خواهیم آمد ولی هیچکس جز ما چهار نفر نیامد. شب سوم نیز علی علیه السلام نزد آنان رفت و باز جز ما چهار نفر کسی نزد او نیامد وقتی علی علیه السلام بد عهدی و بی وفایی آنان را دید خانه نشینی اختیار کرد و به جمع آوری و تنظیم قرآن روی آورد و تا وقتی قرآن را که قبلاً در اوراق و چوب و کاغذ نوشته شده بود یک جا جمع نکرد از خانه اش بیرون نیامد. هنگامی که علی علیه السلام قرآن را جمع کرده و با دست خویش شان نزول و تأویل و تفسیر آن و نیز ناسخ و منسوخ آن را می نوشت ابوبکر کسی را نزد او فرستاد تا از خانه بیرون بیاید و با وی بیعت کند علی علیه السلام فرستاده او را با این جواب بازگرداند: من مشغول گردآوری قرآن هستم و نزد خود سوگند یاد کرده ام تا کار تألیف و جمع آوری قرآن را به پایان نبرده ام عبايي بر دوش نیاوردم مگر برای نماز.

پس چند روز او را رها کردند و آن حضرت قرآن را در یک پارچه جمع کرده و آن را مهر کرد سپس از خانه خارج شد و به سوی مژدم که به همراه ابوبکر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شده بودند رفت و با بلندترین صدایی که داشت فرمود: ای مردم از زمانی که رسول

خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود و من او را غسل دادم پیوسته مشغول گردآوری قرآن بودم تا اینکه تمام آن را در همین پارچه واحد جمع کردم. هیچ آیه ای را خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نکرده مگر اینکه آن را جمع کردم، و در این کتاب آیه ای نیست مگر آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برایم فرات فرموده و تأویل آن را به من آموخت. آنگاه به مردم فرمود: [این ها را گفتم] تا فردا نگویید که ما از این مسئله غافل بوده ایم و در روز قیامت نگویید که من شما را به باری خویش نخواندم و حق خود را به باد شما نیآوردم و شما را به کتاب خدا از ابتدا تا انتهايش دعوت نکردم.

عمر به علی علیه السلام گفت: آنچه از قرآن نزد ما هست ما را از آنچه تو به سوش می خوانی کفایت می کند.

پس از این سخنان علی علیه السلام وارد خانه اش شد. عمر به ابوبکر گفت: کسی را نزد علی علیه السلام نفرست که او باید بیعت کند زیرا تا اوبیعت نکرده ما چیزی را صاحب نشده ایم و اگر بیعت کند از جانب او آسوده خواهیم شد.

پس ابوبکر کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد که: [ای علی علیه السلام] خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت کن، فرستاده پیام ابوبکر را به علی علیه السلام رسانید و آن حضرت در جواب فرمود: سبحان الله، چه زود به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دروغ دادید، همانا ابوبکر و اطرافینش به خوبی می دانند که خدا و پیامبرش جز من کسی را خلیفه قرار نداده اند. فرستاده سخن علی علیه السلام را به ابوبکر خبر داد. ابوبکر گفت: برو و به او بگو امیرالمؤمنین ابوبکر تو را خواسته است.

فرستاده پیام را به علی علیه السلام رسانیده و حضرت در جواب فرمود: سبحان الله، به خدا قسم از آن عهد، زمانی نگذشته که فراموش شود، به خدا سوگند او به خوبی می داند که کسی جز من صلاحیت این نام (امیرالمؤمنین) را ندارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن هفت نفر که ابوبکر هم جزء آنها بود امر فرمود که به عنوان امیرالمؤمنین به من سلام دادند و او و رفیقش عمر که او نیز از آن هفت نفر بود پرسیدند: آیا این حقّی از جانب خدا و رسول خداست؟

حضرت به آن دو پاسخ داد: بله این حقّی است که خدا و پیامبرش به علی علیه السلام داده اند و همانا او امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سفیدرویان است و خداوند او را در

روز قیامت کنار صراط می نشاند و او و دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را وارد جهنم می کند.

فرستاده به نزد ابوبکر رفت و سخنان علی ﷺ را به او خبر داد، سلمان گفت: آن روز آن‌ها از علی ﷺ دست برداشتند.

شب که فرا رسید علی ﷺ حضرت زهرا ﷺ را سوار بر چهارپایی نمود و دست پسرانش حسن و حسین ﷺ را گرفت و احدی از اصحاب رسول خدا ﷺ را باقی نگذاشت مگر اینکه به در خانه نکند نشان رفت و آنان را دربارۀ حق خود به خدا سوگند داد و به یاری خود طلبید ولی هیچ کسی جز ما چهار نفر جوابش را نداد. ما چهار نفر سرهای خود را تراشیدیم و خود را مهتای یاری او کردیم، و از میان ما زیر عقیده بیشتری به یاری او داشت. هنگامی که امیرالمؤمنین ﷺ دید مردم او را تنها گذاشته و یاری او را ترک نموده‌اند و همگی با ابوبکر هم دست شده و او را بزرگ می شمارند، خانه نشینی را برگزید.

هجوم به خانه علی ﷺ

عمر به ابوبکر گفت: چرا سراغ علی ﷺ نمی فرستی که بیاید و بیعت کند، زیرا جز او و این چهار نفر کسی باقی نمانده که با تو بیعت نماید. از میان ابوبکر و عمر، ابوبکر نرم تر و سازشکارتر و باهوش تر و دوراندیش تر بود و عمر تندخو تر و غلیظ تر و خشن تر.

ابوبکر به عمر گفت: چه کسی را به نزد او بفرستم؟

عمر گفت: قنقل را بفرست که او مردی تندخو و خشن و جفاکار بوده و از آزادشدگان و یکی از افراد قبیله عدی بن کعب است.

ابوبکر قنقل را با چند نفر که برای یاری وی همراه او کرده بود به نزد علی ﷺ فرستاد، آن‌ها رفتند و از علی ﷺ اجازه ورود خواستند ولی آن حضرت اذن نداد. قنقل با یارانش به نزد ابوبکر و عمر که در مسجد نشسته بودند و مردم به دور آن‌ها جمع شده بودند بازگشت و گفت: علی ﷺ به ما اجازه ورود نداد.

عمر گفت: [باز هم] بروید. اگر اذن ورود داد که هیچ وگرنه بدون اذن وارد شوید.

آن‌ها رفتند و اذن ورود خواستند حضرت فاطمه ﷺ در جواب آنان فرمود: اجازه نمی دهم بدون اذن وارد خانه من شوید.

قنقل ملعون آنجا ماند ولی یارانش بازگشتند و گفتند: فاطمه ﷺ چنین و چنان گفت و ما را از اینکه بدون اذن وارد خانه‌اش شویم منع نمود.

عمر عصبانی شد و گفت: ما با زن‌ها چه کار داریم؟

سپس به مردمی که در اطرافش بودند دستور داد هیزم جمع کنند، خودش نیز همراه آنان هیزم جمع کرد و آن را در اطراف خانه علی ﷺ و فاطمه ﷺ و فرزندانش قرار دادند. آنگاه عمر به گونه‌ای که علی ﷺ و فاطمه ﷺ بشنوند ندا کرد: به خدا سوگند باید از خانه خارج شده و با خلیفه رسول خدا ﷺ بیعت کنی وگرنه تو را به آتش خواهم کشید.

فاطمه ﷺ فرمود: ای عمر، ما را با تو چه کار؟

عمر گفت: در را باز کن وگرنه خانه تان را به آتش می کشیم.

حضرت زهرا ﷺ فرمود: ای عمر آیا از خدا نمی ترسی و وارد خانه من می شوی؟

عمر دست برداشت و آتش خواست و با آن، درب خانه را به آتش کشید سپس در را فشار داد و وارد خانه شد.

در این هنگام فاطمه ﷺ در مقابل او در آمد و فریاد کشید: یا ایتاه، یا رسول الله!

عمر شمشیر را در حالی که در غلاف بود بالا برد و با آن به پهلوی فاطمه ﷺ زد و آن حضرت ناله زد: یا رسول الله!

عمر این بار تازیانه را بالا برد و با آن به بازوی حضرت زد و آن حضرت فریاد کشید: یا رسول الله ﷺ! ابوبکر و عمر چه رفتار بدی با بازماندگانت کردند.

ناگهان علی ﷺ از جابر خواست و گریبان عمر را گرفت و او را کشید و بر زمین زد و بر بینی او کوبید و گلویش را فشار داد و خواست او را به قتل برساند که سخن رسول خدا ﷺ و سفارشش را که به او کرده بود به یاد آورد و فرمود: ای پسر صهاک! سوگند به خدایی که محمد ﷺ را به سبب نبوت گرامی داشت اگر نبود تقدیر خداوند که گذشته و اگر نبود عهدی که رسول خدا ﷺ با من قرار داده می دانستی که نمی توانی وارد خانه من شوی.

عمر کسی را برای درخواست کمک فرستاد و مردم هجوم آوردند و وارد خانه شدند علی ﷺ به سمت شمشیر خود هجوم برد. فنقذ چون خشم و ناراحتی علی ﷺ را دید از ترس اینکه آن حضرت با شمشیر بیرون بیاید به سوی ابوبکر بازگشت. ابوبکر به فنقذ دستور داد: برگرد اگر علی ﷺ بیرون آمد که هیچ و آلا به خانه‌اش هجوم ببری و اگر مانع شد خانه‌شان را به آتش بکنی.

فنقذ ملعون بازگشت و به همراه اصحابش بدون اجازه و به زور وارد خانه شد. علی ﷺ به طرف شمشیر خود خیز برداشت ولی آن‌ها زودتر به سراغ آن رفتند و با تعداد زیادشان او را محاصره کردند عده‌ای از آن‌ها شمشیر به دست به آن حضرت حمله‌ور شده و طنابی به گردنش انداختند. جلوی درب خانه فاطمه رضی اللہ عنہا بین آن‌ها و علی ﷺ قرار گرفت، فنقذ ملعون با تازیانه چنان ضربه‌ای به فاطمه رضی اللہ عنہا زد که هنگام رحلت حضرت اثر ضربه او مانند دستبندی بر بازوی آن حضرت نمایان بود، خدا فنقذ را لعنت کند!

سپس علی ﷺ را کشان‌کشان برده و به ابوبکر رساندند، در این حال عمر با شمشیر بالای سر او ایستاده بود و خالد بن ولید و ابوعبیده بن جراح و بشیر بن سعد و سایر مردم با سلاح‌های خود اطراف ابوبکر را گرفته بودند. سلیم بن قیس می‌گوید: به سلمان گفتم: آیا واقعاً بدون اذن وارد خانه فاطمه رضی اللہ عنہا شدند؟ سلمان گفت: به خدا سوگند آری و این در حالی بود که آن حضرت پوشش صورت نداشت و فریاد می‌زد: «یا آبتاه، یا رسول الله ﷺ!» ابوبکر و عمر چه رفتار بدی با بازماندگان کردند. در حالی که هنوز چشمانت در را قبرت نگشودهای! ^۱

حضرت زهرا رضی اللہ عنہا این سخنان را با صدایی بلند می‌فرمود و من دیدم که ابوبکر و اطرافیان او همگی گریه می‌کردند به جز عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه، و در این حال عمر

۱. حضرت ابن سخن را با توجه به اینکه انسان بعد از مرگ در قبر دوباره زنده می‌شود فرمود و کنایه از این است که این دو نفر چنان سریع دست به این جنایت زدند که فرصت چشم بازکردن در قبر هم به پیامبر ندادند

می‌گفت: ما با عقیده و نظر زنان کاری نداریم.

سلمان گفت: وقتی که علی رضی اللہ عنہ را به سوی ابوبکر می‌کشیدند آن حضرت چنین می‌فرمود: به خدا سوگند اگر شمشیرم در دستم قرار می‌گرفت می‌فهمیدید که هرگز نمی‌توانستید بر این کار دست بیایید. به خدا قسم از اینکه با شما جهاد می‌کنم خود را سرزنش نمی‌کنم و اگر چهل مرد برایم فراهم می‌شد جمع شما را متفرق می‌کردم ولی خداوند لعنت کند افرادی را که با من بیعت کردند و سپس مرا تنها گذاشتند.

وقتی چشم ابوبکر به علی رضی اللہ عنہ افتاد فریاد زد: او را رها کنید.

علی رضی اللہ عنہ فرمود: ای ابوبکر چه زود بر علیه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قیام کردید، به چه حقی و با کدام دلیل مردم را به بیعت با خودت فرا خواندی؟ آیا تو دپروز به امر خدا و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با من بیعت نکردی؟

حوادث منجر به شهادت حضرت زهرا رضی اللہ عنہا

فنقذ (لعنه‌الله) ضربه‌ای به حضرت زهرا رضی اللہ عنہا زد و آن، هنگامی بود که آن حضرت بین علی رضی اللہ عنہ و مردم قرار گرفت و عمر فنقذ را به سراغ علی رضی اللہ عنہ فرستاده و به او گفته بود: اگر فاطمه رضی اللہ عنہا بین تو و علی رضی اللہ عنہ قرار گرفت او را بزنی، فنقذ (لعنه‌الله) حضرت زهرا رضی اللہ عنہا را به میان چهارچوب درکشاند و سپس با شدت در را فشار داد، در این هنگام استخوان پهلوی آن حضرت شکست و جنینی از او سقط شد و بعد از آن واقعه پیوسته در بستر بود تا اینکه بر اثر آن جراحات به شهادت رسید و خداوند با نام شهیده بر او درود فرستاد.

یادآوری جریان غدیرخم و اعتراف مردم بر آن

سلمان گفت: وقتی که علی رضی اللہ عنہ به ابوبکر رسید، عمر فریاد زنان به او گفت: بیعت کن و این سخنان باطل را رها ساز. علی رضی اللہ عنہ به او فرمود: اگر بیعت نکم چه می‌کنید؟ گفتند: تو را با ذلت و خواری می‌گشیم.

علیؑ به او فرمود: در این صورت بنده‌ای از بندگان خدا و برادر رسول خداﷺ را کشته‌اید.

ابوبکر گفت: اینکه گفתי بنده خدا، آری و اما اینکه گفתי برادر رسول خداﷺ ما آن را نمی‌پذیریم.

علیؑ فرمود: آیا انکار می‌کنید که رسول خداﷺ بین من و خودش برادری فرار داد؟

ابوبکر گفت: آری امیرالمؤمنینؑ سه بار این مسأله را برای او تکرار کرد آنگاه رو به مردم کرده و فرمود: ای گروه مسلمانان ای مهاجرین و انصار، شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا نشنیدید که رسول خداﷺ در روز غدیر خم چنین و چنان فرمود. آنگاه حضرت چیزی از سخنان رسول خداﷺ را که در روز غدیر خم آشکارا برای عموم مردم بیان فرموده بود باقی نگذاشت و همه آن را به یاد مردم آورد و آن‌ها در تأیید گفتند: آری [شنیدیم].

ابوبکر با شنیدن این سخنان ترسید که مردم علیؑ را باری کرده و او را از خلافت منع کنند بنابراین بر مردم پیش‌دستی کرده و گفت: [یا علیؑ] تمام چیزهایی را که گفתי حق است و گوش‌های ما آن را شنیده و دل‌هایمان آن را در خود جا داده است ولی ما بعد از آن از رسول خداﷺ شنیدیم که می‌فرمود: ما اهل بیته هستیم که خداوند آنان را انتخاب کرده و گرامی داشته و آخرت را به جای دنیا برای ما برگزیده است و همانا خداوند نبوت و خلافت را برای ما اهل بیت جمع نکرده است.^۱

دفاع امیرالمؤمنینؑ از فضائل و حق خود

علیؑ فرمود: آیا کسی از اصحاب رسول خداﷺ با تو شاهد این حدیث بوده است؟
عمر گفت: خلیفه رسول خداﷺ راست می‌گوید من هم آنچه را که او گفت از رسول خداﷺ شنیده‌ام.

در این هنگام ابوعبیده و سالم مولی‌ابن‌حذیفه و معاذبن‌جبل نیز گفتند: ما هم آن را از

۱. ابوبکر به قصد فریب دادن مردم ابتدای این حدیث را از سخنان رسول خداﷺ بیان کرد و در انتها که گفت (خداوند نبوت و خلافت را برای ما جمع نکرده) آن را جعل کرده و به دروغ به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داد.

رسول خداﷺ شنیده‌ایم.

علیؑ فرمود: «الحق که به نوشته‌هایتان که در مورد آن هم پیمان شده بودید عمل کردید همان پیمانی که در کنار کعبه بستید تا در صورتی که خدا محمد ﷺ را بکشد و یا از دنیا برود امر خلافت را از جنگ ما اهل بیت ﷺ درآورد.

ابوبکر گفت: تو این را از کجا فهمیدی؟ ما که تو را از آن آگاه نکرده بودیم.

علیؑ فرمود: تو ای زبیر و تو ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام سوگند از شما می‌پرسم، آیا از رسول خداﷺ نشنیدید که این مسأله را می‌فرمود و شما گوش می‌کردید و آن اینکه فرمود: «فلائی و فلائی» و نام این پنج نفر را برد.^۱ و فرمود: «این‌ها صحیفه‌ای بین خود نوشته‌اند و بر آن عهد بسته و هم پیمان شده‌اند که به مفاد آن عمل نمایند

گفتند: به خدا سوگند آری ما از رسول خداﷺ شنیدیم که به تو اینچنین می‌فرمود: «اینان بر کاری که انجام می‌دهند عهد بسته و هم پیمان شده‌اند و در بین خود عهدنامه‌ای نوشته‌اند که اگر من کشته شدم و یا از دنیا رفتم، امر خلافت را از دست تو ای علیؑ بیرون بیاورند. و تو عرض کردی: «پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله ﷺ». اگر این امر اتفاق افتاد شما می‌فرمایید من چه کنم؟» رسول خداﷺ به تو فرمود: اگر باورانی یافتی با آنان جهاد کن و اعلان جنگ بده و اگر باورانی برای خود نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما.

علیؑ فرمود: به خدا سوگند اگر آن چهل نفری که با من بیعت کرده بودند به عهد خود وفا می‌کردند در راه خدا با شما جهاد می‌کردم ولی این را بدانید که به خدا قسم تا روز قیامت هیچ‌کس از نسل شما به خلافت نمی‌رسد. و اما در جواب حدیثی که به رسول خداﷺ نسبت دادید همین آیه کفایت می‌کند که خداوند فرمود:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ قَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ
الْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۲

۱. یعنی، ابوبکر، عمر، ابوعبیده بن جراح، سالم مولی‌ابن‌حذیفه و معاذبن‌جبل.

۲. سوره نساء: آیه ۵۴

آیا بر مردم حسد می‌ورزند به خاطر آنچه خداوند از فضل خویش به آنان بخشیده، ما به آل ابراهیم کتب و حکمت دادیم و به آنان حکومت بزرگ بخشیدیم.
پس کتاب یعنی نبوت و حکمت یعنی سنت و حکومت یعنی خلافت و آل ابراهیم هم ما اهل بیت هستیم»

دفاع سلمان و مقداد و ابوذر و بریده اسلمی از ولایت

در این هنگام مقداد برخاست و گفت: ای علی علیه السلام چه فرمان می‌دهی؟ به خدا قسم هرگاه امر کنی شمشیر می‌زنم و هرگاه امر کنی دست می‌کشم.
پس از او من (سلمان) برخاستم و گفتم: سوگند به آنکه جانم در دست اوست اگر بدانم که می‌توانم ظلمی را دفع کنم و دینی را برای خدا عزیز گردانم حتماً شمشیرم را بر دوش می‌اندازم و بدون شکست و تا مدتی طولانی با آن می‌جنگم، آیا به برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین او در میان امتش و پدر فرزندانش هجوم می‌بری؟ پس بشارت باد بر شما سختی و بلاء و دور باد از شما آسایش و راحتی.

سپس ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبر متحیر گشته و با گناهان خود خوار و ذلیل گردیده، همانا خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِزْرَةَ عَلَى الْغَالِبِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۱

همانا خداوند متعال آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید نسلی که از یکدیگرند و خدا شوا و داناست.

و خاندان محمد صلی الله علیه و آله نسلی از نوح و آل ابراهیم که از نسل ابراهیم هستند می‌باشند و نیز آنان نسل و سلاله‌ای برگزیده از فرزندان اسماعیل علیه السلام و عترت پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند، آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائک و

مانند آسمان بلند و کوه‌های استوار و کعبه پوشیده شده و چشمه‌ای صاف و زلال و مثل ستارگان هدایتگر و درخت پر برکتی هستند که نورشان درخشان و روغشان ناتمام و بابرکت است و محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و آقای فرزندان آدم علیه السلام است و علی علیه السلام وصی اوصیاء و امام پرهیزگاران و پیشوای سفیدرویان است، اوست که صدیق اکبر و فاروق اعظم و جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وارث علم او و سزوارترین مردم در ولایت سرپرستی بر مؤمنان است که از خود آنان صاحب اختیارتر است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ وَ أَرْزَأَهُ أُمَّهَاتُهُمْ»^۱

پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنان صاحب اختیار است و همسران او مادر مؤمنان هستند.

«وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^۲

و در کتاب خدا بعضی از خویشاوندان بر برخی دیگر برتری دارند.

پس کسی را که خدا مقدم نموده شما هم مقدم بدانید و کسی را که خداوند به عقب رانده به عقب برانید و ولایت و وراثت را برای کسی قرار دهید که خداوند آن را برای او قرار داده است.

عمر از جا برخاست و به ابوبکر که بر بالای منبر نشسته بود گفت: چرا همین طور بالای منبر نشسته‌ای؟ در حالی که این شخص که اینجا نشسته محارب است و بر نمی‌خیزد که با تو بیعت کند، نمی‌خواهی فرمان بدهی تا گردنش را بزیم.

امام حسن و امام حسین علیهم السلام که آنجا ایستاده بودند وقتی این سخن عمر را شنیدند به گریه افتادند، علی علیه السلام آنها را در آغوش گرفت و به سینه خود چسباند و فرمود: گریه نکنید به خدا سوگند این دو نفر نمی‌توانند پدر شما را به قتل برسانند.

در این هنگام ام‌ایمن برستار رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به ابوبکر کرده و گفت: ای ابوبکر چه زود حسد و نفاق خود را آشکار کردید.

عمر دستور داد او را از مسجد بیرون کردند و گفت: ما را با زنان چه کار؟

بریدهٔ اُسلمی برخاست و گفت: ای عمر آیا به برادر رسول خدا ﷺ و پدر فرزندان او حمله می‌بری؟ ما تو را در میان قریش آنگونه که هستی می‌شناسیم، آیا شما همان دو نفری نیستید که رسول خدا ﷺ به آن‌ها فرمود: «به نزد علی بروید و به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام دهید.

و شما دو نفر پرسیدید: آیا این فرمانی از جانب خدا و رسول خدا ﷺ است؟ آن حضرت فرمود: آری.

ابوبکر گفت: این که گفتی درست است ولی رسول خدا ﷺ بعد از آن فرمود: خلافت و نبوت برای ما اهل بیت ﷺ جمع نمی‌شود.

بریده گفت: به خدا سوگند رسول خدا ﷺ این سخن را فرموده است و به خدا قسم من در شهری که تو امیر آن باشی سکونت نمی‌کنم.

عمر دستور داد که او را هم زده و از مسجد بیرون کردند. سپس گفت: ای پسر ابوطالب بویختی و بیعت کن.

علی ﷺ فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟

عمر گفت: به خدا قسم در این صورت گردنت را می‌زنم.

امیرالمؤمنین ﷺ سه بار این سؤال را تکرار کرده و با آنان انعام حجت نمود سپس بدون آنکه مشتش را باز کند دست مبارکش را دراز کرد و ابوبکر به همان صورت دستش را بر دست علی ﷺ زد و به آن رضایت داد.

علی ﷺ قبل از آن که بیعت انجام شود در حالی که طناب به گردنش بود با صدای بلند ندا داد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخَفُوعُوا عَلَيَّ وَلَا تَكُونُوا مِنِّي كَمَا كَانُوا مِنِّي»^۱

ای فرزندان مادم، این مردم مرا تضعیف کرده و نزدیک بود که به قتل برسانند.

بیعت اجباری یاران علی

به زبیر گفتند: بیعت کن ولی او امتناع کرد پس عمر و خالد و مغیره بن شعبه با چند نفر بر سر او ریخته و شمشیرش را گرفتند و آن قدر به زمین زدند که شکست سپس گریبان او را گرفته و پیراهنش را به سرش کشیدند. در این هنگام زبیر در حالی که عمر بالای سر او ایستاده بود گفت: ای پسر صهاک به خدا قسم اگر شمشیرم در دستم بود از من دور می‌شدی، سپس بیعت کرد.

سلمان گفت: پس از زبیر مرا گرفتند و چنان گردنم را فشار دادند که ورم کرد آنگاه دستم را گرفتند و من با اجبار بیعت کردم، بعد از من ابوذر و مقداد نیز به اجبار بیعت کردند و در میان مردم هیچ‌کس به جز علی ﷺ و ما چهار نفر با اجبار بیعت نکرد و در میان ما چهار نفر نیز زبیر تندتر سخن گفت، او هنگامی که بیعت نمود گفت: ای پسر صهاک به خدا قسم اگر این سرکشانی که یاریت می‌کنند نبودند و شمشیرم در دستم بود با توجه به ترس و وضعی که در تو سراغ دارم نمی‌توانستی بر من غلبه کنی ولی با کمک گرفتن از این سرکشان قوی شده و به اهدافم می‌رسی.

عمر خشمگین شد و گفت: آیا نام صهاک را می‌آوری؟

زبیر گفت: مگر صهاک کیست؟ و چرا نباید نام او را بیاورم؟ او فقط یک زن زناکار بود آیا این را انکار می‌کنی؟ آیا او کنیز حبشی جدّم عبدالمطلب نبود که جدّ تو نفیل با او زنا کرد و او پدرت خطاب را به دنیا آورد و عبدالمطلب او را بعد از زنا به جدّت نفیل داد تا خطاب را به دنیا آورد؟ بنابراین خطاب غلام جدّم من و ولدالمزنا می‌باشد.^۱ در این هنگام ابابکر بین

۱. در بحار ج ۳۱ ص ۹۹ چنین آمده است: صهاک کنیز حبشی عبدالمطلب بود و برای او شتر می‌چرانید، نفیل با او زنا کرد و خطاب از او متولد شد وقتی خطاب به سن بلوغ رسید از مادر خود صهاک خوشش آمد و با او زنا کرد و او دختری به دنیا آورد و از ترس اربابش او را در پارچه‌ای پیچید و سر راه گذاشت، هاشم بن مغیره او را دید و برداشت و تربیتش کرد و نام وی را حنتمه گذارد، وقتی حنتمه به سن بلوغ رسید روزی خطاب او را دید و از او خوشش آمد و او را از هاشم خواستگاری نمود هاشم نیز او را به عقد خطاب درآورد و از این دو نفر عمر بن خطاب متولد شد بنابراین، خطاب، پدر و پدر بزرگ و دایی عمر بوده و حنتمه مادر و خواهر و عته عمر می‌باشد.

آنان صلح ايجاد کرد آنها نیز دست از يکديگر کشيدند.

سخنان سلمان بعد از بيعت

سليم بن قيس می گوید: به سلمان گفتم: ای سلمان آیا با ابوبکر بيعت نمودی و چیزی نگفتی؟

سلمان گفت: بعد از بيعت گفتم: [اميدوارم] از اين به بعد روز خوش نبينيد، آيا می دانيد با خودتان چه کرديد؟ نسبت به سنت پيامبران، هم درست رفتار کرديد (يعنی مانند گذشتگان که سنت پيامبرشان را با نقره خراب می کردند شما هم خراب کرديد) و هم خطا نموديد و آن را از معدن و اهل آن جدا نموديد.

عمر گفت: ای سلمان حالا که تو و رفیقت بيعت کرده ايد هر چه می خواهی بگو و هر کاری دلت می خواهد بکن، رفیقت هم هر چه می خواهد بگويد. سلمان می گوید به او گفتم: شنيدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: «ای عمر! برای تو و رفیقت که با او بيعت کرده ای به اندازه گناه پيروانش ناروژ قیامت گناه و به اندازه عذاب همه آن ها عذاب خواهد بود.

عمر به من گفت: هر چه می خواهی بگو، مگر نه اينست که بيعت کرده ای و خداوند چشمت را روشن نکرد به اينکه رفیقت (علی) خلافت را بدست آورد.
من گفتم: شهادت می دهم که من نام تو را در بعضی از کتاب های که خداوند نازل نموده خواندم که تو با اسم و نسب و اوصاف دري از درهای جهنم هستی. عمر به من گفت: هر چه می خواهی بگو، آيا جز اين است که خداوند خلافت را از اهل بيتی که شما آنان را بعد از خدا ارباب خویش ساخته بوديد، گرفت.

من به عمر گفتم: وقتی از رسول خدا ﷺ در مورد اين آيه که می فرماید:

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا»

پس در اين روز خداوند کسی را به عذاب او گرفتار نمی کند و هيچ کس را مانند او به بد نمی کند.

پرسيدم، شنيدم که آن حضرت در جواب فرمود: منظور از آن فرد تو هستی [ای عمر].

عمر گفت: ساکت شو، خدا صدايت را خاموش کند ای غلام و ای پسر زن بدبوا!

در اين هنگام علی به من فرمود: ای سلمان تو داسوگند می دهم که ساکت باش.

سلمان گفت: به خدا قسم اگر علی مرا امر به سکوت نمی کرد تمام آياتی را که در مورد عمر نازل شده بود به او می گفتم و او را از تمام سخنانی که از رسول خدا ﷺ در مورد او و رفیقت شنيدم بودم آگاه می کردم.

عمر وقتی که ديد من ساکت شدم گفتم: تو مطيع و تسليم او (علی) هستی و هنگامی که ابوذر و مقداد به اجبار بيعت کردند و چیزی نگفتند عمر به من گفت: ای سلمان نمی خواهی مثل اين دورفقت دست بکشی؟ به خدا قسم محبت تو به اهل اين خانه و احترام تو نسبت به حق آنان شديدتر و بيشتراز اين دورفرت نيست با اين حال همان طور که می بينی آن دو سکوت نموده و بيعت کردند.

در اين هنگام ابوذر گفتم: ای عمر، آيا به خاطر محبت ما به آل محمد ﷺ و احترام به آنان از ما ابردار می گيري، خدا لعنت کند . که لعنت کرده است . کسی را که با آنان دشمنی کند و بر آنان دروغ بنهد و با ظلم و ستم حق آنان را بگيرد و مردم را به گردن ايشان سوار کند و اين امت را با سير فقهرايی به عقب برگرداند. عمر گفت: آمين، خدا لعنت کند کسی را که با ظلم حق ايشان را بگيرد ولی به خدا قسم اينان حقی در خلافت ندارند و در اين مورد با مردم عاڈی هيچ تفاوتی ندارند.

ابوذر گفتم: پس چرا شما با استفاده از حق آنان و دلايل ايشان با انصار مخاصمه کرديد؟

سخنان علی بعد از بيعت اجباری

علی به عمر فرمود: ای پسر صهاک آيا برای ما در خلافت حقی نيست ولی برای تو و پسر زن مگس خوار هست؟

عمر گفت: ای ابوالحسن حالا که بيعت کرده ای، ديگر دست بردار، چرا که عموم مردم به خلافت رفیق من راضی شده اند و به خلافت تو رضایت نداده اند، گناه من چیست؟

علی فرمود: ولی خداوند عَزَّوَجَلَّ و پيامبر او به خلافت کسی جز من رضایت نداده اند

پس تو و رفیق و هرکس را که به شما یاری کرده و از شما تبعیت نموده به خشم و عذاب و سخط الهی بشارت می‌دهم، وای بر تو ای پسر خطاب، اگر بدانی از چه خارج شده و بر چه وارد شده‌ای و چه جنابتی در حق خودت و رفیق مرتکب شده‌ای.
ابوبکر گفت: ای عمر حالاکه او بیعت کرده و از سزا و غوغا سالاری و جنگ طلبی او در امان هستیم، بگذار هر چه می‌خواهد بگوید.

علی رضی الله عنه فرمود: یک چیز بیشتر نمی‌گویم - رو به سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر فرمود - شما را به خدا ای چهار نفر، آیا این را یادتان می‌آید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: تابوتی از آتش هست که دوازده مرد در آن هستند شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین، این تابوت درون چاهی در قعر جهنم و در تابوت دیگری که قتل خورده قرار دارد و سنگ بزرگی بر روی آن چاه است و هرگاه که خداوند بخواهد آتش جهنم را شعله‌ور سازد آن سنگ را از روی چاه کنار می‌کشد و جهنم از شدت آتش و حرارت آن چاه برافروخته شده و شعله‌ور می‌گردد.

سپس علی رضی الله عنه فرمود: شما شاهدید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اولین سؤال کردم و آن حضرت در جواب فرمود: **أما اولین** عبارتند از: پسر آدم علیه السلام که برادرش هابیل را به قتل رسانید و فرعون فرعون‌ها و آن که با ابراهیم علیه السلام درباره خدا منازعه کرد و دو مرد از بنی اسرائیل که کتاب آنان را تحریف کرده و سستشان را تغییر دادند که یکی از آن دو نفر یهودیان را یهودی نمود و دیگری نصرانیان را نصرانی ساخت، و پی‌کننده ناقه صالح و قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام و اما آخرین: دجال به اضافه پنج نفر باران صحیفه و نوشته جیت و طاغوت، آنان که با او عهد بستند و هم پیمان شدند تا با تو که برادر من هستی ای علی رضی الله عنه دشمنی کرده و بعد از من بر ضدت قیام نمایند [یعنی] این و این و... تا اینکه تک تک آنها

۱. با توجه به متن روایت اگر فرعون فرعون‌ها را یک نفر و آن که با ابراهیم علیه السلام منازعه نمود را هم یک نفر حساب کنیم و نیز دو مرد از بنی اسرائیل هم دو نفر از اولین باشند در مجموع هفت نفر از اولین حساب شده‌اند ولی برای اینکه شمارش اولین که شش نفر هستند درست شود یا باید فرعون فرعون‌ها را با آن که با ابراهیم علیه السلام منازعه نمود یک نفر حساب کنیم که همان نمرود می‌شود و یا اینکه دو مرد از بنی اسرائیل را یکی از شش نای اولین به حساب آوریم.

را نام برد و برای ما شمرده.

سلمان گفت: ما عرض کردیم: درست فرمودی، ما شهادت می‌دهیم که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.

عثمان گفت: ای ابوالحسن آیا تو و ابن یارانت حدیثی در مورد من نزد خدا دارید؟

علی رضی الله عنه فرمود: آری، شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را لعنت کرد ولی بعد از آن از خداوند متعال برایت طلب بخشش نکرد.

عثمان عصبانی شده و گفت: مرا با تو چه کاری است؟ که نه در زمان پیامبر و نه بعد از او رها نمی‌کنی.

علی رضی الله عنه به او فرمود: آری، خداوند بنی‌ات را به خاک بمالد.

عثمان گفت: به خدا قسم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: زبیر در حالی که از اسلام برگشته و مرتد شده است کشته می‌شود. سلمان گفت: علی رضی الله عنه در یک گفتگوی خصوصی به من فرمود: عثمان راست گفت زیرا زبیر بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت می‌کند ولی زود بیعت خود را می‌شکند و مرتد کشته می‌شود.

سلمان گفت: علی رضی الله عنه فرمود: «همانا تمام مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند به جز چهار نفر»^۱ مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند هارون و کسانی که از او تبعیت کردند و مانند گوساله و کسانی که گوساله پرستی کردند، شدند. پس علی رضی الله عنه به منزله هارون است و عقیق (ابوبکر) به منزله گوساله و عمر به منزله سامرئیل. و شنیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: گروهی از اصحاب نزدیک و صاحب مقام من می‌آیند که از صراط عبور کنند و فتنی که من آنان را می‌بینم و آنها هم مرا می‌بینند و من آنها را می‌شناسم و ایشان نیز مرا می‌شناسند [بر روی صراط] می‌لرزند و از من جدا می‌شوند. آنگاه من می‌گویم: ای وای خدایا! اصحابم، اصحابم، در این هنگام به من گفته می‌شود: چه می‌دانی که بعد از تو چه کرده‌اند آنها بعد از اینکه از ایشان جدا شدی به عقب برگشته و مرتد شدند، سپس من [به آن اصحابم] می‌گویم: دوری از رحمت خدا و سیاه‌روئی بر شما باد.

۱. از اینجا به بعد ادامه سخنان امام است.

و نیز شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: امت من قدم به قدم و موبه مو و وجب به وجب و ذراع به ذراع و باع به باع و باع سنت بنی اسرائیل را تکرار می کنند به گونه ای که اگر بنی اسرائیل وارد سوراخ سوسماری شده باشند آنان نیز مثل ایشان وارد می شوند. قرآن و تورات را یک فرشته در یک ورق و با یک قلم نوشته است و مثل ها و سنت ها به یک صورت جاری می شوند.^۱

حدیث پنجم

جایگاه ابلیس و بنیادگذار سقیفه در روز قیامت

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: شنیدم که سلمان فارسی می گفت: روز قیامت که برپا می شود ابلیس را در حالی که با یک افسار آتشین لجام شده است می آورند ولی زُفر^۱ را با دو افسار آتشین وارد می کنند. پس ابلیس به سراغ او می رود و فریاد زنان می گوید: مادرت به عزایت بنشیند تو کیستی؟ من که اولین و آخرین را گمراه کرده ام با یک افسار آتشین لجام شده ام ولی تو با دو افسار آتشین؟ زُفر می گوید: من کسی هستم که فرمان دادم و اطاعت کردند در مقابل خدا که فرمان داد ولی از او سرپیچی کردند.^۲

۱. کنایه از عمر است.

۲. منظور عمر این است که او بدعت گذاشت و ولایت را از جایگاه خود منحرف کرد و مردم پذیرفتند و فرمان خدا را در این مورد فراموش کردند.

۱. ذراع از آرنج تا نوک انگشتان را گویند و باع از کتف تا سر انگشتان، و منظور از وجب و ذراع و باع پیروی است اسلام از بنی اسرائیل در تمام کارهای دین و متوسط و درشت آنان است.

زکریا و فرعون ذوالانواد (صاحب میخها)^۱ می باشد.

سخنران حسن بصری در وصف علی بن ابیطالب

آبان بن ابی عیاش می گوید: این حدیث را از قول ابوذر برای حسن بصری نقل کردم، او گفت: سلیم و ابوذر راست گفته اند،^۲ چرا که علی بن ابیطالب دارای سبقت در دین و علم و حکمت و فقه و رأی و نظر صحیح و فضل و گشاده دستی و نیز دارای سبقت در قبیله و خانواده و شجاعت و دلیری در جنگ و بخشش و احسان و علم به قضاوت و قربت و نزدیکی به پیامبر و امتحان دادن در اسلام است. همانا علی در تمام کارهایش عالی است. خدا علی را رحمت کند و بر او درود بفرستد.

حسن پس از این سخنان چنان گریست که محاسنش خیس شد من به او گفتم: ای اباسعید، آیا غیر از پیامبر بر هر کس دیگر هم که یاد کنی درود و صلوات می فرستی؟ او گفت: هرگاه مسلمانان را یاد کردی بر آنان رحمت فرست و بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و بدان که علی افضل آل محمد است.

گفتم: ای اباسعید آیا او از حمزه و جعفر و فاطمه و حسن و حسین هم بهتر است؟

او گفت: آری به خدا قسم، او از همه آنان بهتر است و کیست که شک کند در اینکه او افضل آنان است؟

گفتم: به چه دلیل؟

گفت: زیرا هیچ وقت نام شرک و کفر و بت پرستی و شرک خمر بر او جاری نشده است و او به دلیل سبقت در اسلام و آشنایی به کتاب خدا و سنت پیامبرش از همه آنان افضل است. رسول خدا به فاطمه فرمود: تو را به ازدواج بهترین فرد امت در آوردم، و اگر در میان امت کسی بهتر از علی بود او را انتخاب می کردم.

حدیث ششم

افتخارات علی از زبان پیامبر اکرم

سلیم می گوید: ابوذر و سلمان و مقداد حدیثی برایم نقل کردند که بعد از آن را از علی شنیدیم آن ها گفتند: مردی بر علی بن ابی طالب فخر نمود در این هنگام رسول خدا به علی فرمود: ای برادرم، تو بر عرب فخر نما، چرا که تو از جهت پسر عمو و پدر و برادر و خودت و نسب و همسر و فرزندان و عمویت از همه آنان گرامی تر هستی و در مبارزه با نفس و مالت از همه عظیم تر و در صبر و شکیبایی کامل تر و در علم از همه آنان داناتری. تو کتاب خدا را بهتر از همه آنان قرائت می کنی و به سنت های الهی آگاه تر از همه هستی و در دل شجاع تر و در بخشش کریم تر و نسبت به دنیا زاهد تر و در سعی و تلاش کوشا ترین آن های، تو در اخلاق از همه نیکوتر و در صداقت از همه راستگوتر و نزد خدا و من از همه محبوب تر هستی.

بعد از من سی سال در دنیا باقی خواهی ماند و خدا را عبادت کرده و بر ظلم فریش صبر می کنی سپس در صورتی که یارانی بیایی در راه خدا جهاد می کنی و برای تأویل قرآن با ناکثین و فاسطین و مارقین این امت می جنگی همانگونه که در کنار من برای نزول قرآن جنگیدی، تو با شهادت از دنیا می روی آن هم در حالی که محاسنت با خون سرت خضاب گشته، قاتلت در دشمنی با خدا و دوری از او مانند پی کننده ناقه صالح و قاتل یحیی بن

۱. از آنجا که فرعون دشمنانش را میخ به زمین و با درختی می گوید او را صاحب میخها می گفتند.

۲. این روایت با کمی تفاوت در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۳۶۹ نیز آمده است.

همانا رسول خدا ﷺ بين اصحاب خود برادرى ايجاد كرد و در آن ميان خود با علي ﷺ برادرى برقرار نمود پس رسول خدا ﷺ هم به جهت خودش از همه برتر است و هم از جهت برادر افضل آنان است و نيز رسول خدا ﷺ علي ﷺ را در روز غدیر خم بر ولايت منصوب كرد و ولايت بر مردم را همانگونه كه در مورد خودش واجب بود در مورد علي ﷺ نيز واجب نمود و به او فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسى ﷺ هستی. اين سخن را به هيچ يك از اهل بيته و نه هيچ يك از امتش جز علي ﷺ نفرمود. و علي ﷺ سوابق بسيارى دارد كه هيچكدام از مردم مانند آن را ندارند.

آبان می گوید به حسن بصری گفتم: بعد از علي ﷺ چه کسی افضل اين امت است؟
او گفت: همسر و فرزندانش.
گفتم: بعد از آن ها چه کسی؟

گفت: سپس جعفر و حمزه بهترين مردم هستند و اصحاب كساء، کسانی هستند كه آيه تطهير در مورد آنان نازل شده است. رسول خدا ﷺ خود را در ميان علي ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن ﷺ و حسين ﷺ در زیر عبا قرار داده و فرمود: «اينان مورد اطمينان من و عترت من در ميان خاندان و اهل بيتم می باشند و خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و ایشان را به نيکی پاک و طاهر نموده است»

ام سلمه عرض كرد: مرا هم با خود داخل عبا ساز.

پيامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «ای ام سلمه تو در خیري و عاقبت به خیر خواهی شد ولی اين آيه فقط در شأن من و اين چهار نفر نازل شده است.

آبان می گوید: به حسن بصری گفتم: الله [اکبر] ای اباسعيد اين چه سخنانی است كه [شنیده ام] به علي ﷺ نسبت می دهی در مقابل اين ها كه الآن گفتمی و من از تو شنيدم.
او گفت: ای برادر، بدینوسیله خون خود را در مقابل جباران ظالم كه خدا لعنتشان كند حفظ می كنم.

ای برادر، اگر اين سخنان نباشد چوبها بالای سرم بلند می كنند، ولی من آنچه شنیده ای را می گویم و خیرش به آنان می رسد و دست از سرم برمی دارند و من از بغض

علي ﷺ کسی غير از علي بن ابیطالب ﷺ را فصد می كنم ولی آن ها گمان می كنند كه من دوستشان هستم خداوند عزوجل می فرماید:

«ادْفَعْ بِالْيَدِي هِيَ أَحْسَنُ السِّيَرَةِ»^۱

باروشی نيکوتر بدی را دفع کن،

يعنی تقويه کن.

هستیم که خداوند در آیات بسیاری از کتاب خود نام ما را با نام خودش و پیامبرش قرین هم قرار داده و ما را پاک و طاهر ساخته و از لغزش و خطا حفظ نموده است و ما را شاهد بر خلق خود و حججش در زمین و خزانهٔ علمش و معادن حکمتش و مفسران وحی اش قرار داده است، خداوند ما را با قرآن و قرآن را با ما چنان همراه نموده که نه ما از قرآن جدا می شویم و نه قرآن از ما جدا می شود تا همان طور که رسول خدا ﷺ فرموده در حوض بر آن حضرت وارد شویم.

و اما آن یک فرقه از میان هفتاد و سه فرقه، همان فرقه‌ای است که از آتش جهنم و تمام فتنها و گمراهی‌ها و شبهات نجات می‌یابند، آنان به حق، اهل بهشتند و هفتاد هزار نفرند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.

اوصاف فرقه‌های منحرف

و اما تمام آن هفتاد و دو فرقه [منحرف]، آنان دیندارانی دور از حق هستند که دین ابلیس را باری می‌کنند، همان دینی که از ابلیس و دوستان او گرفته‌اند، آنان دشمنان خدا و رسول خدا ﷺ و مؤمنان هستند و بدون حساب وارد آتش می‌شوند، از خدا و رسول خدا ﷺ بیزارند و به خدا شرک ورزیده و نسبت به او کافر شده‌اند و از روی جهالت غیرخدا را پرستش می‌کنند و گمان می‌کنند که کار درستی انجام می‌دهند و روز قیامت می‌گویند: به خدا قسم ما مشرک نبودیم، برای خدا قسم می‌خورند همانگونه که برای شما قسم می‌خورند و گمان می‌کنند که کار درستی انجام می‌دهند ولی همهٔ آنان دروغ می‌گویند.

مستضعفان دینی

سلیم می‌گوید: عرض شد: یا امیرالمؤمنین ﷺ چه می‌فرمایید در مورد کسی که توفیق کرده و امامت شما را نپذیرفته و دشمن شما هم نیست و به شما پشت نمی‌کند ولایت شما

۱. هفتاد هزار کتابه از تعداد زیاد آنان است نه اینکه محدود به همین مقدار باشند.

حدیث هفتم

انقسام امت به هفتاد و سه فرقه

آبان می‌گوید: سلیم گفت از علی بن ابی طالب ﷺ شنیدم که می‌فرمود: امت اسلام به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که هفتاد و دو فرقه آنان اهل آتشند و فقط یک فرقه اهل بهشتند، سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه ادعای محبت ما اهل بیت ﷺ را دارند که فقط یک فرقه از آنان اهل بهشتند و دوازده فرقه دیگر اهل آتش‌اند.

صفات شیعه و ائمه شیعه

و اما فرقهٔ نجات یافته، هدایت‌شدگانی باایمان و مسلمان و موفق و هدایت‌کننده هستند که به من ایمان دارند و تسلیم و مطیع اوامر من هستند، آنان از دشمنی من بیزار و دوست‌دار من و دشمن دشمنان من بوده و کسانی هستند که از طریق کتاب خدا و سنت پیامبرش بر حقاقت من و امامت و وجوب اطاعت از من معرفت یافته‌اند برای همین مرتد نمی‌شوند و به سبب نورانیتی که خداوند جهت شناخت حق ما اهل بیت ﷺ در دل آنان قرار داده شک نمی‌کنند و خداوند فضیلتشان را به آنان معرفی و بر آنان الهام نموده و ناصیه آنان را گرفته و در شیعیان ما داخل نموده است به گونه‌ای که دل‌هایشان مطمئن شده و به یقینی رسیده‌اند که هیچ شکی با آن مخلوط نمی‌شود.

من و جانسپینانم بعد از من تا روز قیامت هدایت‌کننده و هدایت‌شده‌ایم ما کسانی

را قبول ندارد ولی از دشمن شما هم بیزارى نمی جوید و می گوید: «نمی دانم، هم راست می گوید؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این ها از آن هفتاد و سه فرقه نیستند زیرا منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن هفتاد و سه فرقه کسانی است که از فرمان حق سرپیچی می کنند^۱ و با نصب علم مخالفت با ولایت و مشهور ساختن خود مردم را به دین و مکتب خویش فرا می خوانند پس فقط یک فرقه از آنان متدین به دین خداوند رحمان هستند و هفتاد و دو فرقه دیگر به دین شیطان در آمده اند و با قبول سخنان شیطان او را ولی خود کرده و از کسانی که مخالفان باشند بیزارى می جویند.

اما کسی که به یگانگی خدا اعتقاد دارد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده است و چیزی نمی داند و به اندازه دشمنان ما گمراه نشده است و علم مخالفت به دست نگرفته و از جانب خود چیزی را حلال و یا حرام نکرده است و به چیزهایی که میان گروه های مختلف از این جهت که خداوند عزوجل به آن ها امر فرموده اختلافی نیست ایمان دارد و چیزهایی را که گروه های مختلف امت اسلام اختلاف دارند در این که آیا خداوند به آن امر فرموده و یا از آن نهی کرده نپذیرفته است و چیزی هم از جانب خود وضع نکرده، نه حلالی وضع کرده و نه حرامی و چیزی هم نمی داند و علم مسائلی را که برایش مشکل است به خدا می سپارد چنین کسی نجات می یابد.

اینان گروهی هستند میان مؤمنان و مشرکان که قسمت اعظم مردم و اکثریت آنان هستند، این ها اصحاب حساب و میزان و اعراف هستند یعنی همان «جهتین» که انبیاء و فرشتگان و مؤمنان آن ها را شفاعت کرده و از آتش خارج می کنند و در بهشت «جهتین» نامیده می شوند.

و اما مؤمنان نجات یافته اند و بدون حساب وارد بهشت می شوند، زیرا حساب اختصاص به اهل این صفات دارد که بین مؤمنان و مشرکان قرار گرفته اند و نیز برای کسانی است که خداوند دل هایشان را به خاطر اسلام مانوس نموده ولی گناهکارند و اما کسانی که

۱. غیر از یک فرقه که در ادامه روایت حضرت به آن اشاره می فرماید.

اعمال نیک را با اعمال بد مخلوط کرده اند و همچنین مستضعفانی که قدرت چاره اندیشی ندارند و به راهی هدایت نمی شوند، نه قدرت بر فکر و شرک دارند و نه دشمنی را مناسب می دانند و به راهی هدایت نمی شوند مگر اینکه مؤمنانی عارف شوند، پس آنان اصحاب اعرافند و خداوند هر طور که بخواهد با آنان رفتار می کند هرگاه یکی از آنان را وارد آتش کند به خاطر گناه او خواهد بود و اگر او را ببخشد به خاطر رحمت خودش است.

عرض کردم: آیا مؤمن عارف دعوت کننده به حق وارد آتش می شود؟
فرمود: نه.

عرض کردم: آیا کسی که امامش را نمی شناسد وارد بهشت می شود؟
فرمود: نه مگر اینکه خدا بخواهد.

عرض کردم: آیا کافر و یا مشرک وارد بهشت می شود؟
فرمود: وارد آتش نمی شود مگر اینکه خدا بخواهد.

عرض کردم: آیا کسی که خدا را در حالی که به امام خود ایمان دارد و او را خوب می شناسد و مطیع او می باشد ملاقات کند از اهل بهشت است؟

حضرت فرمودند: بله هرگاه کسی در حالی که مؤمن است خدا را ملاقات کند از کسانی است که خداوند عزوجل در موردشان می فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۱

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكَلَّمُوا بَنَاتِنَا»^۲

کسانی که ایمان آورده و بافتوا باشد.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»^۳

کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را با هیچ ظلمی نمی پوشانند.

عرض کردم: اگر کسی از ایشان با گناهان کبیره خدا را ملاقات کند چه؟

۲. سوره بقره: آیه ۶۳

۱. سوره بقره: آیه ۲۵

۳. سوره انعام: آیه ۸۲

حضرت فرمود: کار او با خداست، اگر غذایش کند به خاطر گناه اوست و اگر ببخشد به واسطه رحمت خودش است. عرض کردم: آیا او را در حالی که مؤمن است وارد آتش می‌کند؟

فرمود: بله، به خاطر گناهش؛ زیرا او از کسانی که خداوند آن‌ها را ولی مؤمنان معرفی فرموده نمی‌باشد و منظور خداوند از کسانی که آن‌ها را ولی مؤمنان نامیده و به عنوان کسانی که خوفی بر آنان نیست و کسانی که مجزون نمی‌شوند نام می‌برد، مؤمنانی هستند که تقوی الهی را رعایت کرده و اعمال صالح و نیکو انجام می‌دهند و ایمانشان را با هیچ ظلمي نمی‌پوشانند.

فرق ایمان و اسلام

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام، ایمان چیست و اسلام چیست؟

حضرت فرمود: اما ایمان، همان اقرار به معرفت است و اما اسلام آن چیزی است که به آن اقرار کرده و تسلیم اوصیاء و مطیع آنان شده‌ای (در روایت دیگری آمده: و اسلام آن لحظه‌ای است که اقرار به آن نمای). عرض کردم: آیا ایمان، اقرار بعد از معرفت است؟ فرمود: هر کسی که خداوند، خود و پیامبر و امامش را به او معرفی کند و او اقرار به اطاعت آنان کند مؤمن است.

عرض کردم: آیا معرفت از جانب خداست و اقرار از جانب بنده؟

فرمود: «معرفت از جانب خدا، دعوت و اتمام حجت است و اقرار از جانب خداوند قبول بنده است که همانا خداوند بر هرکس که بخواهد منت می‌گذارد. و معرفت، کار خداوند در قلب است و اقرار، کار قلب از جانب خدا و حفظ و رحمت اوست. پس هرکس که خداوند متعال او را عارف قرار نداده است حجتی بر او نیست و او وظیفه دارد در مورد چیزهایی که نمی‌داند توقف کرده و چیزی نگوید، خداوند نیز او را به خاطر جهلش عذاب نمی‌کند بلکه به خاطر اعمالی که از روی طاعت انجام داده خداوند به او خیر می‌دهد و به دلیل کارهایی که از روی معصیت انجام داده عذابش می‌کند.

البته این در حالی است که قدرت اطاعت و عصیان داشته باشد و برعکس قدرت شناخت و معرفت نداشته باشد و جاهل بماند و این محال است مگر به قضا و قدر الهی و علم و کتاب او که بدون اجبار هم باشد زیرا اگر مجبور باشند، معذور خواهند بود. بنابراین پاداشی هم ندارند.

هرکس جاهل باشد می‌تواند چیزهایی را که برای او مشکل است به ما بسپارد و کسی که خدا را به جهت نعمت‌هایش شکر کند و در معاصی از خداوند طلب بخشش نماید و اطاعت‌کنندگان را دوست داشته باشد و آنان را به خاطر اطاعتشان ستایش کند و از گناهکاران متنفر بوده و آنان را مذمت نماید همین او را کفایت می‌کند اگر علم آن را به ما واگذارد.

پس هرگاه رسول خدا ﷺ به جبرئیل چیزی می فرمود: او عرض می کرد: راست گفتی و هنگامی که از حضرت پرسید: قیامت چه روزی است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سؤال شونده در این مورد از سؤال کننده عالم تر نیست و جبرئیل گفت: راست گفتی.

پایه های ایمان

امیرالمؤمنین ﷺ بعد از اینکه از گفته جبرئیل ﷺ یعنی «راست گفتی» فارغ شد، چنین فرمود: بدانید که ایمان بر چهار پایه استوار شده است: یقین، صبر، عدل و جهاد.

پس یقین خود چهار شعبه دارد: شوق، ترس، زهد و انتظار.

هرکس مشتاق بهشت باشد شهوات را فراموش می کند و هرکس از آتش بترسد از محرّمات دوری می کند و هرکس نسبت به دنیا زاهد باشد مصیبت ها بر او آسان می شود و هرکس منتظر مرگ باشد به سوی کارهای خیر می شتابد.

صبر نیز چهار شعبه دارد: اندیشه با حجت و دلیل (در برخی از روایات آمده: اندیشه با فهم عمیق)، تأویل و تفسیر حکمت، درس گرفتن از عبرت ها، سنت پیشینیان.

هرکس با فهم عمیق بیاندیشد حجت ها را می یابد (در روایت دیگری چنین آمده هرکس با فهم عمیق بیاندیشد حکمت را پیدا می کند) و هرکس حکمت را بیابد عبرت ها را می شناسد و هرکس عبرت ها را بشناسد حکمت را تأویل و تفسیر می کند و هرکس حکمت را تأویل کند عبرت را می بیند و هرکس که عبرت ها را ببیند گویا همراه با پیشینیان بوده است.

عدل چهار شعبه دارد: دشواری های فهم [را دانستن]، سختی های علم [را بیامودن]، شکوفه های حکمت [را یافتن] و [ورود به] باغ بردباری.

هرکس بفهمد: جمله های علم را تفسیر می کند و هرکس علم داشته باشد احکام حکمت را می شناسد و هرکس بردبار باشد در کار خود افراط و تفریط نمی کند و در میان مردم ستوده زندگی می کند.

جهاد هم چهار شعبه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، راستگویی در همه جا، به خاطر

حدیث هشتم اسلام و ایمان

آبان بن اُبی عیّاش از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: شنیدم مردی از امیرالمؤمنین ﷺ در مورد ایمان سؤال می کرد و می پرسید: یا امیرالمؤمنین ﷺ تعریفی از ایمان برابم بفرمایید که بعد از شما در این مورد از هیچ کس سؤالی نکنم.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و همین سؤالی که تو از من پرسیدی از آن حضرت پرسید و سخنانی مثل سخنان تو گفت پیامبر اکرم ﷺ شروع به صحبت با آن مرد کرد سپس فرمود: بنشین، ایمان آوردی؟

علی ﷺ پس از این سخنان رو به آن مرد کرده و فرمود: آیا می دانی که روزی حضرت جبرئیل ﷺ به صورت یک انسان نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: اسلام چیست؟ پیامبر اکرم ﷺ در جواب فرمود: شهادت به اینکه خدای جز خدای یگانه نیست و اینکه محمد ﷺ فرستاده اوست و برپایی نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و روزه ماه مبارک رمضان و غسل جنابت [واجب است].

عرض کرد: ایمان چیست؟

رسول خدا ﷺ فرمود: اینکه به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران او و به زندگی پس از مرگ و تمام مقدرات از خیر و شر و تبلیغ و شیرین ایمان بیاوری. وقتی که آن مرد برخاست [ورفت] رسول خدا ﷺ فرمود: این جبرئیل ﷺ بود که آمده بود تا دینتان را به شما بیاموزد.

خدا خشم گرفتن و فاسقین را سرزنش نمود.

هر کس امر به معروف نماید قدرت مؤمن را زیاد کرده و هر کسی نهی از منکر کند بینی فاسق را به خاک مالیده و هر کس در همه جا راست بگوید به وظیفه‌اش عمل نموده و هر کس فاسقان را سرزنش کند و به خاطر خدا خشم بگیرد خداوند نیز به خاطر او خشمگین می‌شود این‌ها ایمان و پایه‌ها و شعبه‌های آن بود.

آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام کمترین چیزی که کسی با آن مؤمن می‌شود و کمترین چیزی که فردی با آن کافر می‌شود و نیز کمترین چیزی که شخصی با آن گمراه می‌شود چیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سؤال کردی پس جواب را بشنو: کمترین چیزی که انسان با آن مؤمن می‌شود این است که خداوند متعال خود را به او بشناساند و او به ربوبیت و وحدانیت خداوند اقرار نماید و پیامبرش را به او معرفی کند و او به پیامبری و ابلاغ رسالتش اقرار کند و حجت خود در زمین و شاهد بر خلقش را به او معرفی کند و او بر طاعتش اقرار نماید.

آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام، اگر چه او نسبت به همه چیز جز آنچه که فرمودی جاهل باشد؟

فرمود: آری، هرگاه به او امر شود اطاعت می‌کند و هرگاه نهی شود دست می‌کشد، و کمترین چیزی که شخص با آن کافر می‌شود این است که به چیزی معتقد شود سپس گمان کند که خداوند او را به چیزی که در حقیقت از آن نهی فرموده امر کرده است و آن را دین خود قرار دهد و بر اساس آن توکی و تبری داشته باشد و گمان کند که با این کار، خدایی را که به او چنین فرمانی داده است عبادت می‌کند.

و اما کمترین چیزی که هر کس با آن گمراه می‌شود این است که او حجت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را که امر فرموده تا اطاعتش کند و ولایتش را بپذیرند نشناسد.

آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام آن‌ها را برایم نام ببر.

آن حضرت فرمود: همان کسانی که خداوند آنان را با خودش و پیامبرش فرین ساخته و

فرموده:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱

خدا و رسول و صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید.

آن مرد عرض کرد: آن‌ها را برایم روشن بیان نمایید. فرمود: همان کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه خود که بعد از آن خطبه در همان روز رحلت نمود در موردشان فرمود: من دو چیز در میان شما به یادگار گذاشتم تا وقتی به آنان متوسل شوید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و اهل بیت. همانا خداوند لطیف و خبیرا با من عهد کرده که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه مانند این دو تا - اشاره فرمودند به دو انگشت سبابه (از دو دست که با هم مساوی هستند) در حوض بر من وارد شوند و نگفتم مانند این دو تا. اشاره به انگشت سبابه و انگشت وسط در یک دست. زیرا سر یکی از دیگری جلوتر است، پس به آن دو متوسل شوید تا گمراه نشوید و از آنان جلو نیافتند که هلاک می‌شوید و از آنان عقب نمانید که متفرق می‌شوید و به آن‌ها چیزی نیاموزید که ایشان دانایانتر از شما باشند.

آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام او را برایم نام ببر.

حضرت فرمود: کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم او را بر ولایت نصب فرمود و به مردم خبر داد که او نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیار است، حاضران این را به غایبان برسانند.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام آیا آن شخص تو هستی؟

و حضرت فرمود: من اولین آنان و برترین ایشان هستم و بعد از من فرزندانم حسن علیه السلام است که نسبت به مؤمنان از خودشان صاحب اختیار است و پس از او فرزندانم حسین علیه السلام نسبت به مؤمنان از خودشان صاحب اختیار است و پس از او جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آیند تا اینکه در حوض آن حضرت یکی بعد از دیگری بر آن حضرت وارد می‌شوند.

در این هنگام آن مرد برخاست و به سوی علی علیه السلام رفت و سر آن حضرت را بوسیده و گفت: برایم [خوب] توضیح دادی و مشکلم را حل کردی و هر شبهه‌ای در قلبم بود از بین بردی.



حدیث نهم

خطبة امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اسلام و ایمان^۱

ایمان از سلیم نفل می‌کند که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و درباره اسلام پرسید. آن حضرت در جواب فرمود: خداوند تبارک و تعالی قوانین اسلام را وضع نمود و احکام و دستورات آن را برای کسی که وارد آن می‌شود سهل و آسان قرار داد و ارکان آن را در برابر کسانی که با آن سر جنگ دارند محکم و استوار ساخت و آن را چنین قرار داد:

عزیز، برای پیروان آن، صلح و سلامتی برای وارد شوندگان به آن، امام و راهنما برای افتدا کنندگان به آن، زینت برای زیورکنندگان به آن، ذخیره برای کسی که آن را دین خود سازد، دستگیره محکم برای کسی که آن را دستاويز خود سازد. طنابی برای آنکه به آن چنگ زند. دلیلی محکم برای کسی که آن را بیاموزد. نور برای کسی که از آن روشنایی بخواهد. شاهد برای کسی که با آن به جنگ دشمن برود. موفقیت و پیروزی برای کسی که با آن حکم کند. علم برای کسی که آن را طلب کند. حدیث برای کسی که آن را نقل کند. حکم برای کسی که با آن قضاوت کند. بردباری برای کسی که تجربه کند. شفاء برای کسی که درمان کند. فهم و درک برای کسی که بیاندیشد. یقین برای کسی که فکر کند. بصیرت برای کسی که اراده کند. نشانه برای کسی که راه بجوید و عبرت برای کسی که نصیحت بخواهد. نجات برای کسی که آن را تصدیق کند. دوستی برای کسی که آشتی دهد. نزدیکی برای

۱. این خطبه در نهج البلاغه (خطبة ۱۰۶) و اصول کافی و تحف العقول و کتاب‌های دیگر نیز آمده است.

کسی که تقرب بجوید. اطمینان برای کسی که توکل کند. امید برای کسی که امرش را به خدا بسپارد. پیشرفت برای کسی که نیکی کند. خیر برای کسی که پیشروی [در خیرات] کند. سپر برای کسی که صبر کند و لباس و پوشش برای کسی که تقوا داشته باشد. یاور برای کسی که هدایت یابد. پناهگاه برای کسی که امنیت بخواهد. اطمینان برای کسی که تسلیم شود. خوشی برای راستگویان. نصیحت برای پرهیزگاران و نجات برای رستگاران.

این همان حقی است که راهش هدایت و صفتش نیکی و احسان و اثرش بندگی است و مسیر آن روشن و منارش درخشان و چراغش پر نور و اهدافش عالی و بلند و میدان مسابقه‌اش راحت و در برگیرنده مرکب‌های قوی و آماده مسابقه و عذابش دردناک و آماذگی‌اش قدیمی و سوارانش بزرگوارند.

ایمان راه آن و اعمال صالح نورهای آن و فقه چراغ‌های آن و مرگ مقصد آن و دنیا میدان مسابقه آن و قیامت مرکب سواری آن و بهشت مورد مسابقه آن و آتش عذاب آن و تقوی توشه آن و نیکوکاران سواران آن هستند. پس با ایمان اعمال صالح، پیدا می‌شوند و با اعمال صالح فقه آباد می‌شود با فقه انسان از مرگ می‌ترسد و با مرگ دنیا به پایان می‌رسد و با دنیا به قیامت عبور داده می‌شود و با قیامت بهشت نزدیک می‌شود و بهشت مورد حسرت اهل آتش است و آتش نصیحت پرهیزکاران است و پرهیزکاری اصل ایمان است، این بود اسلام.

می‌کند و ادعای اسلام دارد و ابا ندارد و پرهیز نمی‌کند از اینکه عمداً به رسول خدا ﷺ نسبت دروغ دهد، اگر مسلمانان بدانند که او منافقی دروغگو است احادیثش را قبول نمی‌کنند و وی را تصدیق نمی‌نمایند ولی آن‌ها می‌گویند این از اصحاب رسول خدا ﷺ است و او را دیده و سخنانش را شنیده است پس دروغ نمی‌گوید و نسبت دروغ دادن به رسول خدا ﷺ را حلال نمی‌داند.

و خداوند با اخباری از منافقین یاد کرده و با اوصافی ایشان را توصیف نموده است. درباره آنان فرموده:

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ^۱

یعنی هرگاه آنان را بینی جسم‌هایشان تو را به تعجب وامی‌دارد و اگر سخنی بگویند گوش می‌دهی.

این‌ها بعد از پیامبر اکرم ﷺ باقی ماندند و خود را به امامان ضلالت و گمراهی و دعوت کنندگان به آتش با سخنان باطل و دروغ و بهتان، نزدیک کردند، آنان به خوردن دنیا مشغول شدند، مردم هم که با مالکان و پادشاهان دنیا همراه می‌شوند مگر کسانی که خداحفظشان کند. این اولین نفر از آن چهار نفری که برایت حدیث می‌گویند.

دیگری مردی است که از رسول خدا ﷺ حدیث شنیده ولی تمام آن را به طور کامل حفظ نکرده و از روی وهم و خیال بدون آنکه فصد دروغ داشته باشد چیزی بر آن مخلوط کرده و آن را برای خود نگه داشته و به آن عمل می‌کند و می‌گوید این را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام. اگر مسلمانان بدانند که او از وهم و خیالش به حدیث مخلوط نموده از او قبول نمی‌کنند و اگر خودش هم بدانند که آن حدیث با وهم و خیالش آمیخته است آن را کمتر می‌گذارد.

نفر سوم کسی است که از رسول خدا ﷺ شنیده است که به چیزی امر فرموده ولی نمی‌داند که بعد از همان چیز نهی فرموده است و یا از رسول خدا ﷺ شنیده که از چیزی نهی فرموده ولی نمی‌داند که بعد به انجام همان امر فرموده است، منسوخ را حفظ کرده ولی ناسخ را حفظ نکرده است. اگر بفهمد که آن حدیث منسوخ است کنارش می‌گذارد و

حدیث دهم دلیل اختلاف احادیث

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین ﷺ من از سلمان و مقداد و ابوذر مطالبی در تفسیر قرآن و روایاتی از قول رسول خدا ﷺ شنیدم که بعدها شما آنچه را از آنان شنیده بودم تصدیق فرمودید. و نیز دست مردم مطالب بسیاری در تفسیر قرآن و احادیثی از رسول خدا ﷺ دیدم که با آنچه از شما شنیده بودم مخالف بود و شما آن‌ها را باطل می‌دانید. آیا شما می‌فرمایید آنان عمداً به رسول خدا ﷺ دروغ نسبت می‌دهند و قرآن را تفسیر به رأی می‌کنند؟

علی ﷺ رو به من کرده و فرمود: ای سلیم سؤال کردی پس جوابش را بفهم، آنچه در دست مردم است، حق و باطل، راست و دروغ ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و منتهابه و حفظ و وهم همه را با هم شامل می‌شود و همانا مردم در زمان خود پیامبر اکرم ﷺ به او دروغ نسبت دادند تا جایی که حضرت برای خطبه قیام کرده و چنین فرمود: ای مردم نسبت دهندۀ دروغ به من زیاد شده است، هرکس از روی عمد دروغی را به من نسبت دهد جایگاهش را از آتش ساخته است.

پس از رحلت آن حضرت نیز بر او دروغ بستند، خدا پیامبر رحمتش را بیامرزد و بر او و خاندانش درود بفرستد.

چهار نفر برای تو حدیث نقل می‌کنند که پنجمی ندارند: یکی مرد منافقی که اظهار ایمان

اگر مسلمانان بدانند که احادیث او منسوخ است آن را کنار می گذارند.

و اما نفر چهارم کسی است که چون از دروغ بدش نمی آید و از خدا می ترسد و به رسول خدا ﷺ نسبت دروغ نمی دهد و از خیال و وهمش هم به آن نمی آید بلکه عین همان چیزی را که شنیده است حفظ می کند و همان طور که شنیده است بدون کم و زیاد آن را بیان می کند و ناسخ و منسوخ را می داند بنابراین به ناسخ عمل می کند و منسوخ را کنار می گذارد.

همانا امر و نهی رسول خدا ﷺ مانند قرآن دارای ناسخ و منسوخ، عام و خاص و محکم و متشابه است و چه بسا سخنانی از رسول خدا ﷺ باشد که دارای دو وجه است یک وجه آن عام و وجه دیگرش خاص و مثل قرآن که برخی آن را می شنوند و نمی دانند که منظور خداوند چه بوده حدیث پیامبر ﷺ را هم می شنوند بدون آنکه بدانند منظور حضرت چیست.

همه اصحاب رسول خدا ﷺ هم اینگونه نیستند که از آن حضرت بپرسند و منظورش را بفهمند، بعضی از آن‌ها هستند که چیزی از آن حضرت می پرسیدند ولی برای فهم بیشتر جواب، سؤالی از آن حضرت نمی کردند حتی دوست داشتند غریبه‌ای و یا عربی بیابان نشین بیاید و از رسول خدا ﷺ سؤالی بپرسد تا آن‌ها نیز جواب را از آن حضرت بشنوند. من هر روز یک بار و هر شب یک بار به دیدار رسول خدا ﷺ می رفتم و آن حضرت در این مواقع با من خلوت می کرد و هر جا او می رفت من هم می رفتم و اصحاب آن حضرت می دانستند که پیامبر اکرم ﷺ با هیچ کس دیگری غیر از من چنین رفتار نمی کند و گاهی این دیدار در منزل من واقع می شد.

هرگاه به در یکی از منازل آن حضرت به دیدارش می رفتم با من خلوت می کرد و همسرانش بیرون می رفتند و کسی جز من و رسول خدا ﷺ در خانه نمی ماند و اما وقتی که رسول خدا ﷺ در خانه خود با من خلوت می کرد حضرت زهرا ﷺ و هیچکدام از فرزندانم از نزد ما نمی رفتند و هرگاه سؤالی می پرسیدم جواب می فرمود و هرگاه سکوت می کردم و یا سؤالاتم به پایان می رسید خود حضرت شروع به سخن گفتن می کرد.

بنابراین هیچ آیه‌ای از قرآن بر آن حضرت نازل نمی شد مگر اینکه آن آیه را برابم قرائت می فرمود و من نیز قرائت می کردم و آن حضرت املاء می فرمود و من با خط خویش آن را می نوشتم و از خدا می خواست که آن را به من بفهماند و در حافظه‌ام جای دهد به همین دلیل از وقتی که آیات کتاب خدا را حفظ کرده‌ام هیچکدام را فراموش نکرده‌ام و رسول خدا ﷺ تاویل آن را به من آموخته و من آن را به خاطر سپرده‌ام و آن را املاء فرموده و من نوشته‌ام.

چیزی از حلال و حرام و امر و نهی و اطاعت و معصیت که تا روز قیامت باشد خداوند به آن حضرت نیاموخت مگر اینکه حضرت آن‌ها را به من نیز آموخت و من همه آن را حفظ نمودم بدون اینکه حتی یک حرف از آن را فراموش کنم.

سپس رسول خدا ﷺ دستش را بر روی سینه‌ام قرار داد و از خدا خواست که قلبم را از علم و فهم و فقه و حکم و نور پر نماید و چنان به من بیاموزد که به چیزی جاهل نباشم و چنان به حافظه‌ام بسپارد که فراموش نکنم.

روزی به رسول خدا ﷺ عرض کردم: یا نبی الله از آن روزی که در پیشگاه خدا آن دعا را کردی چیزی از آنچه که به من آموخته‌ای فراموش نکرده‌ام پس چرا آن را به من املاء می فرمایی و امر می کنی که آن را بنویسم، آیا می ترسی که آن‌ها را فراموش کنم؟ فرمود: ای برادرم! من نمی ترسم که تو دچار فراموشی و یا جهل شوی چرا که خداوند به من خبر داده که دعاها را مرا نسبت به تو و شریکانست که بعد از تو می باشند اجابت نموده است.

عرض کردم: یا نبی الله، شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمود: همان کسانی که خداوند آنان را با خودش و من قرین ساخته و در حق آنان چنین فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و صاحبان امر از خودتان اطاعت کنید.

و اگر از منازعه در چیزی ترس و واهمه داشتید پس به خدا و رسول و صاحبان امر از خودتان مراجعه کنید.

عرض کردم: یا نبی الله آن‌ها کیستند؟

فرمود: جانشینانم، تا زمانی که همه آنان در حوضم بر من وارد شوند، آنان همگی هدایت کننده هدایت شده هستند که نیرنگ کسانی که در مورد آنان نیرنگ بکار می‌گیرند و تحقیر کردن تحقیرکنندگان ضرری به ایشان نمی‌رساند. آنان با قرآن و قرآن با آنان است هرگز از قرآن جدا نمی‌شوند قرآن نیز از آنان جدا نمی‌شود خدا به وسیله آنان امت مرا یاری می‌کند و به وسیله آنان باران می‌بارد و با اجابت دعای آنان بلا را از امتم دفع می‌کند.

عرض کردم: یا رسول الله ﷺ آن‌ها را برایم نام ببر.

حضرت فرمود: این پسر - دستش را روی سر حسن ﷺ گذاشت - سپس این پسر - و دستش را روی سر حسین ﷺ گذاشت - سپس پسر او که نامش علی ﷺ است و آنگاه فرزند او که نامش هم نام من محمد است و شکافنده علم من و خزانه دار وحی الهی است، علی بن حسین ﷺ در زمان زندگی تو متولد خواهد شد ای برادرم، پس سلام مرا به او برسان، سپس پیامبر اکرم ﷺ رو به امام حسین ﷺ کرده و فرمود: محمد بن علی ﷺ در زمان زندگی تو متولد خواهد شد پس سلام مرا به او برسان و سپس امامان دوازده گانه از نسل تو کامل می‌شوند ای برادرم.

عرض کردم: یا نبی الله آن‌ها را برایم نام ببر.

پس آن حضرت تک تک آن‌ها را برایم نام برد، به خدا سوگند ای برادر بنی هلال ا مهدی این امت کسی است که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همان طور که از ظلم و جور بر شده است، به خدا قسم من تمام کسانی را که در بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند می‌شناسم و نام همه آنان و قبائلشان را می‌دانم.

تأییدات ائمه بر حدیث سلیم

سلیم می‌گوید: بعد از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ در مدینه با امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ ملاقات کردم و این حدیث را از قول پدرشان برای آنان نقل کردم.

آن دو امام بزرگوار فرمودند: راست گفتی، پدرمان علی ﷺ این حدیث را در حالی که ما هم نشسته بودیم برای تو نقل کرد و ما خودمان نیز آن را از رسول خدا ﷺ بدون هیچ کم و زیادی شنیده و حفظ کرده‌ایم.

سلیم می‌گوید: سپس با علی بن حسین ﷺ ملاقات کردم که فرزندش محمد بن علی ﷺ نیز نزد آن حضرت بود و من حدیثی را که از پدرش و عموش و از علی ﷺ شنیده بودم برای آن حضرت نقل کردم.

علی بن حسین ﷺ فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ در حالی که مریض بود و من نیز کودک بودم از قول رسول خدا ﷺ به من سلام رسانید.

پس از او محمد بن علی ﷺ فرمود: جدم امام حسین ﷺ در حالی که مریض بود سلام رسول خدا ﷺ را به من رسانید.

آبان می‌گوید: من تمام این حدیث را از قول سلیم برای امام سجاده ﷺ نقل کردم و حضرت فرمود: سلیم راست گفته است، جابر بن عبدالله انصاری به نزد پسر که نوجوان بود و به مکتب می‌رفت آمد و او را بوسید و از جانب رسول خدا ﷺ به او سلام رسانید.

آبان می‌گوید: سالی به حج رفتم و با امام باقر ﷺ ملاقات نمودم و تمام این حدیث را بدون اینکه حرفی از آن جا بیاندازم برای آن حضرت نقل کردم.

بغض گلویش را گرفت و چشمانش پر از اشک شد و فرمود: سلیم راست گفته است او بعد از شهادت جدم حسین ﷺ به نزد آمد و در حالی که من در کنار پدرم نشسته بودم عین این حدیث را برایم نقل کرد و پدرم به او فرمود: راست گفتی ما شاهد بودیم که پدرم امام حسین ﷺ این حدیث را از امیرالمؤمنین ﷺ برایت نقل فرمود سپس آن دو (امام حسن و امام حسین ﷺ) آن حدیث را آن طور که از رسول خدا ﷺ شنیده بودند نقل فرمودند.

ابان می گوید: امام باقر علیہ السلام به من فرمود: ما اهل بیت علیہم السلام چه ظلم هایی از فریش دیدیم، بر ضد ما قیام کردند و ما را به شهادت رساندند و شیعیان و دوستداران ما از میان مردم چه ستم هایی کشیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که برای حق ما قیام نمود و فرمان به اطاعت ما داد و ولایت و محبت ما را واجب گردانید و به مردم خیر داد که ما نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیاریم و امر فرمود این مطلب را حاضران به غایبان برسانند.

اما آن‌ها بر ضد علی علیہ السلام قیام نمودند و آن حضرت با استفاده از سخنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضائش بیان کرده بود و عموم مردم هم شنیده بودند برای آن‌ها دلیل آورد.

آن‌ها گفتند: راست گفتی این‌ها را رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده ولی بعداً آن‌ها را نسخ کرده و فرموده است: ما اهل بیتی هستیم که خداوند عَزَّوَجَلَّ ما را برگزیده و گرامی داشته است و راضی نشده که دنیا برای ما باشد و نبوت و خلافت را برای ما در یک جمع نکرده است و چهار نفر به صحت آن شهادت دادند یعنی عمر، ابوعبیده، معاذ بن جبل و سالم مولی اُبی حذیفه.

برای مردم شبهه ایجاد کردند و آن را تصدیق نمودند و بدینوسیله آن‌ها را به عقب برگرداندند و خلافت را از معدنی که خداوند در آن قرار داده بود خارج نمودند و با استفاده از حق ما و دلایل ما اهل بیت با انصار احتجاج کردند و سپس با ابوبکر عقد خلافت بستند. ابوبکر هم هنگام مرگ آن را به عمر که در غضب آن کمکش کرده بود سپرد و عمر تعیین خلیفه را به شورای شش نفره واگذار نمود که از آن میان ابن عوف خلافت را به عثمان سپرد تا بعداً به خودش برگرداند ولی عثمان را او فریب داد و عهد خود را شکست به همین دلیل ابن عوف کفر و جهل عثمان را آشکار کرد و در طول زندگانی ایش به او طعنه می زد و فرزندش گمان کرد که عثمان او را سم داده و کشته است. پس از عثمان طلحه و زبیر قیام کرده و داوطلبانه و بدون اکراه با علی علیہ السلام بیعت کردند اما بعد پیمان شکنی کرده و عهد خود را شکستند و عایشه را به بصره آوردند.

آنگاه معاویه طغیان شام را به خونخواهی عثمان فرا خواند و بر ضد ما جنگ بر پا نمود و پس از آن اهل حروراء که قرار بود با توجه به کتاب خدا و سنت پیامبرش حکمت کنند با

آن مخالفت کردند اگر آن دو، طبق آنچه که با آنان شرط شده بود حکم می کردند حتماً حکمشان این می شد که علی علیہ السلام در کتاب خدا و گفتار و سنت پیامبرش امیرالمؤمنین است. اهل نهروان با او مخالفت کرده و با آن حضرت جنگیدند و بعد از علی علیہ السلام با فرزندش امام حسن علیہ السلام بیعت کردند و با او پیمان بستند ولی بعد عهد خود را شکسته و او را وادار به تسلیم نمودند و چنان به آن حضرت هجوم بردند که با خنجر ران پایش را مجروح ساختند سپس سپاهش را غارت کرده و خلخال های زنان را به بغما بردند. وقتی امام حسن علیہ السلام باورانی برای دفاع نیافت برای حفظ خون خود و اهل بیت و شیعیانش که گروه بسیار اندک حق را تشکیل می دادند با معاویه صلح نمود.

سپس هجده هزار نفر (و طبق برخی نسخه‌ها بیست هزار نفر) از اهل کوفه با امام حسین علیہ السلام بیعت کردند ولی آن‌ها نیز پیمان خود را شکستند و بر ضد امام خروج کرده و با او جنگیدند تا اینکه آن حضرت به شهادت رسید.

از وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود پیوسته ما اهل بیت علیہم السلام تحقیر و تبعید و محروم می شویم و همچنان کشته و با طرد می گردیم و بر خون خود و تمام کسانی که ما را دوست دارند می ترسیم. در مقابل، دروغگویان موقت خوبی برای دروغ‌هایشان پیدا کرده‌اند و بدینوسیله در هر شهری به والیان و قاضیان و کارگزاران خود تقرب می جویند و درباره دشمنان ما و والیان گذشته خود احادیث دروغ و باطل نقل می کنند و احادیثی را که از ما نیست از قول ما نقل می کنند تا بدینوسیله ما را تقبیح نمایند و این‌ها دروغ‌هایی است که به ما نسبت می دهند و با این سخنان دروغ و باطل خود را به والیان و قضاتشان نزدیک می کنند.

بیشتر این جنایات در زمان معاویه و بعد از شهادت امام حسن علیہ السلام صورت گرفت بگونه‌ای که شیعیان ما در تمام شهرها کشته شده و دست و پاهایشان قطع گردید و با همت و گمان اینکه محبت ما را یادآور می شوند و به ما وابسته می باشند به دار آویخته شدند و این بلا یا همین طور شدیدتر و زیادتر شد و تا زمان ابن زیاد و بعد از شهادت امام حسین علیہ السلام ادامه پیدا کرد.

سپس حجاج بر سر کار آمد و به هر نوع کشتنی و با هر تهمت و گمانی شیعیان را کشت و کار را به جایی رساند که اگر به کسی می‌گفتند که زندق و یا مجوسی است آن را بیشتر دوست می‌داشت تا اینکه بگویند او شیعه حسین (صلوات الله علیه) است. چه بسا مردی را می‌دیدند که از او به نیکی یاد می‌شد شاید هم واقعاً پرهیزگار و راستگو بود، او احادیث بزرگ و عجیبی در فضیلت والیان گذشته نقل می‌کرد که خداوند هیچیک از آن فضائل را در آنان خلق نکرده بود و او به خاطر کثرت کسانی که احادیث را از آنان شنیده بود و اینک دروغ‌گویی و عدم پرهیزکاری آنان آشکار نبود گمان می‌کرد که این احادیث حق هستند و از آن طرف صفات قبیحی را در مورد علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل می‌کردند که خدا می‌داند آن‌ها در این مورد چه سخنان باطل و دروغ و بیبهره‌ای نقل کرده‌اند.

آهان می‌گوید به آن حضرت عرض کردم: اصلحک الله، تعدادی از آن‌ها را برایم بگویند. حضرت فرمود: روایت کرده‌اند که سرور پیران اهل بهشت ابوبکر و عمر هستند و اینکه ملائکه با عمر سخن می‌گویند و دیگر اینکه فرشته‌ای بر او وحی می‌کرده و آرامش از زبان او سخن می‌گوید و دیگر اینکه فرشتگان از عثمان حیا می‌کنند و اینکه پیامبر به کوهی فرمود: و بر روی تو جز پیامبر و صدیق و شهید قرار نگرفته است.

امام باقر علیه السلام بیش از صد روایت بیان فرمود که آن‌ها گمان می‌کردند حق است سپس حضرت فرمود: به خدا قسم همه این‌ها دروغ و باطل است.

عرض کردم: اصلحک الله: هیچ چیز صحیحی در آن‌ها نیست؟

حضرت فرمود: بعضی از آن‌ها جعلی است و بعضی دیگر تحریف شده مثلاً از تحریفات اینکه منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از صدیق و شهید آنجا که به کوه حرا فرمود بشارت باد بر تو که پیامبر و صدیق و شهید از تو بالا رفته‌اند علی علیه السلام بوده است^۱ و کوه نیز آن را قبول کرد. ولی بیشتر آن‌ها دروغ و جعلی است، خداوند در آن هنگام که امت محمد صلی الله علیه و آله دچار اختلاف می‌شوند سخنان مرا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام قرار ده تا اینکه خداوند حضرت مهدی (عج) را مبعوث گرداند.

۱. ولی آنان ابوبکر را مصداق این حدیث می‌دانستند که غلط بوده است.

حدیث یازدهم

تفاخر مهاجرین و انصار و فضائل علی علیه السلام از زبان خودش

آهان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در زمان عثمان، علی علیه السلام را در مسجد و در میان جماعتی دیدم که مشغول بحث و تبادل نظر در زمینه فقه و علم بودند از طرفی درباره قریش و فضائل و سوابق و هجرت آنان سخن می‌گفتند و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در فضیلت قریش فرموده بود بیان می‌کردند از جمله این که آن حضرت فرموده است: امامان از قریش هستند و مردم تابع قریش هستند و قریش ائمه عرب هستند و هرکس قریش را دشمن بدارد و خداوند او را دشمن می‌دارد و قریش ناسزا نگویند، هرکس بخواهد به قریش توهین کند خداوند او را تحقیر می‌کند.

از طرف دیگر از انصار یاد کرده و فضائل و سوابق و باری آنان به مهاجران را بیان می‌کردند و مدح و ثناء خداوند نسبت به انصار که در قرآن آمده و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در فضیلت ایشان فرموده یادآور می‌شدند و فضائل سعد بن معاذ^۱ که هنگام تشییع

۱. از کسی است که وقتی از دنیا رفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرمود او را در کنار در خانه‌اش غسل دادند و هنگامی که حنوط و کفنش به پایان رسید و شروع به تشییع او نمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در تشییع جنازه‌اش شرکت کرد، آن حضرت گاهی از سمت راست تابوت او می‌گرفت و گاهی از سمت چپ تا اینکه به قبرش رسیدند و خود حضرت وارد قبر او شد و با دستان مبارکش لحد چید و خاک بر روی مزارش ریخت و سپس فرمود «مقداری گل به من بدهید تا منافق قبر را بپوشانم»، وقتی کار تمام شد و همه مردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند مردم به آن حضرت عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله با سعد رفتاری کردید که ما ندیده‌ایم با دیگران چنین رفتاری کنید، در تشییع جنازه او بدون زده و پابره‌نه شرکت نمودید حضرت فرمود: «چون فرشتگان

قامتی بلند بود وارد مسجد شدند، سلیم می‌گوید: به او و عبدالرحمن بن ابی لیلی نگاه کردم ولی نفهمیدم که کدام یک از دیگری زیباتر است فقط این را فهمیدم که حسن بصری درشت‌تر و بلندتر است.

جماعت از اوّل صبح تا نزدیک ظهر به بحث خود ادامه دادند و در آن هنگام عثمان در خانه‌اش بود و از مباحث آنان اطلاعی نداشت، در تمام این مدّت علی علیه السلام و اهل بیت او ساکت بودند و سخنی نمی‌گفتند تا اینکه مردم رو به علی علیه السلام کرده و گفتند: ای ابوالحسن علیه السلام چه چیزی مانع از سخن گفتن تو می‌شود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب فرمود: از هیچ بزرگی یاد نشد و فضیلتی از او به میان نیامد مگر اینکه سخن حقّی بود که بیان شد، اما ای گروه قریش و انصار من از شما می‌پرسم، به چه دلیل خداوند این فضائل را به شما عطا فرموده به خاطر خوردن او و ارقام و خویشانان و یا به خاطر افرادی غیر از شما؟

همه گفتند: البته خداوند بر ما منتّ گذارد و این فضائل را به خاطر محمد صلی الله علیه و آله به ما ارزانی داشت، نه به خاطر خودمان و نه به خاطر اقوام و خویشانمان.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید ای جماعت قریش و انصار، آیا اقوامی می‌کنید که هر چه از خیر دنیا و آخرت نصیبتان شده فقط به سبب ما اهل بیت علیهم السلام بوده است و نه دیگران و آیا اقوامی می‌کنید که پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: من و برادرم علی بن ابیطالب علیهما السلام تا آدم علیه السلام از یک ملیت هستیم؟

اهل بدر و احد و تمام سابقین و متقدمین گفتند: آری ما این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم.

(در روایت دیگری چنین آمده): آیا اقوامی می‌کنید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: من و برادرم علی علیهما السلام چهارده هزار سال قبل از اینکه خداوند عزّوجلّ آدم علیه السلام را خلق کند نوری بودیم در پیشگاه خدا که مشغول عبادت او بودیم و هنگامی که خداوند متعال آدم علیه السلام را آفرید این نور را در صلب او قرار داده و بر زمین فرود آورد، سپس آن را در صلب نوح سوار بر کشتی نمود، آنگاه در صلب ابراهیم علیه السلام آن را در آتش افکند و پس از آن پیوسته خداوند عزّوجلّ این نور را در میان پدران و مادران از صلب‌های کریم و با اصالت به رحم‌های پاک و

جنازه‌اش، پیامبر فرموده بود و نیز فضائل غسبل الملائکه^۱ و آن‌کسی که زینورها حمایتش کردند^۲ را بیان می‌کردند تا جاییکه چیزی از فضائل خود را نگفته باقی نگذاشتند و از هر بزرگی یاد می‌کردند می‌گفتند او جزء ما انصار است.

در مقابل، قریش نیز می‌گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله از ماست، حمزه و جعفر از ما هستند و عبیده بن حارث و زید بن حارثه و ابوبکر و عمر و سعد و ابوعبیده و سالم و ابن عوف همه از ما هستند و دیگر بزرگی از سابقین اهل بیت باقی نماند مگر اینکه نامش را برده و به خود نسبت دادند.

در این حلقه جمعیت بیش از دویست مرد حضور داشتند که تعدادی رو به قبله نشسته بودند و عده‌ای نیز در میان حلقه جمعیت، آن‌هایی که از قریش نام‌هایشان را به خاطر سپرده‌ام عبارتند از: علی بن ابیطالب علیه السلام، سعد، ابن عوف، زبیر، طلحه، عمار، مقداد، ابوذر، هاشم بن عقبه، عبدالله بن عمر امام حسن علیهما السلام و امام حسین علیهما السلام، ابن عباس، محمد بن ابی‌بکر، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و آن‌هایی که از انصار به خاطر دارم عبارتند از: ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوالهثیم بن تیهان، محمد بن سلمه، قیس بن سعد، جابر بن عبدالله، ابومریم، انس بن مالک، زید بن أرقم، عبدالله بن ابی‌وفی و ابولیلی و فرزندش که جوانی نواخته و زیباروی بود و در کتاف پدرش نشسته بود در این بین ابوالحسن بصری به همراه فرزندانش حسن بصری که او نیز جوانی نواخته و زیباروی با

بدون رده و پاپرنه او را تشییع می‌کردند من هم از آنان تأسی نموده مردم عرض کردند: یک بار سمت راست تابوت را می‌گرفید و یک بار هم سمت چپ آن را؟ و آن حضرت فرمود: دست من در دست جبرئیل علیه السلام بود. او از هر طرف می‌گرفت من نیز همان طرف را می‌گرفتم. این حدیث در علل الشرایع ج ۱ ص ۳۱۰ و أمالی طوسی ص ۴۲۷ و کتاب‌های دیگر آمده است.

۱. منظور از غسبل الملائکه احتیظین ابی عامر انصاری (ره) است که در جنگ احد به شهادت رسید وقتی جریان را به محشرش گفتند، گفت: به دلیل شدت علاقه‌ای که به جنگ و شهادت داشت وقتی جنگ احد پیش آمد بدون غسل جنابت به میدان جهاد رفتم، فرزندان او نیز منسوب به غسبلی هستند که ابواسحاق ابراهیم بن ابراهیم بن عیسی انصاری غسبلی از آنان است (تاج العروم ذیل ماده غسبل).

۲. معاصین ثابت انصاری معروف به حمایت شده زینوران کسی است که وقتی در جنگ احد به شهادت رسید کتاف قصد داشتند بدن او را مثلث نمایند برهن می‌شدند تا آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام از زینوران را مأمور محافظت از بدن او نمود به همین دلیل کتاف به هدف خود نرسیدند و بعد مسلمانان جنازه او را دفن کردند.

طاهر و از رحم‌های پاک طاهر به صلب‌های کریم و با اصالت منتقل می‌نمود. آن هم پدران و مادرائی که هیچ کدامشان از راه زنا بگذریدگی را ملاقات نکرده‌اند.

همهٔ سابقین و متقدمین و اهل بدر و احد گفتند: آری، ما آن را از رسول خدا ﷺ شنیدیم.

برادری علیؑ با رسول خداﷺ

امیرالمؤمنینؑ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا اقرار می‌کنید که رسول خداﷺ بین هر دو مرد از یاران خود برادری ایجاد کرد و بین من و خودش برادری قرار داد و فرمود: در دنیا و آخرت تو برادر من و من برادر تو هستم؟ آنان گفتند: به خدا قسم آری.

تنها خانه‌ای که درش به مسجد باز می‌شود

امیرالمؤمنینؑ فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر اکرم ﷺ محل مسجد و خانه‌هایش را خرید و آن را بنیان گذارد و سپس ده خانه در اطراف آن ساخت که نه خانه را برای خودش قرار داد و یکی از آن‌ها را که در میان آن نه خانه بود به من داد و به جز درب خانهٔ من درب تمام خانه‌هایی که به مسجد باز می‌شد را بست. وقتی که برخی به این مسأله انتقاد کردند فرمود: من از جانب خود درهای شما را نیستم و درب خانهٔ علیؑ را باز نگذاشتم بلکه خداوند به من دستور داد تا درب خانه‌های شما را ببندم و فقط درب خانهٔ علیؑ را باز بگذارم. و نیز آن حضرت تمام مردم را از خوابیدن در مسجد نهی فرمود و فقط به من اجازه داد که در آن بخوابم و من در مسجد جنب می‌شدم و خانهٔ من و خانهٔ رسول خداﷺ در مسجد بود و برای من و پیامبر اکرم ﷺ در مسجد فرزندان می‌متولد شده است؟

همه گفتند: به خدا قسم آری

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که عمر اصرار داشت شکافی به اندازهٔ یک چشم از خانه‌اش به مسجد باز کند ولی رسول خداﷺ او را از این کار باز داشته و فرمود: همانا خداوند متعال به

حضرت موسیؑ امر فرمود تا مسجدی پاکیزه بسازد و به جز خودش و برادرش هارونؑ و فرزندان او کسی را در آن سکونت ندهد و به من هم فرمان داد که مسجدی پاک و طاهر بسازم و کسی را غیر از خودم و برادرم علیؑ و فرزندان او در آن ساکن نسازم؟

گفتند: به خدا قسم آری.

علیؑ ولی مؤمنان

امیرالمؤمنینؑ فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول خداﷺ در غزوهٔ تبوک فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسیؑ و بعد از من ولی تمام مؤمنان هستی؟

گفتند: به خدا قسم آری.

علیؑ در مباحله

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که وقتی رسول خداﷺ اهل نجران را به مباحله فراخواند کسی جز من و همسر من و فرزندانم را با خود به همراه نبرد؟

گفتند: به خدا قسم آری.

علیؑ پیرچمدان خبیر

فرمود: آیا می‌دانید که رسول خداﷺ علم خبیر را به من سپرد و در این مورد فرمود: فردا پیرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد، او ترسو نیست و فرار نمی‌کند و خداوند به دست او خبیر را فتح می‌کند؟

گفتند: به خدا قسم آری.

علی علیه السلام مبلغ برائت

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای ابلاغ سوره برائت اعزام نموده و فرمود: کسی از جانب من ابلاغ نمی‌کند مگر مردی از خودم؟
گفتند: به خدا قسم آری.

علی علیه السلام رافع مشکلات

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که هیچ امر مشکلی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش نیامد مگر اینکه به خاطر اطمینانی که به من داشت مرا برای حل آن فرستاد و هیچگاه مرا به اسم صدا نزد و فقط می‌فرمود: ای برادرم، به نزد برادرم بروید.
گفتند: به خدا قسم آری.

علی علیه السلام از پیامبر

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد دختر حمزه بین من و جعفر و زید فضاوت نموده و فرمود: ای علی علیه السلام بدان که تو از منی و من از توأم و تو بعد از من ولی تمام مؤمنانی؟
گفتند: به خدا قسم آری.

علی علیه السلام محرم اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که بین من و رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز ملاقاتی سرتی بود که هرگاه سؤالی می‌پرسیدم آن حضرت جواب می‌داد و اگر سکوت می‌کردم خود شروع به گفتن می‌نمود؟
گفتند: به خدا قسم آری.

علی علیه السلام افضل امت

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به جعفر و حمزه برتری داد و به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: من تو را به ازدواج بهترین فرد اهل بیتم و افضل امتم در آوردم که در اسلام آوردن بر همه مقدمم و در حلم و بردباری بزرگ همه و در علم از همه داناتر است؟
گفتند: به خدا قسم آری.

علی علیه السلام آقای عرب

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرمود تا او را غسل دهم و به من خیر داد که جبرئیل علیه السلام در این کار مرا باری خواهد کرد؟
گفتند: به خدا قسم آری.

علی علیه السلام و حدیث ثقلین

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌ای که برای شما ایراد نمود چنین فرمود: ای مردم، من در میان شما دو چیز به یادگار گذاردم تا وقتی به آن دو متوسل شوید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و اهل بیتم علیهم السلام.
گفتند: به خدا قسم آری.

سلیم می‌گوید: سپس علی علیه السلام چیزی از آنچه که در خصوص او و اهل بیتش در قرآن نازل شده بود و نیز روایاتی که بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری گشته بود باقی نگذاشت مگر اینکه در مورد آن‌ها مردم را به خدا سوگند داد و از آنان سؤال نمود.
در باره بعضی از آن‌ها همه مردم گفتند: آری [آن را شنیده‌ام] و درباره بعضی دیگر گروهی گفتند آری و گروهی سکوت کردند و آن‌ها که سکوت کرده بودند گفتند: شما نزد ما مورد اعتماد هستید. این احادیث را افراد دیگری نیز غیر از شما که مورد اطمینان ما بوده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده و برای ما نقل کرده‌اند.

خدا یا بر آنان شاهد باش

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فضائل خویش را به پایان برد فرمود: خدا یا بر آنان شاهد باش. مردم نیز گفتند: خدا یا شاهد باش که آنچه ما نقل کردیم حق بوده است و آنچه ما خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم افرادی که به آنان اطمینان داریم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند سپس برای ما نقل کرده‌اند.

دشمن علی علیه السلام دروغگو است

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس گمان می‌کند که مرا دوست دارد ولی با علی علیه السلام دشمنی می‌کند دروغ می‌گوید و مرا دوست ندارد - در این هنگام دست مبارکش را بر سینه من فرار داد^۱ ..

کسی به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله، این چگونه ممکن است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: به خاطر اینکه او از من است و من از اویم و هرکسی او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است و هرکس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هرکس مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.

در حدود بیست نفر از بزرگان گفتند: به خدا قسم آری و بقیه ساکت ماندند.

علی علیه السلام به آن‌هایی که سکوت کرده بودند فرمود: چرا سکوت کرده‌اید؟

گفتند: این کسانی که شهادت دادند از جهت صداقت و فضیلت و سابقه در نزد ما مورد اطمینان هستند.

علی علیه السلام فرمود: خدا یا برگفته آنان شاهد باش.

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با گذاشتن دست خود بر سینه علی علیه السلام در هنگام گفتن این جمله که «مرا دوست ندارد» علی علیه السلام را به جای خود نشان داده است.

مناظره با طلحه

در این هنگام طلحه بن عبدالله که زیرک فریض بود گفت: ما چه کنیم با ادعای ابوبکر و عمر و یارانشان که او را تصدیق کرده و به سخنانش شهادت دادند در آن روزی که تو را با طنابی که به گردنت انداخته بودند نزد او آوردند و دلایل تو را [در اثبات حَقَّت] تصدیق کردند ولی بعد از آن ابوبکر ادعا کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که آن حضرت فرموده است: خداوند به من خبر داد که نبوت و خلافت را برای ما اهل بیت علیهم السلام جمع نکرده است، عمر، ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل نیز گفته او را تصدیق کردند.

سپس طلحه رو به علی علیه السلام کرده و گفت: تمام چیزهایی که گفتی و ادعا نمودی حق است و ما به همه سوابق و فضائلی که به عنوان دلیل آوری اقرار می‌کنیم و همه آن‌ها را می‌دانیم ولی درباره خلافت شنیدی که این پنج نفر به چه چیزی شهادت دادند.

در این هنگام علی علیه السلام که از سخنان طلحه به خشم آمده بود از جا برخاست و آنچه را که در این هنگام علی علیه السلام می‌نمود فاش ساخت و معنی سخنی را که در روز مرگ عمر فرموده بود ولی مردم معنی آن را نفهمیده بودند آشکار نمود و رو به طلحه در حالی که مردم نیز می‌شنیدند فرمود: ای طلحه به خدا قسم دیدار خداوند متعال در روز قیامت با هیچ صحیفه‌ای غیر از صحیفه این پنج نفر نزد من دوست داشتنی تر نیست همان‌هایی که در حجة الوداع و در کنار خانه خدا در مورد آن نوشته و صحیفه با هم عهد بستند و هم پیمان شدند که به آن عمل کنند [و آن صحیفه این است] که اگر خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بکشد و یا از دنیا برود با یاری یکدیگر بر ضد من شورش کنند و نگذارند که من به خلافت برسم.

سپس علی علیه السلام چنین فرمود: ای طلحه، این دلیلی که تو آوردی نزد من باطل است، آیا شاهد این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم نبودید که فرمود: هرکس که من نسبت به او صاحب اختیارترم علی علیه السلام نیز به او از خودش صاحب اختیارتر است.

پس من چگونه از خود آنان صاحب اختیارترم در حالی که آنان [ادعا می‌کنند] حاکم و

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام در روز مرگ عمر و در کنار جنازه او فرموده بود «به خدا قسم دیدار خداوند متعال را با هیچ صحیفه‌ای بیشتر از صحیفه این مرد کن شده دوست ندارم».

امیر بر من هستند، این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله چه که می فرماید: تو [ای علی] نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به موسی علیه السلام غیر از نبوت آیا شما نمی دانستید که غیر از نبوت همان خلافت است؟ و اگر غیر آن نیز با نبوت بود.

حتماً رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را استثناء می کرد، و این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: من دو چیز در میان شما باقی گذاردم تا وقتی که به آن‌ها متوسل شوید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام، از آنان جلو نیافتید، عقب هم نمانید و چیزی به آن‌ها نیاموزید زیرا آن‌ها از شما دانانند.

آیا سزاوار است که کسی جز دانانین مردم به کتاب خدا و سنت پیامبرش خلیفه امت باشد و حال آنکه خداوند می فرماید:

«أَفَصْرٌ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَمَّعَ أَشْرٌ لَا يَهْدِي»^۱

آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند باید نبعت شود یا کسی که فقط محتاج هدایت است؟

و نیز می فرماید:

«وَرِزَاةٌ بِسَطْطَةٍ فِي الْعِلْمِ وَالْحِجْمِ»^۲

د خداوند در علم و جسم بر قدرت او افزود.

و می فرماید:

«أَوْ أُنَازَرُ مِنْ عِلْمٍ»^۳

یا اثری باقی مانده از علم.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: هیچ امتی امور خود را به کسی نمی سپارد در حالی که دانانتر از او در میانشان باشد مگر اینکه کارشان مدام به پایین برمی گردد تا اینکه به آنچه ترک کرده اند بازگردند - یعنی ولایت - و این (ولایت) چیزی غیر از امارت بر امت است.^۴

و اما دلیل بر دروغ و باطل و فسق و فجورشان این که آن‌ها به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان

امیر المؤمنین علیه السلام بر من سلام کردند و این دلیل و حجتی است بر آنان و علی الخصوص بر نو و این کسی که با توست - یعنی زبیر - و همین طور بر همه امت و بر سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و این خلیفه شما - یعنی عثمان - که سرکار است.

ما گروه شش نفری شورئ همگی زنده هستیم، اگر عمر و اصحابش در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله راست می گویند چرا او مرا جزء این شورا قرار داد؟ آیا ما را در شورای شش نفره قرار داد تا در مورد خلافت بحث کنیم یا غیر خلافت؟ اگر گمان می کنید که شورا برای کاری غیر از خلافت بوده پس عثمان خلیفه نیست و ما باید در مورد چیز دیگری مشورت کنیم زیرا در این صورت عمر به ما گفته که در مورد چیزی غیر از خلافت بحث کنیم و اما اگر شورا برای تعیین خلیفه بوده پس چرا مرا در آن داخل نمود و چرا مرا بیرون نکرد؟ در حالی که می گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیتش را از خلافت خارج ساخته و فرموده که آن‌ها نصیبی از خلافت ندارند؟

چرا عمر هنگامی که یکی یکی ما [اصحاب شورا] را فرا خواند به پسرش عبدالله گفت: - حضرت با اشاره به پسر عمر که در مجلس حاضر بود فرمود - هان او خودش اینجاست، تو را به خدا قسم می دهم وقتی که ما خارج شدیم پدرت به تو چه گفت؟ عبدالله بن عمر گفت: حال که مرا قسم دادی می گویم او گفت: اگر با اصطلح کسی که جلوی سرش مو ندارد: کتابه از علی علیه السلام - بنی هاشم بیعت کنند آنان را به راه روشنی خواهد برد و مطابق با کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان عمل خواهد کرد.

سپس علی علیه السلام فرمود: ای پسر عمر تو در این موقع چه گفتی؟

پسر عمر گفت: من به او گفتم چه چیز مانع می شود که او را خلیفه سازی؟

علی علیه السلام فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام چیزهایی را که به تو گفت و تو به او گفتی به من خبر داده است؟

پسر عمر گفت: چه موقع به تو خبر داده است؟

علی علیه السلام فرمود: هم در زمان حیاتش به من خبر داد و هم شبی که پدرت مُرد در خواب به من خبر داد و هرکس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند مثل این است که در بیداری او را

۱. سوره یونس: آیه ۳۵.

۲. سوره بقره: آیه ۲۲۷.

۳. سوره احقاف: آیه ۴.

۴. در برخی نسخه ها آمده: و این (ولایت) چیزی جز امارت و خلافت بر مردم نیست.

دیده باشد.

پسر عمر گفت: چه چیزی را به تو خبر داد؟

علی علیه السلام فرمود: ای پسر عمر تو را به خدا قسم می‌دهم آیا اگر آن را برایت بگویم تصدیق می‌کنی؟ پسر عمر گفت: و یا سکوت می‌کنم. علی علیه السلام فرمود: هنگامی که تو از پدربرت پرسیدی: چه چیز مانع می‌شود که علی علیه السلام را خلیفه سازی؟ او به تو گفت: همان صحیفه‌ای که ما در بین خود نوشته‌ایم و در آخرین حج پیامبر در کنار کعبه برای اجرای آن عهد بسته‌ایم.

پسر عمر در اینجا سکوت کرد و گفت: تو را به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند می‌دهم که از من دست برداری.

آبان از قول سلیم می‌گوید که گفت: در آن مجلس پسر عمر را دیدم که بغض گلوش را گرفته و اشک از چشمانش جاری بود.

سپس علی علیه السلام رو به طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد کرده و فرمود: به خدا قسم اگر آن پنج نفر نسبت دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله داده باشند ولایت آنان بر شما حلال نیست و اگر آن‌ها راست گفته باشند ای پنج نفر [از شش نفر شورا] بر شما حلال نبوده که مرا با خود در شورا داخل کنید چرا که وارد کردن من در شوری در این صورت خلاف سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و پشت کردن به پیامبر خواهد بود؟

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام رو به مردم کرده و فرمود: از منزلت و جایگاه من در نزد خود و آنچه درباره من می‌دانید به من خبر دهید، آیا من در نزد شما راستگویم یا دروغگو؟

مردم گفتند: البته بسیار راستگویی، نه به خدا سوگند ما هیچ دروغی چه در زمان جاهلیت و چه بعد از اسلام از تو سراغ نداریم.

علی علیه السلام فرمود: سوگند به کسی که ما اهل بیت را به سبب نبوت گرامی داشت و محمد صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد و بعد از او ما را به سبب اینکه ائمه مؤمنین را از میان ما قرار داد گرامی داشت، هیچ کس جز ما از جانب او ابلاغ نمی‌کند و امامت و خلافت صلاح نیست مگر اینکه در میان ما باشد و خداوند نصیبی از خلافت و حق از ولایت برای هیچ کس از مردم

قرار نداده است.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله، او خاتم پیامبران است که بعد از او هیچ صاحب رسالت و هیچ نبی نیست، تعداد پیامبران تا روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ختم می‌شود و کتاب‌های الهی تا روز قیامت به قرآن ختم می‌شود و خداوند ما را بعد از محمد صلی الله علیه و آله خلیفه‌های خود در زمینش و شاهدان بر خلقش قرار داده و در کتاب خود اطاعت از ما را واجب نموده است و ما را با خودش و پیامبرش در بیش از یک آیه از قرآن در وجوب اطاعت فرین هم ساخته است. و خداوند محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر قرار داد و ما را جانشینان بعد از او در میان خلقش و شاهدان بر خلقش قرار داد و در کتاب منزل خود اطاعت از ما را واجب نمود و سپس خداوند عزوجل به پیامبرش امر فرمود که این مطلب را به امتش ابلاغ کند، او نیز همان گونه که امر شده بود ابلاغ نمود.

پس کدامیک از این دو نفر به جانشینی و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است؟ در حالی که شما شنیده‌اید که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای ابلاغ سوره براءت فرستاد چنین فرمود: شایسته نیست که کسی از جانب من چیزی ابلاغ کند مگر خودم و یا مردی که از خودم باشد.

پس سزاوار نیست که رفیق شما از جانب او حتی به اندازه چهار انگشت نوشته را ابلاغ نماید و شایسته نیست که کسی جز من مبلغ و رساننده [پیام] پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، پس کدامیک از این دو نفر برای جانشینی و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است؟ [کسی که از آن حضرت نیست و یا] کسی که به خصوص نام برده شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

طلحه گفت: ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم ولی تو برای ما بیان کن که چگونه برای کسی سزاوار نیست که چیزی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ کند در حالی که آن حضرت به ما و سایر مردم فرمود: «لِیَبْلَغَ الشَّاهِدَ الْعَائِبَ» یعنی شاهدان باید به غایبان ابلاغ کنند و نیز در سالی که حجة الوداع را به جای می‌آورد در عرفه فرمود: خدا بیامرزد کسی را که سخنان مرا بشنود و آن را در دل خود جای دهد و سپس آن را به دیگری ابلاغ کند، پس چه بسا حامل فقهی باشد که حقیقتاً فقهی ندارد و چه بسا فقهی باشد که علم خود را به فقهی‌تر و

عالم تر از خودش بگوید، سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی به آن خیانت نمی‌کند: خالص کردن عمل برای خداوند، شنوا و مطیع بودن و خیرخواهی برای والیان امر و وجوب حضور در جماعت آنان، زیرا دعوت آنان همه مسلمانان را در بر می‌گیرد. و در چندین جای مختلف رسول خدا ﷺ برخاست و فرمود: شاهدان به غایبان برسند.

علیؑ فرمود: آنچه که رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم و روز عرفه در حجة الوداع فرمود و نیز آنچه در روزی که از دنیا رفت در آخرین خطبه‌اش ایراد فرمود مبنی بر اینکه: من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم که تا وقتی به آن دو متوسل شوید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و اهل بیت، همانا خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند مانند این دو انگشت - اشاره به دو انگشت سبابه - که یکی جلوتر از دیگری است پس به آن دو متوسل شوید تا گمراه نشوید و نلغزید، بر آنان پیشی نگیرید. و از آنان عقب نیافتید و به آن‌ها چیزی نیاموزید زیرا آنان از شما داناترند. همانا رسول خدا ﷺ عموم مردم را امر فرمود که هر کدام از عاقله مردم را دیدند و وجوب اطاعت و پیروی از ائمه که از خاندان محمد ﷺ هستند و نیز وجوب رعایت حق ایشان را به آنان ابلاغ کنند، و این وظیفه ابلاغ را در مورد چیز دیگری غیر از همین موضوع بیان نفرمود و در واقع رسول خدا ﷺ به عامه مردم امر فرمود که به عموم مردم به جز اهل بیت ﷺ دلیل کسانی را که نمی‌توانند از جانب رسول خدا ﷺ تمام آنچه را که خدا او را به خاطر آن مبعوث نموده ابلاغ نمایند، بیان کنند.

ای طلحه! آیا نمی‌بینی که رسول خدا ﷺ در حالی که شما می‌شنیدید به من فرمود: ای بردارم، هیچ‌کس جز تو فرض‌های مرا نمی‌دهد و ذمه مرا بری نمی‌کند تو، ذمه مرا بری می‌کنی و بنا بر سنت من جهاد می‌کنی؛ اما ابوبکر که به خلافت رسید هیچ‌کدام از قروض و وعده‌های پیامبر ﷺ را اداء نکرد ولی همه شما با او بیعت کردید و من فرض‌ها و وعده‌های پیامبر ﷺ را اداء کردم و به آنان گفتم که هیچ‌کس جز من فرض‌ها و وعده‌های آن حضرت را اداء نمی‌کند و آنچه ابوبکر به آنان داده است ادای قرض‌های پیامبر و وعده‌های او نیست و فقط کسی که فرض‌ها و امانت‌های او را به مردم برگردانده است دین او را پرداخته و به

وعده‌هایش عمل نموده است و اوست که تمام چیزهایی را که خداوند متعال به پیامبرش فرموده از جانب رسول خدا ﷺ ابلاغ می‌کند و آن‌ها امامانی هستند که خداوند در کتابش اطاعت از آنان را واجب نموده و فرمان به ولایت آنان داده است، همان کسانی که هر کس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است.

طلحه گفت: مشکل مرا حل کردی و مقصود پیامبر اکرم ﷺ را که من نمی‌دانستم برایم بیان نمودی، پس خداوند از جانب تمام امت به تو جزای خیر دهد. ای ابوالحسن چیزی هست که می‌خواهم از تو سؤال کنم. یا ابوالحسن، تو را با پارچه‌ای که مهر بر آن خورده بود دیدم که به سوی مردم رفته و گفتم: ای مردم من مشغول غسل و کفن و دفن رسول خدا ﷺ بودم و بعد از آن نیز مشغول به کتاب خدا شدم و تمام آن را به صورت مجموعه‌ای که حتی یک حرف آن هم نیافتاده باشد جمع نمودم. من آنچه را که تو نوشته و جمع آوری نموده‌ای ندیده‌ام. و عمر را دیدم که وقتی به خلافت رسید کسی را نزد تو فرستاد تا قرآن خود را برای او بفرستی ولی تو از این کار ابا کردی، پس عمر مردم را فراخواند و اگر دو نفر شهادت به یک آیه از قرآن می‌دادند آن را می‌نوشت و آنچه را که فقط یک مرد به آن شهادت می‌داد کنار می‌گذاشت و آن را نمی‌نوشت و در حالی که من می‌شنیدم به مردم چنین می‌گفت: دو روز جنگ یمامه مردانی کشته شدند که آباتی از قرآن را می‌خواندند که کسی غیر از آنان نمی‌خواند و آن آیات از بین رفت. و نیز در حالی که نویسندگان عمر مشغول نوشتن بودند گوسفندی به سراغ صفحه‌ای از آن رفت و آن را خورد و آنچه در آن بود از بین رفت و نویسنده در آن روز عثمان بود، شما در این مورد چه می‌گویید؟

از عمر و اصحاب او که در زمان عمر و نیز در زمان عثمانی قرآن را جمع آوری کرده و می‌نوشتند شنیدم که می‌گفتند: سورة احزاب معادل سورة بقره، سورة نور صد و شصت آیه و سورة حجرات نود آیه دارد،^۱ این‌ها چیست و چه چیز مانع می‌شود که تو - خدا تو را رحمت کند - آنچه را که جمع کرده‌ای به مردم نشان دهی؟ و من شاهد بودم که عثمان

۱. در روایت دیگری آمده: و سورة حجرات صد و نود آیه دارد.

چیزی را که عمر گرد آورده بود گرفت و نویسندگان را برای آن فراهم نمود و مردم را وادار کرد که قرآن را به یک صورت قرائت کنند و قرآن آبی بن کعب و ابی مسعود را که خود نوشته بودند پاره کرد و در آتش سوزاند، این ها چه کاری است؟

علی ﷺ فرمود: ای طلحه، تمام آیاتی که خداوند بر محمد ﷺ نازل کرده با املاء خود آن حضرت در نزد من است و هر چه حلال و حرام و حد و حکم و هر چیز دیگری که امت تا روز قیامت به آن احتیاج دارد حتی دبه یک خراش نزد من است و من آن را با املاء رسول خدا ﷺ و با خط خودم نوشته ام

طلحه گفت: آیا هر چیز کوچک و یا بزرگ و عام و خاص که بوده است و یا تا روز قیامت خواهد بود نزد تو نوشته شده است؟

حضرت فرمود: بله، در ضمن غیر از آن رسول خدا ﷺ در بیماری آخر خود را ز گشودن هزار باب از علم را که از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می شود به من آموخت و اگر مردم بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ از من تبعیت کرده و فرامین مرا اطاعت می کردند از بالای سر و زیر پاهایشان روزی می خوردند.

ای طلحه آیا هنگامی که رسول خدا ﷺ در خواست کتف - ورق - نمود تا چیزی در آن بنویسد که امت هرگز گمراه نشده و دچار اختلاف نشوند و رفیق آنچه نباید می گفت، گفت (همانا پیامبر هدیمان می گوید) و رسول خدا ﷺ خشمگین شد تو آنجا حاضر نبودی؟ طلحه گفت: آری، حاضر بودم.

علی ﷺ فرمود: هنگامی که شما بیرون رفتید رسول خدا ﷺ آنچه را که می خواست در آن ورق بنویسد و مردم را بر آن شاهد بگیرد به من فرمود و جبرئیل ﷺ به آن حضرت خبر داد که همانا خداوند عزوجل از اختلاف و تفرقه امت آگاه است سپس حضرت ورقی خواست و آنچه را که می خواست در آن کتف بنویسد به من املاء نمود [تا بنویسم] و سه نفر را بر من شاهد گرفت: سلمان، ابوذر و مقداد آنگاه کسانی را که از امامان هدایت هستند برابم نام برد. یعنی همان کسانی که خداوند امر فرمود تا روز قیامت مورد اطاعت قرار بگیرند و مرا به عنوان اولین آنان نام برد سپس فرزندم حسن ﷺ و بعد فرزندم حسین ﷺ و بعد از او نه نفر

از نسل این پسر - یعنی حسین ﷺ - را نام برد، اینگونه بود [مگر نه] ای ابوذر و ای مقداد؟ آن دو گفتند: ما این مطلب را از جانب رسول خدا ﷺ شاهد بودیم.

طلحه گفت: به خدا سوگند از رسول خدا ﷺ شنیدم که در مورد ابوذر فرمود: آسمان سایه نگسترده و زمین حمل نکرد و سخنوری را، راستگوتر و نیکوکارتر از ابوذر و من شهادت می دهم که این دو نفر به چیزی جز حق شهادت نمی دهند و تو [ای علی ﷺ] نزد من از آن دو هم راستگوتری.

در این هنگام امیرالمؤمنین ﷺ رو به طلحه کرده و فرمود: ای طلحه و تو ای زبیر و تو ای سعد و تو ای ابن عوف از خدا بترسید و رضای او را در نظر بگیرید و چیزی را که نزد خداست اختیار کنید و درباره خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نهراسید.

طلحه گفت: یا ابالحسن می بینم که به سؤال من درباره قرآن خود جواب ندادی. آیا آن را برای مردم آشکار نمی کنی؟

فرمود: ای طلحه از روی عمد جوابت را ندادم.

طلحه گفت: پس در مورد آنچه که عمر و عثمان نوشته اند چیزی بگو آیا تمام آن قرآن

است و یا چیزی غیر از قرآن هم در آن هست؟

علی ﷺ فرمود: البته تمام آن قرآن است و اگر شما به آنچه در آن است عمل کنید از آتش نجات یافته و داخل بهشت می شوید، چرا که حجت ما و بیان حق ما و وجوب اطاعت ما در آن است.

طلحه گفت: پس، از قرآنی که در دست توست و از تأویل آن و علم حلال و حرام به من خبر بده و بگو که آن را به چه کسی می سپاری و صاحب آن بعد از تو کیست؟ فرمود: به کسی می سپارم که رسول خدا ﷺ امر فرموده تا آن را به او بسپارم. طلحه گفت: او کیست؟

علی ﷺ فرمود: جانشین من و صاحب اختیار مردم بعد از من، یعنی این فرزندم حسن ﷺ که او نیز هنگام وفاتش آن را به این فرزندم حسین ﷺ می دهد و پس از او در بین یک فرزند آن حسین ﷺ دست به دست می گردد تا اینکه آخرین نفر آنان در حوض رسول

خدا ﷻ به محضر او وارد شود، آنان با قرآن و قرآن با آنان است نه آن‌ها از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از آن‌ها.

اما معاویه و فرزندش که بعد از عثمان خواهند آمد و پس از آن دو هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص یکی بعد از دیگری سرکار می‌آیند تا اینکه دوازده رهبر گمراهی تکمیل شوند و آن‌ها کسانی هستند که رسول خدا ﷺ آنان را بالای منبرش دیده است که امش را به صورت فقه‌رایس^۱ به عقب برمی‌گردانند، ده نفر از آنان از بنی امیه هستند و دو نفر هم کسانی هستند که خلافت را برای آن‌ها بنیان گذارده‌اند و گناهی به اندازه گناه تمام این امت به گردن آن دو نفر است.

مردم گفتند: خدا تو را رحمت کند یا ابوالحسن و از جانب ما بهترین پاداش را به تو عنایت فرماید.

حدیث دوازدهم

خطبه علی علیه السلام در تشویق مردم به جنگ

ایمان از سلیم نقل می‌کند که گفت: ما در اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم در حالی که گروهی از اصحاب آن حضرت اطراف او را گرفته بودند شخصی به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام چه خوب بود اگر مردم را تشویق به جنگ می‌کردید.

حضرت از جا برخاست و در ضمن خطبه‌ای^۱ چنین فرمود: من شما را تشویق به جنگیدن نمودم ولی شما نرفتید و شما را فراخواندم ولی گوش نکردید پس شما حاضرانی مانند غایبان و زندگانی مانند مردگان و کراهی صاحب گوش هستید. من بر شما حکمت می‌خوانم و شما را با نصیحت‌های شفا بخش و زسا موعظه می‌کنم و به جنگ یا فاسقان تشویق و ترغیب می‌کنم ولی هنوز کلام خود را به پایان نبرده‌ام که می‌بینم گروه گروه پراکنده می‌شوید و برای هم شعر می‌خوانید و ضرب‌المثل می‌گویید و قیمت شیر و خرما از یکدیگر می‌پرسید. دستانتان بریده نباد که از جنگ و آماده بودن برای آن خسته شده‌اید و دل‌هایتان از یاد جنگ و جهاد غافل گشته و شما را به طبل و امور گمراه کننده مشغول ساخته است. وای بر شما، با دشمنان خود بجنگید قبل از آن که آن‌ها با شما بجنگند. به خدا قسم گمان نمی‌کنم شما [گفته‌هایم را] انجام دهید مگر آنکه دشمنان کار خود را

۱. این خطبه را شیخ مفید در مجالس خود و سید رضی در نهج البلاغه (خطبه ۳۴) و دبلی در ارشاد القلوب با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند.

بکنند و من دوست دارم آن‌ها را ببینم و با بصیرت و یقینم خدا را ملاقات نمایم تا از گفتگویی با شما و سختی‌هایی که از دست شما می‌کشم آسوده شوم. شما مانند گلهٔ شترانی هستید که چوپانشان را گم کرده‌اند و هرگاه از یک طرف به گله ملحق شوند از طرف دیگر از آن جدا می‌شوند. این طوری که من شما را می‌بینم اگر جنگ در بگیرد و مرگ شدت یابد مانند سری که متلاشی می‌شود و نیز مانند انفراج زین در حالی وضع حمل که از لمس کردن کسی که به او دست می‌زند مانع نمی‌شود از اطراف علی بن ابیطالب علیه السلام پراکنده و متلاشی می‌شوید.

مناظرهٔ علی علیه السلام با أشعث بن قیس

أشعث بن قیس گفت: تو هم کاری را که عثمان بن عفان کرد، انجام بده.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا تا به حال دیده‌اید که من کارهایی مثل عثمان بن عفان انجام بدهم؟ ای پسر قیس من از سزای سختی که تو می‌گویی به خدا پناه می‌برم به خدا سوگند کاری که عثمان انجام داد حتی برای کسی که دین ندارد ذلت و خواری است پس من چگونه چنین کنم در حالی که دلیلی روشن و حجتی از جانب خدا در دست من بوده و حق با من است.

به خدا سوگند هرکس که قدرت دفع دشمن خود را داشته باشد ولی با این حال او را بر خود مسلط سازد تا گوشش را بچیند و پوستش را پاره کند و استخوانش را بشکند و خویش را بریزد گناهش عظیم و بزرگ بوده و آنچه که اعضای سینه‌اش در بر گرفته‌اند (یعنی قلبش) ضعیف است، اگر می‌خواهی تو اینگونه باشی ای پسر قیس، ولی من چنین نخواهم بود، به خدا سوگند اگر اختیاریار با من باشد چنان شمشیر می‌زنم که سرها پروانه‌وار در آید و مج دست‌ها و پاها هلاک و نابود شوند و بعد از آن خدا هر چه بخواهد می‌کند.

وای بر تو، ای پسر قیس، مؤمن به هر نوع مردنی می‌میرد ولی خودش را نمی‌کشد،

۱. یعنی مانند زین در حال وضع حمل که از شدت درد اختیار خود را دست می‌دهد شما هم اختیار خود را از دست می‌دهید.

هرکس بتواند خون خود را حفظ کند ولی با این حال قاتل خود را آزاد بگذارد در واقع خودش را کشته است، ای پسر قیس همانا این ائمت به هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند که یک فرقه در بهشت است و هفتاد و دو فرقه در آتش و بدترین و میغوض‌ترین آن‌ها نزد خداوند و دورترین آنان از خدا فرقهٔ سامره است، همان‌هایی که می‌گویند جنگ نه ولی دروغ می‌گویند و خداوند در کتاب خود و سنت پیامبرش به جنگ با تجاوزکاران و خارج‌شدگان از دین فرمان داده است.

پسر قیس در حالی که از سخنان علی علیه السلام به خشم آمده بود گفت: ای پسر ابوطالب هنگامی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت شد تو چه مانعی داشتی از اینکه شمشیر بزنی و بجنگی، تو از وقتی که به عراق آمده‌ای خطبه‌ای برای ما ایراد نکردی مگر اینکه در تمام آن‌ها قبل از آن که از منبر پایین بیایی گفتی: به خدا قسم من بر مردم از خود آنان صاحب اختیارترم و من از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت مظلوم واقع شده‌ام. چرا هنگامی که مظلوم واقع شدی برای دفاع از خود شمشیر نزدی؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای پسر قیس جوابت را بشنو، نه ترس مانع از این کار من بود و نه کراهت از ملاقات پروردگارم و نه آگاه نبودنم به اینکه آنچه نزد خداست از خیر دنیا و باقی ماندن در آن برایم بهتر است، بلکه دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و عهدی که با من بست مانع از این کار بود. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده بود که این ائمت بعد از او چه خواهند کرد و هنگامی که با کارهای آنان مواجه شدم علم و یقینم به این مسأله بیشتر و شدیدتر از قبل نشد بلکه یقینم به کارهای آنان با توجه به سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله [در گذشته] بیشتر از وقتی بود که با آن مواجه شدم به همین دلیل از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله بفرمایید، اگر با من چنین رفتار کردند من چه سازم؟

آن حضرت فرمود: اگر باورانی بافتی بر آنان حمله کن و با ایشان بجنگ و اگر باری نیافتی دست بکش و خون خود را حفظ کن تا وقتی که برای امامت دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیایی.

و نیز به من فرموده است که این ائمت مرا تنها خواهند گذاشت و با کسی جز من بیعت

کرده و تابع او خواهند شد و اینکه من نسبت به او مانند هارون نسبت موسی علیہ السلام هستم و ائمت بعد از او به منزله هارون و یابعان او و گوساله و پیروان گوساله خواهند شد مثل زمانی که موسی علیہ السلام به برادرش هارون گفت:

«يَا هَارُونَ مَا مَنَّكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِي أَنْ نَقْضِيَتْ أُمْرِي قَالَ يَا بْنَ أُمِّ لَا تَأْخُذْ بِيُخَيْتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُعْرَلَ فَرَقَتْ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْؤُبْ قَوْلِي»^۱

ای هارون هنگامی که دیدی این قوم گمراه شدند چه چیز مانع تو شد از اینکه مرا تبعیت کنی، آیا از فرمان من سرپیچی کردی، هارون گفت: ای پسر مادرم، سر و ریش مرا بگیر، من ترسیدم که تو بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سخن مرا رعایت نکردی.

و این یعنی اینکه حضرت موسی علیہ السلام به هارون فرمان داد که اگر قوم او گمراه شدند و او یارانی یافت با آنان مبارزه کند و اگر یاری نیافت دست بکشد و خون خودش را حفظ نماید و بین آنان تفرقه نیاندازد.

من نیز ترسیدم که برادرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید: چرا میان ائمت تفرقه افکندی و سخن مرا رعایت نکردی و حال آن که من با تو عهد کردم اگر یارانی نیافتی دست بکشی و خون خود و اهل بیست و شیعیانیت را حفظ نمایی.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت مردم به ابوبکر میل پیدا کرده و با او بیعت نمودند در حالی که من مشغول غسل و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و پس از آن نیز مشغول به قرآن شدم و با خود قسم یاد کردم که تا آن را در کتابی جمع نکنم ردائی بر دوش نیاندازم مگر برای نماز و چنین کردم.

سپس فاطمه علیها السلام را بر چهارپایی سوار نموده و دست حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفتم و از میان اهل بدر و احد و با سابقه های مهاجرین و انصار احدی را باقی نگذاشتم مگر اینکه آنان را در مورد حق خودم به خدا سوگند دادم و به یاری خویش دعوت کردم. ولی هیچکدام از آنها به جز چهار نفر یعنی زبیر، سلمان، ابوذر و مقداد، پاسخ دعوت مرا ندادند و هیچکس از اهل بیتم نبود که به او مراجعه کنم و از او قدرت بگیرم، حمزه که روز

أُخِذَ به شهادت رسید، جعفر هم که در جنگ موته شهید شد و من مانند میان دو مرد بی خرد و ترسو و ذلیل و حقیر یعنی عباس و عقیل که در مرز کفر قرار داشتند.

پس این ائمت مرا مجبور ساخته و تهدیدم کردند و من سخنی را که هارون به برادرش گفته بود گفتم یعنی

«يَا بْنَ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي»^۱

ای پسر مادرم، این قوم مرا تضعیف کرده و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

پس در داستان هارون برای من الگوی حسنه ای هست و عهدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من نمود برای من حیجت و دلیلی محکم است.

اشعث گفت: عثمان این کار را کرد او از مردم کمک خواست و آنان را به یاری خود فراخواند ولی یآوری نیافت و دست کشید تا اینکه مظلومانه کشته شد.

علی علیه السلام فرمود: وای بر تو ای پسر فیس! هنگامی که این قوم به من هجوم آورده و مرا تضعیف نمودند و نزدیک بود که مرا بکشند، اگر می گفتند، که حتماً تو را می کشیم نمی گذاشتم که مرا بکشند اگر چه کسی جز خودم را آن هم تنها نمی یافتم، اما آن ها گفتند: اگر بیعت کنی از تو دست بر می داریم و مقرّب می سازیم و فضیلت می دهیم و اگر بیعت نکنی تو را می کشیم، وقتی من کسی را نیافتم با آنان بیعت نمودم. ولی بیعت من با آنان باطلی را حق آنان نمی سازد و حقی را برای آنان واجب نمی کند. اگر هنگامی که مردم به عثمان گفتند دست از خلافت بردار تا دست از تو بکشیم، دست از خلافت بر می داشت او را نمی کشند.

ولی او گفت: خلافت را رها نمی کنم. مردم هم گفتند: پس ما هم تو را می کشیم. پس عثمان از قبول سخنان مردم امتناع کرد تا اینکه او را کشتند.

به جان خودم سوگند اگر عثمان دست از خلافت بر می داشت برای او بهتر بود. زیرا او آن را بناحق غضب کرده بود و در خلافت نصیبی نداشت و چیزی را ادّعا می کرد که برای او نبود و حق دیگران بود که به دست گرفته بود.

وای بر تو ای پسر قیس! کار عثمان از دو حال خارج نیست: [اول اینکه] یا مردم را به باری خود فراخوانده و مردم باری‌اش نکرده‌اند و یا مردم از او خواسته‌اند که بگذارد تا باری‌اش کنند. ولی او آن‌ها را از باری خود نمی‌کرده است و او حق نداشته است مسلمانان را از باری امامی هدایت شده و هدایت کننده که نه خود بدعتی گذارده و نه بدعت گذاری را پناه داده است منع کنند و چه کار بدی کرده که آن‌ها را از باری خود نمی‌کرده و مردم چه کار بدی کرده‌اند که از او اطاعت کرده‌اند و یا [دوم] اینکه مردم او را به دلیل ظلم و ستم هایش و نیز حکم بر خلاف کتاب و سننش سزاوار باری کردن ندانسته‌اند و حال آنکه بیش از چهار هزار مرد از اهل بیت عثمان و یاران و دوستانش با او بوده‌اند. و اگر او می‌خواست که به وسیله آنان جلوی مردم را بگیرد می‌توانست پس چرا آنان را از باری خود نمی‌کرد.

اگر من در روزی که با ابوبکر بیعت شد چهل مرد مطیع می‌یافتم حتماً با آنان جهاد می‌کردم ولی روزی که با عمرو و عثمان بیعت شد چنین نمی‌کردم زیرا من بیعت کرده بودم و کسی مثل من بیعت خود را نمی‌شکند.

وای بر تو ای پسر قیس، دیدی بعد از اینکه عثمان کشته شد و من یارانی یافتم چه کردم. آیا در روز بصره - جنگ جمل - از من سستی و یا ترس و یا قصوری دیدی؟ و حال آنکه آنان گرد شترشان بودند، هرکس با او باشد ملعون است و هرکس در اطراف آن شتر کشته شده ملعون است و هرکس بدون توبه و استغفار از پیش آن شتر برگشته ملعون است.

آنان باوران مرا کشتند و بیعتن را شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر ضد من طغیان نمودند و من در میان دوازده هزار نفر - در روایت دیگری آمده است: کمتر از ده هزار نفر در مقابل صد و بیست هزار نفر و نیز در روایت دیگری بیش از پنجاه هزار - به سوی آنان رفتم و خداوند مرا در مقابل آن‌ها باری نمود و با دستان ما آن‌ها را کشت و سینه‌های مؤمنان را شفا داد.

ای پسر قیس! جنگ ما را در صفین چگونه دیدی، خداوند به دست ما پنجاه هزار نفر از آنان را - در روایت دیگری آمده: بیش از هفتاد هزار نفر از آنان را - در یک واقعه به آتش

فرستاد، ما را در روز نهروان چگونه دیدی هنگامی که با مارقین روبرو شدیم در حالی که آنان گمان می‌کردند دین دارانی با بصیرت هستند:

«قَدْ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُخَيِّسُونَ ضَعَاءً»

سعی و تلاش آنان در زندگی دنیا به انحراف کشیده شد در حالی که گمان می‌کردند کار نیکویی انجام می‌دهند.

پس خداوند در یک واقعه همه آنان را به آتش فرستاد به گونه‌ای که ده نفر از آنان هم باقی نماند ولی آنان ده نفر هم از مؤمنان نکشند.

وای بر تو ای پسر قیس! آیا پرچم و یا عملی از من دیده‌ای که به سوی من بازگردد؟ مرا ملامت می‌کنی ای پسر قیس در حالی که در تمام جاها و مکان‌های مختلف که رسول خدا ﷺ حضور داشت من هم با او همراه بودم و در مقابل آن حضرت به استقبال سختی‌ها می‌رفتم و هرگز نه فرار می‌کردم و نه به عقب برمی‌گشتم و نه عذر می‌آوردم و نه جایگاه خود را خالی می‌کردم و نه به دشمن پشت می‌کردم.

چرا که بر هیچ وصی پیامبری سزاوار نیست که بعد از پوشیدن زره و به سوی دشمن رفتن به عقب بازگردد و یا منصرف شود. [می‌چنگد] تا اینکه کشته شود و یا خداوند او را پیروز گرداند.

ای پسر قیس! هیچ شنیده‌ای که من فرار کرده باشم و یا به کوتاهی مبتلا شده باشم. ای پسر قیس! قسم به آن که دانه را شکافت و مردم را آفرید اگر در روزی که با ابوبکر بیعت شد تو بر من عیب گرفتی که با او بیعت نمودم چهل مرد می‌یافتم که به اندازه این چهار نفر نسبت به من بصیرت و معرفت داشتند دست از جهاد نمی‌کشیدم و با این قوم مبارزه می‌کردم ولی نفر پنجمی نیافتم.

اشعث گفت: یا امیرالمؤمنین ﷺ آن چهار نفر کیانند؟

فرمود: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بن صفیه قبل از اینکه بیعتش را با من بشکنند، او دوبار با من بیعت کرد، اما اولین بیعتی که با من نمود و به آن وفا کرد هنگامی بود که با ابوبکر

بیعت می شد و من به نزد چهل مرد از مهاجر و انصار رفتم و همه آنان با من بیعت کردند که زیر هر دم در میان آنان بود. من به آنان امر کردم که فردا صبح در حالی که سرهایشان را تراشیده و سلاح با خود برداشته اند به درب منزل من بیایند، هیچکدام از آن چهل نفر به عهد خود وفا نکرد و صبح به نزد نیامد مگر چهار نفر: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر و اما بیعت دؤم او هنگامی بود که بعد از قتل عثمان با رفیقش طلحه به نزد من آمدند و با اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردند. ولی بعد از آن از دین خود برگشته و مرتد شدند و پیمان خود را شکسته دچار کبر و عناد و حسادت شدند و خداوند آن ها را کشته به آتش فرستاد و اما سه نفر از آنان یعنی سلمان، ابوذر و مقداد بر دین محمد صلی الله علیه و آله و ملت ابراهیم علیه السلام باقی ماندند تا اینکه به دیدار خدا شتافتند، خداوند آنان را بیامرزد.

ای پسر قیس! به خدا سوگند اگر آن چهل نفری که با من بیعت کردند به عهد خود وفا می کردند و قبل از اینکه عتیق - ابوبکر - بیعتش را به گردنم بیاندازد با سرهای تراشیده به در خانه ام می آمدند با ابوبکر می جنگیدم و او را برای محاکمه به نزد خداوند عزوجل می فرستادم و اگر قبل از بیعت با عمر یا اورانی می یافتم با آنان می جنگیدم و ایشان را برای محاکمه به نزد خداوند عزوجل می فرستادم.

ولی ابن عوف خلافت را به عثمان داد تا بنا بر شرطی که فقط بین آن دو نفر بود عمر نیز هنگام مرگش خلافت را به ابن عوف برگرداند. اما من بعد از اینکه با آنان بیعت کردم دیگر راهی برای مبارزه با آنان نیافتم.

اشعث گفت: به خدا قسم اگر مسأله این طور که گفתי باشد همه امت غیر از نو و شیعیان هلاک شده اند.

علی رضی الله عنه فرمود: ای پسر قیس! به خدا قسم همانطور که می گویم حق با من است و از میان امت کسی هلاک نمی شود مگر ناصبی، پیمان شکن و زورگو، منکر حق و دشمن ولایت و اما هرکس به توحید متوسل شود و به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اسلام اقرار نماید و از اسلام خارج نشود و ظلمی بر ما روا ندارد و علم دشمنی با ما به پا نکند و در خلافت شک کند و اهل آن و صاحبان شایسته آن را نشناسد و معتقد به ولایت ما هم نباشد. ولی با ما

دشمنی هم نکند او مسلمانی مستضعف است که امیدی در رحمت خدا برای او هست و از گناهانش هم باید ترسید.



آبان می گوید: سلیم بن قیس گفت: در آن روز از شعیبان علی رضی الله عنه کسی باقی نماند مگر اینکه به سبب سخنان آن حضرت چهره اش برافروخته شد و شادمان گردید. زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام مسأله ولایت را شرح کرد و آن را آشکار ساخت و پرده را کنار زد و تقیه را رها نمود و از قاریان قرآن که نسبت به امرای گذشته شک داشتند و خلافت آن ها را نپذیرفته بودند ولی از روی تقوا و دوری از نگاه از آن ها برائت هم نمی جستند کسی باقی نماند مگر اینکه علم پیدا کرد و مستبصر (شيعه) و نیکو شد و شک و تردید و توقف را رها کرد و در اطراف حضرت کسی باقی نماند که از بیعت با او ابا کند مگر اینکه به همان وجهی که با عثمان و با دو نفر قبل از او بیعت کرده بودند با علی رضی الله عنه نیز بیعت کردند و با این کار سینه آن ها تنگ شد و از سخنان علی رضی الله عنه ناراحت شدند پس از این بیعت عمومی بیشتر مردم بصیرت پیدا کرده و شکشان برطرف شد.

آبان می گوید: سلیم گفت: هیچ روزی را بر عموم مردم ندیدم که بیشتر از آن روز چشم های ما را روشن کند به خاطر اینکه پرده از مقابل مردم کنار رفت و حق آشکار گردید و امر ولایت در آن روز روشن شد و تقیه از آن روز به بعد کنار گذاشته شد و از مجلس آن روز به بعد شيعه زیاد شد و همگی جمع شدند و سوگند یاد کردند در حالی که قبلاً کمترین افراد سپاهش بودند و مردم همگی در کنار علی رضی الله عنه شروع به جنگ کردند به خاطر علمی که به جایگاه او در نزد خدا و پیامبرش پیدا کرده بودند و شعیبان از آن جلسه به بعد گرامی ترین مردم و از بزرگان آن ها شدند.

این حادثه بعد از جریان نهروان اتفاق افتاد و آن موقعی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را برای رفتن به جنگ معاویه آماده می کرد ولی پس از آن زیاد نماند و به شهادت رسید، صلوات و درود خداوند بر او باد. ابن ملجم - لعنه الله - از روی فریب و نیرنگ و به صورت ترور آن حضرت را شهید کرد، [آنهم] با شمشیری که قبلاً با سمی آن را مسموم ساخته بود.

بدانید که پیامی برای امیرالمؤمنین (عمر) می‌فرستم؛ پس تو ای (عمر) امیر خدا در مال و حکومت هستی. تو امین خدا در میان ما هستی و سینه من تسلیم کسی است که امین خدای مردم باشد. اهل روستاها و بخش‌ها را آزاد نگذار تا مال خدا (پست‌المال) را با مصرف غذاهای سرخ رنگه مورد خیانت قرار دهند.

کسانی را به سوی نعمان و ابن‌مغفل و حزم و بشر و حجاج که در بازار، غلام بنی‌بدر بود درود بفرست و از حساب‌هایشان با خبر شو. آن دو نفر تا بهی و داماد بنی‌غذوان را فراموش نکن که در میان مردم ثروت فراوانی دارند. عاصم نیز در میان آنان خود جیش خالی نیست و همین‌طور ابن‌غلاب که از تیراندازان بنی‌نصر است. آن اموال از ابن‌محرز گرفته شده است که در روستاها دارای ثروت زیادی است. کسی را به سوی آنان بفرست تا با فکر‌هایشان سخنانی که در مورد این اموال گفته می‌شود تصدیق کرده و آگاهت کنند.

خانواده‌ام به فدایت، آن اموال را با آنان قسمت کن [تا ببینی] که حاضرند نصف آن را به تو بدهند. مرا به شهادت نخواه که من پنهان شده‌ام ولی عجایب روزگار را می‌بینم. اسب‌هایشان را به اندازهٔ دیوارها و کلاه‌خودها را مانند تصاویر سرخ و نیزه‌هایشان را به اندازهٔ مورچه‌ها و قطرات باران می‌بینم. و نیز لباس‌های نرم تا شده و لباس‌های نقش‌دار را در صندوقچه‌هایشان می‌بینم. هرگاه تاجر بحرینی با مشک‌های فراوان از راه می‌رسد بوی آن در محلهٔ آنان به جریان می‌افتد. ما در خانه می‌نشینیم وقتی آن‌ها می‌نشینند و می‌چنگیم وقتی که آن‌ها می‌چنگند ولی آن‌ها مال دارند و ما هیچ ثروتی نداریم.

جواب ابن‌غلاب به اشعار ابومختار

ابن‌غلاب مصری برای دفاع از خود چنین سرود:

ألا أبلغ أباالمختار أنسى أتيته
ولم ألك ذا قرين لديه ولا صهر
وما كان عندي من تراث ورثته
ولا صدقات من سباء ولا غدر

حدیث سیزدهم

اشعار ابومختار در مدح عمر و انتقاد به کارگزاران او

آبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: ابومختار بن ابی‌صعق این ابیات را در اعتراض به کارگزاران عمر به عمر بن خطاب نوشت:

ألا أبلغ أميرالمؤمنين رسالة
وأنت أمين الله فينا ورسن يكن
فلا تدعني اهل الرساتيق والقرى
وأرسل إلى النعمان وابن مغفل
ولا تنسنيي التابعين كليهما
وما عاصم فيها بصفر عيابه
واستل ذاك المال دون ابن محرز
فأرسل إليهم يصدقوك ويخبروا
وقاسمهم أهلي فدانك إنسهم
أرى الخيل كالجدران والبيض كالدمى
ومن ربطة مطوية نى قرابها
إذا التماجر الدارى جاء بفسارة
تسوب إذا سابوا وتغزو إذا غزوا

فأنت أميرالله فى المال والأمر
أميراً لرب الناس يسلم له صدري
ياخونون سال الله فى الأدم الحمر
وأرسل إلى حزم وأرسل إلى بشر
وصهر بنى غذوان فى القوم ذاووفر
ولا ابن غلاب من رفاة بنى نصر
وقد كان منه فى الرساتيق ذا وفر
أحاديث هذا المال من كان ذا نكر
سيرضون إن قاسمتهم منك بالشرط
وخطبة نى عدة النمل والقطر
ومن طسى إسرار مضاعفة صفر
من النسك راحت فى مفارقتهم تجرى
فإن لهم مالا و ليس لنا وفر

ولکن دراک الرکض فی کل غشاة
و صبری إذا ما الموت کان وراء السمر

بسیافه یغشی اللبان فصولها
أکتفکهناعنی بأبیض ذی وفسر

هان به ابومختار می گویم، من به نزد او می ردم در حالی که نه از خاندان او بودم و نه نست دامادی یا او داشتم.

و در نزد من نه مالی که به اثر برده باشم و نه صدقانی که از راه اسیر کردن و یا حمله و تیرنگ بدست آورده باشم وجود داشت.

و این اموال حاصل دویدن های پی در پی در تمام جنگ ها و صبر کردن در برابر مرگی که در پیش نیزه ها بود می باشد.

که [در آن جنگ ها] زره های گشادی می پوشیدم که رشته های آن سیاه را می پوشاند و آن را در برابر شمشیرهای تیز و بلند حفظ می کرد.

دریافت غرامت از کارگزاران

سلیم می گوید: عمر بن خطاب در آن سال به خاطر نامه ابومختار نصف اموال کارگزاران خود را به عنوان غرامت از آنان گرفت. ولی از قنفذ عَدُوی که او نیز از کارگزاران او بود چیزی به غرامت نگرفت و هر چه از او گرفته شده بود یعنی بیست هزار درهم به او بازگرداند و حتی یک دهم بلکه نصف یک دهم اموالش را هم از او نگرفت. یکی از کارگزاران عمر که از او غرامت گرفت ابوهیره است که حاکم بحرین بود، وقتی اموال او را حساب کردند مجموع آن به بیست و چهار هزار رسید که دوازده هزار آن را به عنوان غرامت از او گرفتند.

چرا قنفذ از غرامت معاف شد؟

آبان می گوید سلیم گفت: علی علیه السلام را دیدم و از آن حضرت در مورد کار عمر سؤال کردم فرمود: می دانی چرا قنفذ را رها کرد و هیچ غرامتی از او نگرفت؟

عرض کردم: نه، فرمود: زیرا قنفذ همان کسی است که وقتی فاطمه علیها السلام آمد و بین من و آن ها قرار گرفت [تا از من دفاع کند] با تازیانه ضربه ای به آن حضرت زد که وقتی به شهادت رسید اثر آن ضربه مانند بازوبند بر بازویش باقی مانده بود.

و اگر کارگزارانش خیانتکار نبودند او حق نداشت که اموال آنان را چه کم و چه زیاد از آن‌ها بگیرد [تا چه رسد به اینکه] نصف اموالشان را بگیرد. حتی اگر اموال آنان از راه خیانت هم جمع شده بود تا وقتی که خود به آن اقرار نکرده بودند و بی‌ثبته و دلیل کافی هم بر علیه آنان اقامه نکرده بود حق نداشت چیزی از اموال آنان، چه کم و چه زیاد بگیرد، عجیب‌تر از آن اینکه آن‌ها را به سرکارهایشان بازگرداند، چرا که اگر آن‌ها خیانتکار بوده‌اند نباید آن‌ها را به کار می‌گرفت و اگر خیانتکار نبوده‌اند چرا اموالشان را گرفت؟

سپس علی علیه السلام رو به آن جمعیت کرده و فرمود: تعجب است از قومی که دیدند سنت پیامبرشان یکی یکی و جزء به جزء در حال تغییر و تبدیل است ولی بدان راضی شدند و هیچ اعتراضی نکردند. بلکه در دفاع از آن خشمگین شده و کسانی را که بر این کار عیب گرفته و آن را انکار می‌کردند سرزنش و مؤاخذه نمودند. پس بعد از ما قومی می‌آیند که از بدعت او و ظلم او و ساخته‌های او تبعیت می‌کنند و آن‌ها را برای خویش سنت و دین قرار می‌دهند. مثل این بدعت که مقام ابراهیم علیه السلام را از جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده بود به جایی که در زمان جاهلیت قرار داشت و پیامبر آن را تغییر داده بود بازگرداند و مثل این بدعت که پیمانۀ صاع و مُد رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بر اساس آن واجبات و مستحباتی رعایت می‌شد تغییر داد و در این کار چیزی جز ضرر نبود. زیرا بر اساس آن دو (یعنی صاع و مُد) به عنوان کفارهٔ یمین وظهار به ففرا غلات داده می‌شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند در صاع و مُد ما برای ما برکت قرار ده، این قوم بین او و این کارش مانع نشدند بلکه به کار او راضی شده و آن را قبول کردند.

غصب فدک

و از دیگر بدعت‌ها گرفتن فدک توسط او و رفیقش بود فدکی که در دست فاطمه علیها السلام و در تصرف او بود و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از غلات و محصول آن استفاده می‌کرد. او از فاطمه علیها السلام برای چیزی که در دستش بود بی‌ثبته و دلیل خواست و سخن آن حضرت را تصدیق نکرد و شهادت ام‌ایمن را هم نپذیرفت در حالی که او مانند ما به یقین می‌دانست

حدیث چهاردهم

بدعتها و اعتراضات ابوبکر و عمر

آبان از قول سلیم نقل می‌کند که گفت: در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به حلقه‌ای از جمعیت رسیدم که همهٔ آنان از بنی هاشم بودند به جز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و عمر بن ابی سلمه و فیس بن سعد بن ابی عباده.

عباس به علی علیه السلام گفت: چرا هنگامی که عمر از تمام کارگزاران خود غرامت می‌گرفت قنفذ را از پرداخت غرامت منع کرد؟

علی علیه السلام نگاهی به اطرافیان خود نمود. در این هنگام بغض گلویش را گرفت و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و در جواب فرمود: به عنوان تشکر از قنفذ که چنان ضربه‌ای با تازیانه به فاطمه علیها السلام زده بود که وقتی آن حضرت از دنیا رفت اثر آن ضربه مانند دستبندی بر بازوی او باقی بود.

سپس حضرت فرمود: جای تعجب است که چگونه دل‌های این امت محبت این مرد (عمر) و رفیقش (ابوبکر) را که قبل از او بود در خود جای داده و در برابر تمام بدعت‌های او تسلیم شده است. اگر کارگزاران او (عمر) خیانتکار بوده‌اند و مالی که در دستشان بوده از راه خیانت کسب کرده بودند بر او جایز و حلال نبود که آن را رها کند بلکه باید تمام اموال را می‌گرفت زیرا آن مال غنیمت مسلمانان است. چرا باید نصفش را بگیرد و نصفش را رها کند؟

که فدک در دست فاطمه علیها السلام است و برای او جایز نیست که از آن حضرت برای چیزی که در دست دارد بینه بخواند و او را منته نماید با این حال مردم کار او را نیک شمردند و از او تشکر کردند و گفتند: او این کار را از روی فضل و تقوا با فاطمه علیها السلام انجام داد. سپس زشتی کار آن دو نفر وقتی زیاتر جلوه کرده که از سخن قبل خود برگشتند و گفتند: ما فکری نمی‌کنیم که فاطمه علیها السلام هرگز سخنی جز حق به چیزی شهادت نمی‌دهد و اگر زن دیگری با اُم ایمن [در شهادت دادن] همراه بود فدک را برای فاطمه علیها السلام امضاء می‌کردیم. با این کار نزد جاهلان منزلتی برای خود یافتند، آن دو حق نداشتند و کار آنها هم نبود که حکومت کنند و چیزی عطا کنند و یا چیزی را منع کنند و لکن امت به آن دو مبتلا شدند [و با آنها بیعت کردند] آنان نیز خود را داخل در چیزی کردند که حقی در آن نداشتند و چیزی هم درباره آن نمی‌دانستند.

دفاعیات حضرت فاطمه علیها السلام درباره فدک

حضرت فاطمه علیها السلام هنگامی که عمر می‌خواست فدک را که در دست آن حضرت بود بگیرد چنین فرمود: آیا فدک در دست من نیست و وکیلم در آن کار نمی‌کند و آیا در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود من از غله‌اش نخوردم. آن دو نفر گفتند: آری.

فاطمه علیها السلام فرمود: پس چرا برای اثبات چیزی که در دست من است دلیل می‌خواهید؟ آن دو نفر گفتند: زیرا فدک غنیمت مسلمانان است بنابراین اگر دلیل بیاوری که هیچ والا ما آن را امضاء نمی‌کنیم.

حضرت به آن دو نفر در حالی که مردم نیز اطراف آن‌ها می‌شنیدند فرمود: آیا می‌خواهید کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده است رد نمایید و در خصوص ما حکمی را صادر کنید که در مورد سایر مردم نمی‌کنید؟

ای مردم بشنوید این‌ها چه مرتکب می‌شوند. اگر شما دو نفر ببینید که من ادعا می‌کنم مالی که در دست مسلمانان است مال من است آیا از من دلیل و بینه می‌خواهید یا از

مسلمانان؟

آن دو گفتند: البته از تو. حضرت فرمود: و اگر تمام مسلمانان ادعا کنند مالی که در دست من است مال آن‌هاست آیا از آنان دلیل و بینه می‌خواهید یا از من؟ عمر خشمگین شد و گفت: فدک غنیمت مسلمانان و زمین آن‌هاست در حالی که در دست فاطمه علیها السلام است و غله آن را می‌خورد پس اگر دلیلی برای ادعای خود بیاورد مینی بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را در بین مسلمانان به او بخشیده است آنهم در حالی که حق مسلمانان و غنیمت آن‌ها بوده است ما هم آن را تأیید می‌کنیم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: برای من پس است شما را به خدا سوگند می‌دهم ای مردم آیا نشنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم سرور زنان اهل بهشت است؟ مردم گفتند: به خدا قسم آری، ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله را شنیدیم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: آیا سرور زنان اهل بهشت ادعای باطل می‌کند و چیزی را که مال خودش نیست در دست می‌گیرد؟ آیا اگر ببینید که چهار نفر بر ضد من شهادت به فحشاء می‌دهند و یا دو مرد شهادت می‌دهند که من سرقت کرده‌ام، شهادت آن‌ها را قبول می‌کنید؟

ابوبکر سکوت کرد ولی عمر گفت: بله و بر تو حد جاری می‌کنیم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: دروغ گفتی و خوار شدی، مگر اینکه اقرار کنی بر دین محمد صلی الله علیه و آله نیستی. زیرا بر اساس آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده هرکس شهادتی را بر ضد سرور زنان اهل بهشت قبول کند یا حدی بر او جاری سازد ملعون و کافر است. چرا که شهادت دادن بر ضد کسانی که خداوند آن‌ها را از هرگونه پلیدی دور ساخته و آنان را پاک و ظاهر نموده است جایز نیست. زیرا آن‌ها از هر گناهی معصوم و از هر عمل فحشائی پاک هستند! ای عمر در مورد اهل این آیه به من خبر بده که اگر قومی بر ضد همه آن‌ها و یا یکی از آن‌ها شهادت بدهند که دچار شرک یا کفر و یا فحشائی شده‌اند آیا مردم از آن‌ها بیزاری می‌جویند و حد بر آنان جاری می‌سازند؟

عمر گفت: آری، آنان در این مورد با سایر مردم فرقی ندارند.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: دروغ گفتی و کافر شدی آنان در این مورد با سایر مردم یکی نیستند. زیرا خداوند تعالی آنها را حفظ نموده و درباره عصمت و طهارت آنان آیه نازل فرموده و آنان را از هر نوع آلودگی و پلیدی دور ساخته است. پس هر کس شهادتی را بر ضد آنان تصدیق کند بر خدا و رسول او دروغ بسته است.

در این هنگام ابوبکر گفت: ای عمر تو را به خدا قسم می‌دهم ساکت باش.

نقشه قتل امیرالمؤمنین علیه السلام

شب که فرا رسید عمر و ابوبکر به سراغ خالد بن ولید فرستادند و گفتند: می‌خواهیم در مورد کاری سزای یا تو سخن بگوییم و به دلیل اطمینانی که به تو داریم تو را مأمور آن کار سازیم.

خالد گفت: بر هر کاری که می‌خواهید مأمورم کنید زیرا من در برابر شما مطیع و فرمانبردارم.

آن دو گفتند: تا زمانی که علی علیه السلام زنده است ما از حکومت و سلطنت سودی نمی‌بریم، نشدیدی به ما چه گفت و ما مجبور شدیم بپذیریم. ما می‌ترسیم از اینکه او پنهانی مردم را به سوی خود دعوت کند و گروهی سخن او را بپذیرند و بر ضد ما قیام کنند. او شجاع‌ترین مرد عرب است و تو دیدی که ما با او چه کردیم و حکومت پسرعمویش را غضب کردیم با اینکه حقی در آن نداشتیم و نیز فدک را از همسرش گرفتیم. فردا که خواستی با مردم نماز بخوانی شمشیرت را با خود بردار و در کنار او بایست هنگامی که من [ابوبکر] نماز را خواندم و سلام دادم گردن او را بزن.

علی علیه السلام فرمود: خالد بن ولید در حالی که مسلح به شمشیر خود بود در کنار من نماز می‌خواند در [آخر] نماز ابوبکر سکوت کرد و شروع کرد با خود فکر کردن و از فرمانی که داده بود پشیمان شد و آن قدر در این حال ماند که نزدیک بود خودورشید طلوع کند بالاخره قبل از آنکه سلام نماز را بدهد گفت: کاری که گفته بودم انجام نده. سپس سلام نماز را داد، من به خالد گفتم: این چه کاری بود؟ او گفت: ابوبکر به من فرمان داده بود که هرگاه او سلام

نماز را داد گردنت را بزنم.

من گفتم: آیا این کار را می‌کردی؟

خالد گفت: آری به پروردگارم سوگند انجام می‌دادم.

عجایبی از بدعت‌های جاهلان ابوبکر و عمر

سلیم می‌گوید: سپس علی علیه السلام رو به عباس و اطرافیان او کرده و فرمود: آیا تعجب نمی‌کنید از اینکه او و رفیقش سهم ذوی القربین را که خداوند در قرآن آن را برای ما واجب کرده بود از ما گرفتند و آن را ممنوع کردند و خداوند می‌دانست که آن‌ها در مورد این حق ما ظلم خواهند کرد و آن را از ما خواهند گرفت برای همین فرمود:

«إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيَّ غَيِّبَاتِنَا يَوْمَ الْتَقَى الْجَنْجَانُ»^۱

[خمس پردازد] اگر به خدا و آنچه که بر بنده خود در روز جدایی یعنی روزی که دو گروه یکدیگر را ملاقات می‌کند ایمان آورده‌اید.

و عجیب آنکه منزل برادرم جعفر را ویران کرد و آن را به مسجد ملحق نمود و از قیمت آن چه کم و چه زیاد به فرزندانش چیزی نداد و مردم هم بر این کار او ایراد نگرفتند و آن را تغییر ندادند. گویی منزل مردی از دیلم را گرفته است [در روایت دیگری آمده] گویی منزل یکی از ترکان کابل را گرفته است.

و جای تعجب است از جهل عمر و جهل امت که او (یعنی عمر) به تمام کارگزارانش نوشت که اگر شخص حُجُب آب پیدا نکرد، نماز پراو واجب نیست و لازم نیست که با خاک تبسم کند اگر چه تا وقتی که خدا را ملاقات می‌کند آب پیدا نکند [در روایت دیگری آمده] اگر چه تا یکسال آب پیدا نکنند.

مردم هم این حکم را پذیرفتند و بدان راضی شدند و این در حالی بود که هم او (عمر) و هم مردم می‌دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار و ابوذر امر فرمود که بدل از غسل جنابت

تیمم نموده و نماز بخوانند و عمار و ابو بزرگ و دیگران این مسأله را نزد عمر گفتند ولی او آن را قبول نکرد و سر بلند نکرد [که سخن آن‌ها را بشنود]

و عجیب آن که بدون علم و دقت و از روی جهل در مورد ارث جَدّ (پدر بزرگ) احکام و قضایای مختلف را با هم مخلوط نمود و هر دو (عمر و ابوبکر) به دلیل جرئت جسارت بر خدا و بی تقوایی چیزی را که نمی‌دانستند ادعا کردند. [می‌دانند] آن دو ادعا کردند که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} در حالی از دنیا رفت که در مورد ارث جَدّ حکمی صادر نکرده بود هیچ کس هم ادعا نکرده که در مورد ارث جَدّ چیزی می‌داند. برای همین مردم در این مورد با آن دو بیعت کردند و حکم آنان را پذیرفتند. و از عجایب دیگر اینکه او کنیزان صاحب فرزند را آزاد کرد مردم هم سخن او را قبول کردند و حکم رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} را در این باره ترک کردند.

و همچنین کاری که با نصرین حجاج^۱ و جده بن سلیم^۲ و ابن ویره^۳ انجام داد و عجیب تر از آن این که ابوکثف عبدی نزد او آمد و گفت: من در سفر همسر خود را طلاق دادم و با نامه او را از این کار خبر کردم. ولی بعد در حالی که هنوز همسرم در عده بود به او رجوع نمودم و نامه دیگری در این مورد برای او نوشتم ولی نامه‌ام به دستش نرسید و او با مرد دیگری

۱. عمر در یکی از کرجه‌های مدینه شنید که زنی در اشعار عاشقانه خود نام نصرین حجاج را به عنوان معشوق خود به کار برده است دستور به احضار او داد وقتی نصر بر سر عمر وارد شد عمر او را دید که صورت و مو و چشمان زیبایی دارد ابتدا دستور داد موهایش را تراشیدند وقتی دید بر اثر این کار زیبایی چشمانش بیشتر نمایان می‌شود دستور داد عمامه‌ای بر سرش گذاشتند و سپس او را از مدینه به بصره تبعید کرد و گفت تا وقتی که من در این شهر هستم حق ندارم اینجا باشی و به اعتراضات او نیز توجهی نکرد و بدعت او در این کار این بود که به خاطر زیبایی خدادادی یک انسان و بدون هیچ دلیلی حکم به تبعید او صادر کرد. (بهارالانوار، ج ۳۶، صص ۱۹۹، ۲۰۰).

۲. اشعاری به دست عمر دادند که در آن خبر داده بودند که جلدن بن سلیم به خانه زنانی که همسرانشان در سفر رفت و آمد دارد و احتمالاً با آنان رابطه نامشروع برقرار می‌کند عمر دستور داد تا حدّ زنا که ضدّ ضربه^۱ نازبان است بر او جاری سازند و بدعت او از این جهت بود که بدون اثبات جرم زنا در حقّ نصر فقط به صرف احتمال ارتباط با آن زنان دستور به جاری ساختن حدّ زنا داد. (وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۰ و ۲۱).

۳. ابن ویره کسی است که خالد بن ولید او را به سراغ عمر فرستاد تا از او بپرسد که با مردمانی که در خوردن شراب لجاجت می‌کنند و عقاب آن را سبک می‌شمارند چه سازد، وی در بصره به مسجد مدینه وارد شد و سؤاَل خود را از عمر پرسید ولی جواب را از علی^{رضی الله عنه} گرفت وی در ادامه بیان این جریان می‌گوید هرگاه عمر مرد قوی هیکنی را می‌دید که شراب خورده هشتاد ضربه نازبان به او می‌زد ولی هرگاه به مرد ضعیف و نحیفی که شراب خورده بود می‌رسید به او چهل ضربه می‌زد و با این کار در حدّ شراب که برای همه هشتاد ضربه است بدعت گذارد. (تاریخ مدینه المدهش، ج ۶۸ ص ۵۱).

ازدواج کرد.

عمر در جواب او نوشت: اگر مردی که با او ازدواج کرده دخول کرده باشد زن او می‌باشد و اگر دخول نکرده باشد همسر تو می‌باشد.

عمر این حکم را نوشت در حالی که من آنجا بودم. ولی با من مشورت نکرد و چیزی از من نپرسید زیرا خود و عملش را از من بی‌نیاز می‌دانست. من خواستم او را از این کار نهی کنم ولی بعد گفتم: شاید خداوند بعدها او را رسوا سازد، اما مردم این کار او را عیب ندانستند بلکه آن را نیکو شمردند و برای خود سنت قرار دادند و این حکم را از او قبول کرده و کار درستی به شمار آوردند و این حکمی بود که اگر دیوانه‌های ضعیف و کم خرد هم در مورد آن قضاوت می‌کرد چنین حکم می‌داد.

یکی دیگر از بدعت‌های او حذف **حَقِّ عَلنی خیر العمل** از اذان است که مردم آن را سنت خویش کرده و از او تبعیت نمودند و همین‌طور حکم او در مورد مرد گم شده که گفت اگر چهار سال طول بکشد و باز نگردد و همسرش با دیگری ازدواج کند و بعد از مدتی شوهر گمشده باز گردد مختیر است که همسرش را انتخاب کند و یا او را طلاق دهد و باز هم مردم کارش را پسندیدند و آن را سنت خویش کردند و از روی جهل و عدم آگاهی نسبت به کتاب خداوند عزوجل و سنت پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} این حکم را از او پذیرفتند.

و دیگر اینکه نابینایان را از مدینه اخراج کرد و طنابی را به طول پنج وجب برای کارگزاران خود در بصره فرستاد و گفت: هرگاه عجمی را گرفتید که قدش به اندازه این طناب بود گردنش را بزنید. همچنین زنان اسیر شوشر را که از کنیزی حامله بودند آزاد کرد و طنابی برای کارگزاران خود در بصره فرستاد و دستور داد هر بچه‌ای که دزدی می‌کند بگیرد و اگر قدش به اندازه این طناب بود دستش را قطع کنید و عجیب تر از آن اینکه کدّابی دروغی را در فضیلت عمر شایع کرد و مردم و همه جاهلان آن را قبول کردند و گمان کردند که فرشته‌ای از زبان عمر سخن می‌گوید و به او تلقین می‌کند و نیز زنان اسیر یعنی را بی دلیل آزاد کرد.

سرپیچی از فرامین پیامبر اکرم

عمر و رفیقش با اینکه به اسامه بن زید به عنوان امیر و فرمانده سپاه سلام کرده بودند (یعنی تسلیم فرماندهی او بودند) از سپاه او خارج شدند و از آن عجیب تر اینکه همانطور که خدا می داند و مردم نیز خبر دارند او کسی است که وقتی رسول خدا ﷺ کتفی خواست تا چیزی در آن بنویسد مانع از این کار شد ولی نزد مردم این کارش ضرری نداشت و نفسی بر او وارد نکرد و او کسی است که به صفیه (عَمّه رسول خدا ﷺ) سخنان زشتی گفت و رسول خدا ﷺ از شنیدن آن خشمگین شده و سخنانی در مورد شفاعت سادات و خویشان خود فرمود.

فضائل اهل بیت از زبان رسول خدا

او (یعنی عمر) کسی است که روزی از کنارش گذشتم و او به من گفت: مَثَلُ مُحَمَّدٍ ﷺ در میان اهل بیتش ﷺ چیزی نیست جز مَثَلِ درخت خرمائی که در محل زباله‌ای روئیده باشد. این سخن به گوش رسول خدا ﷺ رسید، بسیار خشمگین شد و برای ایراد خطبه از خانه خارج شد. انصار وقتی خشم و غضب رسول خدا ﷺ را دیدند ترسیدند [که نکند مسأله مهمی پیش آمده باشد] برای همین غرق در سلاح نزد آن حضرت آمدند.

حضرت فرمود: چه شده است که گروهی بر خویشاوندی من عیب می‌گیرند با اینکه شنیده‌اند من در فضیلت آنان چه گفته‌ام و چگونه خداوند آنان را بر همه برتری داده و بزرگی‌هایی را به ایشان اختصاص داده است. از جمله اینکه هرگونه آلودگی و پلیدی را از ایشان دور ساخته و آنان را پاک و طاهر نموده است. شما شنیده‌اید آنچه را که درباره افضل اهل بیتم، و برترین آنان گفته‌ام. از اینکه خداوند چه اوصافی را به او اختصاص داده و او را گرمای داشته است و سبقت در اسلام و امتحان در آن و خویشاوندی‌اش با من و اینکه او نسبت به من مانند هارون به موسی است را فضائل او قرار داده است.

با این حال گمان می‌کنید که مَثَل من در میان اهل بیتم ﷺ مثل درخت خرمائی است که در

محل زباله‌ای روئیده باشد! بدانید که خداوند خلقش را آفرید و سپس آنان را دو فرقه نمود و مرا در بهترین آن دو فرقه قرار داد و آنگاه همین فرقه را هم سه فرقه نمود و شعبه‌ها و قبایل و خاندان‌هایی بدید آورد و مرا در بهترین شعبه‌ها و برترین قبیله‌ها قرار داد و سپس آن‌ها را به خاندان‌هایی تبدیل نمود و مرا در بهترین اهل بیت و خاندان قرار داد و این مصداق همان قول خداوند است که می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱

یعنی همانا خداوند اراده نمود که هرگونه آلودگی و پلیدی را از شما اهل بیت دور ساخته و شمارا پاک و طاهر سازد.

پس اراده خداوند در مورد اهل بیتم و خاندانم و همین‌طور من و برادرم علی بن ابیطالب ﷺ تحقق یافت.

بدانید که خداوند متعال یکبار بر اهل زمین نظر کرد و مرا از میان آنان برگزید. سپس دوباره نظر نمود و برادرم علی ﷺ را برگزید هم او که وزیر و وصی و جانشینم در امتم می‌باشد و بعد از من ولی تمام مؤمنان است. پس خداوند مرا فرستاده و پیامبر و دلیل خود مبعوث نمود و به من وحی کرد که علی ﷺ را برادر و ولی و وصی بعد از خودم و جانشینم در میان امتم قرار دهم.

پس بدانید که او بعد از من ولی هر مؤمنی است و هرکس او را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد و هرکس او را دشمن بدارد خدا دشمنش می‌دارد و هرکس به او عشق بورزد خدا به او عشق می‌ورزد و هرکس از او کینه به دل بگیرد خداوند بر او بغض می‌کند. دوست نمی‌دارد او را مگر مؤمن و بغض نمی‌کند بر او مگر کافر. بعد از من منبری زمین و آرامش آن است [در نسخه دیگری آمده: او قوام زمین و آرامش آن بعد از من است] او کلمه تقوای خداوند و ریسمان محکم الهی است.

آیامی خواهد باد دهانتان نور خدا را خاموش کنید ولی خداوند نورش را کامل می‌گرداند اگر چه

مشرکان نپسندند.^۲

[در روایت دیگری آمده: اگر چه کافران نپسندند] دشمنان خدا می خواهند نور برادرم را خاموش کنند ولی خدا مانع می شود و نور او [در تمام عالم] کامل می گردد.

ای مردم! حاضران شما باید این سخنان مرا به غایبان برسانند. خدا یا بر آنان شاهد باش. ای مردم همانا خداوند برای بار سوم بر زمین نظر کرد و بعد از من از میان مردم دوازده جانشین از اهل بیتم برگزید که بهترین افراد امتم می باشند و یازده نفر از آنان امامانی هستند که بعد از برادرم یکی بعد از دیگری می آیند و هرگاه یکی از آنان به شهادت برسد یکی دیگر از آنان جانشین او می شود و مثلی آنان مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره ای غایب شود ستاره دیگری به جای آن می درخشد.

چرا که آنان امامان هدایت کننده هدایت شده اند و حیل و نیرنگ فریبکاران و خواری و پستی خوارکنندگان آسیبی به آنان نمی رساند بلکه خداوند به کسانی که بخواهند آنان را فریب دهند و یا پست و خوار نمایند آسیب می رساند.

پس آنان حجت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش می باشند. هرکس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس آنان را عصبان و نافرمانی کند خدا را نافرمانی و عصبان کرده است. آنان با قرآن و قرآن با آنان است، از قرآن جدا نمی شوند و قرآن نیز از آنان جدا نمی شود تا اینکه در حوضم بر من وارد شوند.

بهترین آنان اول امامان یعنی علی علیه السلام است سپس پسرم حسن علیه السلام و پس از او پسرم حسین علیه السلام و سپس نه نفر از نسل حسین علیه السلام و مادر آنان دخترم فاطمه علیه السلام است. درود خداوند بر آنان باد و بعد از همه آنان جعفر بن ابیطالب علیه السلام که پسر عموم و برادر برادرم است قرار دارد و بعد عموم حمزه بن عبدالمطلب قرار دارد.

من برترین رسولان و پیامبران هستم و دخترم فاطمه علیه السلام سرور زنان اهل بهشت است و علی علیه السلام و فرزندانش که جانشینان او هستند بهترین جانشینان می باشند و اهل بیت من بهترین اهل بیت های پیامبران می باشند و دو پسرم سرور جوانان اهل بهشتند.

ای مردم! امید شما که به آن دل بسته اید شفاعت من است. آیا اهل بیت من از این کار عاجزند؟ آخدی از نسل جدّم عبدالمطلب نیست که مؤخّد و بکنار پست باشد و چیزی را

با خدا شریک قرار نداده باشد مگر اینکه وقتی خدا را ملاقات می کند خداوند او را وارد بهشت می کند اگر چه به اندازه رنگ های بیابان و کف دریاها مرتکب گناه شده باشد.

ای مردم! اهل بیت مرا در زمان زندگی ام و پس از مرگم تعظیم و تکریم کرده و ایشان را بر خود برتری دهید و بدانید که بر هیچ کس حلال نیست به احترام کسی از جای خود برخیزد مگر برای اهل بیتم. اگر من حلقه درب بهشت را بگیرم و پروردگارم بر من تجلی کند و من بر او سجده نمایم و آنگاه اذن شفاعت به من داده شود هیچ کس را بر اهل بیتم مقدم نمی سازم.

ای مردم! نسبتم را بگویید، من کیستم؟

مردی از انصار برخاست و گفت: از خشم و غضب الهی و خشم پیامبرش به خدا پناه می بریم، ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما بگو چه کسی تورا در مورد اهل بیتت آزار داده تا گردنش را بزنم؟ و خاندانش را نابود سازیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نسب مرا اینگونه بگویید: من محمد بن عبدالمطلب بن هاشم ... هستم.

حضرت نسب خود را تا نزار بیان فرمود و سپس آن را تا اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله ادامه داد^۱ و سپس فرمود: من و اهل بیتم طینتی پاک و طاهر از زیر عرش تا آدم بوده ایم و در نکاح ما زانیی واقع نشده و هیچ ازدواج جاهلانّه در نکاح ما مخلوط نگردیده است، پس از من سؤال کنید که به خدا سوگند هیچ مردی از پدر و مادر و نسب خود از من نمی پرسد مگر اینکه او را از آن آگاه می کنم.

۱. در روایت دیگری آمده: انصار برخاستند و گفتند: ...

۲. در روایتی دیگر آمده: تا او را به قتل برسانیم.

۳. در مناقب ابن شهر آشوب ج ۱، ص ۱۳۵ و بحار الانوار، ج ۵ ص ۱۰۴ تا ۱۰۷ نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حضرت آدم علیه السلام چنین آمده است: محمد بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن خزیمه بن مدکره بن طابخین الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اذین بن ادین الیاس بن الهمیسع بن سلاله بن نبتیه بن حمل بن فیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارح بن ناحور بن سروج بن هود بن ارفخشذ بن متوشلح بن شام بن نوح بن لکم بن ادویس بن مهلائیل بن یازن بن قینان بن ادریس بن شیبث بن آدم علیه السلام.

مردی برخاست و پرسید: پدر من کیست؟
آن حضرت فرمود: پدر تو فلائی است که خود را به او نسبت می دهی. آن مرد خدا را شکر کرد و ثنای الهی را بجای آورد و گفت: اگر مرا به کسی غیر از او نیز نسبت می دادی راضی می شدم و تسلیم می گشتم.

سپس مرد دیگری برخاست و پرسید: پدر من کیست؟
حضرت فرمود: پدر تو فلائی است - او را به فرد دیگری غیر از آن که پدر خودش می دانست نسبت داد- او [بعداً] از دین اسلام برگشت.

سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: آیا من اهل بهشتنم و یا اهل آتش هستم؟
فرمود: تو اهل بهشتی.

مرد دیگری برخاست و گفت: من اهل بهشت هستم یا اهل آتش؟ و حضرت فرمود: تو اهل آتشی.

سپس رسول خدا ﷺ در حالی که بسیار خشمگین بود فرمود: چه چیز مانع می شود از اینکه آن کس که بر اهل بیت من برادرم و وزیرم و وصی ام و جانشین من در اتمم و آن که بعد از من ولی هر مؤمنی است عیب گرفته، برخیزد و از من درباره پدرش و جایش که آیا بهشت است یا آتش پرسد؟

در این هنگام عمر بن خطاب برخاست و گفت: از خشم و غضب الهی و خشم و غضب رسول خدا ﷺ به خدا پناه می برم از ما درگذر یا رسول الله! خدا تو را بیامزد، ما را ببخش، خداوند تو را ببخشد عیب ما را ببوشاند خدا سزت را ببوشاند، ما را عفو کن خدا تو را رحمت کند.

رسول خدا ﷺ حیا نمود و [از ادامه سخنان خود] دست کشید.

اعتراضات عمر به پیامبر اکرم ﷺ

علی ﷺ فرمود: و در جریان عباس این عمر بود که رسول خدا ﷺ را او برای گرفتن زکات فرستاد و او وقتی برگشت و گفت: عباس زکات مالش را نمی بردارد.

رسول خدا ﷺ خشمگین شده و فرمود: شکر و سپاس خدایی را که ما اهل بیت را از سزای نسبت های ناروایی که به ما می دهند در امان داشت. عباس از پرداخت زکات مالش ابا نکرده بلکه تو در قضاوت خود عجله کردی زیرا عباس زکات چندین سال را از پیش پرداخته است.

عمر بعد از آن پیش من آمد تا با او نزد رسول خدا ﷺ بروم و برایش رضایت بطلبم و من این کار را انجام دادم.

و نیز عمر در جریان عبدالله بن ابی سلول^۱ حضور داشت و هنگامی که رسول خدا ﷺ جلو رفت تا بر جنازه اش نماز بخواند. عمر از پشت، پیراهن حضرت را کشید و گفت: خدا تو را نهی کرده از اینکه بر او نماز بخوانی و بر تو جایز نیست که بر جنازه او نماز بگذاری.

رسول خدا ﷺ فرمود: من به احترام پسرش بر او نماز خواندم و امیدوارم به خاطر این نماز هفتاد نفر از فرزندان پدر او و اهل بیتش مسلمان شوند. تو چه می دانی من [در نماز او] چه گفتم؟ من در نماز بر ضد او دعا کردم.

و همچنین در صلح حدیبیه عمر همراه رسول خدا ﷺ بود و هنگامی که صلحنامه نوشته شد [به عنوان اعتراض] گفت: آیا در دینمان محتمل ذلت و خواری شویم؟
سپس شروع به گشتن در میان سپاهیان رسول خدا ﷺ نمود و آنان را تحریک می کرد و می گفت: آیا در دینمان محتمل ذلت و خواری شویم؟

در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمود: از اطراف من دور شوید، آیا می خواهید در چیزی که بر عهده گرفته ام خیانت کنم؟ [در روایت دیگری آمده: او را از کنار من بیرون ببرید، ای عمر آیا می خواهید پیمان خود را بشکنم؟] من به آنچه که با آنان نوشته ام وفا خواهم کرد. ای سهل دست پسرت جندل را بگیر. سهل نیز جندل را گرفت و او را با زنجیری آهنین بست. پس از آن خداوند متعال عاقبت رسول خدا ﷺ را به خیر و کمال و هدایت و عزت و فضیلت ختم نمود.

و در روز غدیر خم این عمر بود که وقتی رسول خدا ﷺ مرا به ولایت منسوب فرمود با

۱. عبدالله بن ابی سلول رئیس منافقان مدینه بود و همین امر موجب اعتراض عمر شد.

رفیقش گفتگو می کرد و می گفت: از اینکه کار او (علی علیه السلام) را بالا ببرد هیچ کوفاهی نمی کند. دیگری (ابوبکر) هم گفت: در بالا بردن بازوی پسرعمویش اصلوکوفاهی نمی کند. هنگامی که من منصوب شدم عمر به رفیقش (ابوبکر) گفت: این کرامت و بزرگی است، رفیقش به صورت او پر خاش نمود و گفت: نه به خدا سوگند من هرگز به سخنان او گوش نمی دهم و از او اطاعت نمی کنم سپس به رفیقش نکیه کرد و با نکتیر از آن جا دور شد و خداوند این آیه را در مورد او نازل کرد:

«فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى وَلَا نَكِبَ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ثُمَّ دَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَسْتَمِعُ أَزْوَاجًا نَكَرًا»^۱

نه تصدیق کرد و نه نماز خواند و لکن دروغ گفت و پشت کرد آنگاه با بختی به سوی اهل بیئت رفت، دور باد بر تو دور باد.

و این وعده عذابی است از جانب خدا برای او.

و نیز روزی عمر به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله که با اصحابش به عیادت من آمده بودند وارد خانه ام شد و هنگامی که رفیقش ابوبکر با چشم به او اشاره کرد برخاست و گفت: یا رسول الله، تو درباره علی علیه السلام از ما عهد و پیمانی گرفته ای ولی می بینم که او بیمار است. اگر او بعیرد در این مورد به چه کسی رجوع کنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام با این مرضی که دارد از دنیا نمی رود و او نمی میرد تا اینکه شما دو نفر از غیظ و غضب پرش کنید و ظلم و ستم فراوانی بر او روا دارید سپس او را بسیار صبور و مقاوم ببینید. او نمی میرد تا از دست شما سختی ها و دشواری های زیادی به او برسد و او از دنیا نمی رود مگر با کشته شدن و به شهادت رسیدن.

سلام بر علی علیه السلام یا عنوان امیرالمؤمنین

و عظیم تر و عجیب تر از تمام آن ها اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هشتاد نفر را که چهل نفرشان از

عرب و جاهل نفر دیگر از عجم بودند و این دو نفر نیز در میان آنان بودند جمع نمود و همه آنان به عنوان امیرالمؤمنین علیه السلام بر من سلام کردند سپس حضرت فرمود: شما را شاهد می گیرم که علی علیه السلام برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در میان امتم و وصی من است و بعد از من ولی تمام مؤمنان می باشد پس سخنان او را گوش کنید و او را اطاعت کنید، ابوبکر و عمرو و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و ابن عرف و ابوعبیده و سالم و معاذبن جبل و گروهی از انصار جزء آن ها بودند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را بر شما شاهد می گیرم.

مراحل و شیوه های مختلف غصب خلافت

سپس علی علیه السلام رو به مردم کرده و فرمود: سبحان الله، این چه بلایا و فتنه هایی است که دل های این امت از دست گوساله و سامری اش در خود جای داده است. این ها اقرار می کنند و ادعا دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن هشتاد نفر فرمود: بر علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام دهید و سپس همه آنان را در مورد کاری که انجام داد و سختی که فرمود شاهد گرفت ولی بعد آن ها گمان کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را جانشین خود قرار نداده است برای همین رو به شورا آوردند ولی بعد اقرار کردند که درباره ابوبکر مورد مشورت قرار نگرفته اند و بیعت با او ناگهانی و حساب نشده بوده است و چه گناهی بزرگتر از امر ناگهانی و حساب نشده است.

سپس ابوبکر، عمر را خلیفه خود قرار داد و طبق نظر خودشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا نکرد و [امت را بی خلیفه ترک نکرد] هنگامی که این مسأله را به او گفتند، در جواب گفت: آیا امت محمد صلی الله علیه و آله را مانند کفش کهنه ای رها سازم و بدون هیچ خلیفه ای ترکشان کنم، او این جملات را به عنوان طعنه و نافرمانی از رأی و نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می کرد.

و سپس عمر راه سومی را طبع کرد نه بنابر ادعای خودشان مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بدون خلیفه رها کرد و نه مانند ابوبکر جانشینی تعیین کرد بلکه راه و روش سومی اختراع کرد.

شورایی از شش نفر تشکیل داد و تمام عرب را از آن خارج نمود و بدینوسیله نزد مردم

منزلی برای خود بدست آورد، او پنج نفر از آنان را با فتنه‌ها و گمراهی‌هایی که در دل داشتند فرین من در آن شورا قرار داد.

آنگاه عبدالرحمن ابن عوف با عثمان بیعت کرد مردم هم به تبعیت از او با عثمان بیعت کردند با اینکه در جاهای مختلف و متعددی شنیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان را لعن فرموده است. ولی عثمان هر طور که بود بهتر از آن دو نفر بود، روزی او سخنی به من گفت که درباره او رقت پیدا کردم و سخنش مرا متعجب ساخت و آن روزی بود که من در خانه‌اش نزد او نشسته بودم و عایشه و حفصه نزد او آمدند و ارث خود را از زمین‌ها و اموالی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار عثمان بود طلب کردند. عثمان به آن‌ها گفت: به خدا سوگند نه احترامی دارید و نه جواب مثبت به شما می‌دهم بلکه شهادت خودتان را بر ضد خودتان به کار می‌گیرم. شما دو تن نزد پدرانمان (ابوبکر و عمر) شهادت دادید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اید که فرموده آنچه از خود به جا می‌گذارد به عنوان ارث به کسی نمی‌رسد بلکه صدقه است و این سخن را به مرد بیابان‌گرد عربی به نام مالک بن حوثن بن حدان که با بول کردن به پاشنه خود آن را تطهیر می‌نمود یاد دادید و او با شما این شهادت را داد و حال آنکه غیر از آن بیابان‌نشین عرب هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و هیچ‌کدام از انصار بر این مطلب شهادت نداده است و به خدا قسم شکی ندارم که آن مرد و شما دو نفر این سخن را به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دادید.

عایشه و حفصه در حالی که گریه می‌کردند و به او ناسزا می‌گفتند از نزدش بیرون رفتند که عثمان گفت: برگردید، آیا شما نزد ابوبکر به این سخن شهادت ندادید؟
آن دو گفتند: آری [شهادت دادیم].

عثمان گفت: پس اگر به درستی و به حق شهادت داده باشید شما هیچ حقی از اموال پیامبر ندارید و اگر شهادت باطل در این مورد داده‌اید پس لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر شما و آن کسی که به شما اجازه داد تا بر ضد اهل بیت علیهم السلام شهادت دروغ بدهید.
در این هنگام عثمان به من نگاه کرد و تبسمی نمود و گفت: ای ابوالحسن آیا دلت را نسبت به آن دو شفا دادم؟

گفتم: آری به خدا قسم خوب بیان کردی و حق را گفتی، خداوند چیزی جز بینی آن دورا به خاک نکماید.

اینجا بود که نسبت به عثمان رقت نمودم و فهمیدم که می‌خواهد با این کار رضایت مرا کسب کند. زیرا او در خوشاوندی از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) به من نزدیکتر بود و بیشتر از آنان به ما احترام می‌گذاشت. اگر چه در امیری کردن بر ما و غضب حق ما هیچ عذر و هیچ دلیل و حجتی نداشت.

ما را صادق و صبور دید در مدح نیکی ما و ابراز رضایت از ما آیه نازل کرد و پیروزی نصب ما گردانید. من نمی‌گویم همه کسانی که با رسول خدا ﷺ بودند چنین بودند ولی قسمت اعظم و اکثرشان و عموم آنان اینگونه بودند.

در میان ما گروهی بودند که از ایجاد فساد در کار ما دریغ نداشتند، خداوند عزوجل می‌فرماید:

«قَدْ بَدَأَ الْبَغْيَ مِنْ أَقْوَامِهِمْ وَمَا تَخْفَى صُدُورُهُمْ أَكْثَرُ»^۱

دشمنی از دهانهایشان پیداست و آنچه سینه‌هایشان پنهان نموده بیشتر است.

یکی از آن‌ها همان کسی^۲ است که تو ای پسر قیس^۳ و یارانت او را فضیلت می‌دهید، او فرار می‌کرد، نه تیری می‌انداخت، نه شمشیری و نه نیزه‌ای می‌زد و هرگاه وقت مرگ و جهاد می‌رسید پناه می‌گرفت و متواری می‌شد و عذر می‌آورد و مانند گوسفند یک چشم پنهان می‌شد و دست هیچ لمس‌کننده‌ای را دفع نمی‌کرد و هرگاه با دشمن روبرو می‌شد فرار می‌کرد و از روی ترس و زبونی پشت به دشمن می‌کرد و هرگاه وقت آسایش و تقسیم غنائم می‌رسید سخن می‌گفت.

همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید:

«سَلَفُكُمْ بِالْأَيْمَةِ جَدَادٌ أَيْحَهُ عَلَى الْخَيْرِ»^۴

به زودی با زبان‌هایی نیز که در خیر بخل می‌درزدند با شما ملاقات می‌کند.

او پیوسته از رسول خدا ﷺ اجازه می‌خواست گردن مردی را بزند که آن حضرت نمی‌خواست کشته شود پس او را از این کار منع می‌فرمود. روزی رسول اکرم ﷺ او را غرق در سلاح دید و [از این کار او که در زمان صلح سلاح برداشته بود] خندید و با کتا به فرمود: ابا قُلان امروز روز نوست.

اشعت گفت: خوب می‌دانم چه کسی را می‌گویی. او کسی است که شیطان از او فرار می‌کند. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: خداوند او را هنگامی که سخن می‌گفت از لقاء شیطان

۲. منظور عمر است.

۴. سوره احزاب: آیه ۱۹.

۱. سوره آل عمران: آیه ۱۱۸.

۳. منظور اشعث بن قیس است.

حدیث پانزدهم

خطبه امیرالمؤمنین ﷺ قبل از جنگ صفین

آبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: شنیدم که علی بن ابیطالب ﷺ قبل از جنگ صفین چنین می‌فرمود: همانا این قوم (لشکر معاویه) به حق دست نمی‌یابند و به سخنی که بین ما و آنان مشترک باشد نمی‌رسند تا اینکه سپاه پشت سپاه آنان را هدف قرار دهد و لشکر پشت لشکر با آنان روبرو شود و گروه گروه لشکریان به سرزمین آن‌ها کشیده شوند و اسب‌ها در اطراف زمین‌هایشان بچرند و [دشمنانشان] به انبار سلاح‌هایشان بریزند و از هر سوراخی آنان را غارت نمایند و نیز با سپاهانی صادق و صبور مواجه شوند که هلاکت شوندگان از کسانی که در راه خدا می‌کشند و به قتل می‌رسند چیزی جز جدبیت در اطاعت خداوند بر آنان نمی‌افزاید.

به خدا سوگند ما را به همراه رسول خدا ﷺ می‌دید که پدران و فرزندان و دایی‌ها و عموها و اقوام و خویشان خود را [در جنگ با مشرکان و کفار] می‌کشتیم و این کار چیزی جز ایمان و تسلیم در مقابل خدا و جدبیت در اطاعت او و قدرت بر مبارزه با دشمنان بر ما نمی‌افزود.

هرگاه مردی از ما بر مردی از دشمن مانند دو نر (پهلوان) به هم هجوم می‌بردند هر یک جان خود را از دیگری حفظ می‌کرد تا کادام بتواند جام مرگ را به رقیفش بخوراند. یکبار ما از [دست] دشمن می‌خوردیم و یکبار دشمن از [دست] ما می‌خورد و هنگامی که خداوند

حفظ نکرد.

سپس فرمود: اگر آن روزی که با رسول خدا ﷺ بودیم و دچار سختی‌ها و گرفتاری‌ها و اذیت‌ها می‌شدیم ما هم کار امروز شما را انجام می‌دادیم هرگز دین خدا برپا نمی‌شد و خداوند به اسلام عزت نمی‌داد. به خدا سوگند نتیجه کار شما خون و ندامت و حسرت است. آنچه می‌گویم حفظ کنید و آن را به خاطر بسپارید، شوروها و زنازادگانان و نیز آزاد شدگان و طرد شدگان و منافقان بر شما مسلط خواهند شد و شما را خواهند کشت و شما نزد پروردگار دعا خواهید کرد ولی دعایان را مستجاب نمی‌کند و بلا را از شما دفع نخواهد کرد مگر اینکه توبه کنید و برگردید. پس اگر توبه کردید و باز گشتید خداوند شما را از فتنه‌ها و گمراهی‌های آنان حفظ خواهد کرد همانگونه که شما را از شر و جهالت خودتان حفظ نمود.

بسیار بسیار جای تعجب است از جاهلان و گمراهان و هادیان و کشانندگان به آتش در میان این امت که از رسول خدا ﷺ بارها شنیدند که می‌فرمود: هیچ امتی امور خود را به دست مردی نمی‌سپارد در حالی که دانان از او در میانشان باشد، مگر اینکه امورشان پیوسته پایین می‌رود تا به آنچه که در گذشته ترک کرده بودند برگردند.

با این حال امور خود را قبل از من به دست سه نفر سپردند که هیچ کدام از آنان قرآن را جمع نکرد و ادعا نکرد که نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبرش علم و آگاهی دارد در حالی که می‌دانستند من نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبرش از همه آنان داناتر و فقیه‌ترم و کتاب خدا را بیشتر از آنان خوانده‌ام و بهتر از آنان با احکام الهی قضاوت می‌کنم. هیچیک از آن سه مرد سابقه نیکی، با رسول خدا ﷺ نداشتند و هیچ سختی‌ای را در هیچکدام از جنگ‌های آن حضرت تحمل نکرده‌اند و از روی ترس و زبونی و علاقه‌ای که به بقاء در دنیا داشتند نه تیری یرتاب کردند و نه نیزه و شمشیری زدند.

در حالی که می‌دانستند رسول خدا ﷺ خود شخصاً در جنگ شرکت کرده و این بن خلف و مسجع بن عوف را به هلاکت رسانده است و شجاع‌ترین مردمان است و شدیدتر از همه با دشمن روبرو می‌شود و در این کار از همه آنان آخدی نیست که شایسته مقام من باشد و

کسی جز من با پهلوانان نجنگید و قلعه‌ها را نگشود.

هیچگاه برای رسول خدا ﷺ سختی و فشاری پیش نیامد و چیزی آن حضرت را غمگین نکرد و سینه‌اش را تنگ ننمود و دچار کار پیچیده‌ای نشد مگر اینکه فرمود: برادرم علی ﷺ کجاست؟ شمشیرم کجاست؟ نیزه‌ام کجاست؟ کجاست آن که اندوه مرا از چهره‌ام می‌زداید؟ و بدین ترتیب مرا به استقبال خطرات می‌فرستاد و من جان خود را فدای او می‌کردم و خداوند به دست من غم و اندوه را از چهره آن حضرت برطرف می‌نمود و خداوند عزوجل و پیامبرش بر من منت و انعام دارند که این امور را به من اختصاص داده و مرا در آن موفق نمودند.

و اما کسی که تو نام بردی^۱ نه سختی متحمل شده، نه سابقه نیکی دارد. نه با پهلوانی جنگیده، نه فتعی دارد و نه موفقیتی به دست آورده مگر بیکار ولی پس از آن فرار کرده و پشت به دشمن نموده و در حالی که اصحابش را می‌ترسانده و آن‌ها نیز او را می‌ترسانده‌اند از جنگ عقب نشست است و بارها فرار نموده اما هنگام آسایش و تقسیم غنائم زبان باز کرده و متغیر شده و امر و نهی نموده است.

در روز جنگ خندق عمرو بن عبیدو او را به نام صدا زده و به مبارزه طلبید ولی او به دوستانش پناه برد و رسول خدا ﷺ با دیدن رعب و وحشت او تبسم نمود و فرمود: حبیبم علی ﷺ کجاست؟ پیش بیا ای حبیبم ای علی ﷺ.

عمر به چهار رفیق خودش که با هم عهدی نوشته بودند و قرار می‌دادند گفت: به خدا قسم اگر هنگامی که دشمن از بالا و پایین بر ما هجوم می‌آورد محمد ﷺ را با افرادش به سوی آنان بفرستیم خود [از هجوم آنان] سالم می‌مانیم؛ همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَوْلَا رِزَاؤُا شُدَيْدُهُ^۲ دَجَارَ تَرْوِيلَ شَدِيدِي شَدَدْتُ. «وَوَلَوْ لَأَنَّ النَّظُونَ^۳»^۱ به خدا گمان بد بردند. «وَوَقَالَ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا

۱. سوره احزاب: آیه ۱۱.

۲. یعنی عمر.

۳. اشاره به آیه ۱۰ سوره احزاب «وَوَقَفُونَ بِاللَّهِ الْغَلُوتَةَ».

عُرْوَةً^۱

متناقض و کسانی که در دل مرض داشتند، گفتند: به خدا و پیامبرش وعده‌ای به ما ندادند مگر برای فریب ما.

بت پرستی عمر و ابوبکر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

رفیق او (ابوبکر) گفت: نه [این کار را نمی‌کنیم] بلکه بت بزرگی را انتخاب کرده و آن را می‌پرستیم زیرا ما از پیروزی این‌اُمّی کبشه (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) در امان نستیم و ممکن است [بعد از پیروزی او] هلاک شویم، اما این بت ذخیره‌ای برای ما است که اگر قریش [بر پیامبر صلی الله علیه و آله] غلبه کند و پیروز شود پرستش این بت را آشکار می‌کنیم و به آنان می‌فهمانیم که ما دین سابق خود را ترک نکرده‌ایم و اگر حکومت و دولت این‌اُمّی کبشه (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) باز گردد ما همچنان به عبادت پنهانی و مخفیانه این بت ادامه می‌دهیم.

جبرئیل علیه السلام نازل شد و این مسأله را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیر داد. آن حضرت نیز بعد از آنکه من عمر و بنی عبدود را به قتل رساندم آن را آشکار کرد و و آن دو نفر را صدا زده و فرمود: در زمان جاهلیت چند بت را پرستیده‌اید؟

آن‌ها گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله ما را به خاطر آنچه در جاهلیت انجام داده‌ایم سرزنش مکن. حضرت فرمود: امروز چند بت را می‌پرستید؟ سوگند به آن کسی که تو را به جن به پیامبری مبعوث نموده از زمانی که دین تو را آشکارا پذیرفته‌ایم چیزی جز خدا را پرستیده‌ایم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی رضی الله عنه، این شمشیر را بگیر و به فلان مکان برو و بتی را که این‌ها می‌پرستند خارج کن و آن را بشکن و اگر کسی خواست مانع کارت شود گردنش را بزن.

در این هنگام آن دو به پای پیامبر صلی الله علیه و آله افتادند و گفتند: عیب ما را ببوشان خدا تو را،

۱. سورة احزاب: آیه ۱۲، ابتدای آیه چنین است: وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ...

بیوشاند.

من به آنان گفتم: در پیشگاه خدا و پیامبرش ضمانت کنید که جز خدا را نپرستید و چیزی را با او شریک نسازید.

آن دو نیز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله عهد کردند که چنین کنند.

من رفتم و آن بت را از مخفیگاهش بیرون آوردم و صورت و دستانش را شکستم و پاهایش را خرد کردم و سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتم. به خدا سوگند آثار ناراحتی از این کار را در چهره آنان دیدم که تا وقت مرگشان ادامه داشت.

عوامل غضب خلافت و کوتاهی‌های مردم

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود عمر و اصحابش به نزد انصار رفتند و با حق من با آنان مخاصمه کردند، پس، اگر راست گفته‌اند و با دلیل حقی استدلال کرده‌اند که چون از قریش هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از قریش است. بنابراین آنان از انصار برای خلافت سزاوارترند در این صورت هرکس به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر باشد برای خلافت سزاوارتر است و آنان در حق من ظلم کرده‌اند و اگر ما با دلیل باطلی استدلال کرده‌اند در حق انصار ظلم کرده‌اند و خداوند بین ما و کسانی که در حق ما ظلم کرده و مردم را بر ما مسلط نمودند حُکم می‌کند.

و جای تعجب است که دل‌های این اُمّت محبت آنان و کسانی که ایشان را از راه پروردگارشان منع کردند و از دینشان خارج نمودند را در خود جای داده است. به خدا سوگند اگر این اُمّت روی پای خود بر خاک بایستند و خاکستر بر سر بریزند و نزد خدا ضریع نمایند و تا روز قیامت کسی را که گمراهشان نموده و از راه خدا منعشان کرده و به سوی آتش فرا خوانده و در معرض خشم و غضب الهی قرار داده و به دلیل جرم‌هایی که مبتلایشان نموده عذاب الهی را بر آنان واجب کرده است نفرین نمایند، خود نیز در این مورد گناهکارند.

و این بدان جهت است که مُحَقِّ صادق و عالم به خدا و پیامبرش از اینکه چیزی از

بدعت‌ها و سُنت‌ها و اختراعات آنان را تغییر دهد می‌ترسد [زیرا] عموم مردم به آن عادت کرده‌اند و اگر او این کار را انجام دهد با وی دشمنی و مخالفت کرده و از او بیزار می‌جویند و تنهائش می‌گذارند و در مورد حق او دچار اختلاف و تفرقه می‌شوند و اگر به بدعت‌های آنان عمل کند و بدان‌ها اقرار نماید و آن‌ها را خوب جلوه دهد و به آن‌ها نزدیک شود او را دوست می‌دارند و به او شرافت و فضیلت می‌دهند.

به خدا سوگند اگر در این سپاهم حقی را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده پندادم و آن را اظهار نمایم و مردم را به سویش بخوانم و بنا بر آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آن شنیده‌ام شرح و تفسیرش نمایم جز افراد کمی از ضعفاء و ستم‌دیدگان و خوارشدگان در آن باقی نمی‌مانند و از آن وحشت می‌کنند و از گردن پراکنده می‌شوند.

اگر عهد و پیمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از من گرفته و سخنانی که از آن حضرت شنیده‌ام و مرا به آن سفارش نموده نبود، حق را آشکار می‌کردم ولی آن حضرت به من فرموده است: ای برادرم خداوند هر چه را که بنده او به آن اضطراب پیدا کند برایش حلال کرده و آن را برای او مباح نموده است.

و نیز شنیدم که آن حضرت می‌فرمود: همانا تقیّه جزء دین خداست و کسی که تقیّه ندارد دین ندارد.

سلیم می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام رو به من کرده و این اشعار را برایم خواند:

أَدْفَعُهُمْ بِالزَّوْجِ دَفْعًا عَسَى

تُلْتَانِ مِنْ حَيْثُ وَ تُلْتُ مِنِّي

آنان را با آرایش از خودم دفع می‌کنم، دو سوم را از شخص بزرگی و یک سوم را از خودم [دفع می‌کنم].

فَإِنْ عَوَّضَنِي رَبِّي فَأَعْذَرْنِي

پس اگر پروردگارم به من عوض دهد عذر مرا پذیرفته است.

و هنگامی که دو حکم را، برای حکمیت می‌فرستاد به آنان فرمود: بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش حکم کنید اگر چه بر اساس آن دو مجبور به بریدن گلوئی من شوید زیرا کسانی که حکمیت را برای این مردم به وجود آوردند نیت خبیثی داشتند.

مردی از انصار به آن حضرت عرض کرد: ^۱ این چه آشفتگی است در تو که خیرش به من رسیده؟ هیچ فردی از این امت در کارش منظم‌تر از تو نبود پس این چه آشفتگی و پراکندگی است؟

علی علیه السلام فرمود: من همان رفیق تو هستم که می‌شناسی جز اینکه گرفتار خبیث‌ترین‌های خلق خدا شده‌ام بگونه‌ای که اگر آن‌ها را برای کاری بخواهم سرباز می‌زنند و اگر تابع چیزی که آن‌ها می‌خواهند بشوم از اطرافم پراکنده می‌شوند.

۱. در روایت دیگری چنین آمده است: یکی از دوستان آن حضرت که از انصار بود حضرت را ملاقات نموده و عرض کرد: ...

هر کدام از پادشاهانشان می افتد، در آن آمده است.

[همچنین در آن آمده است که] خداوند مردی از نژاد عرب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله ﷺ را از سرزمینی که نهامه نامیده می شود از آبادی که به آن مکه می گویند مبعوث می نماید که او را احمد می نامند، او مردی است با چشمانی گشاده و زیبا و ابروانی پیوسته که صاحب شتر و الاغ و عصا و تاج - یعنی عمامه - می باشد و دوازده نام دارد، سپس مبعوث و ولادت و هجرت او و نام کسانی که با او می جنگند و نیز کسانی که یاری اش می کنند و کسانی که با او دشمنی می کنند و اینکه چه مدت زندگی می کند و امتش بعد از او با چه حوادثی مواجه می شوند تا خداوند عیسی بن مریم ﷺ را از آسمان نازل فرماید.

در این کتاب ذکر شده سیزده مرد از نسل اسماعیل بن ابراهیم - خلیل الله ﷺ هستند که بهترین مخلوقات خدا و محبوب ترین آنان نزد خدا هستند و خداوند دوست کسانی است که با آنان دوستی نمایند و دشمن کسانی است که با آنان دشمنی نمایند، هرکس از آنان اطاعت کند هدایت می شود و هرکس نافرمانی کند گمراه می شود، اطاعت آنان اطاعت خداوند است و معصیت و نافرمانی از آنان معصیت و نافرمانی از خداوند است، نام و نسب و صفتهای در این کتاب آمده است و بیان شده که هر کدام از آنان پس از دیگری چه مدت زندگی می کند و کدامیک دین خود را مخفی می کند و از قوم خویش پنهان می دارد و کدامیک آشکار می کند. تا اینکه خداوند عیسی بن مریم ﷺ را در زمان آخرین نفر آنان به زمین می فرستد و اینکه عیسی ﷺ پشت سر او نماز می خواند. پس آن حضرت جلو می ایستد و با مردم نماز می خواند در حالی که حضرت عیسی ﷺ پشت سر او در صفاً اول ایستاده است.

اولین و برترین و بهترین آنان که اجر و پاداشی به اندازه همه آنان و همه کسانی که از آنان پیروی نموده و با راهنمایی آنان هدایت شده اند دارد احمد رسول خدا ﷺ است که نامش محمد و یاسین و قنقح و خاتم و حاشر و غائب و ماحی است.^۱ او پیامبر و خلیل و حبیب خدا و صفی و امین و برگزیده اوست و خداوند انتقال او را در سجده کنندگان یعنی

حدیث شانزدهم

گفتگوی علی ﷺ با راهب نصرانی در فضیلت اهل بیت ﷺ

ابان از سلیم نقل می کند که گفت: با امیرالمؤمنین ﷺ از صفین باز می گشتیم که لشکر نزدیک دیر یک راهب مسیحی اطراف نمود. در آن هنگام پیرمردی سالخورده و زیبا با چهره ای نیکو و سیمایی جذّاب و خوش رو در حالی که کتابی در دست داشت از دیر خارج شد و به سوی ما آمد تا اینکه به نزد امیرالمؤمنین ﷺ رسید و با عنوان خلافت بر آن حضرت سلام نمود. علی ﷺ به او فرمود: مرحبا ای برادرم شمعون بن حمون حالت چطور است، خدا تو را رحمت کند؟

او گفت: خوب است ای امیرمؤمنان و ای سرور مسلمانان و وصی پیامبر پروردگار عالمیان، من از نسل حواریون برادرت عیسی بن مریم (صلوات الله علیه) هستم، من از نسل شمعون بن یوحنا هستم که در میان دوازده حواری حضرت عیسی بن مریم ﷺ برترین آنان بود و نزد آن حضرت محبوب تر و مقدّم تر از بقیه قرار داشت و حضرت به او وصیت نمود و کتاب و علم و حکمتش را به او سپرد و اهل بیتش نیز پیوسته بر دین او بوده اند و بر آیین او عمل می نمودند و هیچگاه کفر نورزیده و [در دین خود] تبدیل و تغییر بوجود نیاوردند و این نوشته هایی که در نزد من است [املاء عیسی بن مریم ﷺ است که پدر ما با دست خطّ خویش نوشته است و تمام کارهایی که مردم بعد از آن حضرت انجام می دهند از قبیل حکومت پادشاهان و مدت پادشاهی و وسعت حکومت آنان و اتفاقاتی که در زمان

صلب‌های پیامبران می‌بیند و با رحمت خویش با او سخن می‌گوید پس هرگاه خدا یاد شود او نیز یاد می‌شود و او گرمای ترین خلق خدا و محبوب‌ترین آنان نزد اوست و خداوند هیچ مخلوقی و فرشته مفتری و پیامبر مرسلی از آدم به این طرف بهتر و دوست داشتنی‌تر از او نزد خود خلق نکرده است در روز قیامت او را در عرش خود می‌نشانند و شفاعت او را در مورد کسی که شفاعت کند می‌پذیرد، با نام او قلم در لوح محفوظ و در اُمّ‌الکتاب به حرکت در آمده است.

پس از او برادرش است که صاحب پرچم در روز قیامت و روز محشر کبری است و جانشین او و خلیفه او در امتش می‌باشد و بعد از او محبوب‌ترین خلق خدا نزد خدا است یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام که بعد از او ولی تمام مؤمنان است و پس از او یازده امام از نسل محمد صلی الله علیه و آله و نسل اولین نفر از دوازده نفر (یعنی علی علیه السلام) هستند که دو نفر آنان به نام‌های پسران هارون شیر و شبیر نامیده می‌شوند و نه نفر دیگر از نسل برادر کوچکتر (یعنی حسین علیه السلام) هستند که یکی بعد از دیگری می‌آیند^۱ و آخرینشان کسی است که عیسی بن مریم پشت او نماز می‌خوانند.

در این کتاب نام هر کدام از این امامان که به حکومت می‌رسند و هر کدام که دینش را پنهان می‌سازد و یا آشکار می‌کند آمده است. اولین نفر از آنان که دین خود را ظاهر می‌سازد تمام سرزمین‌های خدا را پر از عدل و داد می‌کند و بر تمام عالم از شرق تا غرب حکومت می‌کند تا اینکه خداوند او را بر تمام ادیان غالب می‌سازد.

هنگامی که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد پدرم زنده بود و او را تصدیق نمود و به او ایمان آورد و شهادت داد که او رسول خدا صلی الله علیه و آله است در آن هنگام پدرم پیرمردی سالخورده بود که قدرت خارج شدن از منزل را نداشت.

هنگامی که از دنیا می‌رفت به من گفت: ای پسر، خلیفه و جانشین محمد صلی الله علیه و آله که نام و صفتش در این کتاب آمده به زودی از کنارت عبور واقع می‌شود و آن زمانی خواهد بود که

۱. در نسخه دیگری چنین آمده است: پس از او یازده نفر از نسل او و نسل فرزند او هستند اولیانشان شیر و دومیشان شبیر است و نه نفر دیگر از نسل شبیر هستند که یکی بعد از دیگری می‌آیند.

سه تن از امامان ضلالت و گمراهی - که نام‌های آنان و قیائلشان و اوصافشان و اینکه هر کدام چه مدت حکومت می‌کنند. [در این کتاب ذکر شده - یعنی فلائی و فلائی و فلائی از دنیا رفته باشند، پس هرگاه عبورش بر تو افتاد به نزدش برو و با او بیعت کن و در کنار او با دشمنانش بجنگ چرا که جهاد در کنار او مانند جهاد در کنار محمد صلی الله علیه و آله و دوستی با او مانند دوستی با محمد صلی الله علیه و آله و دشمنی با او مانند دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله است.

با امیرالمؤمنین علیه السلام! در این کتاب آمده است که دوازده امام از قریش و از قوم پیامبر صلی الله علیه و آله که امامان ضلالت و گمراهی هستند. ۱. با اهل بیت آن حضرت دشمنی کرده و مانع از رسیدن آنان به حَقشان می‌شوند و آنان را طرد کرده و محرومشان می‌سازند و از آنان بی‌زاری می‌جویند، نام تک‌تک آن‌ها با اوصاف و صفاتشان و مدت حکومتشان و اینکه فرزندان و پاران و شیعیان با چه چیزهایی از قبیل قتل و جنگ و ترس و عذاب از جانب آنان مواجه می‌شوند و همین‌طور اینکه چگونه خداوند شما را جانشین آنان و دوستان و یارانشان قرار می‌دهد و با چه ذلّت و جنگ و بلا و مصیبت و قتل و ترس و عذابی از جانب شما اهل بیت علیهم السلام مواجه می‌شوند، در این کتاب بیان شده است.

ای امیرمؤمنان! دست را باز کن تا با تو بیعت کنم، من شهادت می‌دهم که هیچ خدایی نیست جز خدای یگانه و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و شهادت می‌دهم که تو خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله در امتش هستی و وصی او و شاهد او بر خلق خدا و حجت او در زمین هستی و اسلام دین خداست و من از هر دینی که مخالف دین اسلام باشد بی‌زاری می‌جویم.

چرا که اسلام دین و آیین عیسی بن مریم و انبیاء و پیامبران الهی قبل از اوست که پدران من نیز در گذشته به آن معتقد بوده‌اند. من تو را دوست دارم و دوستان را هم دوست دارم و از دشمنانت بی‌زاری می‌جویم و امامانی که از نسل تو هستند دوست دارم و از دشمنان و مخالفانشان و کسانی که از آنان دوری می‌کنند و حق آنان را [به نفع خود] ادّعا می‌کنند و بر آنان ستمی روا می‌دارند از اولین و آخرین بی‌زاری می‌جویم.

۱. منظور دوازده خلیفه از بنی عباس و بنی امیه است که از قریش هستند.

[راہب نصرانی] دستش را جلو برد و با امیرالمؤمنین ﷺ بیعت نمود. امیرالمؤمنین ﷺ پس از بیعت به او فرمود: کتابت را به من بده. او نیز کتابش را به آن حضرت داد. در این هنگام علی ﷺ به مردی از اصحابش فرمود: با این مرد برو و مترجمی پیدا کن که سخن او را بفهمد و کتابش را به عربی برایت بنویسد.

وقتی کتاب را به آن حضرت داد به فرزندش امام حسن ﷺ فرمود: ای پسر، کتابی را که به تو داده بودم بیاور و آن را بخوان. فلانی! تو نیز به نسخه این کتاب نگاه کن. این کتاب به خط خود من و املاء رسول خدا ﷺ است.

وقتی امام حسن ﷺ کتاب را خواند [آن مرد] دید که این دو کتاب حتی در یک حرف هم با هم اختلاف ندارند نه تقدیمی در آن هست و نه تأخیری، گویی یک نفر آن را به دو مرد املاء نموده است.

آن راهب تازه مسلمان حمد و سپاس الهی را به جا آورده و گفت: حمد مخصوص خدایی است که اگر بخواهد امت دچار اختلاف و تفرقه نمی شوند و خدا را شکر می کنم که مرا فراموش نکرد و امرم را ضایع نگرداند و یاد و ذکر مرا در نزد خود و اولیائش بی ارزش ساخت در حالی که یاد و ذکر دوستان شیطان و حزب او را کوچک و بی ارزش نمود.

این جریان موجب شادی و شکرگذاری شیعیان علی ﷺ که در آنجا حاضر بودند شد و بسیاری از اطرافیان آن حضرت را ناراحت نمود به گونه ای که ما آثار ناراحتی را در چهره آنان و تغییر رنگ صورتشان دیدیم.

علم یحییٰ علی ﷺ

سپس فرمود: درباره هر چه که می خواهید از من بپرسید قبل از آنکه مرا از دست بدهید،

حدیث هفدهم

خطبة امیرالمؤمنین ﷺ درباره فتنه ها

أبان از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: امیرالمؤمنین ﷺ بالای منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم من کسی هستم که چشم فتنه را کور کرد. در حالی که هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت. به خدا سوگند اگر من در میان شما نبودم با اهل جمل و صفین و نهروان مقابله نمی شد. به خدا سوگند اگر چنین نبود که شما فقط سخن می گوید و عمل را ترک کرده اید از آنچه که خداوند بر زبان پیامبرش مقدر نموده به شما خیر می دادم که [چه ثواب هایی] برای کسانی که با آنان (اهل جمل و صفین و نهروان) می جنگند و بر ضلالت و گمراهی آنان واقف بوده و بر هدایتی که ما (اهل بیت ﷺ) در آن هستیم معرفت دارند، در نظر گرفته است.

۱. این خطبه با مقداری اختلاف در نهج البلاغه نیز آمده است (خطبة ۹۳ نهج البلاغه) و نیز ابن ابی الحدید آن را در شرح خود بر نهج البلاغه مفصلاً شرح داده است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۴).
 ۲. ابن ابی الحدید در شرح این کلام حضرت در شرح خود چنین آورده است: «تمام مردم اجماع و توافق کرده اند در اینکه قول سلونی را هیچ یک از صحابه و هیچکدام از علماء به جز علی بن ابیطالب ﷺ ننگنه است، ابن عبدالبز این سخن را در کتاب «استیعاب» خود نقل کرده است و منظور از اینکه حضرت فرمود:

که به خدا قسم من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین دانانم. من رئیس و بزرگ مؤمنان و اولین نفر سابقان و پیشوای پرهیزکاران و خاتم اوصیاء و وارث انبیاء و خلیفہ پروردگار عالمیان هستم. من جزا دهنده مردم در روز قیامت و مقسم خدا در تقسیم بهشت و جهنم هستم. منم صدیق اکبر و فاروقی که بین حق و باطل فرق می‌گذارد و نزد من است علم منایا و بلاها و فصل الخطاب. هیچ آیه‌ای نازل نشد مگر اینکه من دانستم درباره چیزی و در کجا و در شأن چه کسی نازل شده است.

ای مردم! به زودی مرا از دست خواهید داد، من از شما جدا خواهم شد، یا می‌میرم و یا کشته می‌شوم. شقی‌ترین فرد امت زیاد انتظار نمی‌کشد تا باین (سر) را از خون بالای آن رنگین کند^۱ (یعنی محاسن را از خون سر)، قسم به آن کسی که دانه را شکافت و مردم را آفرید^۲ از من درباره هیچ گروهی که از سبید نفر یا بیشتر در فاصله بین شما تا قیامت تشکیل شده باشد سؤال نمی‌کنید مگر اینکه درباره راهنما و رهبر و پیشوایشان و خرابی بناهایشان و اینکه کی خراب می‌شود و کی دوباره تعمیر می‌شود تا روز قیامت به شما خبر می‌دهم.

خبر از بلایای آینده

مردی برخاست و پرسید: ای امیر مؤمنان، به ما از بلایا خبر ده.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هرگاه سؤال کننده‌ای سؤال می‌کند باید بیاندیشد و هرگاه از سؤال شونده‌ای سؤال می‌شود باید مکث کند. همانا از پی شما اموری مضطرب و مردّد و بلایایی غمبار و ریشه کن خواهد آمد.

من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین دانانم، این است که آن حضرت دانای به امور و حوادث آینده بوده و به خصوص از جنگ‌ها و فتنه‌های آینده آگاه بوده است و شاهد بر این مطلب اخبار بسیاری است که مکرراً درباره آینده پیش‌بینی کرده بود آنها نه یکبار و صد بار (بلکه بیشتر از حدّ تواتر شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۰۶).

۱. در نسخه دیگری آمده: شقی‌ترین این امت زیاد انتظار نمی‌کشد تا این [محاسن] را از خون این [سر] خضاب کند.
۲. نسخه دیگر: قسم به آنکه جانم در دست اوست.

قسم به آن کس که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر مرا از دست بدهید و امور سخت و دشوار و بلاهای حقیقی بر شما نازل شود بسیاری از سؤال کنندگان سر به زیر انداخته و بسیاری از سؤال شونده‌گان مشغول خواهند شد (در روایت دیگری آمده: و بسیاری از سؤال شونده‌گان سستی خواهند کرد) و آن هنگامی است که جنگ و جدال شما آشکار شود و از دندان‌های تیز بیرون آید و بر قدم‌های فرد بایستد و دنیا برای شما بلا شود، تا اینکه خداوند برای یادگار نیکان (امام زمان (عج)) فتح و پیروزی نصیب فرماید.

خبر از فتنه‌های آینده

مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، به ما از فتنه‌ها خبر ده. علی علیه السلام فرمود: فتنه‌ها هرگاه رو بیاورند شبهه ایجاد می‌کنند و هرگاه پشت کنند شبهه‌ها را از میان می‌برند. همانا برای فتنه‌ها امواجی است چون امواج دریا و طوفانی است چون طوفان باد، به شهری بر خورد می‌کند و شهر دیگری را از یاد می‌برد. به اقوامی که در جنگ بدر پرچمدار بودند نگاه کنید و آنان را یاری نمایید تا شما هم یاری شوید و اجر ببرید و معذور باشید.

بدانید که بعد از من، ترسناک‌ترین فتنه‌ها بر شما فتنه بنی‌امیه است و آن فتنه‌ای کور و کور و هولناک و ظلمانی است که فتنه‌اش عمومی و گرفتارش خصوصی است. هرکس بر آن فتنه بصیرت داشته باشد گرفتار آن می‌شود و هرکس نسبت به آن کور باشد رهایش می‌کند، اهل باطل آن بر اهل حشّش غلبه می‌کنند و زمین را از بدعت‌ها و ظلم و ستم پر می‌کنند و اولین کسی که عظمت آن را نابود کرده و ستون آن را خرد می‌کند و میخ‌هایش را از جا می‌کند خداوندی است که پروردگار عالمیان و در هم کوبنده جباران است.

بدانید و آگاه باشید که بعد از من بنی‌امیه را اربابان بدی خواهید یافت، آنان مانند شتر بدخلفی هستند که با دهانش می‌گیرد و با دستش می‌کوبد و با پایش می‌زند و مانع از دو شیدن شیرش می‌شود. به خدا سوگند فتنه ایشان تا جایی ادامه می‌یابد که هیچکس از شما به یاری خود نمی‌پردازد مگر مانند یاری کردن یک غلام به خودش در برابر اربابش، به گونه‌ای که هرگاه [اربابش] غایب باشد دشنامش می‌دهد و هرگاه حاضر شود اطاعتش

می‌کند. به خدا قسم اگر هر کدام از شما به زیر ستاره‌ای پراکنده شوید خداوند شما را برای روز بدی از جانب آنان جمع می‌کند.

آن مرد عرض کرد: ای امیرمؤمنان آیا بعد از آن اجتماعی خواهد بود. فرمود: جماعت پراکنده‌ای خواهید بود که عطا یا و حجت‌ها و سفرهایتان یکی خواهد بود ولی دل‌هایتان با هم اختلاف خواهند داشت.

مرد دیگری عرض کرد: چگونه دل‌ها با هم اختلاف خواهند داشت؟ حضرت فرمود: اینگونه. (و انگشتانش را در هم فرو برد) سپس فرمود: این، آن را می‌کشد و آن، این را و هرج و مرج فراوان می‌شود و اوپاش جاهلیت باقی می‌ماند در حالی که در میانشان علامت هدایتی نیست و پرچمی دیده نمی‌شود، ما اهل بیت علیهم‌السلام از آن فتنه‌ها نجات می‌یابیم و کسی را بدان دعوت نمی‌کنیم.

آن مرد گفت: پس ما در آن زمان چه کنیم ای امیرمؤمنان؟ حضرت فرمود: به اهل بیت پیامبران نگاه کنید اگر توقف کردند [شما هم توقف کنید] و اگر یاری خواستند یاریشان کنید تا یاری شوید و معذور باشید، زیرا آنان شما را از راه هدایت خارج نمی‌کنند و شما را به هلاکت دعوت نمی‌کنند، از آنان پیشی نگیرید که بلا شما را بر زمین می‌آزند و دشمنان شما را سرزنش می‌کنند.

آن مرد عرض کرد: بعد از آن چه می‌شود یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام؟

حضرت فرمود: خداوند به وسیلهٔ مردی از اهل بیت علیهم‌السلام من (امام زمان (عج)) گشایش و وسعتی همچون وسعت بک فرش بر خانه‌ای، ایجاد خواهد کرد سپس بنی‌امیه را به نزد کسی می‌آورند که آنان را خوار و ذلیل می‌کند و کاسه‌ای لبریز (از عذاب) به آنان می‌نوشاند و چیزی به آنان عطا نمی‌کند و چیزی هم بر آنان نمی‌پسندد مگر شمشیر و جنگ و قتال، به گونه‌ای که هشت ماه شمشیر بر دوش خود حمل می‌کند تا اینکه قریش حاضر می‌شوند تمام دنیا و هر چه در آن است بدهند تا یکبار [هم شده] مرا ببینند و من بر آنان عطا کنم و آنچه را از من منع می‌کردند بپذیرم و عذرخواهی آنان را قبول نمایم، تا آنجا که می‌گویند: این (امام زمان (عج)) از قریش نیست زیرا اگر او از قریش و از فرزندان فاطمه علیها‌السلام بود به ما

رحم می‌کرد.

خداوند او را بر ضد بنی‌امیه بر می‌انگیزد، او نیز آنان را زیر قدم‌هایش قرار می‌دهد و مانند دانهٔ گندم خرد می‌کند.

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا نُثَمِّرُوا أُنْجِدُوا وَ قَتَلُوا تَتَبِيلًا سُبْحَانَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْيِيلًا»^۱

لن شدگان هستند که هر جا پیدا شوند، گروه می‌شوند و به قتل می‌رسند، این سنت خداوند درباره کسانی است که قبلاً آمده و رفته‌اند و هرگز در سنت خدا تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

نصایح علی علیه‌السلام به مردم

اما بعد، چاره‌ای نیست، جز اینکه آسیایی باشد تا ضلالت و گمراهی را خرد کند و پس از آنکه آن را خرد کرد بر قطب و مرکزش قرار گیرد، بدانند که خرد شدن آن خالص شدن را در پی دارد و خالص شدن آن نهایت آن است و بر خداست که آن را بشکند.

بدانند که من و نیکان و خاندانم و پاکان اصل و نسبم، در کودکی بردبارترین مردم و در بزرگی داناترین آنان هستیم. علم حق و هدایت با ما است، هر کس از آن جلو بیافتد از دین خارج می‌شود و هر کس آن را رها کند و تنهای بگذارد خیر و برکت از زندگی‌اش می‌رود و هر کس با آن همراه شود به مقصد می‌رسد (در روایتی آمده هر کس با آن همراه شود پیش می‌رود).

ما اهل بیته هستیم که علم و دانشمان از علم خدا و گفتارمان از احکام صادق و درست اوست و شنیده‌های ما سخنان درست و صادق است. اگر از ما تبعیت کنید به سبب بصیرت ما هدایت می‌شوید و اگر به ما پشت کنید خداوند شما را با دستان ما و یا هر چه که بخواهد عذاب می‌کند.

ما آفت اسلام هستیم که عقب افتادگان به ما می‌رسند و توبه‌کنندگان به سوی ما باز

می گردند، به خدا سوگند اگر عجله شما که موجب تأخیر حق شده است نبود به شما خبر می دادم که بر جوانان عرب و غیر عرب چه خواهد گذشت.

پس قبل از آن که زمانش برسد از اهل بیت محمد علیہ السلام درباره علم سؤالی نکنید و در موقع تنگدستی مالی از ایشان طلب نکنید که در نتیجه نسبت بخل به آنان بدهید. چرا که بخل در آن راه ندارد. مانند گلیم خانه‌ها در منازلتان بمانید و عجول و فاش کننده اسرار نباشید. از اهل حق باشید و با آن شناخته شوید و با آن یکدیگر را معرفی کنید.

همانا خداوند با قدرت خود مردم را خلق کرد و با علم خویش فضائی را در میان آنان قرار داد و بندگانی را در میان آنان خلق نمود و ایشان را برای خود برگزید تا به سبب آنان بر خلقش حجت و دلیل بی‌آورد و نشانه گرامی‌ترین آنان را اطاعت خود و نشانه پست‌ترین آنان را معصیت خویش قرار داد و پادشاه اهل طاعتش را نظیر بوجه خود در خانه‌ای امن و جاودانه که اهل آن هیچ بیم و هراسی ندارد قرار داد و عقاب اهل معصیتش را آتش قرار داد که از خشم و غضب او شعله‌ور است.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱

خدا بر آنان ظلم نکرد بلکه این خودشان بودند که بر خود ظلم نمودند.

ای مردم ما اهل بیتی هستیم که خداوند به وسیله ما دروغ را رسوا می‌سازد و در زمان سختی گشایش و وسعت ایجاد می‌کند و به وسیله ما طناب ذلت و خواری را از گردن شما برمی‌دارد و به وسیله ما شروع می‌کند و به وسیله ما ختم می‌کند. پس، از [زندگی] ما و دشمنان ما و راهتمایی آنان وسیله ما و سیره آنان و مرگ ما و مرگ آنان عبرت بگیرید. آنان با مریضی و زخم و عفونت می‌میرند و ما با ناراحتی شکم (مسمومیت) و کشته شدن و شهادت از دنیا می‌رویم.

سهس حضرت متوجه فرزندانش شده و فرمود: ای پسرانم، کوچکترهایتان باید به بزرگترهایتان نیکی کنند و بزرگترهایتان به کوچکترهایتان رحم نمایند. مانند سفیهان جفاکار و جاهلی نباشید که درباره خدا به یقین نمی‌رسند، آنان که مثل تخم مرغ‌های

پرنقش و نگار رنگ شده‌اند. وای بر جوانان - جوانان آل محمد علیہ السلام - از دست خلیفه‌ای که در آینده خواهد آمد. هم او که فردی خبیث و ظالم است و جانشین من و جانشین جانشین مرا بعد از من می‌کشد. بدانید که به خدا قسم من بر تبلیغ رسالت‌ها و انجام وعده‌ها و کامل نمودن کلمات آگاهی یافتم و اسباب [آموز] برایم گشوده شد و ابرها در مقابلم به حرکت درآمد و من در ملکوت نظر کردم هیچ چیز پنهانی از نظرم پنهان نماند و چیزی بر من سبقت نگرفت که از من مخفی باشد و هیچ کس در آنچه خداوند، در روزی که شاهدان گواهی می‌دهند، از من شهادت می‌گیرد با من شریک نمی‌شود.

خداوند به وسیله من وعده‌هایش را به اتمام می‌رساند و کلماتش را کامل می‌کند و منم آن نعمتی که خداوند بر خلق خویش عطا نموده است. منم اسلامی که خداوند برای خود پسندیده و تمام آن منتی است که خداوند بر من نهاده و به سبب آن کرم را خم نموده، هیچ امامی نیست مگر اینکه اهل ولایت خود را می‌شناسد و این قول خداوند عزوجل است که می‌فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۱

ای پیامبر تو ترساننده مردم هستی و برای هر قومی هدایت کننده هست.

سهس امیرالمؤمنین علیہ السلام از منبر پایین آمد. - درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد و سلامتی فراوان بر آنان باد -

حساب و فردا روز حساب است نه عمل.

منشأ وقوع فتنه‌ها هواهای نفسانی است که تبعیت می‌شود و احکامی است که بدعت گذاشته می‌شود و در آن با حکم خدا مخالفت می‌شود، افرادی ولایت مردانی را می‌پذیرند و افرادی دیگر از آنان بی‌زاری می‌جویند. بدانید که اگر حق خالص گردد هرگز اختلافی در آن نخواهد بود و اگر باطل خالص گردد هیچ صاحب عقلی را نمی‌ترساند ولی مقداری از حق و مقداری از باطل را می‌گیرند و با هم مخلوط می‌کنند. اینجاست که شیطان بر دوستان و اولیاء خود مسلط می‌شود (و کسانی که از جانب ما حُسنی به آنان رسیده نجات می‌یابند).

من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی که فتنه‌ها شما را دربر بگیرند، [فتنه‌هایی] که کودکان را بزرگسال و بزرگان را پیری می‌کند، مردم به آن‌ها عادت می‌کنند و آن را سنت خویش قرار می‌دهند به گونه‌ای که هرگاه چیزی از آن بدعت‌ها تغییر یابد گفته می‌شود: مردم کار منکری انجام دادند (در روایت دیگری آمده: گفته می‌شود: مردم سنت را تغییر دادند) سپس بلا چنان شدید می‌شود که کودکان به اسارت گرفته می‌شوند و فتنه‌ها مردم را خرد می‌کند و آسیاب با سنگش خرد می‌کند. مردم برای غیروین فقه می‌آموزند و علم کسب می‌کنند ولی بدان عمل نمی‌کنند و با کارهای آخرتی دنیا را طلب می‌کنند (در روایتی آمده: و از راه دین به کسب دنیا می‌پردازند).

سپس حضرت علیؑ رویه گروهی از اهل بیت و شیعیان خود کرده و فرمود: خلفای قبل از من کارهای عظیمی مرتکب شدند و از روی عمد در آن کارها با رسول خدا ﷺ مخالفت کردند. اگر من مردم را وادار به ترک آن کارها نمایم و آن را به همان صورتی که در زمان رسول خدا ﷺ عمل می‌شد برگردانم پارانه از گرد من پراکنده می‌شوند و در میان اصحاب و سپاهم جز من و اندکی از شیعیانم که فضائل و حَقانیت امامت مرا از کتاب خدا و سنت پیامبرش و نه غیر این‌ها شناخته‌اند کسی باقی نمی‌ماند.

آیا نمی‌بینید که اگر دستور دهم مقام ابراهیمؑ را به همان جایی که رسول خدا ﷺ فرمان داده بود برگردانند و فک را به وارثان فاطمهؑ بازگردانم و صاع و مُد رسول خدا ﷺ را به همان اندازه‌ای که بود برگردانم و زمین‌هایی را [که در اختیار دیگران است] به کسانی که

حدیث هجدهم

نقل حدیث توسط علیؑ برای سلیم در باب مراتب علماء و مردم

سلیم بن قیس می‌گوید: شنیدم که امیرالمؤمنینؑ برایم حدیث نقل می‌کرد و می‌فرمود: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: دو حریص هستند که هرگز سیر نمی‌شوند، حریص در دنیا که از آن سیر نمی‌شود و حریص در علم که او نیز از علم سیر نمی‌شود، پس هرکس بر آنچه که خداوند از دنیا برای او حلال کرده اکتفا کند سالم می‌ماند و هرکس از راه غیرحلال مال دنیا را بدست آورد هلاک می‌شود مگر اینکه توبه کرده و بازگردد. هرکس علم را از اهلیش یاد بگیرد و به آن عمل کند نجات می‌یابد و هرکس هدفش از علم تحصیل دنیا باشد نابود می‌شود و بهره‌ او از علم فقط دنیا خواهد بود.

عالمان نیز دو گونه‌اند؛ یکی عالمی است که به علمش عمل می‌کند و او نجات می‌یابد، یکی هم عالمی است که علمش را رها می‌کند [و به آن عمل نمی‌کند] پس او هلاک می‌شود. همانا اهل آتش از بوی بد عالم بی‌عمل اذیت می‌شوند و پشیمان‌ترین و با حسرت‌ترین اهل آتش مردی است که بنده‌ای را به سوی خدا بخواند و او دعوتش را بپذیرد و خدا را اطاعت کند و وارد بهشت شود ولی خودش خدا را معصیت کند و به خاطر ترک علم و تبعیت از هوای نفس و معصیت خدا وارد آتش شود.

دو امر مهم در کار است: یکی تبعیت از هوای نفس و دیگری آرزوی دراز اما تبعیت از هوای نفس، مانع از [پذیرش] حق می‌شود و اما آرزوی دراز آخرت را از یاد می‌برد. دنیا پشت کرده و می‌رود و آخرت رو کرده و می‌آید و هر کدام فرزندان دارند. پس اگر می‌توانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، امروز، روز عمل است، نه

رسول خدا ﷺ داده بود، پس دهم^۱ و خانہ جعفر بن ابیطالب را بہ وارثانش برگردانم و آن را از مسجد جدا نمایم و حکم و قضاوتہایی را کہ خلفای قبل از من، از روی ظلم انجام دادہ اند تغییر دهم و آنچه کہ از زمین های خیر تقسیم کردہ اند پس بگیرم و دیوان عطا یا را نابود سازم و همانگونہ کہ رسول خدا ﷺ [از بیت المال] عطا می کرد عطا کنم و آن را مختص ثروتمندان قرار ندهم و خاندان بنی تغلب را دستگیر نمایم و بہ مردم دستور دهم کہ در ماه رمضان جز نمازهای واجب، جماعت دیگری برگزار نکنند، عده ای از سپاہیانم کہ در کنار من جنگیدہ اند فریاد وای بر اہل اسلام سر خواهند داد.

همانطور کہ [وقتی آن ہا را در ماه رمضان از برگزاری نماز مستحبی بہ جماعت منع کردم] گفتند: سنت عمر را تغییر دادہ و ما را از بجا آوردن نماز مستحبی در ماه رمضان نہی می کند. تا جایی کہ ترسیدم در میان لشکریانم شورش بپا کنند.

چہ سخت است بر ایمن آنچه از این امت بعد از پیامبران دیدم کہ چگونہ دچار تفرقہ شدند و از امامان ضلالت و گمراہی و دعوت کنندگان بہ آتش پیروی نمودند. من سهم ذوی القربی را بہ کسانی می دهم کہ خداوند امر فرمودہ تا بہ آنان عطا شود همان کسانی کہ خداوند درباره آنان فرمود:

«إِنَّ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عِبْدِنَا يَوْمَ الْقَوْمَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ»^۲

اگر بہ خدا و آنچه کہ بر بندہ خود در روز قریان، روزی کہ دو گروه بہ ہم می رسند نازل کردیم ایمان آورده اید.

ما همان کسانی هستیم کہ خداوند با عنوان های ذوی القربی و ایتم و مساکین و در راه ماندگان در این آیہ نام برده است. تمام این ہا اختصاص بہ ما دارد چرا کہ خداوند هیچ سهمی از صدقہ نصیب ما نکرده است، او پیامبرش و ما را گرامی تر از آن قرار دادہ است کہ کثافات دست مردم (صدقات) را بہ ما بخوراند.

حدیث نوزدہم

وصیت ابوذر بہ امیرالمؤمنین حقیقی

آبان از سلیم نقل می کند کہ گفت: در زمان خلافت عمر بہ ملاقات ابوذر کہ بیمار شدہ بود رفتم، عمر نیز بہ عیادت او آمد در حالی کہ امیرالمؤمنین ﷺ و سلمان و مقداد نیز آنجا بودند، در این هنگام ابوذر بہ علی ﷺ وصیت کرد و آن را نوشت و بر آن شاهد گرفت. وقتی عمر از خانہ بیرون رفت مردی از خویشان ابوذر کہ پسرعموی او و از طایفہ بنی غفار بود گفت: چہ چیز مانع از این شد کہ بہ امیرالمؤمنین عمر وصیت کنی؟

ابوذر گفت: من بہ امیرالمؤمنین حقیقی وصیت کردم. ما ہشتاد مرد از عرب و چهل مرد از عجم بودیم کہ رسول خدا ﷺ دستور داد بہ عنوان امیرالمؤمنین بر علی ﷺ سلام نمودیم در میان ما این مردی کہ برخاست و رفت و تو او را امیرالمؤمنین خواندی نیز حضور داشت. هیچ کس از عرب و عجم در این مورد بہ رسول خدا ﷺ اعتراض نکرد مگر ہمین مرد و رفیق حنیرش کہ او را جانشین خود قرار داد. آن دو بہ رسول خدا ﷺ گفتند: آیا این حقی از جانب خدا و رسول اوست؟

پیامبر اکرم ﷺ در جواب فرمود: بہ خدا سوگند آری، این حقی از جانب خدا و رسول اوست، خداوند مرا بہ این کار امر فرمود من ہم بہ شما امر کردم.

سلیم می گوید: گفتم: ای ابالحسن و تو ای سلمان و تو ای مقداد آیا آنچه را کہ ابوذر گفت شما تأیید می کنید؟

۱. در روایت دیگری چنین آمده: زمین هایی کہ رسول خدا ﷺ بہ افرادی دادہ بود ولی از آنان گرفتند....

۲. سورة انفال: آیہ ۳۹ «و اعطینا انما غنمنا من شئ. فَاَنْ تَلِيَهُمْ غَنَمًا مِّنْ لِّبْتِشْرٍ وَ لِيْلِي الْغَنَمِ وَ الْبَنِيَامِ وَ الْبَنِيَامِ وَ تَبَنِي الشَّيْلِ بِئِنَّ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا.»

آن‌ها گفتند: آری، ابوذر راست گفت.

گفتم: چهار نفر عادل‌اند که اگر یکی از آن‌ها نیز این حدیث را برایم می‌گفت در دستی گفتار او شک نمی‌کردم ولی چهارنای شما برای نفس و بصیرت من یقین‌آورترید سپس گفتم: خداوند امورت را اصلاح کند، آیا آن هشتاد نفر را برایم نام می‌بری؟

سلمان تک تک آن‌ها را برایم نام برد. علی علیه السلام و ابوذر و مقداد هم گفتند: سلمان راست گفت، رحمت و مغفرت خداوند بر آنان باد.

کسانی که سلمان نام برد اینان بودند: ابوبکر و عمر و ابوعبیده و معاذ و پنج نفر اصحاب شورا^۱ و پنج نفر اصحاب صحیفه^۲ و عمار بن یاسر و سعد بن عبادة و باقی ماندگان اصحاب عقبه^۳ و ابی بن کعب و ابوذر و مقداد و بقیه که قسمت اعظم و بیشترشان از اهل بدر بودند و نیز بزرگانی از انصار که هیم‌بن تیهان و خالد بن زید و ابویوب و اسید بن خضیر و بشیر بن سعد هم در میان آنان بودند.

سلیم می‌گوید: گمان می‌کنم من با همه آن‌ها ملاقات کردم و در خلوت از تک تک آن‌ها در این مورد سؤال کردم، برخی از آن‌ها سکوت کردند و در جوابم چیزی نگفتند و آن را کتمان نمودند، برخی دیگر این حدیث را برایم نقل کرده و بعد از آن گفتند: فتنه‌ای به ما برخورد کرد که [جلوی] قلب‌ها و گوش‌ها و چشم‌های ما را گرفت و آن هنگامی بود که ابوبکر ادا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن [یعنی بعد از بیان فضائل و حقایق اهل بیت برای خلافت] فرموده است: ما اهل بیته هستیم که خداوند ما را گرمی داشته و آخرت را به جای دنیا برای ما برگزیده است، و خداوند [با کرد] از اینکه نبوت و خلافت را برای ما اهل بیت جمع

۱. پنج نفر اصحاب شورا غیر از علی علیه السلام که ششمین نفر آنان بود عبارتند از: عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص.

۲. اصحاب صحیفه عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، معاذ بن جبل و سالم مرنزی حدیقه (که البته این قسمت از روایت موجب تکرار نام برخی از افراد شده لذا احتمال دارد این قسمت یا جزء روایت نباشد و یا در توصیف این افراد آمده باشد).

۳. اصحاب عقبه دوازده نفر بودند که در حجة الوداع قصد ترور پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند که نامشان در حدیث شماره بیست خواهد آمد.

کند.

ابوبکر هنگامی که علی علیه السلام را برای بیعت آورده بود به این حدیث بر ضد آن حضرت احتجاج کرد و چهار نفر که در نزد ما از نیکان بودند و انهامی بر آنان وارد نبود قول او را تصدیق کرده و بر آن شهادت دادند، یعنی ابوعبیده، سالم، عمر و معاذ و ما گمان کردیم که آن‌ها راست می‌گویند.

علی علیه السلام پس از آنکه [به اجبار] بیعت نمود به ما خبر داد که آنچه گفته قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است که فرموده بود آن پنج نفر صحیفه‌ای در بین خود نوشته‌اند و با هم عهد بسته‌اند و در کنار کعبه هم پیمان شده‌اند که اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود بر ضد علی علیه السلام قیام نمایند و خلافت را از دست او بیرون بیاورند.

چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر نیز به نفع او شهادت دادند، البته آن‌ها بعد از اینکه بیعت ملعون و گمراه کننده ابوبکر برگردن ما واجب شده بود (یعنی پس از بیعت) چنین شهادت دادند و ما می‌دانستیم که علی علیه السلام هرگز حدیثی به دروغ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمی‌کند که نیکان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بر آن شهادت دهند.

سلیم گفت: اکثر کسانی که این سخن را گفتند اضافه کردند که: ما بعد از این جریان در این مورد خوب فکر کردیم و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که از آن حضرت شنیده بودیم به یاد آوردیم که فرموده بود: خداوند چهار نفر از اصحاب مرا دوست می‌دارد و به من هم امر فرموده که آنان را دوست بدارم و بهشت مشتاق آنان است. ما عرض کردیم: آنان چه کسانی هستند یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟

حضرت فرمود: برادرم و وزیر و جانشینم و خلیفه من در امتم و ولی هر بنده مؤمنی بعد از من علی بن ابیطالب علیه السلام و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد این‌اسود (در روایتی چنین آمده است: حضرت فرمود: بدانید که علی علیه السلام از آنان است و پس از او ابوذر و مقداد و سلمان هستند).

ما از خدا طلب بخشش می‌کنیم و به سوی او توبه می‌نماییم از اعمالی که مرتکب

شده ایم و بدعتی که [در دین او] قرار داده ایم.

ما از رسول خدا ﷺ سخنی شنیده بودیم که تأویل و تفسیر آن را تا این اواخر نمی دانستیم آن حضرت فرموده بود: اقوامی از اصحاب من که در نزد من دارای شأن و منزلتی بوده اند در کنار حوض بر من وارد می شوند تا اینکه در جایگاه های خود می ایستند در این هنگام آنان را می گیرند و از من دور می کنند و به سمت چپ می برند و من می گویم: خدایا، اصحابم، اصحابم، به من می گویند: نمی دانی که بعد از تو چه کرده اند، آنان از زمانی که ترکشان کرده ای پیوسته مرتد شده و به صورت قهقرایی به عقب برگشتند.

به جان خود سوگند می خوریم که اگر این را زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت می فهمیدیم حکومت و خلافت را به علی ﷺ تقدیم می کردیم و از آن حضرت اطاعت و تبعیت کرده و با او بیعت می نمودیم، او نیز ما را ارشاد می کرد و هدایت می نمود و موفق می گرداند. ولی خداوند، اختلاف و تفرقه و بلارا مقدر نموده بود و چاره ای نبود جز اینکه آنچه خدا می دانست و مقدر کرده و حکم نموده بود انجام پذیرد.

حدیث بیستم

وصیت ابوذر به علی ﷺ در زمان عثمان

سلیم بن قیس می گوید: زمانی که عثمان ابوذر را به ریذه تبعید نمود من به ملاقاتش رفتم. او به علی ﷺ درباره خانواده و اموالش وصیت نمود.

مردی به او گفت: ای کاش به امیرالمؤمنین عثمان وصیت می کردی.

ابوذر جواب داد: من به امیرالمؤمنین حقیقی وصیت کردم، یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ چرا که در زمان رسول خدا ﷺ و به فرمان آن حضرت به عنوان امیرالمؤمنین بر علی ﷺ سلام کرده بودیم.

رسول خدا ﷺ به ما فرمود: به برادرم و وزیرم و جانشینم و خلیفهام در میان امتم و ولی تمام مؤمنان بعد از من به عنوان امیرالمؤمنین ﷺ سلام دهید، زیرا او قوام زمین است و زمین به سبب او آرامش می یابد، اگر او را از دست بدهید زمین و اهلس را زشت خواهید یافت و من گوساله و سامری این امت را دیدم که به نزد رسول خدا ﷺ رفتند و گفتند: آیا این حقی از جانب خدا و رسول او است؟

رسول خدا ﷺ خشمگین شده و فرمود: این حقی از جانب خدا و رسول اوست و خدوند به من چنین فرمان داده است.

آن دو نفر پس از اینکه [به علی ﷺ به عنوان امیرالمؤمنین] سلام دادند و نیز پس از سلام ما در حالی که از خانه علی ﷺ خارج می شدند رو به دوستان و اصحاب خود، معاذ و سالم

و ابی عبیده کردند و گفتند: این مرد را چه شده است که دائماً مقام پسرعمویش را بالا می برد؟

یکی از آن ها گفت: کار پسرعمویش را محکم و نیکو می کند.

سپس همگی گفتند: تا وقتی علی زنده است در نزد او خیری برای ما نیست.

سلیم می گوید به ابوذر گفت: ای ابوذر آیا این سلام دادن قبل از حجة الوداع بوده و یا بعد از آن؟

او گفت: سلام اول قبل از حجة الوداع بود و سلام دوم بعد از حجة الوداع.

من گفتم: عهد و پیمان این پنج نفر (اصحاب صحیفه) چه زمانی بود؟ گفت: در حجة الوداع.

گفتم: خدا امورت را اصلاح کند درباره آن دوازده نفر اصحاب عقبه که صورت هایشان را پوشانیده بودند تا شتر رسول خدا ﷺ را تم بدهند خیر بده و بگو چه زمانی بوده است؟

ابوذر گفت: در غدیر خم هنگام بازگشت رسول خدا ﷺ از حجة الوداع.

گفتم: خدا [امور] تو را اصلاح کند آیا آن ها را می شناسی؟

گفت: آری به خدا قسم همه را می شناسم.

گفتم: از کجا می شناسی با اینکه رسول خدا ﷺ در این مورد به صورت سزای با حدیفه سخن گفته بود؟

ابوذر گفت: در آن هنگام معارین با سر شتر رسول خدا ﷺ را از جلو می برد و حدیفه از عقب می راند رسول خدا ﷺ به حدیفه دستور داد که این مطلب را پنهان کند ولی به عمار چنین دستوری نداد.

گفتم: آن ها را برایم نام ببر.

ابوذر گفت: پنج نفر اصحاب صحیفه، پنج نفر هم اصحاب شورا به علاوه عمرو بن عاص و معاویه !

سلیم می گوید: پرسیدم، خدا امورت را اصلاح کند، چگونه عمار و حدیفه با اینکه بعد از رسول خدا ﷺ آن ها را دیدند در مورد کار آنان مردد شدند؟ (در روایتی دیگر آمده: چگونه عمار و حدیفه بعد از رسول خدا ﷺ در مورد کار آنان کوتاه آمدند.)

ابوذر گفت: البته آن دو بعد از آن اظهار پشیمانی و توبه نمودند و دلیل [کوتاه آمدن آنان] این بود که گوساله این ائت (ابوبکر) منزلی را ادعا کرد و سامری این ائت (عمر) نیز به همراه سه رفیق خود بر آن گواهی دادند و گفتند که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده اند.

عمار و حدیفه نیز گفتند: شاید این مطلبی است که بعد از امر اول واقع شده، برای همین در کار مشکوک آن ها تردید کردند ولی بعد از آن توبه کرده و حق را شناختند و تسلیم آن شدند.

سلیم بن قیس می گوید: بعد از مرگ ابوذر در زمان خلافت عثمان با عمار ملاقات کردم و آنچه ابوذر گفته بود به او گفتم.

او نیز در جواب گفت: برادرم راست گفته است او نیکوکارتر و راستگوتر از آن است که چیزی را که از عمار شنیده نقل نماید.

من گفتم: خداوند امورت را اصلاح کند چگونه ابوذر را تصدیق می کنی؟

گفت: شهادت می دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: آسمان سایه نیانداخته و زمین حمل نکرده گوینده ای را که راستگوتر و نیکوکارتر از ابوذر باشد.

گفتم: ای پیامبر خدا حتی اهل بیت؟

فرمود: منظورم بنیبه مردم غیر از اهل بینم بود.

سپس حدیفه را که از کوفه به مدائن رفته بود ملاقات کردم و آنچه ابوذر گفته بود به او نیز گفتم و او گفت: سبحان الله، ابوذر راستگوتر و نیکوکارتر از آن است که چیزی را که از رسول

خدا شنیده نقل نماید.

۱. دوازده نفر اصحاب عقبه عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، ابوعبیده جراح معاذ بن جبل، سالم مولی ابی حدیفه، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه، زبیر، معاویه و عمرو عاص.

گفت: پدر جان به من آب بده.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای پسرم برادرت که بزرگتر از تو است قبل از تو از من آب خواسته است.

امام حسین ﷺ عرض کرد: قبل از او به من آب بده.

رسول خدا ﷺ شروع به آرام کردن^۱ و نوازش کردن او نمود و از او خواست که اجازه بدهد تا برادرش [زودتر] بنوشد ولی امام حسین ﷺ قبول نمی کرد و در این حال حضرت فاطمه ﷺ عرض کرد: پدر جان گویی حسن ﷺ را بیشتر از حسین ﷺ دوست داری؟

رسول خدا ﷺ فرمود: نه او محبوبتر از حسین ﷺ نیست، آن دو در نزد من فرقی با هم ندارند ولی اول حسن ﷺ از من آب خواست. همانا من و تو و این دو (فرزندت) و آن کس که خوابیده است (علی ﷺ) در بهشت در یک منزل ساکنیم و در یک رتبه قرار داریم. راوی می گوید: [در این مدت] علی ﷺ خواب بود و چیزی از این ماجرا نمی دانست.

امام حسن و امام حسین ﷺ سوار بر دوش پیامبر اکرم ﷺ

راوی می گوید: روزی رسول خدا ﷺ با امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ که در حال بازی بودند برخورد نمود سپس آن‌ها را گرفت و بر دوش خود سوار کرد و هر کدام را روی یک دوش خود قرار داد.

مردی جلو رفته و گفت: نوجوانان عزیز، چه مرکب خوبی سوار شده اید؟^۲

رسول خدا ﷺ فرمود: این دو چه سواران خوبی هستند، این دو پسر نوجوان، دو روحانه من از دنیا هستند.

راوی می گوید: وقتی رسول خدا ﷺ آن دو را به منزل فاطمه ﷺ رسانید، از آنان خواست

۱. در نسخه دیگری آمده: شروع به بوسیدن و نوازش کردن او نمود.

۲. در روایت دیگری چنین آمده: یکی از آن‌ها را بر دوش راست و دیگری را بر دوش چپ خود سوار نمود و با آن‌ها به راه افتاد، در این هنگام ابو بکر جلو رفته و گفت: چه مرکب خوبی هستی تو!

حدیث بیست و یکم

نمونه‌هایی از محبت‌های رسول خدا ﷺ به حسین ﷺ

آب خواستن امام حسن و امام حسین ﷺ

آبان از سلیم نقل می کند که گفت: حدیثی را علی بن ابیطالب ﷺ و سلمان و ابوذر و مقداد برایم نقل کردند که ابوجحاف، داود بن ابی عوف عوفی نیز آن را از ابی سعید خدری نقل نمود و گفت: رسول خدا ﷺ به منزل دخترش فاطمه ﷺ وارد شد در حالی که حضرت فاطمه ﷺ زیر دیگی آتش روشن کرده بود و برای خانواده‌اش غذا می پخت و علی ﷺ در گوشه‌ای از خانه خوابیده بود و امام حسن و امام حسین ﷺ نیز در کنار او در خواب بودند. رسول خدا ﷺ در کنار دخترش نشسته بود^۱ و با او سخن می گفت در حالی که فاطمه ﷺ خودش آتش زیر دیگ را روشن نگه می داشت و خدمتکاری نداشت. در این هنگام امام حسن ﷺ از خواب بیدار شد و رویه رسول خدا ﷺ کرده و گفت: پدر جان به من آب بده.^۲ پیامبر ﷺ او را در آغوش گرفت و سپس برخاست و به سوی شتر شیردهی که داشت رفت و شیر آن را با دستان خود دوشید، آنگاه آن شیر پرچرب را در ظرفی که دوشیده بود آورد تا امام حسن ﷺ از آن بنوشد، در این هنگام امام حسین ﷺ نیز از خواب بیدار شد و

۱. در روایتی آمده: رسول خدا ﷺ در کنار فاطمه ﷺ نشسته و مشغول صحبت با او شد.

۲. در روایت دیگری آمده: ای جدم به من آب بده.

که با هم کشتی بگیرند و رسول خدا ﷺ [در حال کشتی] پیوسته می فرمود: هین یا حسن^۱.
فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ آیا می گویی هین یا حسن در حالی که او بزرگتر
است؟

رسول خدا ﷺ فرمود: این جبرئیل است که می گوید: هین یا حسین.
در این هنگام حسین علیه السلام، حسن علیه السلام را بر زمین زد.

فضائل ائمه از زبان رسول خدا ﷺ

روزی رسول خدا ﷺ به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که به سوی آن حضرت می آمدند
نظر کرده و فرمود: به خدا سوگند این دو نفر سرور جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از
آنان است.

همانا بهترین و محبوبترین و گرامی ترین مردم در نزد من پدر شما و سپس مادران است و
در نزد خدا هیچ کس با فضیلت تر از من و برادرم و وزیرم و خلیفم در میان ائمه و ولی هر
مؤمنی بعد از من، علی بن ابیطالب علیه السلام، نیست. بدانید که او دوست من و وزیر و وصی من و
جانسین من بعد از من و ولی هر مرد و زن مؤمنی بعد از من است و پس از مرگ او پسر
حسن علیه السلام [ولی مؤمنان] است و بعد از او پسرم حسین علیه السلام است و سپس نه امام از نسل
حسین علیه السلام هستند که هدایت شدگانی هدایت کننده هستند. آنان با حق و حق با آنان است
و تا روز قیامت نه آن‌ها از حق جدا می شوند و نه حق از آن‌ها جدا می شود آنان قوام زمین
هستند و زمین به سبب آنان سکون و آرامش می یابد. آنان ریسمان محکم و دستگیره
مستحکم خدایند که پاره شدن ندارد و نیز آنان حجت‌های خدا در زمین و شاهدان او بر
خلقش و خزانه علمش و معادن حکمتش می باشند. آن‌ها به منزله کشتی نوح هستند که
هرکس بر آن سوار شود نجات یابد و هرکس آن را ترک کند غرق شود و نیز آن‌ها مانند باب
حطه در بنی اسرائیل هستند که هرکس از آن داخل شود مؤمن و هرکس از آن خارج شود

کافر است خداوند در کتاب خود اطاعت آنان را واجب ساخته و فرمان به ولایت آنان داده
است. هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس نافرمانی آنان را کند از خدا
نافرمانی کرده است.

امام حسین علیه السلام سوار بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

راوی می گوید: حسین علیه السلام به سوی رسول خدا ﷺ که در سجده بود می آمد و از بین
صغوف می گذشت تا به رسول خدا ﷺ می رسید و بر پشت آن حضرت سوار می شد. پس
رسول خدا ﷺ از جابر می خواست و یک دست خود را بر پشت حسین علیه السلام و دست دیگرش
را [در هنگام رکوع] بر زانوی مبارکش می گذاشت تا اینکه نمازش به پایان می رسید.

امام حسن علیه السلام سوار بر گردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام منبر

امام حسن علیه السلام نیز هنگامی که رسول خدا ﷺ بالای منبر بود و برای مردم خطبه‌ای ایراد
می فرمود نزد آن حضرت آمد و از منبر بالا رفت و برگردن حضرت سوار شد و پاهایش را
روی سینه آن حضرت انداخت به گونه‌ای که برق خلیخال‌ها [پس که در پا داشت] نمایان
بود و در عین حال رسول خدا ﷺ به خطبه خود ادامه می داد و او را همانطور نگه می داشت
تا اینکه خطبه‌اش به پایان می رسید.

۱. هین کلمه‌ای است که در فارسی و عربی برای تشویق به کار می رود.

۲. در روایت دیگری آمده: و پس از او نه امام از فرزندان او (یعنی امام حسین علیه السلام) هستند که...

بگویم^۱ - که در زمان عمر چنین می‌گفت: روزی پیامبر اکرم ﷺ به ابوبکر و عمر که به سوی او می‌آمدند نگاه کرده و فرمود: ای علی! این دو نفر سرور پیران اهل بهشت از اولین تا آخرین هستند به جز پیامبران و انبیاء الهی این مطلب را به آن دو نگو که هلاک می‌شوند.

خطبه علیؑ در جواب خطبه عمرو و عاص

در این هنگام علیؑ از جا برخاست و فرمود: جای تعجب است از سرکشان شامی که چگونه سخنان عمرو و عاص را می‌پذیرند و آن را تصدیق می‌کنند در حالی که کار او در حدیث و دروغ گفتن و بی‌مبالاتی به جایی رسیده است که به رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندد و حال آنکه رسول خدا ﷺ هفتاد لحن بر او فرستاده است و رفیقش (معاویه) را - که عمرو مردم را به سویش دعوت می‌کند - در چندین جا نفرین کرده است.

و آن، هنگامی بود که او (عمرو و عاص) در شعری که هفتاد بیت داشت رسول خدا ﷺ را هجو کرده بود (یعنی سخنان نامربوطی به حضرت نسبت داده بود) و پیامبر ﷺ خدمت پروردگار عرض کرد: خدایا، من شعر نمی‌گویم و آن را حلال نمی‌دانم^۲، تو و فرشتگانت در ازای هر بیت از اشعار او لعنتی بر او بفرستید که تا روز قیامت بر نسل او نازل شود.

و همین‌طور زمانی که ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ از دنیا رفت عمرو و عاص برخاست و گفت: محمّد ﷺ ابر (بدون نسل) گردید و هیچ نسلی نخواهد داشت و من دشمن‌ترین مردم نسبت به او هستم و بدترین سخنان را در حق او می‌گویم، پس خداوند آیه:

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^۳

همانا دشمن تو ابرتر و بی‌نسل است.

را در شأن او نازل کرد یعنی او از ایمان و هر عمل خیری جدا شده و در این مورد دنباله‌ای ندارد.

۱. عمرو عاص با این جمله می‌خواست بگوید راست می‌گویم و این مطلب را از علیؑ شنیده‌ام.
۲. منظور حضرت این بوده که شعر را برای خود جایز نمی‌دانند.
۳. سوره کوثر: آیه ۳.

حدیث بیست و دوم

انتقادات و سخنان عمرو و عاص و معاویه بر ضد علیؑ

خطبه عمرو و عاص در شام بر ضد علیؑ

آبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: به امیرالمؤمنین ﷺ خبر دادند که عمرو و عاص در خطبه‌ای به اهل شام چنین گفته است: رسول خدا ﷺ مرا به عنوان فرمانده لشکر خود که ابوبکر و عمر نیز در آن بودند انتخاب نمود و من گمان کردم این به خاطر منزلتی است که نزد آن حضرت دارم برای همین وقتی نزد او رفتم، گفتم: ای رسول خدا ﷺ کدامیک از مردم نزد تو محبوب‌تر است؟

فرمود: عایشه.

گفتم: از مردان چه کسی؟

فرمود: پدرش.

ای مردم علیؑ به ابوبکر و عمر و عثمان اهانت می‌کند و بر آنان طعنه می‌زند در حالی که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خداوند حق را بر قلب و زبان عمر زده است و درباره عثمان فرمود: فرشتگان از عثمان حیا می‌کنند و از علیؑ شنیدم - که شوم اگر دروغ

امیر المؤمنین ﷺ در ادامه می فرماید: من از دروغگویان و منافقان این امت چه مصیبت ها که نکشیده ام. گویی قاریان قرآن و ضعیفان در اعتقاد و ایمان را می بینم که حدیث عمرو عاص را برای مردم نقل می کنند و در این مورد او را تصدیق می کنند و بر ضد ما اهل بیت با دروغ او استدلال می کنند، [یعنی] ما می گوئیم که عمر و ابوبکر بهترین این امت هستند - اگر خواستیم سؤمی را هم نام می برم - به خدا سوگند او (عمر و عاص) با این سخن خود که درباره عایشه و پدرش گفته است چیزی جز رضایت معاویه را قصد نکرده و با این کار به خشم و سخط الهی راضی شده است.

اما حدیثی که گمان می کند از من شنیده است، چنین نیست، قسم به آنکس که دانه را شکافت و مردم را خلق کرد او به طور یقین می داند که این دروغی است که به من نسبت می دهد و خداوند نه آشکارا و نه در پنهان چنین سخنی از من نشنیده است خدایا عمر و عاص و معاویه را لعنت کن که [مردم را] از راه تو منع کردند و بر کتابت دروغ بستند و پیامبر ﷺ را تحقیر کرده و بر او و بر من دروغ بستند.

معاویه و استخدام جاعلان حدیث بر ضد علی ﷺ

سلیم می گوید: سپس معاویه قاریان قرآن و قاضیان اهل شام را نزد خود فراخواند و اموالی به آنان داد و آن ها را به نواحی و شهرهای مختلف شام فرستاد، آن ها نیز مشغول نقل احادیث دروغ و جعلی شده و اصول باطلی را در بین مردم بنیان گذاردند و به آن ها گفتند که علی ﷺ عثمان را به قتل رسانده است و از عمر و ابوبکر بیزاری می جوید و معاویه خونخواه عثمان است و ابان پسر عثمان و دیگر فرزندان او با معاویه هستند. تا اینکه اهل - شام به معاویه تمایل پیدا کردند و در این مورد یک قول و متحد شدند.

معاویه بیست سال به همین منوال عمل کرد و در تمام کارهای خود چنین رفتار نمود (یعنی بر ضد علی ﷺ تبلیغ کرد) تا جایی که طاغیان و سرکشان شام و باران باطل نزد او می رفتند و بر سر آب و غذای او می نشستند و او اموال بسیاری به آنان عطا می کرد و زمین هایی را در بینشان تقسیم می نمود [تا آنان را مجذوب خود سازد] و تحت تأثیر این

اوضاع کودکان بزرگ شدند و بزرگان پیر گشتند و اعراب به سوی او (معاویه) مهاجرت کردند و مردم شام لعن شیطان را ترک کردند و به جای آن بر علی ﷺ و قاتل عثمان لعن نمودند و جاهلان امت و تابعان امامان ضلالت و گمراهی و دعوت کنندگان به آتش به این روش و سنت عادت کردند. اما خداوند ما را کفایت می کند که او وکیل بسیار خوبی است.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ عَلَى الْهُدَى»^۱

و اگر خدا بخواهد همه مردم را به هدایت جمع می کند. ولی خداوند آنچه را بخواهد انجام

می دهد.

از آنان در مقابل بعضی دیگر تو را باری می‌کنند. سخن بدون عمل آنان را نپذیر و به گمان بدون یقین از آنان واضی شو.

به عجم‌ها و تازه مسلمانان آنها توجه کن و دربارهٔ آنان به سنت عمر بن خطاب عمل کن زیرا ذکت و خواری آنان در عمل به این سنت است [سنت عمر چنین است] که عرب از آنان زن می‌گیرد ولی به آنان زن نمی‌دهد و اعراب از آنان ارث می‌برند ولی به آنان ارث نمی‌دهند و در پرداخت هدایا و سهمیهٔ آنان از بیت‌المال کوتاهی می‌کنند و در جنگ‌ها آنان را جلو می‌فرستند تا راه‌ها را هموار و درختان را قطع نمایند.

هیچکدام از آنان در نماز بر عرب امامت نکنند و تا وقتی که عربی باشد کسی از آنان در صف اول نماز نایستد مگر اینکه صف‌ها را تکمیل نمایند. هیچ مرزی از مرزها و هیچ شهری از شهرهای مسلمانان را به عجم‌ها مسبار و اجازهٔ قضاوت در بین مسلمانان و صدور حکم را به آنان مده، زیرا این‌ها سنت عمر و روش او در برخورد با عجم است که خداوند به او از جانب امت محمد ﷺ به خصوص بنی‌امیه بهترین پادشاه‌ها را عنایت فرماید.

به جان خودم سوگند اگر این رفتارهای او و رفیقش (ابوبکر) نبود و در دین خدا قاطعیت و صلابت نداشتند ما و امان بن اُمّت زیر دستان بنی‌هاشم می‌شدیم و آنان خلافت را یکی بعد از دیگری به ارث می‌بردند همانطور که خاندان فیصر و کسری از هم ارث می‌بردند. اما خداوند خلافت را از بنی‌هاشم گرفت و ابتدا آن را به بنی‌تمیم بن‌مره و سپس به بنی‌عدی بن‌کمب^۱ سپرد در حالی که خوارتر و ذلیل‌تر از آنان در قریش وجود نداشت. آن دو ما را در مورد خلافت به طمع انداختند و ما در خلافت از آنان و نسل آنان مستحق‌تر هستیم زیرا دارای ثروت و عزت بوده و از جهت خویشاوندی، از آنان به رسول خدا ﷺ نزدیکتر هستیم.

بعد از عمر خلافت از طریق شورا و رضایت عامهٔ مردم به دست رفیق ما عثمان افتاد آنهم سه روز که از تشکیل شوری گذشته بود اتفاق افتاد. ولی دو نفر قبل از او بدون شورا

حدیث بیست و سوم نامهٔ سزی معاویه به زیاد بن سمیه

آبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: زیاد بن سمیه نویسنده‌ای داشت که ادعای شیعه بودن می‌کرد و با من رفاقت می‌نمود روزی نامه‌ای را که معاویه در جواب نامهٔ زیاد به او نوشته بود برایم خواند [در آن نامه چنین نوشته شده بود:]

اما بعد، تو نامه‌ای برایم نوشته و از من دربارهٔ اعراب پرسیده‌ای که کدامشان را گرامی بدارم و کدام را خوار و ذلیل گردانم؟ چه کسانی را به خود نزدیک سازم و چه کسانی را از خود دور کنم؟ از جانب کدامشان در امان هستم و از کدامشان باید بپرهیزم (در روایت دیگری آمده: به کدامشان امان بدهم و کدامشان را بترسانم و تهدید کنم؟

ای برادرم من آشناترین مردم به اعراب هستم. به بزرگان یمن توجه کن و در ظاهر، آنان را گرامی بدار ولی در خفا، آنان را تحقیر کن من نیز با آنان چنین می‌کنم و در مجالسشان به آنان احترام می‌کنم ولی در خلوت به آنان توهین می‌کنم. از میان مردم، آنان بدترین جایگاه را در نزد من دارند پس پنهان از دید آنها به دیگران بذل و بخشش نما. به قبیلهٔ ربیع بن نزار نظر کن و رؤسای آنان را گرامی بدار ولی به عوام آنها احتنا نکن زیرا عوام آنها مطیع اشراف و بزرگان خود هستند.

به قبیلهٔ مضر توجه کن و میانهٔ آنان را بر هم بزن چرا که آنان افرادی خشن و متکبر و دارای غرور و نخوت شدید هستند و در صورتی که تو چنین کنی و میانهٔ آنان را بر هم بزنی بعضی

۱. ابوبکر از بنی‌تمیم بن‌مره و عمر از بنی‌عدی بن‌کمب است.

خلافت را بدست گرفتند. هنگامى که رفیق ما عثمان مظلومانه کشته شد ما به واسطهٔ او خلافت را در دست گرفتیم. زیرا خداوند برای اولیاء کسانى که مظلومانه کشته مى شوند قدرت و سلطنتى قرار داده است.

به جان خودم سوگند ای برادرم! اگر عمر دبه عبد و غلام را نصف دبهٔ ارباب قرار مى داد و آن را سنت مى نمود این کار به تقوا نزدیکتر بود. من هم اگر راهى برای آن مى یافتم و مى دانستم که مردم هم آن را مى پذیرند چنین مى کردم و لیکن من جنگى در پیش دارم و مى ترسم که مردم متفرق شده و دربارهٔ من دچار اختلاف شوند. سنت هاى که عمر در میان مردم قرار داده تو را کفایت مى کند چرا که ذلت و خواری آنان در عمل به این سنت ها است.

(در روایت دیگری آمده) ای برادرم! به جان خودم سوگند، اینکه عمر دبهٔ عجم را نصف دبهٔ عرب قرار داد و آن را به عنوان سنت ترویج نمود به تقوى نزدیکتر است چرا که در غیر این صورت دیگر عرب فضیلتى بر عجم نداشت.

پس هرگاه ناممא به دست رسید عجم را خوار و ذلیل گردان و به آنان اهانت نما و تبعیدشان کن و از هیچیک از آنان کمک مگیر و هیچکدام از نیازهایشان را برطرف نسااز. ^۱ به خدا قسم تو پسر ابوسفیان هستی و از صلب او خارج شده ای، ^۲ ای برادرم تو که در نزد

۱. مثنى کتاب - یعنی کسی که به کتاب حاشیه زده - مى گوید: بین معاویه چگونه در ناماش به زیاد دستور مى دهد که عجم را خوار و ذلیل کرده به آنان اهانت نماید، در حالی که به جان خودم سوگند آنان هیچ گامى جز دوستى و ولایت اهل بیت علوی عليهم السلام ندارند، گوئى معاویه این آیه را که خداوند مى فرماید: **وَإِنَّ أَكْرَهَكُمْ** **عِنْدَ اللَّهِ أَكْرَهُهُ** و گرامى ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست) نشنیده است و مثل اینکه او این قول رسول خدا ﷺ که فرمود: «هیچ عربى بر هیچ عجمى برترى ندارد مگر در تقوى» آرى او از سنت پیامبر ﷺ برهیز کرد زیرا آن را با سیاست هاى فربکارانهٔ خود مطابق نمى ديد و نیز بین که او چگونه زیادین ایه را به پدر خود ابوسفیان نسبت مى دهد در حالی که هر عالم و جاهل مى داند که زیاد فرزند سميّه بود و پدرش نامعلوم بود ولی سیاست عوام فریب معاویه او را وادار ساخت که زیاد را برادر خود بنامد و او را به پدرش نسبت دهد. وای بر او و ننگ بر او.

۲. در برخی از کتابها در مورد اصل و نسب زیاد نوشته شده که او فرزند زنى به نام سميّه بود است، سميّه در ابتدا کنیز یک دهقان ایرانی بود ولی بعد توسط اربابش به طبیعى به نام حارث ثقفى که او را در مان کرده بود هدیه مى شود. طبیب نیز سميّه را به عقد غلام خود عبيد در مى آورد. سميّه زنى بدکاره بود و در میان عرب به این کار شهرت داشت به همین دلیل وقتی زیاد را در خانهٔ عبيد به دنیا مى آورد مردم نام او را زيادین ایه

من فردى راستگو هستى به من گفتى که نامهٔ عمر به ابوموسى اشعری حاکم بصره را خوانده ای زیرا زمانى که او حاکم بصره بود تو کاتب او بودى و در عين حال نزد او ذليل ترين مردم به شمار مى آمدى. تو در آن زمان خود را کوچک و خوار مى شمردى و گمان مى کردى که از خاندان ثقیف [که عجم هستند] هستى و حال آنکه اگر مانند يقينى که امروز داری [آن روز هم] يقين داشتى که فرزند ابوسفیان هستى خود را بزرگ مى شمردى و بر خود عار مى دانستى که کاتب زنازادهٔ اشعری ها باشى. تو و ما يقيناً مى دانيم که ابوسفیان دنباله رو ايمۀ بن عبد شمس بوده است.

این ابي معيط برايم نقل کرد که تو به او گفته ای نامهٔ عمر به ابوموسى اشعری را هنگامى که طنابى به اندازهٔ پنج وجب برای او فرستاد خوانده ای که به ابوموسى اشعری گفته بود: اهل بصره را نزد خود فرا بخوان و از میان آنان هر کدام از هم پيمانان غیر عرب و تازه مسلمانان عجم را که طول فداش به پنج وجب مى رسد بیرون بکش و گردنش را بزن.

ابوموسى در این مورد با تو مشورت کرد و تو او را از این کار نهى کردى و به او گفتى که نامه ای در دۀ نامهٔ عمر به او بنويسد و تو خودت نامه را نزد عمر بردى و از روی تعصب نسبت به عجم ها آنچه مى خواستى انجام دادى. زیرا آن روز تو گمان مى کردى که غلام ثقیف (یعنى از عجم ها) هستى. برای همین آنقدر نزد عمر رفتى که نظر او را عوض کردى و او را چنان از تفرقهٔ مردم ترساندى که از گفتهٔ خود پشیمان شد.

تو به او گفتى: با توجه به دشمنى هاى که با این خاندان (اهل بیت) کرده ای از اینکه عجم ها گرد علی عليه السلام جمع شوند و بر علیه تو قیام نمایند در امان نیستى و در این صورت حکومت را از دست خواهى داد.

او نیز دست از خواستهٔ خود برداشت.

ای برادرم! من در میان فرزندان ابي سفیان شوم تر از تو ندیده ام که بر ضد این خاندان

(زیاد پسر پدرش) مى گذارند بعدها معاویه زیاد را با اینکه پدرش نامعلوم بوده به ابوسفیان نسبت مى دهد و بنا بر مصالحى او را برادر خود مى خواند مردم نیز از آن به بعد او را زيادین ابي سفیان صدا مى زنند ولی بعد از انقراض بنى امیه دوباره به او زيادین سميّه و يا زيادین ايه مى گویند.

(خاندان ابوسفیان) عمل کند و آن هنگامی بود که عمر را از عقیده اش (در باره عجم) منصرف نموده و او را از قتل آنان نهی کردی.

ابی معیط به من گفت: یکی از مسأله‌ای که تو به وسیله آن عمر را از قتل عجم‌ها منصرف نمودی این بود که به او گفتی از علی بن ابی طالب عليه السلام شنیده‌ای که می‌گفت: روزی خواهد رسید که عجم‌ها شما اعراب را برای برگرداندن به دین می‌زنند. همانگونه که شما در ابتدا آن‌ها را برای مسلمان شدن می‌زدید. و نیز گفته است: بزودی خداوند دستان شما را از عجم‌ها پر خواهد نمود و آنان شیرویه‌ای خواهند شد که فرار نمی‌کنند و گردن‌های شما را می‌زنند و بر غنائم شما مسلط می‌شوند.

عمر به تو گفت که او نیز این حدیث را از علی عليه السلام شنیده است که از قول رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می‌نمود. برای همین نامه‌ای به رفیق (ابوموسی) نوشته بود تا عجم‌ها را بکشد. بعد گفت: تصمیم دارم به کارگزاران خود در شهرهای دیگر نیز چنین نامه‌ای بنویسم.

تو به عمر گفتی: این کار را نکن ای امیرالمؤمنین، زیرا از این که علی عليه السلام آنان را به یاری خود بطلبید در امان نیستی تعدادشان هم که زیاد است و تو از شجاعت علی عليه السلام و اهل بیئت خود و نیز دشمنی او با خودت و رفیق آگاهی.

بدین ترتیب او را از تصمیم منصرف نمودی. تو به من گفتی که نظر عمر را عوض نکردی مگر از روی تعصب، نه اینکه از روایتی ترسیده باشی، و نیز برایم نقل کردی که در زمان خلافت عمر این مطالب را به علی عليه السلام گفته‌ای و او به تو گفته است: صاحبان پرچم‌های سیاه که از سوی خراسان می‌آیند همان عجم‌ها هستند. آن‌ها کسانی هستند که در زمان حکومت بنی امیه بر آنان مسلط می‌شوند و ایشان را در هر سناره‌ای که بدان پناه برده باشند می‌کشند.

ای برادر! اگر تو عمر را از این کار باز نمی‌داشتی، [کشتن عجم] سنت می‌شد و خداوند آن‌ها را نابود می‌کرد و ریشه آنان را قطع می‌نمود و خلفای بعدی نیز به این سنت عمل

۱. در روایت دیگری آمده: در زمان خلافت عثمان از علی عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: «صاحبان پرچم‌های سیاه که از سوی خراسان...»

می‌کردند تا اینکه از عجم‌ها نه موی باقی می‌ماند، نه ناخن و نه دمنده آنشی، چرا که آن‌ها اوقت دین هستند.

بدعت‌هایی که عمر برخلاف سنت رسول خدا صلى الله عليه وآله بنیان نهاد و مردم هم از او پیروی کردند و به آن‌ها عمل نمودند بسیار است این هم یکی از آن‌ها می‌شد مثلاً یکی از بدعت‌های او این است که مقام ابراهیم را از جایی که رسول خدا صلى الله عليه وآله قرار داده بود جابه جا کرد و دیگر اینکه صاع و مُد رسول خدا صلى الله عليه وآله را تغییر داد و اندازه آن را بزرگتر نمود و شخص جنب را (در صورت نیاختن آب) از تیمم منع نمود و بدعت‌های بسیار دیگری که بیش از هزار مورد است.

بزرگترین و محبوبترین آن‌ها نزد ما و روشنی بخش چشمان ما در میان آن‌ها این بود که خلافت را از بنی هاشم گرفت در حالی که آنان اهل و معدن آن بودند. زیرا خلافت شایسته کسی غیر از آنان نیست و زمین به دست کسی جز آنان اصلاح نمی‌شود.^۱

هنگامی که نامه مرا خواندی مطالب آن را بنهان ساز و آن را پاره کن. نویسنده زیاد می‌گوید: وقتی این زیاد نامه را خواند آن را به زمین کوبید و روه من کرده و گفت: وای بر من که از چه چیز خارج شدم و بر چه چیز داخل شدم، من از شیبیان آل محمد صلى الله عليه وآله بودم [که از آن خارج شدم] و داخل باران شیطان و جذب او شدم و از پیروان کسی شدم که چنین نامه‌ای می‌نویسد. به خدا سوگند مثل من مثل ایلیس است که از روی کبر و کفر و حسادت از سجده بر آدم اباء کرد.

سلیم می‌گوید: آن روز به پایان نرسیده بود که من تمام آن نامه را برای خود نوشتم. هنگامی که شب فرا رسید این زیاد نامه را خواست و آن را پاره کرد و گفت: هیچ کس نباید از مطالب این نامه آگاه شود و این در حالی بود که او نمی‌دانست من نسخه‌ای از آن را برای خود نوشته‌ام.

۱. عمر در حالی با پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله مخالفت کرد و خلافت را از بنی هاشم گرفت که آنان شایسته‌تر از عمر و دو رفیقش برای جانشینی پیامبر صلى الله عليه وآله بودند و روایات بسیاری دلالت می‌کند بر اینکه خلافت حق بنی هاشم (اهل بیت عليهم السلام) بوده و فقط آنان شایسته آن بوده‌اند البته به غیر از بنی امیه که قرآن آنان را شجره ملعونه نامیده است و این سخنان معاویه که در متن آمده سند تاریخی ارزشمندی است بر اینکه اگر عمر خلافت را از بنی هاشم نمی‌گرفت معاویه و امثال او هرگز به آن دست نمی‌یافتند.

حدیث بیست و چهارم

اهانت عایشه به امیرالمؤمنین و عکس العمل پیامبر

آبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از سلمان و ابوذر و مقداد سخنی شنیدم و درباره آن از علی بن ابیطالب سؤال کردم. حضرت فرمود: راست گفته‌اند.

آن‌ها چنین گفته بودند: روزی علی به محضر رسول خدا وارد شد در حالی که عایشه پشت سر پیامبر نشسته بود و خانه پر از اصحاب رسول خدا بود. پنج نفر اصحاب صحیفه و پنج نفر اعضای شورا هم در میان آنان بودند علی جای برای نشستن پیدا نکرد.

رسول خدا به او اشاره فرمود که بیا اینجا بنشین - یعنی پشت سر آن حضرت - و این در حالی بود که عایشه نیز پشت سر آن حضرت نشسته بود و عیبایی بر سر انداخته بود. علی رفت و بین رسول خدا و عایشه نشست.

در این هنگام عایشه خشمگین شده و گفت: آیا برای نشستن جای دیگری غیر از من پیدا نمی‌افتی.

رسول خدا [از شنیدن این سخن] عصبانی شده و فرمود: ای حمیرا! مرا درباره برادرم علی اذیت نکن. زیرا او امیر المؤمنین و آقای مسلمانان و پیشرو پیشانی سفیدان در روز قیامت است. خداوند او را بر صراط مسلط می‌سازد (در روایتی آمده: و خداوند در روز قیامت او را بر روی پل صراط می‌نشانند) و او آتش را قسمت می‌کند. پس دوستانش را وارد بهشت می‌کند و دشمنانش را داخل آتش می‌سازد.

حدیث بیست و پنجم

پیام‌های معاویه به علی و جواب‌های آن حضرت

پیام معاویه در خونخواهی عثمان

آبان از سلیم نقل می‌کند و ابی‌هارون عبدی نیز گمان می‌کند که آن را از عمر بن ابی سلمه شنیده است که سلیم گفت: ما همراه امیرالمؤمنین در صفین بودیم که معاویه، ابو‌درداء و ابی‌هریره را به نزد خود فراخواند و به آن‌ها گفت: نزد علی بروید و از طرف من به او سلام برسانید و بگویید:

به خدا سوگند که من می‌دانم تو شایسته‌ترین مردم برای خلافت هستی و در این امر از من سزاوارتری. زیرا تو از اولین مهاجران هستی و من از آزادشدگان هستم. من سابقه تو را در اسلام و خویشاوندیت با رسول خدا و علمت به کتاب خدا و سنت پیامبر را ندارم. مهاجرین و انصار نیز بعد از سه روز که با هم مشورت نمودند نزد تو آمدند و با اختیار خود و بدون اجبار یا تو بیعت کردند. اولین نفراتی هم که با تو بیعت کردند طلحه و زبیر بودند که بعدها بیعت خود را با تو شکستند و بر تو ظلم نمودند و چیزی را که حقشان نبود از تو طلب کردند.

به من خبر رسیده که تو نسبت به قتل عثمان عذر می‌آوری و از خون او برائت می‌جویی و فکر می‌کنی که او کشته شد در حالی که تو در خانه‌ات نشسته بودی و هنگامی که او کشته

شد گفتی: خدا یا من بر این کار راضی نبودم و تمایلی به آن نداشتم و نیز در جنگ جمل به اصحاب جمل که فریاد می زدند: یا ثارِ اَبِ العَثمانِ.

گفته‌ای: فاتلان عثمان امروز با رو در آتش افتادند، آیا ما او را کشته‌ایم؟ او را این دو نفر (طلحه و زبیر) همراه با همدستانان (عایشه) کشته‌اند آن‌ها فرمان به قتل او دادند در حالی که من در خانه‌ام نشسته بودم.

من پسر عموی عثمان و خونخواه او هستم. اگر مسأله آنگونه است که تو گفته‌ای ای پسر عمو فاتلان عثمان را به من نشان بده و آن‌ها را به ما بسیار تا آنان را بکشیم و سپس با تو بیعت نمایم و خلافت را تسلیم کنیم.

این اول و اما دوم جاسوسانم به من خبر داده‌اند و نامه‌هایی از اولیاء عثمان - که همراه تو هستند و در کنارت می‌جنگند و تو فکر می‌کنی که با عقیده‌ات موافق بوده و به خلافت تو راضی هستند در حالی که دلشان با ما است و فقط جسمشان با تو است - آورده‌اند مبنی بر اینکه تو ولایت ابوبکر و عمر را اظهار کرده و بر آن‌ها رحمت می‌فرستی ولی عثمان را فراموش کرده و بادی از او نمی‌کنی و بر او رحمت نمی‌فرستی، لعنتش هم نمی‌کنی.

(در روایت دیگر آمده: نه دشنامش می‌دهی و نه از او بی‌زاری می‌جویی و نیز به من خبر رسیده که هرگاه با رازداران خبیث خود و شیعیان و یاران خاص گمراه که دین را تغییر داده و دروغ می‌گویند خلوت می‌کنی در جمع آنان از ابوبکر و عمر و عثمان بی‌زاری می‌جویی و لعنتشان می‌کنی و ادعا می‌کنی که وصی رسول خدا ﷺ در میان است او و جانشین آن حضرت در میان آنان هستی و خداوندی که نامش جلیل است اطاعت تو را بر مؤمنین واجب ساخته است و در کتاب خود و سنت پیامبرش به ولایت تو فرمان داده است.

به محمد ﷺ دستور داده که این امر را در میان امتش بپا دارد و این آیه را بر او نازل کرده است که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَتَّصِكُ مِنَ النَّاسِ»^۱

ای پیامبر آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان و بدان که اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نده‌ای، خداوند [در این مورد] تو را از شر مردم حفظ می‌کند.

پیامبر ﷺ هم قریش و انصار و بنی‌امیه را در غدیر خم یک جا جمع نموده و آنچه را که درباره‌ی تو از جانب خدا بر او نازل شده به آنان ابلاغ کرده است و دستور داده که حاضران این مطلب را به غایبان برسانند و به مردم فرموده است که تو نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارتی و نیز تو نسبت به او (پیامبر) مانند هارون نسبت به موسی هستی.

همچنین به من خبر رسیده که تو خطبه‌ای ایراد نمی‌کنی مگر اینکه قبل از پایین آمدن از منبر می‌گویی: به خدا سوگند من سزاوارترین مردم در حکومت بر آنان هستم و من از زمانی که رسول خدا ﷺ رحلت نموده مورد ظلم واقع شده‌ام.

اگر آنچه از تو به من رسیده درست و حق باشد ظلم و ستمی که ابوبکر و عمر بر تو کردند از ظلمی که عثمان به تو نموده بزرگتر است. چرا که به من خبر رسیده که تو می‌گویی: هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت نمود ما نزد آن حضرت بودیم که عمر به نزد ابوبکر رفت و با او بیعت نمود.

آنها در این مورد چیزی از تو نخواستند و با تو مشورت نکردند. در حالی که آن دو مرد با حق تو و دلیل و حجت تو و نزدیکی به رسول خدا ﷺ با انصار مناظره و مجادله کردند و اگر راست می‌گفتند که این خلافت حق تو بود و با تو بیعت می‌کردند عثمان زودتر از همه مردم با تو بیعت می‌کرد. زیرا او فاضل تو بود و برگردن او حق داشتی. او پسر عمو و پسر عمه تو بود، اما ابوبکر اقدامی عمدی کرد و هنگام مرگ خلافت را به عمر واگذار نمود بدون آنکه هنگام انتخاب جانشین و بیعت با او با تو مشورتی کند و چیزی از تو بپرسد و فرمانی بخواهد.

پس از آن عمر تو را جزء شش نفر اهل شورا قرار داد و تمام مهاجرین و انصار و دیگران را از آن بیرون کرد. در روز سوم از تشکیل شورا شما که اجتماع مردم و شمشیرهای برهنه آنان

را دیدید و شنیدید که می گفتند: قسم به خدا اگر امروز خورشید غروب کند و یکی را از میان خود برای خلافت برنگزینید گردن های شما را می زنیم و سفارش عمر را در مورد شما به اجرا می گذاریم.

کار را به دست عبدالرحمن ابن عوف سپردید او نیز با عثمان بیعت کرد و شما هم با او بیعت نمودید. تا اینکه عثمان محاصره شد و از شما باری خواست ولی شما یاریش نکردید و شما را فرا خواند ولی جواش را ندادید. در حالی که بیعتش بر گردن شما بود و شما ای گروه مهاجرین و انصار در آنجا حاضر و ناظر بودید با این حال مردم شهر را رها کردید تا اینکه او را کشتند و تعدادی از شما هم در قتل عثمان آن ها را باری نمودید و اکثر شما او را خوار و ذلیل نمودید پس شما در قتل او، با دستور دهنده باید یا قائلید و یا خوار و ذلیل کننده.

سپس مردم با تو [ای علی علیه السلام] بیعت کردند و تو بر این امر (خلافت) از من سزاوارتر هستی. پس قاتلان عثمان را به من بسپار تا آن ها را بکشم و امر حکومت را به دست تو بسپارم و خود و تمام اهل شام با تو بیعت نماییم.

پاسخ علی علیه السلام به پیام معاویه

هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام نامه معاویه را خواند و ابودرداء و ابوهریره سخنان معاویه و پیام او را به علی علیه السلام رساندند حضرت به ابودرداء فرمود: آنچه را که معاویه شما را مأمور آن کرده بود به من رساندید پس جواش را از من بشنوید و آن را به معاویه برسانید.

به او بگوید که عثمان بن عفان از این دو حال خارج نبود، با امام هدایتی بود که ریختن خونش حرام و یاریش واجب بود و نافرمانیش جایز نبود و مردم حق نداشتند که او را تنها گذاشته و خوار و ذلیلش کنند. با امام گمراهی و ضلالت بود که ریختن خونش حلال بود و قبول ولایت او و یاریش جایز نبود.

وضع او خارج از این دو حال نبود و اما در حکم خدا و حکم اسلام بر تمام مسلمانان واجب است که هرگاه امامشان بمیرد و یا کشته شود چه منحرف باشد و چه هدایت شده،

ظالم باشد یا مظلوم و ریختن خونش حلال باشد یا حرام، عملی انجام ندهند و حادثه ای پیش نیآورند و دستی پیش نبرند و قدمی برندارند و کاری را آغاز نکنند مگر اینکه قبل از آن برای خود امامی عقیف و عالم و با تقوی که به امر قضاوت و سنت (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) آشنا باشد انتخاب کنند تا امورشان را نظم دهد و بینشان حکم کند و بتواند حق مظلوم را از ظالم بگیرد و از حدود و مرزهای آنان محافظت نماید و غنائمشان را جمع کند و حجتشان را اقامه کند و صدقات و زکات آن ها را جمع آوری نماید.

آنگاه از او بخواهند که درباره امام مظلومشان که به قتل رسیده قضاوت کرده و در میان آنان به حق حکم نماید. پس اگر امامشان مظلومانه به قتل رسیده به نفع صاحبان خون او حکم فصاص دهد و اگر هم ظالم و ستمگر بوده و به قتل رسیده ببیند چه حکمی باید در مورد او صادر کرد.

این اولین کاری است که شایسته است انجام دهند اگر اختیار را با خودشان می دانند امامی انتخاب نمایند که امورشان را نظم دهد و با او بیعت نمایند و اطاعتش کنند و اما اگر در این مورد اختیار را با خداوند عزوجل و پیامبرش می دانند خداوند متعال با اختیار خود عقیده و نظر لازم و کافی را ارائه نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد امامی خاص برای آنان رضایت داده است و به آنان دستور داده تا از او پیروی کرده و اطاعتش نمایند.

مردم بعد از قتل عثمان با من بیعت کردند. مهاجرین و انصار نیز پس از اینکه سه روز درباره من با هم مشورت نمودند با من بیعت کردند. این ها همان کسانی هستند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند و خلافت آن ها را پدید آوردند. این کار را اهل بدر و سابقه داران مهاجرین و انصار بر عهده گرفتند با این تفاوت که با افراد قبل از من بدون مشورت با عموم مردم بیعت کردند ولی در بیعت با من، ابتدا، با عموم مردم مشورت نمودند.

پس اگر خداوند عزوجل اختیار را به دست امت سپرده و آن ها کسانی هستند که کسی را برای خود انتخاب می کنند و در این مورد نظر می دهند و این اختیار و نظری که دارند برایشان بهتر از اختیار خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان است و کسی که انتخاب کرده و با او بیعت می کند بیعتی نیکو و هدایت کننده است و امامشان امامی است که اطاعت و باری

او بر همه مردم واجب است.

پس آن‌ها دربارهٔ من مشورت کرده و همگی با توافق مرا [برای حکومت] برگزیدند و اگر آنچه که خداوند عزوجل اختیار می‌کند برای آنان بهتر است پس او نیز مرا برای این امت برگزید و خلیفهٔ آنان قرار داده و در کتاب خود و سنت پیامبرش به آنان فرمان داده که مرا اطاعت کرده و یاریم نمایند و این فوی‌ترین حجت من است که حق مرا واجب‌تر می‌کند. آیا اگر عثمان در زمان ابوبکر و عمر کشته می‌شد معاویه حق داشت که با آن دو بجنگد و برای خون‌خواهی عثمان بر ضد آنان قیام کند؟

ابو درداه و ابوهزیره گفتند: نه.

علیؑ فرمود: در مورد من هم همین‌طور است.

پس اگر معاویه [در جواب سؤال] گفت: بله، به او بگویید: پس هر کسی که ستمی بر او شده و یا فردی از خویشانش از روی ظلم کشته شده مجاز است که عسای مسلمانان را بشکند و اجتماع آنان را پراکنده کند و مردم را به سوی خود دعوت کند، هر چند فرزندان عثمان در خون‌خواهی پدرشان سزوارتر از معاویه هستند.

سلیم می‌گوید: ابو درداه و ابوهزیره ابتدا سکوت کرده و سپس گفتند: دربارهٔ خود با انصاف سخن گفتی.

علیؑ فرمود: به جان خودم سوگند! اگر معاویه سر حرف خود باشد و در حقی که به من داده ثابت بماند در مورد من انصاف را رعایت کرده است. این‌ها پسران عثمان هستند که به سن بلوغ رسیده‌اند و دیگر طفل نیستند و سرپرستی ندارند، بیایند تا آنان را با قاتلان پدرشان [برای محاکمه] یکجا جمع کنم.

اگر نتوانستند دلیلی بر ضد قاتلان پدرشان اقامه کنند و حرف خود را ثابت نمایند پس معاویه به را به عنوان صاحب اختیار و وکیل خود و مدافع خویش در خصوص عثمان معین نمایند و همراه با طرف‌های دعوی‌شان در مقابل من همچون طرف‌های دعوی‌ای که در مقابل امام و حاکمی که حکمش را قبول دارند و قضاوتش را نافذ می‌دانند بنشینند تا من بینم حجت و دلیل آنان و طرف دعوی‌شان چیست.

اگر پدرشان به عنوان فردی ظالم کشته شده و خوش حلال بوده قصاص خوش را باطل می‌کنم. اگر مظلوم بوده و ریختن خوش نیز حرام بود حکم به قصاص قاتل پدرشان می‌دهم. اگر خواستند او را بکشند و اگر خواستند ببخشند و یا دبه بگیرند.

قاتلان عثمان اکنون در لشکر من هستند و بر قتل عثمان اعتراف می‌کنند و به حکم من در مورد خود راضی هستند، پس پسران عثمان و معاویه اگر صاحب اختیار و وکیل آنان است به نزد من بیایند و آن‌ها را طرف دعوی خود قرار دهند و به محاکمه بکشند تا من بین شما بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ قضاوت نمایم.

ولی اگر معاویه [به ما] تهمت می‌زند و به دنبال اباطیل و بهانه‌های بیهوده می‌گردد پس هر قدر می‌تواند تهمت بزند که خداوند ما را بر ضد او یاری خواهد کرد.

ابو درداه و ابوهزیره گفتند: به خدا سوگند دربارهٔ خود منصفانه سخن گفتی. بلکه بیش از انصاف رفتار نمودی و بهانهٔ او را از بین بردی و حجتش را باطل کردی و چنان دلیل و حجت فوی و درستی آوردی که خدشه‌ای بر آن وارد نیست.

ابو درداه و ابوهزیره پس از این سخنان از خانهٔ علیؑ خارج شدند و هنگام خروج با بیست هزار مرد زره‌پوش مواجه شدند که به آن دو گفتند: ما قاتلان عثمان هستیم و به آن اقرار می‌کنیم و به حکم علیؑ بر ضد خود و به نفع شما راضی هستیم. پسران عثمان بیایند و ما را برای محاکمه به خاطر ریختن خون پدرشان به نزد امیرالمؤمنینؑ ببرند اگر حکم به قصاص ما و یا پرداخت دبه شود ما صبر خواهیم کرد و تسلیم او خواهیم بود. آن دو گفتند: انصاف را رعایت کردید و بر علیؑ نیز جایز نیست که شما را تحویل دهد و یا به قتل برساند تا اینکه برای محاکمه نزد او بروید و او بین شما و طرف‌های مقابلتان بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ حکم نماید.

ابلاغ پیام امیرالمؤمنینؑ به معاویه و عکس‌العمل او

ابو درداه و ابوهزیره به نزد معاویه برگشته و آنچه را که علیؑ فرموده بود و سخنانی را که قاتلان عثمان و نعمان بن حسان گفته بودند به او اطلاع دادند.

معاویه پرسید: درباره رحمت فرستادنش به ابوبکر و عمر و خودداری از رحمت فرستادن بر عثمان و بیزاری جستن از او در خفاء و اینکه ادعا می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خلیفه خود قرار داده و او زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نموده تاکنون مظلوم واقع شده چه گفت؟

آن ها گفتند: آری، او در نزد ما بر ابوبکر و عمر و عثمان رحمت فرستاد و ما شنیدیم. آنگاه در میان سخنانش به ما گفت: اگر خداوند به این امت اختیار داده و خودشان می توانند برای خود تصمیم بگیرند و کسی را انتخاب کنند و این تصمیم و انتخابشان به نفع آنان است و بهتر از اختیار و انتخاب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، پس آن ها مرا انتخاب کرده و با من بیعت نموده اند و بیعت با من بیعت هدایت است و من امامی هستم که یاری کردن من بر مردم واجب است. زیرا آنان درباره من با هم مشورت کرده و سپس مرا انتخاب کردند.

اما اگر اختیار خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به نفع آنان بوده و بهتر از اختیار و انتخاب خودشان است خدا و رسولش صلی الله علیه و آله نیز مرا برای این امت برگزیده و خلیفه آنان قرار داده اند و در کتاب منزل خدا و از زبان پیامبر مرسل او به مردم فرمان داده اند که از من اطاعت کرده و یارم نمایند و این قویترین حجت من است که حقم را واجب تر می کند.

خطبه امیرالمؤمنین در صفین

سپس [علی علیه السلام] در میان لشکریان خود به منبر رفت و تمام مردم اعم از کسانی که در حضورش بودند و مردم اطراف و مهاجرین و انصار را جمع نموده و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم، فضائل من بیشتر از آن است که به شمارش در آید. ولی من از میان تمام فضائل و مناقب خود به آنچه که خداوند در کتاب خود نازل نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله در احادیث خود فرموده اکتفا می کنم. آیا می دانید که خداوند متعال در کتاب ناطق خود در بیش از چند آیه از آیات کتابش پیش گیرنده در اسلام را بر کسی که عقب افتاده [و دیرتر اسلام

آورده] برتری داده است و هیچ یک از افراد امت در ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من پیشی نگرفته است؟

مردم گفتند: به خدا سوگند، آری (می دانیم)، علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا [شنیدید که] از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد این آیه که می فرماید:

«الشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْبِلُونَ»^۱

پیش گیرندگان، پیش گیرندگان، آنانند که مقرب درگاه خدایند.

سؤال شد و آن حضرت فرمودند: خداوند این آیه را درباره پیامبران و جانشینان آن ها نازل فرموده و من برترین انبیاء خدا و رسولان او هستم و جانشینم علی بن ابیطالب علیه السلام برترین جانشینان است.

در این هنگام در حدود هفتاد نفر از مبارزان بدر که اکثرشان از انصار و بقیه از مهاجرین بودند در حالی که ابوهیثم بن ثبهان و خالد بن زید و ابویوب انصاری از انصار و عمار بن یاسر از مهاجرین در میان آنان بودند از جا برخاسته و گفتند: ما گواهی می دهیم که شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخنان را می فرمود.

علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم در مورد این آیات خداوند متعال که می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و صاحبان امر از خودتان اطاعت کنید.

وَ «إِنَّمَا أَوْلَىٰ بِكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...»^۳

همانا ولی شما خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند... می باشند.

وَ «وَلَمْ يَخْذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا زُيُوتِهِ وَ لَا أَلْمُؤْمِنِينَ وَ لِحِجَّة»^۴

و کسی غیر از خدا و رسولی و مؤمنان را وسیله خود قرار ندهید.

آیا مردم نگفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این آیات اختصاص به بعضی از مؤمنان دارد و یا

۱. سوره واقعه، آیه ۱۰ و ۱۱.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

۴. سوره توبه، آیه ۱۶.

برای تمام مؤمنان نازل شده است؟

پس خداوند متعال به پیامبر خود دستور داد در تفسیر و تعلیم ولایت در رابطه با تفسیر نماز و روزه و آتان و حج ایشان به آنان تعلیم دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در غدیر خم مرا [به ولایت] نصب کرده و فرمود: همانا خداوند مرا مأمور کاری کرده که سینه‌ام از انجام آن به تنگ آمده و گمان می‌کنم که مردم در این مورد مرا تکذیب کنند. ولی خداوند مرا تهدید کرده یا آن کار را انجام دهم و پیام را برسانم و یا عذابم می‌کند!

ای علی رضی الله عنه برخیز! سپس مردم را برای نماز جماعت فرا خواند و نماز ظهر را با آنان اقامه نمود و پس از نماز فرمود: ای مردم همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارم، هر کس من مولای او هستم پس علی رضی الله عنه مولای اوست. خداوند! هر کس که او را دوست می‌دارد دوست بدار و با هر کس که با او دشمنی می‌کند دشمن باش و یاری کنندگانش را یاری کن و تنها گذارندگانش را تنها و بی‌کس بگذار. در این هنگام سلمان فارسی برخاست و رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ولایت او چگونه است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ولایت او درست مانند ولایت من است. پس هر کس که من برادر و صاحب اختیارتر از خود هستم علی رضی الله عنه نیز نسبت به او صاحب اختیارتر از خود اوست. و خداوند این آیه را نازل کرد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱

امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت من را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما پذیرفتم.

سلمان فارسی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این آیات فقط درباره علی رضی الله عنه نازل شده است؟

و حضرت فرمود: درباره علی رضی الله عنه و بقیه جانشینان من تا روز قیامت نازل شده است.

سلمان فارسی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را برای ما معرفی نما.

آن حضرت فرمود: علی رضی الله عنه که برادر و وزیر و وصی و وارث و خلیفه من در امتم می‌باشد و بعد از من ولی تمام مؤمنان است و یازده امام از نسل او که عبارتند از امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما و سپس نه امام از نسل امام حسین رضی الله عنه که یکی بعد از دیگری می‌آیند و [آنان کسانی هستند که] قرآن با آنان و آنان با قرآن هستند و هرگز از قرآن جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند.

پس از سخنان علی رضی الله عنه دوازده نفر از مبارزان بدر برخاسته و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که این سخنان را همانگونه که گفتی بدون هیچ فتاوی و بدون اینکه حرفی کم و زیاد شده باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم. بقیه آن هفتاد نفر گفتند: ما هم شنیده‌ایم ولی تمام آن را حفظ نکرده‌ایم، این دوازده نفر بهترین و برترین افراد در میان ما هستند. علی رضی الله عنه فرمود: راست گفتید تمام مردم نمی‌توانند حفظ کنند زیرا حافظه بعضی از مردم از بعضی دیگر قوی‌تر است.

روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب ولایت علی رضی الله عنه

در این هنگام از میان آن دوازده نفر چهار نفر یعنی ابوهیثم بن تیهاث و ابویوب و عمار و خزیمه بن ثابت ذو شهادتین (صاحب دو شهادت) برخاسته و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تمام سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده و آن را حفظ کرده‌ایم.

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز در حالی که ایستاده بود و علی رضی الله عنه نیز در کنار آن حضرت قرار داشت فرمود: ای مردم، خداوند به من فرمان داده تا برای شما امام و جانشین نصب کنم که وصی و جانشین پیامبران در میان شما و خلیفه من در امتم و اهل بیتم بعد از من باشد و او کسی است که خداوند در کتاب خود اطاعتش را بر مؤمنان واجب نموده و در مورد او بر شما فرمان داده که ولایتش را بپذیرید. من از ترس نیش و کتایه و تکذیب منافقان به پروردگارم پناه می‌برم، که مرا تهدید فرموده تا پیام او را [در این مورد] ابلاغ نمایم و یا مرا عذاب خواهد کرد.

ای مردم! همانا خداوند متعال در کتابش به شما فرمان داده که نماز بخوانید و آن را برای

شما بیان کردم و ترویج نمودم و همبظور فرمان به پرداخت زکات و گرفتن روزه و به جا آوردن حج داد و من همراه با تفسیر، آن را برای شما بیان کردم و همچنین خداوند در کتابش به شما دستور به [اطاعت از] ولایت داده و من شما را شاهد می‌گیرم که ولایت اختصاص به علی بن ابیطالب علیه السلام و جانشینان [او] از نسل من و نسل برادرم و وصی ام دارد که اولین، آنان علی علیه السلام است و سپس حسن علیه السلام و پس از او حسین علیه السلام و سپس نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام که هرگز از کتاب خدا جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. ای مردم! من پناه شما و امامتان بعد از خودم و راهنما و هدایت‌کننده‌تان را به شما معرفی کردم. او برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام است که در میان شما مانند من است پس در دین خود از او تقلید کنید و در تمام کارهای خود از او اطاعت نمایید. زیرا تمام چیزهایی که خداوند به من آموخته او نیز دارد و خداوند به من فرمان داده تا آن‌ها را به او بیاموزم و این را به شما اعلام کنم که تمام علم من نزد علی علیه السلام است. پس، از او سؤال کنید و از او و جانشینان بعد از او یاد بگیرید. چیزی به آن‌ها یاد ندهید و از آنان پیشی نگیرید. از آنان عقب هم نمانید چرا که آنان با حَقِّد و حق با آنان است و هرگز از هم جدا نمی‌شوند.

روایاتی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب فضیلت اهل بیت علیهم السلام

سپس علی علیه السلام به ابودرداء و ابوهیریره و کسانی که در اطرافش بودند فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید هنگامی که خداوند تبارک و تعالی در کتابش این آیه را نازل کرد که می‌فرماید:

«إِنَّا بُرِّدُ اللَّهُ لِيُدْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ أَهْلَ النَّبِئِةِ وَيَطْهَرُكُمْ تَطْهِيرًا»^۱

همانا خداوند اراده نموده که هرگونه آلودگی و پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده و شما را پاکیزه و طاهر گرداند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله من و فاطمه علیهما السلام و حسن علیه السلام و حسین علیهما السلام را با خود در زیر عیابی جمع کرده و فرمود: پروردگارا! بنان خاندان من و خاصان و اهل بیت من هستند پس هرگونه آلودگی و

پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را پاکیزه و طاهر قرار ده. در این هنگام ام سلمه (همسر پیامبر) عرض کرد: من هم [از آنان هستم]؟
حضرت فرمود: تو در خیر هستی ولی این آیه درباره من و برادرم علی علیهما السلام و دخترم فاطمه علیهما السلام و پسرانم حسن و حسین که درود مخصوص خداوند بر همه آنان باد نازل شده است که کسی غیر از ما را شامل نمی‌شود به جز نه نفر از نسل حسین علیه السلام که بعد از من می‌آیند.

همه مردم در این هنگام برخاسته و گفتند: گواهی می‌دهیم که ام سلمه این حدیث را برای ما نقل کرد و ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پرسیدیم و آن حضرت هم همان‌طور که ام سلمه نقل کرده بود آن را برای ما نقل فرمود.
علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا این را می‌دانید که وقتی خداوند این آیه را که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوی الهی را در پیش بگیرید و با راستگویان همراه شوید.

نازل فرمود سلیمان پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این آیه عمومیت دارد یا مختص است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرمانی که به مؤمنان داده شده عمومیت دارد. زیرا تمام مؤمنان مأمور به آن هستند ولی صادقین و راستگویان مختص علی بن ابی طالب علیهما السلام و جانشینان من بعد از او تا روز قیامت است.

من در روز جنگ تبوک به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا مرا جانشین خود در مدینه کردی؟
آن حضرت فرمود: مدینه فقط به دست من و با تو اصلاح می‌شود و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی علیهما السلام هستی به جز نبوت که بعد از من هیچ پیامبری نخواهد بود.

گروهی از مردم از مهاجرین و انصار که همراه آن حضرت بودند برخاسته و گفتند: گواهی

می‌دهیم که ما این حدیث را در روز جنگ تبوک از رسول خدا ﷺ شنیدیم.

علی ﷺ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که خداوند در سوره حج این آیه را که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا مَا وَعَدَدُوا رَبِّكُمْ»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود بجا آورید و پروردگارتان را پرستش کنید.

تا آخر سوره نازل نمود سلمان برخاست و از رسول خدا ﷺ پرسید: ای رسول خدا ﷺ آنها چه کسانی هستند که تو شاهد بر آنان هستی و آنان شاهد بر مردم هستند و خداوند آنان را برگزیده و در دین که همان آیین پدرشان است هیچ سختی و مشکلی برای آنان قرار نداده است؟

رسول خدا ﷺ فرمود: منظور خداوند از این آیات سیزده انسان است یعنی من و برادرم و یازده نفر از فرزندانم.

همگی گفتند: به خدا سوگند آری (می‌دانیم).

علی ﷺ فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ برای خطبه از جا برخاست و بعد از آن نیز خطبه‌ای نخواند و در خطبه خود فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز را به جا گذاشتم که ناوقتی به آن دو متوسل شوید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و اهل بیت، همانا خداوند لطیف و آگاه به من خیر داده و فرموده است که این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه در حوض بر من وارد شوند.

مردم گفتند: به خدا سوگند آری (می‌دانیم) و بر تمام آن گواهی می‌دهیم.

علی ﷺ فرمود: خداوند برای من بس است.

در این هنگام دوازده نفر از جا برخاسته و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که وقتی رسول خدا ﷺ در روزی که رحلت نمود این خطبه را ایراد می‌فرمود.

عمر بن خطاب مانند کسی که خشمگین باشد از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ آیا [منظورت] تمام اهل بیت تو هستند؟

و حضرت در جوابش فرمود: نه، بلکه جانشینانم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهام در میان اتمم و ولی تمام مؤمنان بعد از من جزء آنان است و اولین آنان و بهترین آنان می‌باشند و بعد از او جانشین من این پسر - اشاره به امام حسن ﷺ و پس از او جانشینش یعنی این - اشاره به امام حسین ﷺ - سپس آن جانشینم که همانم برادرم است (امام سجاد ﷺ که نامش علی ﷺ است) و سپس آن جانشینم که همانم من است (امام محمد باقر ﷺ) و پس از او هفت نفر از فرزندانم که یکی پس از دیگری می‌آیند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند. آن‌ها شاهدان خدا در زمینش و حجت او در میان خلقش می‌باشند. هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هرکس از آنان نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است. پس هفتاد تن از مبارزان بدر و به همان تعداد از غیر آنان برخاسته و گفتند: ما را به خاطر آنچه که فراموش کرده‌ایم ببخش. شهادت می‌دهیم که ما همه این‌ها را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ایم.

پس از آن علی ﷺ چیزی از مناقب و فضائل خود باقی نگذاشت مگر اینکه درباره همه آن‌ها به خصوص آنچه که رسول خدا ﷺ درباره او فرموده بود مردم را به خدا قسم داد و از آنان سؤال کرد. مردم نیز همه آن را تصدیق کرده و شهادت دادند که آن‌ها حق است.

هنگامی که ابودرداء و ابوهریره تمام این مطالب و پاسخ‌های مردم را به معاویه اطلاع دادند. معاویه از شدت خشم سکوتی نمود و سپس گفت: ای ابودرداء و ای ابوهریره اگر چیزهایی که از علی ﷺ برایم گفتید حق باشد پس حتماً تمام مهاجرین و انصار به جز علی ﷺ و اهل بیت او و شیعیانش هلاک شده‌اند.

نامه‌ای دیگر از معاویه به علی ﷺ

سپس معاویه در نامه‌ای به امیرالمؤمنین ﷺ چنین نوشت: اگر آنچه که گفته‌ای و ادعا کرده‌ای و اصحابت را بر آن شاهد گرفته‌ای مطلب حقیقی باشد پس به تحقیق که عمر و ابوبکر و عثمان و تمام مهاجرین و انصار به جز خودت و اهل بیت و شیعیانت همگی هلاک شده‌اند.

به من خبر رسیده که تو بر آنان رحمت فرستاده و برایشان استغفار نموده‌ای. این امر از دو حال خارج نیست و شش سوئی ندارد: یا تقیه می‌کنی زیرا می‌ترسی که اگر از آنان بی‌زاری بجویی لشکریانت که به وسیله آنها با من می‌جنگی از اطرافت پراکنده شوند و یا آنچه ادعا کرده‌ای باطل و دروغ است.

یکی از خواص و نزدیکیات که به او اطمینان داری برای من خبر آورده که تو به شیعیان و افراد معتدلت که چه معتمدان بدی هم هستند گفته‌ای که: من نام سه تن از پسران خود را ابوبکر و عمر و عثمان گذارده‌ام. پس هرگاه شنیدید که من بر یکی از امامان ضلالت و گمراهی رحمت می‌فرستم بدانید که رحمت را برای فرزندان خود قصد کرده‌ام.

دلیل درستی آنچه که به من خبر داده‌اند اینکه ما خودمان با چشمان خود دیده‌ایم و نیازی نیست در این مورد از کسی چیزی پرسیم. ما دیدیم که تو هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند همسرت فاطمه علیها السلام را سوار بر چهار پا کرده و دست پسرانت حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفتی و آخدی از مبارزان بدر و سابقه‌داران [در اسلام] را باقی نگذاشتی مگر اینکه [همه را] به سوی خود فراخواندی و آنان را بر ضد ابوبکر به یاری طلبیدی. ولی هیچ کدام از آنان را [یار خود] نیافتی به جز چهار نفر: سلمان، ابودرّ، مقداد و زبیر.

به جان خودم سوگند اگر تو بر حق بودی جواب دعوت را می‌دادنت و تو را مساعدت و یاری می‌کردنت ولی تو ادعای باطلی کردی که آنان قبول نداشتند.

من با گوش‌های خود شنیدم که وقتی ابوسفیان به تو گفت: ای علی علیه السلام در بدست گرفتن حکومت پسر عمویت مغلوب شدی و کسانی که در این مورد بر تو غلبه کردند از پست‌ترین افراد قریش یعنی قبائل نیم و عدی هستند. و سپس از تو خواست که اجازه دهی که کمک کنند.

تو به او گفتی: اگر من چهل یار از مردان مهاجر و انصار که در اسلام سابقه‌دار باشند بیایم و ضد این مرد (ابوبکر) قیام می‌کنم. و هنگامی که جز آن چهار مرد کس دیگری را برای یاری خود نیافتی به اجبار بیعت نمودی.

نامه امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به نامه معاویه

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به معاویه چنین نوشت

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، نامه‌ات را خواندم و از آنچه در آن نوشته‌ای و کلامی که در آن طول داده‌ای و نیز از بلائی عظیم و مسأله بزرگی که برای این امت پیش آمده و مثل تویی از جانب آنان سخن می‌گویدی و در مورد کارهای عام و خاصشان نظر می‌دهد بسیار تعجب کردم. زیرا تو می‌دانی که چه کسی هستی و فرزند که می‌باشی و نیز می‌دانی که من کیستم و فرزند چه کسی می‌باشم.

بزودی درباره آنچه نوشته‌ای جوابی به تو خواهم داد که گمان نمی‌کنم نه تو و نه، آن وزیرت - پسر نابغه عمرو - که همچون «وَأَقْبَلَ شَيْءَ طَبَقَةٍ»^۱ موافق توست آن را درک کنی. او (عمرو) همان کسی است که تو را وادار به نوشتن آن نامه کرد و آن را برایت زیبا جلوه داد و در نوشتن آن ابلیس و گروهی از پارانیش با شما حاضر بودند.

پیشگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خلفاء آینده و وضع علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد؛ دوازده مرد قریشی را که امامان ضلالت و گمراهی هستند بالای منبر خود دیده است که به شکل میمون از منبر آن حضرت بالا و پایین می‌روند و امت او را از راه راست به آیین پیشینشان باز می‌گردانند. به خدا قسم نام تک‌تک آن‌ها را به من فرمود و خبر داد که هر کدام از آن‌ها چند سال حکومت می‌کنند و یکی پس از دیگری می‌آیند: ده نفر آنان از بنی امیه هستند و دو نفرشان از دو قبیله مختلف قریش می‌باشند که گناهان تمام امت تا روز قیامت به گردن آن دو نفر است و به اندازه همه آنان عذاب می‌شوند.

۱. ضرب المنلی مشهور در زبان عربی است و در مورد دو نفر که به شدت در کارها موافق و حامی هم هستند به کار می‌رود.

هیچ خون به ناحق ریخته و هیچ فرج به حرام تصرف شده و هیچ حکم به ناحق صادر شده‌ای نیست مگر اینکه گناه تمام آن‌ها با گردن آن دو نفر است.

و شنیدم که می‌فرمود: هرگاه تعداد پسران عاص به سی برسد کتاب خدا را منبع درآمد خود و بندگان خدا را غلامان و کنیزان خود و بیت‌المال را ثروت خویش قرار می‌دهند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای برادرم تو مثل من نیستی چرا که خداوند به من امر فرمود تا حق را آشکارا بیان کنم و به من خیر داده که در این مورد مرا از شر مردم حفظ خواهد کرد و نیز به من فرمان داد که جهاد کنم اگر چه با جان خودم باشم و فرمود:

«فَتَأْتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»^۱

در راه خدا مبارزه کن و کسی جز خودت را در این کار مکلف نماند.

و فرمود:

«خُرُوضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ»^۲

مؤمنان را برای جهاد آماده ساز.

تا وقتی در مکه بودم به جنگی مأمور نشدم ولی بعد از آن به من امر فرمود که جهاد کنم زیرا دین و شرعیات و سنت‌ها و احکام و حدود و حلال و حرام جزیه و سبیل من شناخته نمی‌شود.

همانا مردم بعد از من آنچه را که خداوند به آنان فرموده و نیز آنچه که من دربارۀ ولایت تو به آنان دستور داده‌ام و محبتی را که در قیال تو اظهار نموده‌ام از روی عمد و بدون اینکه جاهل باشند ترک می‌کنند و با آیاتی که خداوند درباره‌ی تو نازل کرده مخالفت می‌کنند. پس اگر یارانی بر ضد آنها یافتی با آنان جهاد کن ولی اگر یاری نیافتی دست نگهدار و خونت را حفظ کن.

این را بدان که اگر آنان را به سوی خود دعوت کنی دعوتت را نمی‌پذیرند با این حال اقامۀ دلیل و حجت برای آنان را رها نکن. ای برادرم تو مثل من نیستی، من حجت تو را بر آنان اقامه کردم و آباتی را که خداوند درباره‌ی تو نازل کرده بود برای آنان بیان نمودم. هیچ کس

ندانست من رسول خدایم و ادای حق من و اطاعتم بر همگان واجب است تا اینکه آن را برای تو آشکار نمودم.

من حجت تو را آشکار ساختم و برای ولایت تو قیام کردم پس اگر در مقابل آنان سکوت کنی گناه نکرده‌ای. با این حال من دوست دارم که آنان را به حق دعوت کنی هر چند جوابت را نمی‌دهند و از تو نمی‌پذیرند. ظالمان فریش بر ضد تو قیام خواهند کرد و من می‌ترسم که تو بدون اینکه یاورانی داشته باشی تا قدرت تو باشند با آنان بجنگی و بر ضد آنان قیام کنی و آن‌ها تو را بکشند. تقیه جزء دین خداست و هر کس تقیه نداشته باشد دین ندارد.

همانا خداوند اختلاف و تفرقه را برای این امت مقدّر ساخته است و اگر بخواهد تمام آنان را هدایت می‌کند به گونه‌ای که حتی دو نفر از آنان و یا هیچیک از مخلوقاتش با هم اختلاف نداشته باشند و در مورد هیچیک از او امرش با هم نزاع نکنند و هیچ کم فضايلتی، فضیلت و برتری صاحب فضل را انکار نکنند.

اگر خدا بخواهد عذاب آنان را سریع می‌فرستد و خود در احوال آنان تغییر ایجاد می‌کند تا ظالم را نکذیب کنند و حق را خود را پیدا کند. خداوند دنیا را خانه‌ی اعمال قرار داد و آخرت را خانه‌ی ثواب و عقاب نمود.

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحَسَنَاتِ»^۱

تا کسانی را که بدی کردند مجازات بدی نماید و به آنان که نیکی کردند پاداش نیکو دهد.

در این هنگام من عرض کردم: خدا را برای نعمت‌هایش شکر می‌کنم و بر بلایش صبر می‌نمایم و تسلیم مقدراتش می‌باشم و بدان راضی هستم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادرم مژده بده که مرگ و زندگی تو با من است و تو برادر من و وصی من و وزیر و وارث من هستی. تو بر اساس سنت من جهاد می‌کنی و نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی و در [زندگی] هارون برای تو الگوی نیکویی وجود دارد آن هنگام که یارانش او را تضعیف کردند و بر ضد او قیام نمودند و نزدیک بود که

او را به قتل برسانند. پس در مقابل ظلمی که فریض بر تو روا می‌دارند و بر ضد تو قیام می‌کنند صبر داشته باش.

زیرا این دشمنی‌هایی که در سپینه‌های ابن قیوم است همان کینه‌های بدر و خونخواهی‌های احد است و همانا حضرت موسی علیه السلام هنگامی که هارون را در میان قوم خود به جانشینی می‌گماشت به او فرمان داد که اگر قومش گمراه شدند و او یاورانی برای خود یافت و وسیله آنان با قوم گمراه بچنگد و اگر یاری نیافت دست نگهدارد و خودش را حفظ کند و بین قومش اختلاف نیاندازد.

تو نیز چنین کن. اگر بر ضد آنان یاورانی یافتی با آنان بچنگ و اگر یاری نیافتی دست نگهدار و خونت را حفظ کن زیرا اگر با آنان مبارزه کنی تو را خواهند کشت.

و این را بدان که وقتی یارانی نیافتی اگر دست نگه‌نداری و خونت را حفظ نکنی می‌ترسم بر تو که مردم به پرستش بت‌ها باز گردند و منکر این شوند که من رسول خدا هستم.

پس حجت را بر آنان آشکار ساز و آنان را به حق دعوت کن تا آنکه با تو دشمنی می‌کنند و بر ضد تو قیام و طغیان می‌کنند هلاک شوند و عموم مردم و خواص آنان تسلیم تو شوند و اگر روزی برای اقامه کتاب خدا و سنت [پیامبرش] یاورانی یافتی برای تأویل قرآن جهاد کن همان طور که من برای تنزیل آن جهاد کردم. چرا که از این امت هرکسی با تو و یا یکی از جانشینانت دشمنی کند و عناد بورزد و حق شما را انکار نماید و برخلاف رفتار و خواسته شما رفتار کند هلاک می‌شود.

به جان خودم سوگند! ای معاویه اگر بر تو و بر طلحه و زبیر رحمت می‌فرستم این رحمت و استغفار من برای شما برای این نیست که باطل را حق جلوه دهم بلکه خداوند رحمت و استغفار مرا برای شما لعنت و عذاب قرار می‌دهد.

تو و طلحه و زبیر جرمنان کمتر و گناهتان کوچکتر و بدعت و گمراهیتان کمتر نیست از کسانی که [این اقتدار و حکومت را] برای تو و آن رفیق که طالب خونخواهی او هستی بنیان‌گذاری کردند و راه را برای ظلم به ما اهل بیت به رویتان گشودند و شما را به گردن ما سوار کردند.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«لَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَيَاتِ وَالطَّاعُوْتِ وَ يَحْسَبُوْنَ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا هُوَ اِلَآهٌ اُخْرٰى مِنْ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سَبِيْلًا ۗ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيْرًا ۗ اُمّ لَّهُمْ نَصِيْبٌ مِّنَ الْمُلْكِ ۗ اِنۡدَآءًا لَا يُوْتُوْنَ النَّاسَ نَصِيْرًا ۗ اُمّ يَحْسَبُوْنَ النَّاسَ عَلٰى مَا اٰتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ ۗ»^۱

آیا نمی‌بینی کسانی را که از کتاب خدا بهره‌ای بردند به جبت و طاغوت ایمان می‌آوردند و به کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند راه این‌ها - یعنی جبت و طاغوت - به هدایت نزدیکتر است، آنان کسانی هستند که خداوند لعنتشان می‌کند و برای کسانی که خدا لعنتشان کند یآوری نخواهی یافت، یا کسانی که بهره‌ای از حکومت و سلطنت دارند ذره‌ای به مردم نمی‌بخشند و یا بر آنچه که خداوند از فضل خود به مردم داده حسادت می‌ورزند.

منظور از مردم ما هستیم، ماییم که مورد حسادت واقع می‌شویم، خداوند عزوجل می‌فرماید:

«فَقَدْ اٰتَيْنَا آلَ اِبْرٰهِيْمَ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اٰتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيْمًا»^۲

ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و حکومت عظیم دادیم.

ملک و حکومت عظیم بدین معنا است که در میان آنان امامانی قرار داده که هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است و منظور از کتاب و حکمت نبوت است. پس چرا شما این موارد را برای آل ابراهیم می‌پذیرید ولی آن‌ها را در مورد آل محمد علیهم السلام انکار می‌کنید؟

ای معاویه اگر تو و رفیق و اطرافیان یعنی شورشیان شام و یمن و اعراب ربیع و مضر که جفاکاران امت هستید این‌ها را انکار کنید پس بدانید که خداوند قومی را وکیل در این امور می‌کند که:

«قَوْمًا لَّيْسُوْا بِهَا بِكَافِرِيْنَ»^۳

۱. سوره نساء: آیات ۵۱ تا ۵۴
 ۲. سوره نساء: آیه ۵۴
 ۳. سوره امام: آیه ۸۹

قومی هستند که آن را انکار نمی‌کنند.

ای معاویه! قرآن حق و نور و هدایت و رحمت و شفاء برای مؤمنان است.

«وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى»^۱

و کسانی که ایمان نمی‌آورند گوش‌هایشان کور است و قرآن برای آنان کور دلی است.

ای معاویه! خداوند هیچ صفتی از اصناف ضلالت و گمراهی و دعوت کنندگان به آتش را رها نکرده مگر اینکه در قرآن [دلائل] آنان را رد کرده و بر ضد آنان احتجاج نموده و [مردم را] از تبعیت کردن از آنان باز داشته است و دربارهٔ آنان قرآنی ناطق نازل نموده که عده‌ای آن را می‌دانند و عده‌ای بر آن جاهلند.

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر اینکه برای آن ظاهر و باطنی هست و حرفی در آن نیامده مگر اینکه تاویلی دارد.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۲

و تاویل آن را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند.^۳

و راسخان در علم، ما آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم.

خداوند به بقیهٔ امت امر فرموده که بگویند:

«أَشْأَبَهُ كُلِّ مِنْ عِدَّتِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^۴

ما به قرآن ایمان آوردیم همان که تعارض از جانب پروردگاران است و این را جز صاحبان خرد کسی به یاد نمی‌آورد.

و تسلیم ما (اهل بیت علیهم السلام) باشند و خداوند فرمود:

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِنِّي أُولَىٰ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَشِيطُونَ مِنْهُمْ»^۵

و اگر آن [مسأله] را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و صاحبان امر از خودشان ارجاع می‌دادند افراد با بصیرت از میان آنان، آن را می‌فهمیدند.

۱. سورهٔ فصلت: آیه ۴۴.

۲. سورهٔ آل عمران: آیه ۷.

۳. در روایتی آمده: حرفی از قرآن نیست مگر اینکه تعریفی دارد که از ظاهر قرآن و باطن آن و تاویلش خیر می‌دهد.

۴. سورهٔ آل عمران: آیه ۷.

۵. سورهٔ نساء: آیه ۸۳.

آنان (صاحبان امر) کسانی هستند که در این مورد از آنان سؤال می‌شود و آن‌ها آن را می‌طلبند.

به جان خودم سوگند اگر زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود مردم تسلیم ما می‌شدند و از ما تبعیت می‌کردند و در امر خود از ما تقلید می‌نمودند، از بالای سرو زبر باهیشان روزی می‌خوردند و تو ای معاویه در حکومت طمع نمی‌کردی و آنچه که آنان از قبیل ما از دست داده‌اند بیشتر از آن چیزی است که ما از قبیل آنان از دست داده‌ایم.

آیاتی که در شأن معاویه و بنی امیه نازل شده است

خداوند دربارهٔ من و تو آیات مخصوصی نازل کرده که این امت آن را بنا بر ظاهر تاویل می‌کنند و از باطن آن اطلاعی ندارند و این آیات در سورهٔ حافه است، که می‌فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ»^۱

و اما کسی که نامهٔ اعمالش به دست راستش داده می‌شود.

«وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ»^۲

و اما آن کسی که نامهٔ اعمالش به دست چپش داده می‌شود.

و آن هنگامی است که هر امام ضلالت و هر امام هدایتی، هر کدام با باران خود که با او بیعت کرده‌اند احضار می‌شوند. پس من و تو ای معاویه احضار می‌شویم در حالی که تو سر سلسلهٔ کسانی هستی که می‌گویند:

«يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوْتِ كِتَابِيهِ وَلَمْ أَدْرَمَا حَسَابِيهِ»^۳

ای کاش نامهٔ اعمالم را به دستم نمی‌دادند و نمی‌دیدم که حساب اعمالم چیست.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: این آیات دربارهٔ تو و هر امام ضلالت و گمراهی که قبل و بعد از تو باشند نازل شده است و برای آنان نیز مانند همان عذاب و بلاهای الهی خواهد بود.

و این قول خداوند متعال نیز دربارهٔ شما (بنی امیه) نازل شده است که می‌فرماید:

۱. سورهٔ الحافه: آیه ۱۹.

۲. سورهٔ الحافه: آیه ۲۵.

۳. همان: آیه ۲۶ و ۲۵.

«وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرْتَأُونَ إِلَّا أَهْتًا لِّلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»^۱

و آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم چیزی جز امتحانی برای مردم و درخت لعنت شده در قرآن قرار ندادیم.

و آن زمانی بود که رسول خدا ﷺ در خواب دوازده امام از امامان ضلالت و گمراهی را بالای منبر خود دید که مردم را به دین گذشته آنان بر می گردانند. دو نفرشان مردانی از فریض هستند (یعنی ابوبکر و عمر) و ده نفر دیگر از بنی امیه که اولیانشان همان رفیقت است که خوینده‌ای او را می‌کشد (یعنی عثمان) و بعد از او تو و فرزندت و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص که اولشان مروان است.

او (حکم بن ابی العاص) کسی است که رسول خدا ﷺ لعنتش کرد و او و فرزندانش را هنگامی که مخفیانه سخنان همسر رسول خدا ﷺ را گوش می‌کرد از خود طرد کرده و تبعیدش نمود.^۲

ای معاویه! ما اهل بیته هستیم که خداوند برای ما ثواب آخرت را به جای دنیا برگزیده است. تو و وزیرت و رفیقانت از رسول خدا ﷺ شنیدید که می‌فرمود: هرگاه تعداد اولاد ابی العاص به سی نفر برسد کتاب خدا را وسیله کسب خود و بندگان خدا را غلامان خود و مالی خدا را ثروت خویش قرار می‌دهند.

ای معاویه، پیامبر خدا حضرت ذکریا را با اژه بردند و حضرت یحیی ذبح شد و قوش او را کشتند در حالی که او آنان را به سوی خداوند عزوجل دعوت می‌کرد و همه این‌ها به خاطر بی‌ارزش بودن دنیا در نزد خداست. دوستان شیطان همیشه با دوستان خداوند

۱. سوره اسراء: آیه ۶۰.

۲. حکم بن ابی العاص قبل از اسلام عسایه رسول خدا ﷺ بود و بعد از فتح مکه نیز که طاهرأ مسلمان شده بود به مدینه مهاجرت کرد و بسیار رسول خدا ﷺ را اذیت می‌کرد تا جایی که با حرکات چشم و لب و دستانش آن حضرت را مسخره می‌کرد و این کار باعث شد که خداوند این اعضای او را فلیح کرده و او را دچار مرض روانی و سفاهت نماید پس این حال حکم دست از کارهای خود برنمی‌داشت تا اینکه روزی به طور مخفیانه سر در خانه رسول خدا ﷺ کرد و به سخنان همسر آن حضرت گوش داد و این امر باعث شد که رسول خدا ﷺ او و فرزندانش را از مدینه به طائف تبعید نماید، پس از رحلت رسول خدا ﷺ که خلافت به دست ابوبکر و عمر افتاد عثمان از هر دوی آنان تقاضای بازگرداندن حکم را نمود ولی آن‌ها نپذیرفتند تا اینکه عثمان خود در زمان حکومتش این کار را کرد.

رحمان جنگیده‌اند و خداوند فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَسْمُرُونَ

بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۱

ای پیامبر به کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و به ناحق پیامبران و آن دسته از مردم را که به عدالت امر می‌کنند به قتل می‌رسانند بشارت به عذاب دردناک بده.

پیشگویی‌های علی از آینده

ای معاویه! رسول خدا ﷺ به من خبر داد که بنی امیه به زودی محاسنم را با خون سرم رنگین خواهند کرد و من به شهادت می‌روم و تو بعد از من امورات را بدست خواهی گرفت و فرزندم حسن را ناجوانمردانه با سم به شهادت خواهی رساند و پسرت یزید که لعنت خدا بر او باد فرزندم حسین را به شهادت می‌رساند.

آری این کار را پسر زن کار (عبیدالله بن زیاد) از جانب او انجام خواهد داد. بعد از تو هفت نفر از فرزندان ابی العاص و مروان بن حکم و پنج نفر از فرزندانش که تکمیل کننده دوازده امامی هستند که رسول خدا ﷺ آنان را در رؤیا دیده بود که چگونه مانند میمون از منبرش بالا و پایین می‌روند و امتش را از دین خدا خارج کرده و به عقب برمی‌گردانند، به حکومت می‌رسند آنان در روز قیامت شدیدترین عذاب الهی را متحمل خواهند شد و خداوند به وسیله پرچم‌های سیاهی که از شرق پیش می‌آیند خلافت را از چنگال آنان خارج خواهد کرد و نیز خداوند به وسیله آن‌ها، (بنی امیه) را خوار و ذلیل خواهد نمود و زیر هر سنگی که باشند خواهد کشت.

گوی مردی از فرزندان تو را که شوم، ملعون، احقر، خشن و تندخو و غلیظ القلب است می‌بینم که خداوند رحم و شفقت را از دل او بیرون کرده دانی هایش از طایفه کلب هستند و اگر خواستی نام و صفنش را و اینکه چند سال سن دارد برایت می‌گویم، او سیاهی را به

۱. سوره آل عمران: آیه ۲۱.

سوی مدینه می برد و وارد آن جا می شوند و تا می توانند قتل و فحشاء مرتکب می شوند و مردی از فرزندانم از دست آنان می گریزد.

او مردی است پاک و طاهر که زمین را بر از عدل و داد می کند همان طور که پر از ظلم و ستم شده بود، من نام او را و اینکه در آن روز کجاست و چند سال سن دارد و نشانه هایش چیست می دانم، او از فرزندان پسر حسین علیه السلام که به دست پسر تیز بد به شهادت می رسد، است که خون خواه پدرش خواهد بود، او به مگه فرار می کند. فرمانده آن سپاه مردی از فرزندان مرا که انسانی پاکیزه و نیکوکار است در کنار سنگ های زیتون می کشد، آنگاه آن سپاه به سوی مگه به راه می افتد و من نام فرمانده آنان و نام همه سپاهیان و علائم اسب هایشان را می دانم، هنگامی که آنان وارد سرزمین بیداء می شوند و در آن سرزمین استقرار می یابند خداوند همه آنان را در زمین فرو می برد. خداوند عزوجل فرموده است:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْقُرْعَا فُلَا قُوَّةَ وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ»^۱

و اگر بینی هنگامی را که وحشت زده می شوند در حالی که نمرده اند و از مکان نزدیکی گرفته می شوند.

یعنی از زیر پاهایشان، پس، از آن سپاه کسی باقی نمی ماند جز یک نفر که خداوند صورت او را به پشت سرش برمی گرداند.

خداوند برای مهدی اقرامی را می فرستد که مانند ابرهای پراکنده پاییزی از اطراف زمین جمع می شوند. به خدا سوگند من نام همه آنان و نام فرمانده و امیر آنان و نیز محل فرود سوارانشان را می دانم، پس مهدی (عج) وارد کعبه می شود و گریه و تضرع می کند. خداوند عزوجل می فرماید:

«أَمْسُ يَجِيبُ الْمُضْطَّضُ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْتُمُ السُّوَّةَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^۲

و یا کسب که وقتی مضطرب او را می خواند جواش را بدهد و ناراحتی را [از او] دور نماید و شما را خلیفه های زمین قرار دهد.

این آیه در خصوص ما اهل بیت علیهم السلام نازل شده است.

بدان ای معاویه، به خدا سوگند من این نامه را در حالی برای تو می نویسم که می دانم تو نفعی از آن نخواهی برد و خوشحال خواهی شد وقتی به تو خبر دهم که خلافت را بدست خواهی گرفت و پسرت جانشین تو خواهد شد. زیرا تو در فکر آخرت نیستی و منکر آخرت هستی. به زودی پشیمان خواهی شد همان طور که آن کسی که خلافت را برای تو بنیان نهاد و تو را برگردن ما سوار نمود پشیمان می شود آن هم زمانی که دیگر پشیمانی سودی ندارد.

یکی از مسائلی که موجب شد این نامه را برای تو بنویسم، این بود که به نویسند نام دستور دادم از روی آن نسخه ای برای شیعیانم و بزرگان اصحابم بردارد شاید که خدووند بدینوسیله منفعتی نصیبشان کند و با کسی از اطرافیان تو آن را بخواند و خداوند به وسیله این نامه و توسط ما او را از گمراهی به سوی هدایت خارج کند و او را از ظلم تو و اصحابت و فتنه آنان نجات دهد و نیز دوست داشتم که حجبت را بر تو تمام کنم.

معاویه در جواب نامه امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نوشت: گوارایت باد ای ابوالحسن که آخرت را به دست آوردی و گوارایمان باد که دنیا را بدست آوردیم.

با اینکه شما دوست نداشتید.

معاویه گفت: خدایا ببخش!

قیس گفت: بدان که رسول خدا ﷺ فرمود: بعد از من روزی را خواهید دید که دیگران را بر شما مقدم می‌دارند. سپس ادامه داد: ای معاویه، ما را به شترانمان تحفیر می‌کنی؟ به خدا سوگند ما بر پشت آن شتران در روز بدر شما را در حالی ملاقات کردیم که تلاش می‌کردید نور خدا را خاموش کنید تا اراده شیطان برتری یابد. پس از آن تو و پدرت به اجبار وارد دین اسلام شدید همان دینی که شما را به خاطر آن می‌زدیم.

معاویه گفت: گویی تو از اینکه ما را یاری کرده‌ای بر ما منت می‌گذاری در حالی که این منت و قدرت از آن خدا و فریش است. ای گروه انصار! آیا این شما نیستید که به خاطر یاری رسول خدا ﷺ بر ما منت می‌گذارید در حالی که او (یعنی رسول خدا ﷺ) از فریش است و پسرعموی ماست و جزء ما می‌باشد؟ پس این حق ماست که به خاطر اینکه خداوند شما را یاران ما و تابعان ما قرار داد و شما را به وسیله ما هدایت نمود بر شما منت گذارده و اظهار قدرت و برتری نمایم.

قیس جواب داد: خداوند محمد ﷺ را رحمتی برای جهانیان قرار داد و او را به سوی همه مردم فرستاد به سوی جن و انس و سرخ و سیاه و سفید. او را به عنوان پیامبرش برگزید و رسالتش را به او اختصاص داد و اولین کسی که او را تصدیق کرد و به او ایمان آورد پسر عموش علی بن ابیطالب ﷺ بود و ابوطالب مراقب او بود و دشمنانش را از او دفع می‌کرد و مانع از اذیت و آزار او توسط کفار قریش می‌شد و او را در انجام رسالت پروردگارش تشویق می‌کرد و پیوسته مانع از ظلم و ستم بر او می‌شد، تا اینکه عموش ابوطالب از دنیا رفت در حالی که به فرزندش وصیت کرد که رسول خدا ﷺ را یاری نماید او نیز آن حضرت را مساعدت و یاری کرد و جان خود را در هر حادثه خطرناک و هر پیش آمد ناگوار و ترسناکی سپهر بالای او نمود.

خداوند از میان قریش، علی را برای این کار برگزید و در میان تمام عرب و عجم او را گرامی داشت. روزی رسول خدا ﷺ تمام فرزندان عبدالمطلب را که ابوطالب و ابولهب هم

حدیث بیست و ششم

گزارشی از سفر معاویه به مدینه و اقدامات کینه توزانه پس از آن

آبان از سلیم و عمرابن ابی سلمه - که حدیث هر دو نفر یکی است - نقل می‌کند که آن دو گفتند: معاویه در زمان حکومتش پس از اینکه بعد از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ با امام حسن ﷺ صلح کرد به عنوان سفر حج وارد شهر مدینه شد و گروهی از مردم مدینه به استقبالش رفتند پس از کمی دقت دید تعداد افرادی که از قریش به استقبال او آمده‌اند بیشتر از انصار است. دلیل آن را پرسید.

در جوابش گفتند: آن‌ها فقیرند و چهارپایی ندارند.

مناظره معاویه با قیس بن سعدبن عباده

معاویه رو به قیس بن سعدبن عباده کرد و گفت: ای گروه انصار چرا شما به همراه برادران قریشی خود به استقبال من نیامدید؟
قیس که بزرگ انصار و پسر بزرگ آنان بود گفت: ای امیرالمؤمنین نداشتن چهار پا ما را خانه نشین کرد.

معاویه گفت: پس شترانان چه شد؟

وقیس جواب داد: آن‌ها را در روز بدر واحد و بعد از آن در جنگ‌هایی که به همراه رسول خدا ﷺ هنگامی که تو و پدرت را برای اسلام می‌زدیم فدا کردیم تا اینکه امر خدا ظاهر شد

در میان آنان بودند و تعدادشان در آن روز چهل نفر می شد [در خانه اش] جمع کرد و در حالی که علی علیہ السلام خادم او بود و او در آن زمان تحت تکفل عموش ابوطالب قرار داشت به آنان فرمود: کدام یک از شما می خواهد برادرم و وزیرم و وصی ام و خلیفہ ام در میان ائمتم و ولی تمام مؤمنان بعد از من باشد؟ همه آنان سکوت کردند تا اینکه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سخن خود را سه بار تکرار فرمود.

پس، علی علیہ السلام عرض کرد: من ای رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم.

در این هنگام پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سر علی علیہ السلام را در آغوش گرفت و آب دهان مقدّسش را در دهان او ریخت و فرمود: پروردگارا! قلب او را بر از علم و فهم و حکمت کن.

سپس به ابوطالب فرمود: ای ابوطالب، از همین حالا سخن فرزندت علی علیہ السلام را گوش کن و از او اطاعت نما، چرا که خداوند او را نسبت به پیامبرش مانند هارون نسبت به موسی علیہ السلام قرار داده است.

آنگاه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بین خودش و علی علیہ السلام برادری برقرار نمود.

قیس چیزی از مناقب و فضائل علی علیہ السلام باقی نگذاشت مگر آنکه آن را بیان کرد و به آن احتجاج نمود و گفت: یکی از آنان جعفرین ابی طالب است که با دو بال در بهشت پرواز می کند و خداوند از میان مردم او را به این ویژگی اختصاص داد. یکی دیگر از آنان (یعنی اهل بیت پیامبر) حمزه سید الشهداء است و فاطمه علیہا السلام که سرور زنان اهل بهشت است جزء آنان است.

پس هرگاه از میان فریض رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و اهل بیئت و خاندان طاهرینش را کنار بگذاری ای فریض به خدا قسم ما [انصار] برتر از شما هستیم و نزد خدا و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و اهل بیئت از شما محبوبتر می باشیم.

روزی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رحلت نمود، انصار نزد پدرم اجتماع کردند و گفتند: ما با سعد بیعت می کنیم! پس فریض به نزد ما آمده با حیّت علی علیہ السلام و اهل بیئت و با حقّ او و نزدیکی اش به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ما را محکوم کردند. بنابراین فریض با به انصار ظلم کردند و با در حقّ آل محمد علیہم السلام ظلم کرده اند، به جان خودم سوگند تا وقتی که علی علیہ السلام و فرزندان

بعد از او هستند هیچ یک از انصار و فریض و نیز هیچ یک از عرب و عجم حقّی در خلافت ندارند.

معاویه خشمگین شده و گفت: ای پسر سعد این مطالب را از چه کسی یاد گرفته ای؟ و از چه کسی روایت می کنی و از چه کسی شنیده ای؟ آیا پدرت این اخبار را به تو داده و از او یاد گرفته ای؟

قیس جواب داد: من این مطلب را از کسی شنیده ام و یاد گرفته ام که از پدرم بهتر است و بیشتر از پدرم به گردن من حق دارد.

معاویه گفت: او کیست؟

قیس گفت: علی بن ابی طالب علیہ السلام که عالم این امت و صدیق آنان می باشد همان کسی که خداوند درباره او این آیه را نازل کرده می فرماید:

«قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا نَّبِيِّي وَبَيْنَكُمْ وَرَضَىٰ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۱

بگو خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست به عنوان شاهد در بین من و شما کفایت می کند. پس از آن قیس هیچ آیه ای را که در شأن علی علیہ السلام نازل شده باشد فراموش نکرد و همه را ذکر کرد.

معاویه گفت: صدیق این امت ابوبکر است و فاروقش عمر و آن کس که علم کتاب نزد اوست عبدالله بن سلام است.

قیس گفت: صاحب حقیقی این نام ها و شایسته ترین مردم در داشتن این صفات کسی است که خداوند درباره او این آیه را نازل کرده:

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ نَبِيٍّ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدًا مَعَهُ»^۲

آیا کسی که از جانب پروردگارش دلیل محکم و بیّنه دارد و شاهدی از خودش پشت سرش می آید.....

او کسی است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در غدیر خم وی را [به عنوان جانشین خود] نصب کرد و درباره او فرمود: هرکسی که من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم پس علی علیہ السلام نیز

نسبت به او از خودش صاحب اختيار تر است.

و در غزوة تبوك فرمود: تو نسبت من به مانند هارون نسبت به موسی ﷺ هستی جز اينکه بعد از من پيامبري نيست.

خشتم معاويه از مناقب علي ﷺ و حاصل كينه و رزي هاي او

معاويه آن روز در مدينه ماند و منادي او سخني را كه وي در نامه هايي براي كارگزارانش فرستاده بود در ميان مردم ندا داد و چنين گفت: بدانيد كه من امامن را از كساني كه حديثي در فضائل و مناقب علي ﷺ بگويند، برداشتم. پس از آن خطيبان در هر كوي و برزني براي لعن علي بن ابيطالب ﷺ و بيزاري از او و غيبت و نهمت به اهل بيتش و لعنت آنان به خاطر اوصافي كه ندارند به متبر رفتند.

گفتگوي معاويه با ابن عباس

روزي معاويه به گروهی از قريش برخورد نمود. وقتي آنان معاويه راديدند به احترامش همگي از جا بلند شدند به جز عبدالله ابن عباس.

معاويه به او گفت: اي ابن عباس چه چيز مانع از اين شد كه مانند اصحابت از جا برخيزي؟ آيا چيزي جز عصبانيت تو از من است كه در روز صفين با شما جنگيدم؟ اي ابن عباس، پسر عموي من عثمان مظلوم كشته شد.

ابن عباس گفت: عمر بن خطاب نيز مظلوم كشته شد^۱ پس بايد خلافت را به فرزندش مي سپرد در حالي كه وضع پسرش معلوم است.

معاويه گفت: عمر را فردي مشرك كشت^۲.

ابن عباس گفت: عثمان را چه كسي كشت؟

معاويه گفت: او را مسلمانان كشتند.

ابن عباس گفت: همين مطلب حجت تو را باطل مي كند و خون عثمان را حلال مي گرداند چرا كه اگر مسلمانان او را كشته و خوار و ذليلش کرده باشند حتماً به حق بوده است. معاويه گفت: ما نامه هايي به اطراف و نواحی مختلف فرستاده ايم تا مردم را از ذكر فضائل علي ﷺ و اهل بيتش ﷺ نهي كنيم.

پس اي ابن عباس زبانت را حفظ كن و جلوي خود را بگير!؟

ابن عباس گفت: آيا ما را از فرائت قرآن نهي مي كني؟

معاويه گفت: نه.

ابن عباس گفت: از تأويل آن چه؟

گفت: آري.

ابن عباس گفت: آيا ما قرآن را بخوانيم ولي نبرسيم كه مقصود خداوند از نزول آن چه بوده؟

معاويه گفت: آري.

ابن عباس پرسيد: كداميك از اين دو بر ما واجب تر است فرائت قرآن يا عمل به آن؟

گفت: عمل كردن به آن.

ابن عباس گفت: چگونه به آن عمل كنيم بدون آن كه مقصود خدا را از نزول آن بدانيم؟ معاويه گفت: در اين مورد از كسي سؤال كن كه تأويل قرآن را چيزي غير از آنچه كه تو و خاندانت تأويل مي كنيد بيان كند.

ابن عباس گفت: قرآن بر خاندان و اهل بيت من نازل شده آن وقت من تأويل آن را از آل

ابني سفيان و ابني معيط و يهود و نصارا و مجوس ببرسم؟

معاويه گفت: ما را در كنار يهود و نصارا و مجوس قرار مي دهی؟

ابن عباس گفت: به جان خودم سوگند من تو را در كنار آنان قرار ندادم مگر هنگامي كه تو ائت را نهي كردی از اينكه به وسيله قرآن و آنچه از امر و نهي و حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محكم و متشابه در آن است خدا را عبادت كنند. اگر مردم در مورد اين مسائل سؤال نکنند هلاک شده و پراکنده می شوند و دچار سرگردانی می شوند.

۱. البته ابن عباس چنين اعتقادي نداشت و فقط براي اقامه براهان بر ضد معاويه چنين سخني گفته است.
۲. قائل عمر مشرك نبوده بلكه از ديد معاويه كه دشمن محبتين علي ﷺ بود او را مشرك معرفي کرده اند.

معاویه گفت: قرآن را بخوانید ولی چیزی از آیاتی که خداوند درباره شما نازل کرده و احادیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد شما فرموده برای مردم نقل نکنید بلکه چیزهای دیگری غیر از آن‌ها نقل کنید.

ابن عباس گفت: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَيْنَا أَنْ نُبْرِئَهُمْ وَتَأْتِيَهُمُ الْحَكِيمَةُ»^۱

می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خدا مانع می‌شود تا اینکه نورش را کامل می‌گرداند اگر چه کافران آن را دوست ندارند.

معاویه گفت: ای ابن عباس خود را از من بازدار و زیانت را از من حفظ کن و اگر چاره‌ای جز انجام آن نداری پنهانی آن را انجام بده و [نگذار] کسی آشکارا چیزی از تو بشنود.

سپس معاویه به خانه‌اش بازگشت و برای او پنجاه هزار درهم (و در روایتی آمده صد هزار درهم) پول فرستاد.

فشار بر شیعیان علی علیه السلام در شهرهای اسلامی

پس از این وقایع بلایا و سختی‌ها بر شیعیان علی علیه السلام و اهل بیئت علیهم السلام در تمام شهرها شدت یافت و در این میان سخت‌ترین بلایا برای اهل کوفه بود. یکی به دلیل کثرت شیعیان در آنجا و یکی هم به دلیل اینکه معاویه.

حکومت کوفه را در کنار حکومت بصره به برادرش زیاد سپرد و او را حاکم عراقین نمود. از آنجایی که زیاد یکی از شیعیان حساب می‌شد آنان را دیده بود و تمام سخنانشان را شنیده بود پس همه آن‌ها را می‌شناخت.

به همین دلیل به سراغشان می‌فرستاد و آنان را در [هر جای] زیر ستاره و یا زیر هر سنگ و کلوخی که بودند پیدا می‌کرد و می‌کشت و بزرگانشان را خوار و ذلیل می‌نمود و دست و پایشان را می‌برد و از درختان نخل به دار می‌آویخت و چشمانشان را درمی‌آورد و از شهر

بیرونشان کرده و آواره می‌نمود، تا جایی که دیگر شیعیان از عراق خارج شده و از آنجا فاصله گرفتند و کسی از آنان در آنجا باقی نماند مگر اینکه کشته شد و یا به دار آویخته شد و یا آواره و فراری گردید.

نامه معاویه برای سختگیری بیشتر بر شیعیان

و معاویه در نامه‌ای به قاضیان و والیان خود در تمام شهرها و بلاد مختلف نوشت: شهادت و گواهی هیچ یک از شیعیان و اهل بیت و اهل ولایت علی علیه السلام را که فضائل او را نقل کرده و مناقبش را روایت می‌کنند نپذیرید.

نامه معاویه برای جعل حدیث درباره خلفاء

سپس به کارگزارانش نوشت: خودتان به شخصه در احوال یاران و محبان عثمان و نیز اهل بیت و اهل ولایت او که فضائل و مناقب او را نقل می‌کنند خوب دقت کنید و خود را به مجالس و محافل آنان نزدیک کرده و احترامشان را بجای آورید و آنان را مقرب و شریف قرار دهید و تمام روایاتی را که هر کدام از آن‌ها درباره عثمان روایت می‌کنند همراه با نام راوی و نام پدرش و اینکه از چه قبیله‌ای است برابم بنویسید.

آن‌ها نیز چنین کردند و بدین ترتیب جعل حدیث درباره عثمان زیاد شد. معاویه نیز برای جاعلان آن‌ها صلها و هدایای فراوانی فرستاد و چه از عرب بودند و چه غیر عرب زمین‌های زیادی به آنان بخشید و اینگونه بود که تعدادشان در شهرها زیاد شد و برای بدست آوردن خانه‌ها و زمین‌ها با هم به رقابت پرداختند و بدین ترتیب دنیا برایشان وسعت یافت و کسی نبود که نزد حاکم از حاکمان شهرها و یا روستاها برود و در فضیلت عثمان حدیثی نقل کند و یا خوبی او را بگوید مگر اینکه نامش نوشته می‌شد و مورد احترام قرار می‌گرفت و مقرب حاکمان می‌گردید و شفاعتشان مورد پذیرش واقع می‌شد. مدت زیادی مردم به این حال بودند. تا اینکه معاویه در نامه‌ای به کارگزاران خود نوشت:

حدیث درباره عثمان بسیار زیاد شده و در هر شهر و منطقه ای منتشر گشته، پس هرگاه این نامه من بدست شما رسید مردم را به نقل حدیث درباره ابوبکر و عمر دعوت کنید. زیرا فضائل و سوابق آن دو نزد من محبوبتر و برای چشم روشنی بخش تر است و در مقابل حجت و دلیل اهل این خانه (منظور اهل بیت علیهم السلام است) کوبنده تر می باشد و نزد آنان گرانبارتر و سخت تر از فضائل و مناقب عثمان به شمار می رود.

این نامه ها را تمام قاضیان و امیران معاویه برای مردم خواندند. مردم نیز شروع به نقل و جعل حدیث در فضائل و مناقب آن دو نمودند، معاویه نیز تمام روایات آن ها را در نسخه ای گردآوری کرده و آن را برای تمام کارگزاران خود ارسال کرد و دستور داد که نسخه هایی از آن را برای معلمان مکتب خانه ها بفرستند تا آن را به کودکانشان هم بیاموزند تا آنان این احادیث را همه جا نقل کنند و همان طور که قرآن را یاد می گیرند این روایات را نیز یاد بگیرند.

این کارها تا آنجا ادامه یافت که حتی دختران و زنان و خدام و حشمتان نیز این روایات را یاد گرفتند و مدت زیادی نیز بدین منوال گذشت.

سیس معاویه در نامه هایی با یک مضمون مشترک برای کارگزاران خود در تمام شهرها چنین نوشت: خوب دقت کنید هرگاه دلیلی اقامه شد که کسی دوستدار علی علیه السلام و اهل بیت اوست نام آن شخص را از دفتر بیت المال محو کنید و شهادتش را نپذیرید.

آنگاه در نامه ای دیگر نوشت: هرکس را [به تشیع] متهم نمودید هر چند دلیلی بر ضد او نبود بکشید.

آن ها نیز مردم را با تهمت و ظن و گمان و کوچکترین شبهه ای به دلیل شیعه بودن در هر جایی که می یافتند کشتند تا جایی که گاهی کسی اشتباهاً کلمه ای از دهانش بیرون می آمد [که بوی شیعه بودن می داد] فوری گردنش را می زدند.

این بلا و گرفتاری در هیچ سرزمینی سخت تر و شدیدتر از عراق علی الخصوص کوفه نبود، و کار به جایی رسید که هیچ یک از شیعیان علی علیه السلام و اصحاب او در آن شهر و دیگر شهرهای عراق باقی نماند مگر اینکه هرگاه فرد مورد اطمینانی نزد او می آمد و وارد

خانه اش می شد و سزّش را به او می گفت، چنان از غلامان و کنیزان خود می ترسید که حدیثی برای میهمان خود نقل نمی کرد مگر اینکه سوگند غلیظ و محکمی از او می گرفت تا خیالش از بابت او راحت شود.

این مسأله روز به روز شدیدتر شد و دشمنان شیعه زیاد شدند و احادیث دروغ خود را در میان خویش آشکارا نقل کردند و دروغ و بهتان را ترویج نمودند، مردم نیز با این مسلک رشد کردند و از کسی جز این دروغ گویان چیزی نیاموختند و قاضیان و والیان و فقیهانشان هم به این روش عمل نمودند.

در این میان فاریان ریاکار و ظاهر ساز بیشتر از بقیه مردم گرفتار این فتنه و بلا شدند همان کسانی که در میان مردم نظاره به حزن و خشوع و عمل به احکام می نمودند و در عین حال دروغ می گفتند و احادیث جعلی به مردم یاد می دادند تا بدینوسیله از جانب والیان خود سود و منفعتی بدست آورند و از این راه به محافل و مجالس آنان راه یابند و از اموال و زمین ها و خانه های بیشتری بهره مند گردند.

وضع چنان شد که این احادیث و روایات جعلی به دست کسانی افتاد که گمان کردند این ها حق و درست است. برای همین آن ها را روایت می کردند و از هم قبول می کردند و یاد می گرفتند و یاد می دادند و بر اساس آن دوستی و دشمنی می کردند تا جایی که این احادیث وقتی به دست متدینین نیز افتاد با اینکه دروغ را جایز نمی دانستند و بر دروغ گویان خشم می گرفتند آن ها را قبول کردند و برای هم نقل نمودند و هر چند اگر می دانستند که این روایات دروغ و باطل است آن ها را روایت نمی کردند و بر اساس آن عمل نمی نمودند.

و بدین ترتیب در آن زمان حق، باطل، و باطل حق شمرده می شد و راست را دروغ و دروغ را راست می پنداشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله [در مورد این اوضاع] فرموده بود: فتنه ای در میان شما رواج خواهد یافت که کودکان در آن بزرگ می شوند و بزرگان در آن رشد خواهند کرد و مردم مطابق آن فتنه، عمل خواهند کرد و آن را سست قرار خواهند داد و هرگاه چیزی از آن تغییر یابد خواهند

گفت: مردم دچار منکر شده و سنت را تغییر دادند.

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفت این بلا و فتنه بالا گرفت و شدت یافت و هیچ ولی خدایی باقی نماند مگر اینکه یا کشته شد و یا در حال ترس از مرگ بود و یا فراری و آواره گردید و هیچ دشمن خدایی هم نبود مگر اینکه حبیب [باطل] خود را آشکارا بیان می کرد و بدعت و ضلالتش را کتمان نمی نمود.

خطبه امام حسین علیه السلام در منی پس از شهادت امام حسن علیه السلام

یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام به همراه عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج رفت و در آنجا تمام مردان و زنان بنی هاشم و دوستان و شیعیان آنان را به همراه گروهی از انصار که امام حسین علیه السلام و اهل بیتش آنان را می شناختند جمع کرد و سپس فرستادگانی را به اطراف فرستاد و به آنان فرمود: هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و انسان های باصلاح و اهل احکام و شریعت را که امسال به حج آمده اند باقی نگذارید و همه را نزد من جمع کنید.

بدین ترتیب بیش از هفتصد مرد در خیمه آن حضرت در منی جمع شدند که بیشترشان از تابعین و حدود دویست نفرشان هم از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. پس از آن امام حسین علیه السلام در میان آنان برای ایراد خطبه به پا خواست و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و سپس فرمود:

اما بعد، این طاغوت (یعنی معاویه) با ما و شیعیان ما کاری کرده که شما خود آن را دیده و دانسته اید و شاهد آن بوده اید. من می خواهم در مورد چیزی از شما سؤال کنم پس اگر راست گفتم شما هم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم تکذیب کنید. به حق خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و به حق قرابتی که من به پیامبران دارم از شما می خواهم هرگاه و صف این مجلس مرا و سخنانم را بیان کردید و هر کدامتان در شهرهای خود و در میان قبایل خویش هرکسی

را که به او اعتماد و اطمینان دارید دعوت کردید، آنان را^۱ به سوی حقی که از ما می شناسید فرا بخوانید.

چرا که من می ترسم این امر (حق ولایت اهل بیت علیهم السلام) کهنه شده و حق از بین برود و مغلوب گردد و خداوند نورش را کامل خواهد کرد هر چند کافران آن را نپسندند.

بعد از آن حضرت چیزی از آیات قرآن را که خداوند درباره آنان (اهل بیت) نازل کرده بود باقی نگذاشت مگر اینکه آن را تلاوت کرده و تفسیر نمود و نیز چیزی از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در مورد پدر و مادر و برادرش و همچنین خودش و اهل بیتش بیان فرموده بود باقی نگذاشت مگر اینکه همه را روایت نمود.

در تمام این موارد اصحابش او را تصدیق کرده و می گفتند: به خدا سوگند آری، ما همه آن را شنیده و شاهد آن بوده ایم.

هر کدام از تابعین نیز می گفتند: به خدا سوگند این مطلب را یکی از صحابه که صداقت و ایمانش نزد من مورد تأیید است برآیم نقل کرده است.

در این هنگام امام حسین علیه السلام می فرمود: شما را به خدا قسم می دهم که این ها را برای کسانی که به آنان و دینشان اعتماد دارید نقل کنید.

سلیم می گوید: از جمله مطالبی که امام حسین علیه السلام آن جمع را به خدا سوگند داد و به پادشاهان آورد این ها بود که فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که علی بن ابی طالب علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن هنگامی که حضرت بین اصحابش برادری ایجاد می کرد بین خود و علی علیه السلام برادری برقرار کرد و به او فرمود: تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستیم؟

مردم گفتند: به خدا سوگند آری (می دانیم).

حضرت فرمود: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله زمین مسجد النبی و منازل اطراف آن را

۱. در روایت دیگری بعد از اینکه می فرماید اگر دروغ گفتم تکذیب کنید چنین آمده است: سخنان مرا بشنوید و آن را بنویسید و به شهرهای خود و به میان قبایل خود بازگردید و هرکسی را که به او اعتماد و اطمینان دارید به حقی که از ما می شناسید دعوت کنید.

خرید و مسجد را بنا کرد و در اطراف آن ده خانه ساخت که نه منزل آن را برای خود و دهمین آن را که در وسط آنها بود به پدرم اختصاص داد. آنگاه درب تمام خانه‌هایی را که به مسجد باز می‌شد بست به جز درب خانه پدرم که آن را باز گذاشت و عده‌ای در این مورد زیان به اعتراض گشودند.

حضرت در جواب آنان فرمود: من درب خانه‌های شما را نبستم و درب خانه علی را باز نگذاشتم بلکه این خدا بود که به من امر فرمود که درب خانه‌هایتان را ببندم و درب خانه علی را باز بگذارم.

سپس همه مردم جز علی را از خوابیدن در مسجد نهی کرد به همین دلیل او در مسجد جنب می‌شد و منزلش در منزل رسول خدا بود و برای رسول خدا و علی در آنجا فرزندان به دنیا آمد.

مردم گفتند: به خدا سوگند آری.

حضرت فرمود: پس آیا این را هم می‌دانید که عمر بن خطاب طمع کرد که روزنه‌ای به اندازه چشمش از خانه‌اش به داخل مسجد باز کند ولی رسول خدا به او اجازه نداد و در خطبه‌ای فرمود: خداوند به من امر فرمود که مسجد پاک و طاهری بسازم که جز من و برادرم و فرزندان او کسی در آن ساکن نشود؟

مردم گفتند: به خدا سوگند آری (می‌دانیم).

امام حسین فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا علی را در روز غدیر خم به خلافت نصب کرد و ولایت او را با صدای بلند اعلام نمود و فرمود: حاضران باید این امر را به غایبان برسانند؟

مردم گفتند: آری به خدا قسم می‌دانیم.

امام حسین فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا در غزوه تبوک به علی تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی و تو بعد از من ولی تمام مؤمنان هستی؟

مردم گفتند: به خدا قسم آری.

اما حسین فرمود: شما را به خدا قسم آیا می‌دانید که وقتی رسول خدا مسیحیان نجران را به مباحله دعوت نمود کسی جز علی و همسر و دو پسرش را با خود همراه نکرد؟

مردم گفتند: به خدا قسم آری (می‌دانیم).

امام حسین فرمود: شما را به خدا قسم آیا می‌دانید در روز جنگ خیبر هنگامی که پرچم (فرماندهی) را به آن حضرت بازگرداندند آن را پس گرفت و سپس فرمود: فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد. جنگاوری است که فرار نمی‌کند و خداوند خیبر را به دست او فتح خواهد کرد (یعنی علی)؟

مردم گفتند: به خدا قسم آری.

امام فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر اکرم علی را برای ابلاغ پیام برائت از مشرکان به مکه فرستاد و فرمود: کسی از جانب من چیزی ابلاغ نمی‌کند جز خودم و یا مردی از خاندانم؟

مردم گفتند: به خدا قسم آری.

حضرت فرمود: آیا می‌دانید که هرگز حادثه سخت و دشواری برای رسول خدا پیش نیامد مگر اینکه آن حضرت علی را به دلیل اطمینانی که به او داشت برای مقابله با آن بر دیگرنان مقدم می‌نمود و آن حضرت هرگز علی را با نام صدا نکرد بلکه می‌فرمود: ای برادرم و یا می‌فرمود: برادرم را به نزد من بیاورید؟

مردم گفتند: به خدا قسم آری.

امام فرمود: شما را به خدا قسم آیا می‌دانید که رسول خدا هنگامی که بین علی و جعفر و زید قضاوت می‌نمود به آن حضرت فرمود: ای علی نواز منی و من از تو و تو بعد از من ولی تمام مؤمنانی؟

مردم گفتند: به خدا قسم آری.

امام فرمود: شما را به خدا قسم آیا می‌دانید که رسول خدا در هر شبانه روز با علی

خلوت می کرد و هرگاه او از رسول خدا ﷺ سؤالی می پرسید جواب می داد و هرگاه ساکت می شد خود رسول خدا ﷺ شروع به سخن می کرد؟

گفتند: به خدا قسم آری.

امام فرمود: آیا می دانید که رسول خدا ﷺ هنگامی که با فاطمه ﷺ سخن می گفت علی ﷺ را بر جعفر و حمزه برتری و فضیلت داد و به دخترش چنین فرمود: تو را به ازدواج برترین فرد اهل بیتم درآوردم که در اسلام از همه مقدم تر و در حلم و بردباری از همه صبورتر و در علم و دانش از همه داناتر است؟

گفتند: به خدا قسم آری.

امام فرمود: آیا می دانید که رسول خدا ﷺ فرمود: من سرور و آقای فرزندان آدم و برادرم علی سرور و آقای عرب و دخترم فاطمه سرور زنان بهشتی و دو پسر من حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند؟

گفتند: به خدا قسم آری.

امام فرمود: آیا می دانید که رسول خدا ﷺ به علی ﷺ امر فرمود که غسلش دهد و به او خبر داد که جبرئیل در این کار یاریش خواهد کرد؟

گفتند: به خدا قسم آری.

امام فرمود: آیا می دانید رسول خدا ﷺ در آخرین خطبه ای که ایراد کرد چنین فرمود: من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم، به این دو متوسل شوید تا هرگز گمراه نگردید؟

گفتند: به خدا قسم آری.

و بدین ترتیب آن حضرت چیزی از آیات قرآن را که خداوند در خصوص علی بن ابیطالب ﷺ و اهل بیتش نازل کرده بود و نیز روایاتی که از زبان رسول خدا ﷺ در این مورد بیان شده بود باقی نگذاشت مگر اینکه آن جمع را به خدا قسم داد و از آنان اعتراف گرفت و صحابه در هر مورد می گفتند: به خدا قسم آری آن را شنیده ایم. تابعین می گفتند: به خدا قسم این را فلائی و فلائی که من به آن‌ها اعتماد دارم نقل کرده اند.

سپس امام حسین ﷺ آنان را به خدا قسم داد که آیا شنیده اید که رسول خدا ﷺ فرموده است: هر کسی گمان کند که مرا دوست دارد.

در حالی که با علی ﷺ دشمنی می کند دروغ گفته است و مرا دوست ندارد آنهم در حالی که علی ﷺ را دشمن می دارد، در این هنگام مردی به آن حضرت گفت: ای رسول خدا ﷺ این چگونه ممکن است؟

و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: زیرا علی ﷺ از من است و من از اویم، هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است و هرکس با او دشمنی کند با من دشمنی کرده و هرکس با من دشمنی کند با خدا دشمنی نموده است.

همه گفتند: به خدا قسم آری آن را شنیده ایم.

و پس از آن همه متفرق شدند.

شخصی از میان آن جمع پرسید: آن مرد چه کسی بود؟

ابن عباس گفت: نمی‌توانم نام او را فاش کنم.

بعد از این که آن جمع از خانه ابن عباس رفتند و من با او تنها شدم به من گفت که آن مرد عمر بوده است.

من هم به او گفتم: راست می‌گویی زیرا من از علی رضی الله عنه و سلمان و ابوذر و مقداد نیز شنیده‌ام که می‌گفتند آن مرد عمر بوده است.

در این هنگام ابن عباس به من گفت: ای سلیم، این مطلب را کتمان کن و آن را جز به افرادی از برادرانت که به آنان اطمینان داری به کسی نگو. زیرا دل‌های این مردم پر شده از محبت این دو مرد همانگونه که دل‌های بنی اسرائیل پر شده بود از محبت گوساله سامری.

حدیث بیست و هفتم

جریان درخواست کتف توسط پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان ابن عباس

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: من در خانه عبدالله بن عباس نزد وی بودم و گروهی از شیعیان نیز نزد او بودند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و جریان رحلت آن حضرت یاد کردند.

ابن عباس از شنیدن این مطلب به گریه افتاد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه یعنی همان روزی که رحلت نمود در حالی که اهل بیتش علیهم السلام به همراه من تن از اصحابش در اطراف او حاضر بودند فرمود: کتفی برایم بیاورید تا نوشته‌ای برایتان بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید و دچار اختلاف نگردید.

مردی از میان آن جمع گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هذبان می‌گوید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خشمگین شده و فرمود: شما را می‌بینم که در زمان زنده بودنم با هم اختلاف دارید چگونه بعد از مرگم چنین نباشید. و سپس کتف را رها کرد.

سلیم می‌گوید: ابن عباس پس از این سخن رو به من کرده و گفت: ای سلیم اگر آن مرد آن سخن را نمی‌گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نامه‌ای می‌نوشت که هیچ کس گمراه نمی‌شد و اختلافی پیش نمی‌آمد.

۱. ابن ابی الحدید معزلی این حدیث را در شرح نهج البلاغه خود، ج ۶، ص ۳۰ با اندکی اختلاف وارد کرده و سپس درباره آن می‌گوید: این حدیث را شیخ محمد بن اسماعیل بخاری و شیخ مسلم بن حجاج قشیری در صحیح‌های خود آورده‌اند و تمام محدثان در مورد روایت آن با هم متفق‌اند.

طعنه زده و از ایشان بیزاری جسته بودند بسیار اندک بود و کار خود را نیز پنهان می‌کردند و در ظاهر از آن حضرت اطاعت می‌کردند همه به فرمان آن حضرت بودند جز سه نفر که با او بیعت کردند ولی بعد از آن در مورد شرکت در جنگ شک کردند و در خانه‌های خود نشستند.

آن‌ها عبارت بودند از محمد بن سلمه، سعد بن ابی وقاص و پسر عمر (یعنی عبدالله بن عمر) البته اسامه بن زید نیز بعد از شک پشیمان گردید و تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام شد و برای آن حضرت دعا کرد و استغفار نمود و از دشمن آن حضرت بیزاری جست و گواهی داد که آن حضرت برحق است و هر کسی با او مخالفت کند ملعون بوده و ریختن خونش حلال است.

حدیث بیست و هشتم مشاهدات سلیم از جنگ جمل

آبان می‌گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می‌گفت: در روز جنگ جمل من در کنار علی علیه السلام حاضر بودم. ما (یاران حضرت) دوازده هزار نفر بودیم و اصحاب جمل بیش از صد و بیست هزار نفر می‌شدند. در کنار علی علیه السلام حدود چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار قرار داشتند که در بدر و حدیبیه و جاهای دیگر که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشت همراه آن حضرت بوده‌اند، بقیه یاران علی علیه السلام اهل کوفه بودند البته به جز اندکی از آنان که از اهالی بصره و حجاز بودند و در هجرت مسلمانان [از مکه به مدینه] حضور نداشتند بلکه بعد از فتح مکه مسلمان شده بودند، بیشتر چهار هزار نفر یاد شده از انصار بودند.

علی علیه السلام کسی را برای بیعت و شرکت در جنگ مجبور نکرد. فقط مردم را برای جنگ فرا خواند آن‌ها نیز اجابت کردند. صد و هفتاد نفر آنان از اهل بدر بودند که بیشترشان از انصار و از کسانی بودند که در أحد و حدیبیه شرکت کرده بودند. هیچ کس از فرمان آن حضرت تخلف نکرد و کسی از مهاجر و انصار باقی نماند جز اینکه دلش با آن حضرت بود و او را دوست می‌داشت و برای نصرت و پیروزی آن حضرت دعا می‌کرد و دوست داشت که بر دشمنش پیروز گردد.

علی علیه السلام هیچگاه آنان را در سختی و تنگنا قرار نداد. با این حال همه با او بیعت کردند هر چند هر کسی نمی‌تواند در راه خدا جهاد کند، تعداد کسانی هم که بر آن حضرت تهمت و

علی علیه السلام فرمود: اگر می دانستم که اهل بهشتید جنگ با شما را حلال نمی شمردم.
 زبیر گفت: آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز اُحُد فرمود: بهشت بر طلحه واجب شده
 و هرکس دوست دارد به شهید زنده‌ای که بر روی زمین راه می رود نگاه کند به طلحه نگاه
 کند؟ و آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ده نفر از قریش اهل بهشتند؟
 علی علیه السلام فرمود: نام هایشان را بگو.

زبیر گفت: فلائی و فلائی و فلائی و تا نه نفر را نام برد که اسم ابوعبیده جراح و سعید بن
 زید بن عمرو بن نفیل در میان آنان بود.

علی علیه السلام فرمود: نه نفر را شمردی دهمین نفر کیست؟

زبیر گفت: تو (ای علی علیه السلام)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو اقرار کردی که من اهل بهشتم و اما آنچه را که درباره خود و
 یارانت ادعا کردی من انکار می کنم، به خدا قسم عده‌ای را که تو نام بردی همگی در تابوتی
 در داخل چاهی در قعر جهنم جای دارند که روی آن چاه، تخته سنگ بزرگی قرار دارد و
 هرگاه خداوند بخواهد آتش جهنم را شعله ور سازد آن تخته سنگ را کنار می کشد و جهنم
 شعله ور می شود، این سخن را من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم اگر دروغ گفته باشم خداوند تو
 را بر من پیروز گرداند و خونم را به دست تو بریزد و اگر راست گفته باشم خداوند مرا بر تو و
 یارانت پیروز گرداند.

در این هنگام زبیر در حالی که می گریست به میان یاران خود بازگشت. سپس علی علیه السلام رو
 به طلحه کرده و فرمود: ای طلحه، آیا زنانان همراه شما هستند؟
 طلحه گفت: نه.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شما دو تن به سوی زنی رفتید که بنا بر نص صریح قرآن وظیفه اش
 نشستن در خانه است ولی شما او را [از خانه] بیرون کشیدید و محارم خود را در خیمه ها و
 حجله های پنهان نمودید. چقدر انصاف را درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله رعایت کردید! [مگر نه
 اینکه] خداوند امر فرموده که آنها (یعنی همسران پیامبر) جز از پس پرده و حجاب با کسی
 سخن نگویند. به من بگو ببینم چرا پسر زبیر در نماز بر شما دو نفر امامت کرد؟ آیا هیچک

حدیث بیست و نهم

مناظره امیرالمؤمنین علیه السلام با طلحه و زبیر در جنگ جمل

آبان می گوید سلیم به من گفت: هنگامی که علی علیه السلام در روز جنگ جمل با لشکر بصره
 (سپاه جمل) برخورد نمود زبیر را صدا کرده و فرمود: ای اباعبدالله^۱ به سوی من بیا.
 یاران حضرت به او گفتند: ای امیرالمؤمنین علیه السلام آیا به سوی زبیر که بیعت خود را شکسته
 است می روی آنهم در حالی که او سوار بر اسب و غرق سلاح است و تو سوار بر فاطر و
 بدون سلاحی؟

علی علیه السلام فرمود: سبیری از جانب خداوند مرا محافظت می کند، [ضمن اینکه] هیچ کس
 نمی تواند از آجلی خود فرار کند، من نمی میرم و کشته نمی شوم مگر به دست شقی ترین فرد
 این امت، همان طور که شتر و نافع خدا را شقی ترین فرد قوم نمود پی کرد و کشت.

زبیر به نزد علی علیه السلام رسید حضرت فرمود: طلحه کجاست؟ او نیز باید بیاید.

طلحه نیز خود را به آن حضرت رسانید. سپس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند
 می دهم آیا شما دو تن و دانایان آل محمد صلی الله علیه و آله و عایشه دختر ابوبکر نمی دانید که اصحاب
 جمل و نهروان از زبان مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله مورد لعن قرار گرفته اند و هرکس افترا و
 تهمت ببندد زیان می بیند؟

زبیر گفت: چطور ما از ملعونین هستیم در حالی که اهل بهشتیم؟

از شما دو نفر رفیق دیگرش را قبول نداشت؟ بگوئید ببینم چه چیز باعث شده که اعراب بیابان‌نشین را برای جنگ با من دعوت کنید؟

طلحه گفت: ای مرد! ما در شورا شش نفر بودیم که یک نفرمان از دنیا رفت و یکی دیگر هم کشته شد و اکنون چهار نفر هستیم که همگی از قبول تو آکراه داریم.

علی علیه السلام فرمود: این امر ضرورتی برای من ندارد، هنگامی که ما در شورا بودیم امور در دست دیگران بود ولی امروز در دست من است. به نظر تو، آیا اگر من بعد از بیعت با عثمان می‌خواستم خلافت را به شورا تبدیل کنم، چنین حقی داشتم؟
طلحه گفت: نه.

علی علیه السلام فرمود: چرا؟

طلحه گفت: برای اینکه تو با اختیار بیعت کردی.

علی علیه السلام فرمود: چطور با اختیار بیعت کردم آن هم در حالی که انصار با شمشیرهای کشیده می‌گفتند: اگر کار را تمام کردید و با کسی از میان خودتان بیعت کردید [که هیچ] و گرنه همه شما را گردن می‌زنیم؟ آیا هنگامی که شما دو تن با من بیعت می‌کردید کسی چنین سخنی به تو و یارانت گفت.

دلیل من بر اجباری بودن بیعتم (با عثمان) روشن‌تر از دلیل توست که همراه با رفیقت با اختیار و بدون اجبار با من بیعت کردید. شما مجبور نبودید ولی قبل از همه با من بیعت کردید و کسی هم به شما نگفت که باید بیعت کنید و گرنه شما را می‌کشیم.

طلحه پس از این سخنان به لشکر خود بازگشت و جنگ در گرفت، طلحه کشته شد و زیر فرار کرد.

حدیث سی‌ام

نمونه‌ای از هزاران باب علم علی علیه السلام

آبان می‌گوید سلیم گفت: شنیدم که ابن عباس می‌گفت: حدیثی از علی علیه السلام شنیدم که تفسیر آن را نفهمیدم. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری‌اش که به واسطه آن به شهادت رسید، کلید هزار باب از علم را مخفیانه به من آموخت که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می‌شد.

من در ذی قار، داخل خیمه علی علیه السلام نشسته بودم. آن حضرت امام حسن علیه السلام و عمار را برای دعوت مردم به جنگ، فرستاده بود. [در این مورد] علی علیه السلام رو به من کرده و فرمود: ای ابن عباس، حسن علیه السلام در حالی که یک یا دو نفر کمتر از یازده هزار نفر همراه اویند بر تو وارد خواهد شد.

من پیش خود گفتم: اگر آنچه علی علیه السلام فرمود درست باشد، این امر یکی از آن هزار باب علم است.

هنگامی که امام حسن علیه السلام همراه با آن سپاهیان به ما نزدیک شد به استقبال آن حضرت رفتم و به نویسنده لشکر که نام سپاهیان در دست او بود گفتم: چند نفر همراه شما هستند؟ او گفت: یک یا دو نفر کمتر از یازده هزار نفر.^۱

۱ و ۲. در هر مورد تردید از دیگران است نه علی علیه السلام که پیامبر هزار باب علم را به او آموخته است، در مورد اول تردید بین یک یا دو نفر از ابن عباس است و در مورد دوم هم با ابن عباس مرتد شده و با نویسنده لشکر.

حدیث سی و یکم حدیث سلونی قبل آن تفقدونی

آبان از قول سلیم نقل می‌کند که او گفت: در مسجد کوفه در خدمت علی علیه السلام نشسته بودم در حالی که مردم نیز در اطراف آن حضرت بودند. در این هنگام حضرت فرمود: پهرسید از من، پیش از آن که مرا از دست بدهید. از من درباره کتاب خدا سؤال کنید که به خدا سوگند هیچ آیه‌ای از کتاب خداوند متعال نازل نشد مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای من قرائت نمود و تأویل و تفسیر آن را به من آموخت.

ابن الکواکب گفت: پس آیه‌هایی که در غیبت تو نازل می‌شد چه می‌شود؟

علی علیه السلام فرمود: بلی، رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی را که در غیاب من نازل می‌شد نگه می‌داشت و هنگامی که من نزد آن حضرت می‌رفتم به من می‌فرمود: ای علی، بعد از رفتن تو خداوند این آیات را نازل کرده است و سپس آن‌ها را برابیم می‌خواند آنگاه می‌فرمود: تأویل آن نیز چنین است و همه آن را به من آموخت.

حدیث سی و دوم

شرح فرقه‌های مختلف یهود و نصاری و مسلمین از زبان علی علیه السلام

آبان می‌گوید سلیم گفت: شنیدم که علی علیه السلام از رئیس یهودیان سؤال فرمود: شما به چند فرقه تقسیم شده‌اید؟

او گفت: بر فلان تعداد و فلان گروه.

علی علیه السلام فرمود: دروغ گفتی. آنگاه روبه مردم کرده و فرمود: اگر شرایط حکومت برای من مهیا می‌شد، بین اهل تورات با تورانشان و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل قرآن با قرآنشان قضاوت می‌کردم.

یهودیان به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که هفتاد فرقه از آنان در آتش جهنم جای دارند و یک فرقه در بهشت، آن یک فرقه کسانی هستند که پیرو یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام شدند.

مسیحیان نیز به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه آنان در آتش جهنم جای دارند و یک فرقه در بهشت و آن یک فرقه کسانی هستند که پیرو شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام شدند. این امت (یعنی امت اسلام) به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند که هفتاد و دو فرقه آنان در آتش جهنم جای دارند و یک فرقه در بهشتند و آن یک فرقه کسانی هستند که از وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله تبعیت و پیروی کردند. در این هنگام حضرت با دست به سینۀ خود می‌زد.

سپس حضرت فرمود: سیزده فرقه از آن هفتاد و سه فرقه اهل محبت و دوستی با من هستند که [از میان آنان نیز] یک فرقه در بهشت جای دارند و دوازده فرقه دیگر در آتش جهنم.

حدیث سی و سوم

مهمترین شنیده ابن عباس از علیؑ

ابان می‌گوید سلیم بن قیس گفت: به ابن عباس گفتم: به من بگو که مهمترین چیزی که از علیؑ شنیده‌اید چه مطلبی است؟

سلیم [در ادامه] می‌گوید: او در جواب روایتی را به من گفت که خودم آن را از علیؑ شنیده بودم.

آن حضرت فرموده بود: روزی رسول خداﷺ در حالی که کتاب در دست داشت مرا به نزد خود خواند و فرمود: ای علی، این کتاب نزد تو باشد. من عرض کردم: این چه کتابی است ای پیامبر خدا؟

فرمود: کتابی است که خداوند آن را نوشته است و در آن نام‌های اهل سعادت و اهل شقاوت از امت من آمده است. خداوند به من امر فرمود که آن را به تو بسپارم.

حدیث سی و چهارم

حادثه یوم الہریرا و حوادث پس از آن از زبان سلیم

ابان می‌گوید: [در طحّ سؤالاتی که از سلیم کردیم] از او روایتی شنیدم که اینگونه آغاز شد. از او پرسیدم: آیا در صفین حاضر بودی؟

گفت: آری.

گفتم: آیا در روز هریر نیز آنجا بودی؟

گفت: آری.

گفتم: آن موقع چند سال داشتی؟

گفت: چهل سال.^۲

گفتم: خدا تو را بیمارزد جریان را برایم نقل کن!

خطبة مالک اشتر

سلیم گفت: آری. هر چیزی را که فراموش کنم این حدیث را فراموش نمی‌کنم. سپس

۱. یوم الہریرا: سخت‌ترین روز از روزهای جنگ صفین است که افراد زیادی از میان هر دو لشکر حق و باطل در آن کشته شدند و پس از آن بود که صلح اجباری و جریان حکمت به امیرالمؤمنینؑ تحمیل شد.

۲. با توجه به این که جنگ صفین در سال ۳۶ هجری به وقوع پیوست و اینکه سلیم خود را در آن زمان چهل ساله معرفی می‌کند این مطلب بدست می‌آید که سلیم در حدود چهار سال قبل از هجرت متولد شده است.

گریه کرد و گفت: دشمن صف کشید ما نیز صف کشیدیم. در این هنگام مالک اشتر در حالی که سوار بر اسب سیاه و قوی خود بود و سلاح خود را بر آن آویزان کرده بود بیرون آمد و با نيزه‌ای که در دستش بود و آن را بالای سر حرکت می داد به منظم کردن لشکر پرداخت و گفت: صف‌های خود را مرتب و محکم کنید. وقتی که دسته‌ها تشکیل شد و صفوف منظم گردید، مالک با اسب خود پیش آمد و در میان دو صف (خودی و دشمن) ایستاد و در حالی که پشت به اهل شام و رویه ماکرده بود حمد و ثنای الهی را به جای آورد و بر پیامبر اکرم ﷺ درود و رحمت فرستاد و سپس گفت:

اما بعد، این از قضا و قدر الهی است که ما در این قسمت از زمین جمع شده‌ایم و این به خاطر اجل‌هایی است که نزدیک شده و امری است که پیش آمده، سیاستگذار و [فرمانده] ما در این جنگ آقای مسلمانان، امیرمؤمنان و بهترین اوصیاء، پسر عمومی پیامبرمان و برادر و وارث اوست و شمشیرهای ما، شمشیرهای خدا است. و اما رئیس آنان (دشمنان) پسر خورنده جگرها و پناهگاه نفاق و باقی‌مانده [جنگ] احزاب است که آنان را به سوی شقاوت و آتش جهنم هدایت می‌کند.

ما به امید ثواب خداوند با آنان می‌جنگیم و آنان منتظر عقاب هستند.

پس آن هنگام که غبار جنگ برخاست و مبارزه آغاز شد و اسب‌ها بر کشتگان ما و کشتگان دشمن تاخندت در جنگ با آنان از خداوند امید پیروزی داریم، پس [در طول جنگ] جز همه و غوغای جنگ چیزی نشنوم.

ای مردم! چشم‌ها را بر هم گذارید و دندان‌های پیشین را بر هم فشار دهید که این کار در زدن سرها قدرت بیشتری ایجاد می‌کند، باروی خود به استقبال دشمن بروید. قبضه شمشیرهایتان را در دست راست بگیرید و بر سرها فرود آورید و با نيزه‌ها بر پایین سینه چپ ضربه وارد کنید که آنجا کشنده است. به شدت حمله کنید مانند قومی که برای انتقام خون پدران و برادران خود حمله می‌کنند تا دچار ذلت نشوید و در دنیا ننگ و عار به سراغتان نیاید.

پس از آن دو لشکر با هم درگیر شدند و جنگ بزرگی در گرفت و با هفتاد هزار نفر کشته از

بزرگان عرب از هم جدا شدند.

واقعه روز هریز در روز پنج‌شنبه اتفاق افتاد و از زمان بالا آمدن خورشید تا پایان نلک اول شب ادامه داشت و در طول این مدت که دو لشکر با هم درگیر بودند حتی یک سجده هم برای خدا انجام نشد و وقت چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء گذشت!

خطبه امیرالمؤمنین ﷺ پس از جنگ

سلیم می‌گوید: سپس علی ﷺ برای ایراد خطبه به پا خاست و فرمود: ای مردم کار شما و دشمنانان به جایی رسیده است که می‌بینید و جز یک نفس آخر چیزی نمانده و کارها وقتی پیش آیند آخرشان را با اولشان می‌سنجند. این قوم بدون دین و مذهب در برابر شما مقاومت کردند تا اینکه کارتان به اینجا رسید که می‌بینید. من انشاءالله فردا به سراغ آنان می‌روم و آنان را در پیشگاه الهی به محاکمه می‌کشم.

عکس‌العمل معاویه و نقشه شوم عمرو عاص

این خیر به معاویه رسید. او [از شنیدن این خیر] ناله بلندى سرداد و خود و یارانش و اهل شام بسیار سرشکسته شدند. در این هنگام معاویه، عمرو بن عاص را نزد خود فراخواند و به او گفت: ای عمرو، همین یک شب را فرصت داریم که صبح فرا برسد چه پیشنهادی داری؟

عمرو گفت: می‌بینم که مردان کم شده‌اند و آنان که باقی مانده‌اند توان مقاومت در برابر مردان علی ﷺ را ندارند. تو هم مثل علی ﷺ نیستی، او برای چیزی با تو می‌جنگد و تو برای چیزی دیگر با او می‌جنگی. تو بقاء را می‌خواهی و او فناء را.

اگر علی ﷺ بر اهل شام پیروز شود از او نمی‌ترسند. ولی اگر تو بر اهل عراق پیروز گردی از

۱. البته این بدین معناست که چون سپاه مسلمانان در حال جنگ سختی بودند فرصت بجا آوردن نماز به صورت معمول که همراه با رکوع و سجده است نبود و باید نماز را به صورت نماز خوف که رکوع و سجده ندارد بجا می‌آوردند و این به معنای فضا شدن نماز آنان نیست.

تو می ترسند با این حال موقعیتی را برای آنان پیش بیاور که اگر آن را رد کنند دچار اختلاف شوند و اگر بپذیرند باز هم دچار اختلاف شوند. آنان را به سوی کتاب خدا دعوت کن. قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بالا ببر که در این صورت به خواسته خود خواهی رسید. من این خدعه را از قبل برای تو ذخیره کرده بودم.

معاویه مقصود او را فهمید و گفت: راست گفتی. ولی فکری به نظرم رسیده که می خواهم با آن علی علیه السلام را فریب دهم و [نقشام] این است که حکومت شام را به عنوان مصالحه از او بخواهم. زیرا اولین چیزی که مرا از آن بر حذر داشت و از من گرفت همین بود. عمرو خندید و گفت: ای معاویه، تو کجا و فریب دادن علی علیه السلام کجا؟ ولی اگر می خواهی نامه بنویسی بنویس.

نامه معاویه به علی علیه السلام

سلب می گوید: معاویه در نامه‌ای که به علی علیه السلام نوشت و توسط مردی از اهل سکا سب که نام عبدالله بن عقبه برای آن حضرت فرستاد چنین آورد:

اما بعد، اگر تو می دانستی که جنگ کار ما و تو را به اینجا که اکنون رسیده می رساند و ما نیز این را می دانستیم هیچ کدام در حق دیگری چنین جنابیی را مرتکب نمی شدیم و اگر عقل هایتان بر ما غالب شود فرصتی باقی است که گذشته را جبران و آینده را اصلاح کنیم. من شام را از تو خواستم به شرط آن که مرا به اطاعت و بیعت خود مجبور نسازی. ولی تو آن را از من دریغ کردی و خداوند آنچه را که تو به من ندادی عطایم کرد. من آن چه را که دیروز از تو خواسته بودم امروز هم از تو می خواهم چرا که تو از بقاء، چیزی جز آنچه من امیدوارم امید نداری و از فناء نمی ترسی و ما فرزندان عبدمناف هستیم و هیچ یک از ما فضیلتی بر دیگری ندارد که به سبب آن عزیزی ذلیل شود و ذلیلی به برتری برده شود. والسلام.

پاسخ علی علیه السلام به نامه معاویه

سلب می گوید: هنگامی که علی علیه السلام نامه معاویه را خواند، خندید و فرمود: از معاویه و نیزنگی که در قبال من به کار برده تعجب می کنم.

سپس نویسنده اش عبدالله بن ابی رافع را صدا زده و به او فرمود: بنویس:

اما بعد، نامه‌ات به دستم رسید، در آن نوشته بودی که اگر تو می دانستی که جنگ کار ما و تو را به اینجا که اکنون رسیده می رساند هیچ کدام در حق دیگری چنین جنابیی را مرتکب نمی شدیم. ای معاویه! ما و تو در مرحله نهایی جنگ هستیم و هنوز به پایان آن نرسیده ایم. و اما اینکه شام را از من خواسته بودی، آنچه را که دیروز به تو ندادم امروز هم نخواهم داد و اینکه گفته‌ای ما در ترس و امید برابر هستیم [درست نیست] چرا که تو در شگ خود قوی تر از من در یقین نیستی و اهل شام نیز نسبت به دنیا حریص تر از اهل عراق نسبت به آخرت نیستند.

و اما اینکه گفته‌ای: ما فرزندان عبدمناف هستیم و هیچ یک فضیلتی بر دیگری نداریم. در مورد ما اینگونه است ولی، امیه مانند هاشم و حرب مانند عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نبودند و آزاد شده مانند هجرت کننده و منافق مانند مؤمن و اهل باطل مانند اهل حق نیست. مقام فضیلت نبوت که به وسیله آن بر عرب حاکم شدیم و عجم را تحت سلطه خود در آوردیم در دستان ماست. والسلام.

عکس العمل معاویه و عمرو عاص از پاسخ علی علیه السلام

هنگامی که نامه علی علیه السلام به معاویه رسید او آن را از عمرو عاص پنهان کرد ولی بعد او را فراخواند و نامه را برایش قرائت کرد. عمرو نیز او را به خاطر این کار سرزنش کرد زیرا قبلاً او را از نوشتن نامه به علی علیه السلام نهی کرده بود و هیچ یک از قریش بعد از آن روز که علی علیه السلام عمرو عاص را از اسبش به زمین انداخت بیشتر از عمرو به آن حضرت احترام نمی گذاشت.

عمرو عاص پس از سرزنش معاویه این اشعار را در شماعت او خواند:

أَلَا فُوْءُكَ يَا بَنِي هِنْدٍ
 أَنْطَمَعُ لَا أَبَا لَكَ نَسِي عَالِي
 وَ تَرْجُو أَنْ تُخَادِعَهُ بِشُكِّ
 وَ قَدْ كَفَفَ الْفِتْنَاءَ وَ جَوَّ عَرَبِيَا
 يَسْأَلُ لَهَا إِذَا رَجَعَتْ إِلَيْهِ
 فَمَا يَنْزِدُهَا وَأَوْلَاهَا وَزُودَهَا
 وَ مَا هِيَ مِنْ أُمَّسِ حَسَنِ يَنْكُرُ
 وَ كُنْتُ لَهُ مَعَالَةَ مُشْتَكِي
 طَلَيْتَ الشَّامَ عَشْبَكُ يَا بَنِي هِنْدٍ
 وَ لَوْ أَعْطَاكَهَا مَا أُرْذِنْتُ عَزَا
 فَسَلِّمْ تَكْبِيرُ بِهَذَا الزَّوْأِي عُوْدَا

ای پسر هند، جزای تو و هر کسی که حال بدی دارد با خدا باشد.

ای بی پدر آیا تو درباره علی علیه السلام طمع می کنی در حالی که آهن بر آهن کوبیده شده است.

تو امیدواری که با شکر او را فریب دهی و او از تهدید تو بترسد.

و حال آن که او نقاب از چهره کنار زده و جنگی پدید آورده که از ترس آن موی سر بچه تازه به دنیا آمده سفید می شود.

و او به جنگ هنگامی که به سوی او باز می گردد و با ضربه نیزه ها با این مردم مقابله می کند می گوید: دوباره بزرگد.

پس اگر جنگ پیش آید او اولین کسی است که وارد آن می شود و اگر جنگ پایان یابد او دیگر وارد آن نمی شود.

این امر از ابوالحسن علیه السلام غیر عادی نیست و از بدی تو این مطلب بعید نیست.

تو مانند شخص بیچاره ضعیف القلی که رنگ قلبش پاره شده با او سخن گفتی.

تو شام را از او طلب کردی و این بر بدی و بی فکری تو ای پسر هند کفایت می کند.

اگر او آن را به تو می داد هم، چیزی بر عزتت نمی افزود حال که از افزون طلبی ات چیزی هم عایدت نشده

است.

تو باین فکر خود، چوبی را نه بلکه حتی کمتر از یک چوب را هم شکستی و همان شد که فلا بود.

معاویه [پس از شنیدن این اشعار گفت: به خدا قسم مقصودت را از این سخنان فهمیدم. عمرو گفت: مقصودم چه بود؟

معاویه گفت: ایراد گرفتن بر نظر من^۱ و مخالفت با آن و احترام به علی علیه السلام به خاطر آن روزی که تو را در مبارزات با او مفتضح ساخت.^۲

عمرو عاص خنديد و گفت: مخالفت و سرپیچی از نظر تو درست اما درباره مفتضح شدنم [باید بگویم] کسی که به مبارزه علی علیه السلام رفته باشد مفتضح نشده است اگر تو هم چنین می خواهی انجام بده (یعنی به مبارزه علی علیه السلام برو).

معاویه دیگر ساکت شد و این گفتگو در میان اهل شام مشهور شد.

۱. در نسخه های که علامه مجلسی در بحار آن را نقل کرده در این قسمت چنین آمده است: معاویه گفت: بر نظر من که مخالف نظر تو بود و تو از آن سرپیچی کردی ایراد گرفتی و از تو تعجب می کنم که رأی و نظر مرا بی ارزش می پنداری و به علی علیه السلام که تو را مفتضح ساخته احترام می گذاری. عمرو گفت: این که نظرت را بی ارزش می پندارم درست ولی در مورد احترام به علی علیه السلام باید بگویم تو خود بر شایستگی علی علیه السلام برای احترام از من آگاه تری اما تو آن را پنهان می کنی و من آشکارش می کنم و اما مفتضح شدنم...

۲. مفتضح شدن عمرو بدین صورت اتفاق افتاد که در یکی از مراحل جنگ صفین که عمرو با علی علیه السلام مواجه شده بود، از آنجا که توان مبارزه با آن حضرت را در خود نمی دید برای نجات خود و فرار از مقابل حضرت از اسبش پایین پرید و لباسش را به کناری زد و بر زمین نشست و پاهایش را بالا گرفت در این هنگام علی علیه السلام روی خود را از او برگرداند تا چشمش به عورت او نیفتد عمرو نیز از فرصت استفاده کرد و از مقابل آن حضرت گریخت وقتی این خبر به معاویه رسید عمرو را مورد طعنه و سرزنش خود قرار داد.

کافران آن را نپسندند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام یاران خود را برای جنگ تشویق نموده و فرمود: اینان از موقعیتی که دارند جدا نخواهند شد مگر با فرود آمدن نیزه‌هایی که دل‌ها را از جا برکنند و ضربه‌هایی که سرها را بشکافد و بینی‌ها و استخوان‌ها را خرد کند و موجب افتادن مچ دست‌ها شود و اینکه پیشانی‌هایشان با شمشیرهای آهنین برخورد نماید و ابروانشان بر روی سینه‌ها و چانه‌ها و گلوهایشان پخش شود، کجایند دین‌داران و طالبان اجر و ثواب؟

پس از این خطبه لشکری متشکل از چهار هزار نفر برای آن حضرت مهیا شد و حضرت محمد بن حنفیه را نزد خود فراخواند و به او فرمود: پسر، همراه این پرچم با طمأنینه و آرامش حرکت کن تا نوک نیزه‌ها را در سینه‌های آنان فرار دهی پس از آن صبر کن تا فرمان من برسد. محمد نیز چنین کرد و [در این فاصله] علی علیه السلام سپاه دیگری مانند قبل آماده کرد، هنگامی که محمد نزدیک دشمن رسید و نوک نیزه‌ها را روی سینه آنان فرار داد امیرالمؤمنین علیه السلام به سپاهی که آماده کرده بود فرمان داد که با آنان به دشمن حمله کنند و بر دشمن فشار بیاورند بدین ترتیب محمد و همراهان او رودر رو با دشمن مقابله کردند و آنان را از جایگاهشان بیرون کرده و بیشترشان را کشتند.

حدیث سی و پنجم

ناسزاگویی شامیان به امیرالمؤمنین علیه السلام

ابان می‌گوید: سلیم گفت: روزی گذر امیرالمؤمنین علیه السلام بر جماعتی از لشکریان شام که ولید بن عقبه بن ابی معیط هم در میان آنان بود افتاد. آنان مشغول ناسزاگویی به آن حضرت بودند. وقتی این خبر به گوش حضرت رسید در میان یاران خود که به جنگ شامیان آمده بودند ایستاد و به آنان فرمود:

در حالی که آرامش قلب و سیمای صالحان و وقار اسلام را در خود دارید به سوی اینان حرکت کنید که نزدیکترین ما در جهل به خدا و جرات بر او و غفلت از او کسانی هستند که رئیسشان معاویه و پسر نابغه (عمر و عاص) و ابوالاعور سلمی و ابن ابی معیط شرایخوار و خدّ خورده در اسلام و رانده و تبعید شده‌ای مانند مروان باشد اینان کسانی هستند که ایستاده‌اند و دشنام می‌دهند، اینان قبل از این با من نجنگیده‌اند ولی دشنام داده‌اند و آن زمانی بوده که من آنان را به اسلام دعوت می‌کردم و آنان مرا به پرسشش پت‌ها می‌خواندند. خدا را شکر می‌کنم به خاطر جنگی که فاسقان مرا به آن دعوت می‌کنند. این مسأله مهمی است که فاسقان منافقی که نزد ما غیرقابل اعتماد بوده و از جانب آنان بر اسلام می‌ترسیم بر گروهی از این امت خدعه کردند و علاقه به فتنه را در قلوب آنان جای دادند و دل‌هایشان را به سوی باطل متمایل ساختند تا اینکه این جنگ را برای ما بوجود آوردند و سعی کردند که نور خدا را خاموش کنند در حالی که خدا نورش را کامل خواهد کرد هر چند

پس از آن رسول خدا ﷺ فرمود: ای برادرم! بشارت بده. - این مطالب را در حالی بیان می فرمود که اصحاب آن حضرت در اطراف او می شنیدند. -

علی علیه عرض کرد: خداوند به تو بشارت خیر دهد ای رسول خدا ﷺ و مرا فدای تو گرداند!

رسول خدا ﷺ فرمود: من چیزی از خدا نخواسته‌ام مگر اینکه آن را به من داده است و نیز برای خود چیزی از خدا طلب نکردم مگر اینکه مثل آن را برای تو نیز خواستم. من از خدا خواستم که بین من و تو برادری قرار دهد و خدا چنین کرد و از او خواستم که تو را بعد از من ولی تمام مؤمنان قرار دهد و خدا چنین کرد و از او خواستم از آنجا که لباس نبوت و رسالت را بر من پوشانده، لباس وصایت و شجاعت را نیز بر تو ببوشاند که چنین کرد.

از او خواستم که تو را وصی و وارث و خزانه دار علم من قرار دهد و او چنین کرد و از او خواستم که تو را نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی قرار دهد و نیروی بازوان مرا به وسیله تو قوی تر نماید و تو را در کار و وظیفه من شریک قرار دهد و او چنین کرد.

جز اینکه [به من فرمود] پیامبری بعد از من نیست و من به آن راضی شدم و همچنین از خدا خواستم که تو را همسر دختر من و پدر فرزندانم قرار دهد و او تو را اینگونه قرار داد. در این هنگام مردی به رفیقش گفت: دیدی از خدا چه خواست؟ به خدا قسم اگر از پروردگارش می خواست که فرشته‌ای را برای یاری او در مقابل دشمنانش نازل کند و با گنجی را به روی او بگشاید تا خود و اصحابش که به آن احتیاج دارند از آن بهره‌مند شوند بهتر از آن چیزی بود که از خدا خواسته است.

دیگری هم گفت: به خدا قسم یک پیمانۀ خرما بهتر از آن چیزی است که از خدا خواسته است.

حدیث سی و ششم فضائلی از امیرالمؤمنین* از زبان مقداد

آبان از سلیم نقل می کند که گفت: از مقداد درباره علی علیه سؤال کردم. او گفت: پیش از زمانی که رسول خدا ﷺ به همسران خود دستور رعایت حجاب را بدهد همراه آن حضرت به مسافرت رفته بودیم. در این سفر علی علیه به آن حضرت خدمت می کرد و کسی جز او خادم حضرت نبود. رسول خدا ﷺ در این سفر یک لحاف بیشتر نداشت و عایشه هم همراه او آمده بود. برای همین شب‌ها رسول خدا ﷺ بین علی علیه و عایشه می خوابید و همان یک لحاف را روی خود می کشیدند و در نیمه‌های شب که آن حضرت از خواب بیدار می شد وسط لحاف را با دستان خود بین علی و عایشه به پایین فشار می داد تا به زیراندازی که روی آن خوابیده بودند می چسبید. سپس رسول خدا ﷺ می ایستاد و مشغول نماز می شد.

شبی علی علیه دچار تب شد و نتوانست آن شب را بخوابد. رسول خدا ﷺ نیز به خاطر او بیداری کشید و شب را اینگونه گذراند که گاهی نماز می خواند و گاهی به علی علیه سرمی زد و حالتش را می پرسید تا اینکه صبح فرا رسید.

هنگامی که نماز صبح را با اصحاب خود به جا آورد فرمود: خدایا علی علیه را شفا بده و او را سلامت بدار که از دردی که داشت مرا هم بیدار نگه داشت. پس علی علیه عافیت یافت و چنان از بند بیماری خود رها شد که سرزنده و با نشاط گردید.

[کنون در حضور من] می‌گویند: ای معاذ بشارت باد آتش، بر تو و آن یارانت که گفتید: اگر رسول خدا ﷺ بمیرد و یا کشته شود خلافت را از دسترس علیؓ دور می‌کنیم تا به آن دست نیابد، یعنی تو و عتیق و عمر و ابوعبیدالله و سالم.

گفتم: ای معاذ شما کی چنین سخنی گفتید؟

او گفت: در حجة الوداع بود که گفتیم: تا وقتی که زنده‌ایم یکدیگر را در مقابل علیؓ یاری می‌کنیم تا او به خلافت نرسد. هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت نمود من به آنان گفتم: من قوم خود یعنی انصار را با شما همراه می‌کنم شما نیز قریش را با من همراه کنید. در زمان رسول خدا ﷺ نیز بشیر بن سعد و اسید بن حضیر را برای این کار دعوت کرده بودم. آن‌ها هم در این مورد با من بیعت کرده بودند.

من [دوباره] گفتم: ای معاذ حتماً دچار هذیان شده‌ای.

او هم گفت: صورتم را بر خاک بگذار بعد شروع کرد به وای و بیل گفتن و آن قدر گفت که بالأخره از دنیا رفت.

سخنان ابو عبیده جراح و سالم ابی حذیفه هنگام مرگ

سلیم می‌گوید ابن غنم به من گفت: به خدا قسم من این ماجرا را قبل از تو غیر از دو نفر به هیچ‌کس دیگر نگفتم. چرا که من از آنچه که از معاذ شنیدم وحشت کردم و پس از آن جریان به حج رفتم. و در آنجا با کسی که هنگام مرگ ابی عبیده و سالم مولی ابی حذیفه به امور آنان رسیدگی می‌کرد ملاقات نمودم.

به او گفتم: مگر سالم در روز یمامه کشته نشد؟

گفت: آری. ولی هنوز رمقی برایش باقی مانده بود که ما او را بر دوش خود حمل کردیم. سپس آن دو (که متولی مرگ ابی عبیده و سالم مولی حذیفه بودند) جریانی مثل جریان معاذ را بدون اینکه چیزی بر آن افزوده و یا کم کرده باشند برایم تعریف کردند و از قول آن دو عین همان سخنانی را که معاذ گفته بود نقل کردند.

حدیث سی و هفتم

سخنان اصحاب صحیفه ملعونه هنگام مرگ

آبان می‌گوید شنیدم که سلیم بن قیس می‌گفت: از عبدالرحمن بن غنم آزدی ثمالی پدر زن معاذ بن جبل - که دخترش همسر معاذ بود. یعنی فقیه‌ترین و پرنشاط‌ترین فرد اهل شام شنیدم که گفت: معاذ بن جبل از مرض طاعون مرد و من هنگام مرگش نزد او بودم. آن روز مردم درگیر بیماری طاعون بودند.

هنگام احتضار معاذ در زمان خلافت عمر بن خطاب جز من کسی در خانه او نبود و من شنیدم که در آن حال بی‌هوشه می‌گفت: وای بر من. من پیش خود گفتم: بیماران طاعونی دچار هذیان شده و سخن بیهوده می‌گویند و حرف‌های عجیب می‌زنند برای همین از معاذ پرسیدم: خدا تو را بیامزد. آیا هذیان می‌گویی؟

گفت: نه. گفتم: پس چرا آه و وایلا می‌کنی؟

گفت: به خاطر قبول ولایت دشمن خدا در مقابل ولی خدا.

گفتم: آن‌ها چه کسانی هستند؟

گفت: من ولایت عتیق (یعنی ابوبکر) و عمر را در مقابل خلیفه رسول خدا ﷺ و وصی او یعنی علی بن ابیطالبؓ پذیرفتم.

گفتم: حتماً هذیان می‌گویی.

گفت: ای پسر غنم به خدا قسم هذیان نمی‌گویم. این رسول خدا ﷺ و علیؓ هستند که

سخنان ابوبکر و عمر هنگام مرگ

ایان می‌گوید سلیم گفت: من تمام گفته‌های این غم را برای محمد ابن ابوبکر تعریف کردم.

او گفت: سخنی را که از من می‌شنوی پنهان کن. شاهد باش که پدر من (ابوبکر) نیز هنگام مرگش سخنانی مثل سخن آنان گفت.

[در آن هنگام] عایشه گفت: پدرم هذیان می‌گوید!

محمد بن ابوبکر [بعد از آن] گفت: روزی عبدالله بن عمر را دیدم و سخنانی را که پدرم هنگام مرگش گفته بود برای او نقل کردم. این را که می‌گویم پنهان کن و به کسی نگو: به خدا قسم پدر من (عمر) نیز عین همان سخن پدرت را [هنگام مرگش] بدون اینکه کم و زیاد شده باشد.

عبدالله بن عمر پس از این سخنان به دلیل اینکه می‌ترسید من آن را به علی رضی الله عنه خبر دهم جریان را توجه کرد و گفت: پدرم هذیان می‌گفت. و این کار را برای این کرده که می‌دانست من علی رضی الله عنه را دوست دارم و به سوی آن حضرت تمایل دارم.

تأیید این حدیث از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از آن نزد امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه رفتم و آنچه را از پدرم شنیده بودم و عبدالله بن عمر برام نقل کرده بود برای آن حضرت تعریف کردم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این مطلب را کسی که از تو و پسر عمر راستگو تر است از قول پدرت و پدر او و از قول ابی‌عبیده و سالم و معاذ برای من نقل کرده است.

عرض کردم: آن شخص کیست یا امیرالمؤمنین علیه السلام؟

فرمود: یکی از کسانی که با من سخن می‌گوید.

محمد بن ابوبکر می‌گوید: فهمیدم که منظور حضرت چیست برای همین گفتم: راست گفتی یا امیرالمؤمنین علیه السلام من گمان می‌کردم انسانی این مطلب را برای تو نقل کرده در حالی

که وقتی پدرم این سخنان را می‌گفت کسی جز من نزد او نبود. سلیم بن قیس می‌گوید به عبدالرحمن بن غنم گفتم: معاذ از مرض طاعون مُرد، ابو عبیده بن جراح از چه مرضی فوت کرد؟

او گفت: از مرض دُبُئله^۱.

گزارش مرگ ابوبکر از زبان پسرش محمد

سلیم می‌گوید: با محمد بن ابوبکر ملاقات کردم و از او پرسیدم: آیا هنگام مرگ پدرت کس دیگری غیر از برادرت عبدالرحمن و عایشه و عمر نیز حاضر بود؟ و آیا آن‌ها نیز آنچه را که تو از پدرت شنیدی، شنیدند؟

گفت: چیزهایی از او شنیدند و گریه کردند و گفتند: هذیان می‌گوید ولی تمام چیزهایی که من شنیدم آن‌ها نشنیدند.

پرسیدم: چه چیزی از او شنیدند؟

گفت: وقتی [پدرم] صدا به وای و ویل بلند کرد عمر به او گفت: ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را چه شده است که صدا به وای و ویل بلند کرده‌ای؟

او گفت: این محمد صلی الله علیه و آله و علی رضی الله عنه هستند که مرا به آتش بشارت می‌دهند و در حالی که صحیفه‌ای را که ما در کعبه در مورد آن هم پیمان شدیم در دست دارند و می‌گویند: حَقّاً که به این صحیفه عمل کردید و تو و یارانت بکذبگر را در مقابل ولی خدا یاری کردید.

پس بشارت باد بر تو آتش در پایین‌ترین درجات جهنم.

وقتی عمر این سخن را شنید در حالی که از خانه خارج می‌شد گفت: او دارد هذیان می‌گوید.^۲

۱. مرضی شبیه طاعون است که در داخل بدن ایجاد می‌شود و همراه با زخم و کشته است.

۲. ابن سیره و روشن عمر بود که هرگاه از جانب کس در موقبت سخت و دشواری قرار می‌گرفت به این سخن که می‌گفت: «هذیان می‌گوید» پناه می‌برد و به جان خودم سوگند که چه راه فرار خوبی است برای کسانی که در این مواقع هیچ چاره‌ای ندارند همانطور که او این کار را هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله کتفی خواست تا چیزی بنویسد که کسی گمراه نشود انجام داد و به آن حضرت نعمت زده و گفت: هذیان می‌گوید (حاشیه

[پدرم] گفت: نه به خدا سوگند هذیان نمی گویم.

عمر گفت: تو دومین نفر آن دو نفر، که با هم در غار بودند هستی!^۱
 ابوبکر گفت: باز هم این سخن را می گوئی؟ آیا برایت نقل نکردم که محمد و نگفت
 رسول خدا^ﷺ. هنگامی که با او در غار بودم به من گفت: من کشتی جعفرین ابی طالب و
 اصحابش را می بینم که در دریا سیر می کنند.

گفتم: آن را به من هم نشان بده. پس او صورت مرا مسح کرد و من کشتی را دیدم و در آن
 لحظه یقین کردم که او (یعنی پیامبر^ﷺ) ساحر است.^۲
 عمر گفت: ای فرزندان ابوبکر! پدرتان هذیان می گوید.

سخنانی که از او می شنوید پنهان کنید.^۳ تا اهل این خانه (یعنی اهل بیت پیامبر^ﷺ) شما
 را شماتت و سرزنش نکنند.

پس او و برادرش از خانه خارج شدند تا برای نماز وضو بگیرند و اینجا بود که من سخنی
 از پدرم شنیدم که دیگران نشنیدند و هنگامی که من با پدرم خلوت کردم به او گفتم: ای پدر
 بگو لا اله الا الله او گفت: هرگز نمی گویم و نمی توانم بگویم تا این که وارد تابوت شوم. وقتی
 نام تابوت را برد گمان کردم که دارد هذیان می گوید برای همین گفتم: کدام تابوت؟

گفت: تابوتی از آتش که با قفلی از آتش درب آن را بسته اند و دوازده مرد در آن قرار دارند
 از جمله من و این رفیق.

(محقق)

۱. اشاره به همراهی ابوبکر در غار و کتابه از اینکه او نیز مانند رسول خدا^ﷺ که کشف خواسته بود هذیان
 می گوید.

۲. در نسخه ای که علامه مجلسی در بحار آورده چنین آمده است: ابوبکر گفت: بعد از دیدن کشتی یقین کردم که
 او (پیامبر) ساحر است ولی آن را پنهان کردم تا اینکه در مدینه تو (عمر) را دیدم و جریان را به تو گفتم و با
 هم متفق شدیم که پیامبر ساحر است...

۳. ببینید چگونه عمر به طور علنی و آشکارا هنگامی که پیامبر کتفی در خواست می کند تا راه هدایت همیشگی
 را بنویسد به رسول خدا^ﷺ توهین کرده و می گوید: آن هذیان می گوید. آن هم پیامبری که خداوند درباره او
 فرموده: «و ما ينطق عن الهوى» یعنی او هرگز سخن باطل نمی گوید! اما گویی مقام ابوبکر نزد او بالاتر از
 پیامبر است که در ضمن گفتن همان سخن درباره ابوبکر به فرزندانش می گوید این مطلب را از مردم مخفی
 کنید.

پرسیدم: عمر؟

گفت: آری عمر به علاوه ده نفر دیگر و این تابوت درون چاهی در جهنم قرار دارد که روی
 آن چاه صخره ای وجود دارد هرگاه خداوند بخواهد آتش جهنم را شعله ور سازد آن صخره
 را کنار می کشد.

گفتم: آیا هذیان می گوئی؟

گفت: نه به خدا سوگند هذیان نمی گویم. خدا لعنت کند پسر صهاک (عمر) را، او بود که
 بعد از عرضه شدن ذکر و یاد خدا بر من، مرا از پذیرش آن منع کرد. خدا لعنتش کند که چه
 همنشین بدی است صورتم را به زمین بچسبان.

من صورت او را بر زمین گذاردم و او دائم وای و ویل می گفت تا اینکه [از دنیا رفت و من]
 چشمانش را بستم.^۱ پس از این جریان در حالی که من چشمان او را بسته بودم.

عمر وارد خانه شد و گفت: آیا بعد از رفتن من هم چیزی گفت؟

من آنچه را که پدرم گفته بود برایش تعریف کردم و او گفت: خداوند خلیفه رسول خدا^ﷺ
 را رحمت کند گفته هایش را مخفی کنید که این سخنان هذیان است و شما خاندانی هستید
 که به گفتن هذیان در حال بیماری شهرت دارید.

عایشه هم گفت: راست می گوئی.

سپس همگی گفتند: هیچ کدام از شما چیزی از این سخنان را به گوش کسی نرساند که
 پسر ابوطالب (علی^ﷺ) و اهل بیتش شما را شماتت و سرزنش می کنند.

۱. علامه مجلسی بعد از آوردن این حدیث از قول سلیم بن قیس در بحار ج ۸، ص ۱۹۸ چنین می گوید: این
 روایت یکی از آن مواردی است که موجب شده که بر صحت کتاب سلیم ایراد وارد کنند، زیرا محمد بن
 ابی بکر در سال حجة الوداع به این قول از شیعہ و سنی نقل شده است بنابراین او هنگام مرگ
 پدرش دو سال و چند ماه بیشتر ندانسته است پس چگونه ممکن است بنواعت چنین کلماتی را بگویند و این
 چنین وقایعی را به خاطر آورد، شاید این روایت را نسخه بردار و یا راوی اضافه کرده باشد شاید هم بهتر
 است گفته شود که این امر یکی از معجزات امیرالمؤمنین^ﷺ است که در مورد او اتفاق افتاده، یکی از فضلاء
 نیز گفته است که: من در نسخه ای که از کتاب سلیم به دستم رسیده دیدم که عبدالله بن عمر بوده که پدرش را
 هنگام مرگ موعظه نموده است.

ارتباط امیرالمؤمنین ﷺ با رسول خدا ﷺ و فرشتگان

سلیم می‌گوید: به محمد بن ابوبکر گفتم: به نظر تو چه کسی سخنان این پنج نفر [اصحاب صحیفه ملعونه] را از قول آنان برای امیرالمؤمنین ﷺ نقل کرده است؟
محمد گفت: رسول خدا ﷺ. زیرا علی ﷺ هر شب آن حضرت را در خواب می‌بیند و سخن گفتن رسول خدا ﷺ با او در خواب مانند سخن گفتن آن حضرت با وی در بیداری است. چرا که رسول خدا ﷺ فرموده است: هرکس مرا در خواب ببیند حقیقتاً خود مرا دیده است زیرا شیطان نه در خواب و نه در بیداری به شکل من در نمی‌آید و همین طور نمی‌تواند به شکل یکی از جانشینان من درآید و این تا روز قیامت ادامه دارد.
سلیم می‌گوید: به محمد بن ابوبکر گفتم: چه کسی این حدیث را برایت نقل کرده؟
گفت: علی ﷺ.

گفتم: من هم عین آنچه را که تو از آن حضرت شنیده‌ای از او شنیده‌ام.
سپس به محمد گفتم: شاید فرشته‌ای از فرشتگان خدا این سخنان را برای علی ﷺ تعریف کرده باشد.

او گفت: همین طور است.

پرسیدم: آیا فرشتگان با کسان دیگری غیر از پیامبران هم سخن می‌گویند؟

گفت: مگر قرآن نمی‌خوانی؟

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نُخَذِّتُ ۱»

و ما پیش از تو هیچ رسول و پیامبر و مَخَذِّتُ نفرستادیم مگر اینکه... وَلَا نُخَذِّتُ ۱»

سلیم می‌گوید از او پرسیدم: آیا امیرالمؤمنین ﷺ مُخَذِّتُ است؟

گفت: آری و همین طور حضرت فاطمه ﷺ با این که پیامبر نبود ولی مُخَذِّتُ بود و همین طور ساره همسر حضرت ابراهیم ﷺ فرشتگان را مشاهده کرد که به او مژده ولادت اسحاق

را دادند [وگفتند] که از او نیز یعقوب متولد می‌شود و این در حالی بود که ساره پیامبر نبود.

تأییدی دیگر از امیرالمؤمنین ﷺ برای حدیث

سلیم می‌گوید: بعد از اینکه محمد بن ابوبکر در مصر به شهادت رسید و ما به امیرالمؤمنین ﷺ تعزیت و تسلیت گفتم. من آنچه را که محمد بن ابوبکر برایم نقل کرده بود و نیز آنچه را که عبدالرحمن بن غنم برای من تعریف کرده بود برای آن حضرت نقل کردم. حضرت فرمود: محمد راست گفته است خداوند او را رحمت کند. بدانید که او شهادی است که زنده است و [زرد خدای خود] روزی می‌خورد. ای سلیم جانشینان من بازده مرد از نسل من هستند. [آنان] امامانی هستند که تماشایشان مُخَذِّتُ می‌باشند.

عرض کردم: ای امیرالمؤمنین ﷺ آن‌ها چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: این پسر حسن و بعد از او ابن پسر حسن و پس از او در حالی که دست نواش علی بن حسین ﷺ را که کودکی شیرخوار بود می‌گرفت فرمود این پسر و پس از او هشت نفر از نسل او هستند که یکی بعد از دیگری خواهند آمد. آنان همان کسانی هستند که خداوند به آن‌ها قسم خورده و فرموده است:

«وَأُولَئِكَ ۱»

یعنی سوگند به پدر و فرزندان او.

پس منظور از پدر، رسول خدا ﷺ و من هشتم و مقصود از فرزندان همین یازده نفر جانشینان من هستند.

عرض کردم: ای امیرالمؤمنین ﷺ آیا دو امام در یک زمان جمع می‌شوند؟

حضرت فرمود: آری ولیکن یکی از آن دو (دومی) ساکت است و سخنی نمی‌گوید تا اینکه امام اولی از دنیا برود.

۱. سوره حج: آیه ۵۲، این آیه در بعضی از فرات‌ها اینگونه فرات شده است مراجعه شود به: بحار، ج ۲۶، ص ۶۶، باب ۲ والفردی، ج ۵، ص ۲۲ و...

۲. مُخَذِّتُ به کسی می‌گویند که صدای فرشتگان را می‌شنود ولی خود آن‌ها را نمی‌بیند.

حدیث سی و هشتم

تقسیم امت به سه فرقه حق و باطل و متحیر گمراه

آبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از ابوذر و سلمان و مقداد شنیدم که می‌گفتند: ما نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم و جز ما کسی آنجا نبود. سه نفر از مهاجرین که همگی از اهل بدر بودند^۱ به حضور حضرت وارد شدند.

در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمود: امت بعد از من به سه فرقه تقسیم می‌شوند فرقه‌ای که بر حق‌اند و مثل آنان مثل طلای سرخ است که هرگاه آن را با آتش قالب بگیری بر خلوص و عیار آن افزوده می‌گردد و امامشان یکی از این سه نفر است.

و فرقه‌ای که اهل باطل‌اند و مثلشان، مثل آهن [پاره] است که هرگاه آن را وارد آتش کنید بر کثیفی و ناخالصی آن افزوده می‌شود و امامشان هم یکی از این سه نفر است.

فرقه سوم که گمراه و متحیرند، نه به سوی حق می‌روند و نه به سوی باطل، امام آنان نیز یکی از این سه نفر است.

سلیم می‌گوید: از سلمان و ابوذر و مقداد پرسیدم: آن سه نفر کیستند؟

در جواب گفتند: امام حق و هدایت علی بن ابیطالب ﷺ است و امام گمراهان متحیر سعد [بن ابی وقاص] است، و اما از نام بردن نفر سوم اباء کردند و بر اثر اصرار من فقط با کتا به او را به من شناساندند و من منظور آنان را فهمیدم.

۱. آنگونه که از متن حدیث به دست می‌آید آن سه نفر عبارت بودند از: علی بن ابیطالب ﷺ و ابوبکر و سعد بن ابی وقاص.

حدیث سی و نهم

جریان غدیرخیم از زبان ابوسعید خدری

آبان از قول سلیم نقل می‌کند که گفت: از ابوسعید خدری شنیدم که می‌گفت: رسول خدا ﷺ مردم را در غدیرخیم فراخواند و دستور داد هر چه خار زیر درخت بود کنده شد. آن روز پنجشنبه بود و رسول خدا ﷺ مردم را به سوی خود دعوت کرد و سپس دست علی بن ابیطالب ﷺ را گرفت و آن را بالا برد، تا جایی که من سفیدی زیر بغل رسول خدا ﷺ را دیدم. سپس حضرت فرمود: هرکس که من مولای او هستم علی ﷺ مولای اوست، پروردگارا با هرکس که او را دوست دارد دوست باش و با هرکس که دشمن اوست دشمن باش و هرکس را که او را باری کند باری کن و هر که را که او را تنها و بی‌یاور بگذارد خوار و ذلیلش بگردان. ابوسعید خدری می‌گوید: هنوز رسول خدا ﷺ [از جایگاه خود] پایین نیامده بود که این آیه نازل شد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دینتان پذیرفتم.

پس رسول خدا ﷺ فرمود: الله اکبر از کامل شدن دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار به رسالت من و ولایت علی ﷺ بعد از من.

اشعار حسان بن ثابت در وصف واقعه غدیر

پس از این ماجرا حسان بن ثابت عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه بفرما تا در وصف علی علیه السلام ایبانی را بسرایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخوان به برکت خدا. پس حسان بن ثابت گفت: ای قریش، سخن مرا به گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله بشنوید:

أَلَمْ تَخْلَمُوا أَنْ الْأَيْمَى مُخْتَدَأٌ
وَقَدْ جَاءَهُ جِبْرِيلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ
وَبَلَّغَهُمْ مَا أُنزِلَ اللَّهُ رُسُلُهُمْ
عَلَيْكَ فَمَا بَلَّغْتَهُمْ عَنْ إِلَهُهِمْ
فَتَقَامَ بِهِ إِذْ ذَاكَ رَافِعٌ كَتِفَهُ
فَقَالَ لَهُمْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ مِنْكُمْ
فَمَوْلَاهُ مِنْ بَنِي بَعْدَى عَلِيٍّ وَ إِبْنِي
فَسَارِبٌ مَنِ وَالِي عَلِيًّا قَوْلِيهِ
وَ يَا رَبِّ فَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ لِيُنْصُرِيهِمْ
وَ يَا رَبِّ فَأَخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَ كُنْ لَهُمْ

آیا نمی دانید که پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله در کنار درختان محله خم به حالت ندا بلند شد.

در حالی که جبرئیل علیه السلام از جانب پروردگارش برای او پیام آورده بود که: ای پیامبر من محفوظ خواهی بود پس در کار خود دست و ضعیف نباش.

و آنچه را که خداوند یعنی پروردگار ایشان نازل کرده به آنان برسان که اگر چنین نکنی و از سرکنشی آنان بترسی.

بدان که رسالت پروردگارش را به آنان نرسانده ای اگر از دشمنان بترسی.

پس برای انجام فرمان خدا برخاست و آن هنگامی بود که با دست خود دست راست علی علیه السلام را بلند کرد و با صدایی آشکار و بلند.

به آنان فرمود: هر کدام از شما که من مولای اویم و حافظ سخنان من است و فراموش نمی کند.

[بداند که] بعد از من علی علیه السلام مولای اوست و من برای شما فقط به او راضی هستم نه دیگران.

پس پروردگارا هرکس که علی را دوست بدارد دوست بدار و با هرکس که دشمن او باشد دشمن باش.

پروردگارا هرکس که او را یاری کند یارش نما به خاطر اینکه امام هدایتی را یاری کرده است که مانند قرص کامل ماه تاریکی ها را روشن می کند.

پروردگارا کسانی را که او را تنها و بی یاور می گذارند عوار و ذلیل بگردان و هنگامی که در روز قیامت برای

حساب می ایستند آنان را مکافات نما.

در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم.

این فاطمه علیها السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که همسر من است. او در زمان خود مانند مریم دختر عمران در زمان خودش است. مطلب سوئی به شما بگویم: حسن و حسین دو سبط این امت هستند که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند دو چشم نسبت به سر می باشند و اما من [نسبت به آن حضرت] مانند دو دست یک بدن هستم و اما فاطمه علیها السلام نسبت به او مانند قلبی برای یک جسد است. مثلی ما مثل کشتی نوح است که هرکس سوارش شود نجات یابد و هرکس از آن تخلف کند غرق شود.

حدیث چهارم

ده خصلت علی علیه السلام در رابطه با رسول خدا صلی الله علیه و آله

آبان از قول سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: من در ارتباط با رسول خدا صلی الله علیه و آله ده خصلت دارم که تمام آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند به اندازه یکی از آن ها مرا خوشحال و شادمان نمی کند.

عرض شد: ای امیرالمؤمنین علیه السلام آن ها را برای ما معرفی کن.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی، تو برادر، دوست، وصی، وزیر، خلیفه و جانشین من در اهل و مالم در هر غیبتی که برایم پیش آید هستی و منزلت تو نزد من مانند منزلت من نزد پروردگارم است و نیز تو جانشین در امت من هستی، دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من است و تو امیرمؤمنان و آقا و سرور مسلمانان بعد از من هستی.

سپس علی علیه السلام روه اصحابش کرده و فرمود: ای گروه صحابه! به خدا سوگند من اقدام به هیچ کاری نکردم مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به آن کار سفارش نمود. پس خوشا به حال کسی که محبت ما اهل بیت در دل او رسوخ کرده تا جاییکه ایمان در قلب او محکم تر از کوه احد در جای خود است و هرکس که مؤدب و محبت ما در دل او جای ندارد ایمان در قلب او مانند حل شدن نمک در آب حل شده و از بین می رود.

به خدا سوگند در تمام عالم محبوب تر از ذکر و یاد من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نبوده است و هیچ نمازی مانند نماز من به سوی دو قبله اقامه نشده است در کودکی نماز خواندم

ای علی علیه السلام [در این آیه که می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ»^۱

همانا کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند در آتش جهنم تا ابد خواهند ماند و آنان بدترین مخلوقات هستند.

منظور یهودیان و بنی امیه و پیروان آنان هستند که در روز قیامت شقی و بدبخت و گرسنه و تشنه بارویی سیاه محشور می شوند.

حدیث چهل و یکم

آخرین عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام

آبان از قول سلیم نقل می کند که گفت: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی که وفات نمود با من عهدی کرد و آن هنگامی بود که من آن حضرت را در آغوش گرفته بودم و سر مبارک حضرت نزدیک گوش های من بود و آن دوزن^۱ هم گوش می دادند تا سخنان حضرت را بشنوند.

حضرت فرمود: خدا یا گوش های آنان را ببند. سپس به من فرمود: ای علی علیه السلام این قول خداوند تبارک و تعالی را دیده ای که می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۲

همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند بهترین مخلوقات هستند.

آیا می دانی آن ها کیانند؟ من عرض کردم: خدا و رسول او داناترند، حضرت فرمود: آن ها شیعیان و یاران تو هستند و وعده من با آنان در روز قیامت در کنار حوض کوثر است و آن هنگامی است که امت ها را بر روی زانویشان پیش می آورند و خداوند شروع به عرضه کردن مخلوقاتش می کند و مردم را به سوی آنچه که چاره ای جز رسیدن به آن ندارند فرا می خواند. سپس تو و شیعیانت را فرا می خواند و شما با پیشانی های سفید و سیر و سیراب و شادمان وارد می شوید.

معاویه گفت: حتی اگر از تمام کوه‌های احد و حراء هم بزرگتر باشد از آنجا که خداوند رفیقت را کشته و جمع شما را متفرق ساخته و حکومت در دست اهل آن قرار گرفته من هیچ ترسی ندارم.

پس برایمان تعریف کن که ما از سخنان شما ترسی نداریم و آنچه شما [از فضائل اهل بیت] بشمارید ضروری به ما نمی‌رساند.

من گفتم: هنگامی که از رسول خدا ﷺ در مورد این آیه که می‌فرماید:

«وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرْتَانَا إِلَّا نَشْوَى لِّلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»^۱

و ما آن خوابی را که به تو نشان دادیم چیزی جز فتنه‌ای برای مردم و بیانی از درخت لعن شده در

قرآن قرار ندادیم.

سؤال شد.

شنیدم که حضرت در جواب فرمود: من در خواب دوازده نفر از امامان ضلالت و گمراهی را دیدم که از منبر بالا و پایین می‌رفتند و ائت مرا به صورت واژگونه به عقب باز می‌گرداندند. در میان آنان دو نفر از بزرگان قریش از دو طایفه مختلف قرار داشتند و سه نفر از بنی امیه و هفت نفر هم از فرزندان حکم بن ابی العاص.

همچنین شنیدم که حضرت فرمود: هنگامی که عدّه نوادگان ابی العاص به پانزده نفر برسد کتاب خدا را محل کسب خود و بندگان خدا را غلام و کنیز خود و اموال خجدا (بیت‌المال) را ثروت خود قرار خواهند داد.

ای معاویه [روزی] رسول خدا ﷺ بر بالای منبر سخن می‌گفت در حالی که من و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید و سعد بن ابی وقاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام در حضور آن حضرت بودیم و من شنیدم که حضرت فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان برتر و صاحب اختیارتر نیستم؟

عرض کردیم: آری، ای رسول خدا ﷺ

حضرت فرمود: هرکس که من مولای اویم علی ﷺ نیز مولای اوست و نسبت به او از

حدیث چهل و دوم مناظره عبداللّه بن جعفر با معاویه

آبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: عبدالله بن جعفر بن ابیطالب برام نقل کرد و گفت: من نزد معاویه بودم و امام حسن و امام حسین ﷺ نیز با من بودند و عبدالله بن عباس نیز با معاویه بود.

معاویه رویه من کرد و گفت: ای ابا عبدالله چقدر تو به حسن ﷺ و حسین ﷺ احترام می‌گذاری در حالی که آن دو بهتر از تو نیستند و پدرشان نیز بهتر از پدر تو نیست و اگر فاطمه ﷺ دختر رسول خدا ﷺ نبود می‌گفتم مادرت اسماء بنت عمیس هم کمتر از او نیست.

من گفتم: به خدا سوگند علم و معرفت تو نسبت به این دو بزرگوار (امام حسن و امام حسین ﷺ) و پدر و مادرشان بسیار اندک است. [آنچه گفتمی درست نیست] بلکه به خدا قسم این دو بهتر از من هستند و پدر و مادرشان بهتر از پدر و مادر من هستند.

ای معاویه تو از آنچه که من از رسول خدا ﷺ در مورد این دو و پدر و مادرشان شنیده‌ام بی‌خبری من همه آن را حفظ کرده و در قلب خود جای داده‌ام و [برای دیگران] نقل کرده‌ام. معاویه گفت: ای پسر جعفر [آنچه شنیده‌ای] بی‌باور که به خدا سوگند تو دروغگو و مورد اتهام نیستی.

گفتم: این مطلب بزرگتر از آن چیزی است که تو در پیش خود تصور می‌کنی.

خودش صاحب اختیارتر است سپس در حالی که با دستان مبارکش بر شانه علیؑ می‌زد فرمود: خدایا هرکس که او را دوست می‌دارد دوست بدار و با هرکس که با او دشمن است دشمن باش.

ای مردم من نسبت به مؤمنان از خودشان شایسته‌تر و صاحب‌اختیارترم و با حضور من هیچ یک از آنان ولایتی ندارند. بعد از من نیز علیؑ نسبت به مؤمنان از خودشان صاحب‌اختیارتر است و با وجود او برای آنان حقی در ولایت نیست. و پس از او پسر حسنؑ نسبت به مؤمنان از خودشان صاحب‌اختیارتر است با وجود او کسی حقی در ولایت ندارد.

سپس حضرت به ابتدای سخن خود بازگشت و فرمود: ای مردم هرگاه من به شهادت برسیم علیؑ نسبت به شما از خودتان صاحب‌اختیارتر است و هرگاه علیؑ به شهادت برسد پسر حسنؑ نسبت به شما از خودتان صاحب‌اختیارتر است و هرگاه حسنؑ به شهادت برسد پسر حسینؑ نسبت به مؤمنان از خودشان صاحب‌اختیارتر است و هرگاه حسینؑ به شهادت برسد پسر علی بن حسین (امام سجادؑ) نسبت به مؤمنان از خودشان صاحب‌اختیارتر است و با وجود او آنان (مؤمنان دیگر) حقی در ولایت ندارند. در اینجا حضرت رویه علیؑ کرده و فرمود: ای علیؑ تو او را درک خواهی کرد پس سلام مرا به او برسان. هرگاه او به شهادت برسد پسر محمد (باقرؑ) نسبت به مؤمنان از خودشان شایسته‌تر و صاحب‌اختیارتر است و تو او را درک خواهی کرد ای حسینؑ پس سلام مرا به او برسان. سپس به ذیال محمد (باقرؑ) مردانی یکی پس از دیگری خواهند آمد که کسی در میان آنان نیست مگر اینکه نسبت به مؤمنان از خودشان شایسته‌تر و صاحب‌اختیارتر است و با وجود او آنان حقی در امر ولایت ندارند، همه [این] امامان راهنمایان هدایت شده هستند.

در این هنگام علیؑ از جا برخاست و در حالی که می‌گریست عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا! آیا تو به شهادت می‌رسی؟
حضرت فرمود: آری من با سمّ به شهادت می‌روم و تو با شمشیر به شهادت می‌رسی

[آنها] در حالیکه محاسنت از خون سرت رنگین شده است و پسر حسنؑ با سمّ به شهادت می‌رسد و پسر حسینؑ با شمشیر به شهادت می‌رسد و او را طاقوت پسر طاقوت و زناکار پسر زناکار به شهادت می‌رساند.

معاویه [پس از شنیدن این سخنان] گفت: ای پسر جعفر تو سخنان بزرگی گفتی و اگر آنچه که گفتی حق باشد تمام امت محمدؐ از مهاجر و انصار هلاک خواهند شد به جز اهل بیتؑ و دوستان و یاوران شما.

گفتم: به خدا سوگند سخنی که گفتی حق است چرا که من آن را از رسول خداﷺ شنیده‌ام.

معاویه گفت: ای حسن و ای حسین و ای ابن عباس، عبدالله بن جعفر چه می‌گوید؟ ابن عباس گفت: اگر به گوینده این سخنان اعتماد نداری کسی را نزد آنان که نامشان را [در ابتدای حدیث] برده بفرست تا در این مورد از آنان سؤال کند.

معاویه شخصی را نزد عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید فرستاد و او از آن دو در این مورد سؤال کرد. آن‌ها شهادت دادند که آنچه عبدالله بن جعفر گفته است به همان صورت که او شنیده ما هم از رسول خداﷺ شنیده‌ایم.

معاویه با حالتی تمسخرآمیز به قصد انکار پرسید: ای پسر جعفر درباره حسن و حسین پدرشان شنیدیم در مورد مادرشان چه چیزی شنیده‌ای؟

گفتم: از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: در بهشت جاویدان از منزل من شریف‌تر و با فضیلت‌تر و نزدیک‌تر به عرش پروردگارم، منزلی نیست و سیزده نفر از اهل بیتم [در آن منزل] همراه من هستند. یعنی؛ علیؑ و دخترم فاطمهؑ و دو پسر حسن و حسینؑ و نه نفر از فرزندان حسینؑ.

کسانی که خداوند هرگونه پلیدی و آلودگی را از آنان دور ساخته و ایشان را پاک و پاکیزه قرار داده است. [همان] راهنمایان هدایت شده، من از جانب خدا تبلیغ [رسالت] می‌کنم و آنان، از جانب من تبلیغ [شریعت] می‌کنند. آنان حجت‌های خدا بر خلقش و گواهان او در زمینش و خزانه‌های علمش و معادن حکمتش هستند. هرکس آنان را اطاعت کند خدا را

اطاعت کرده است و هر کس از آنان نافرمانی کند خدا را معصیت کرده است.

زمین بدون آنان به اندازه چشم بر هم زدن هم باقی نمی ماند و اصلاح نمی شود مگر به وسیله آنان، آنان مردم را از امر دینشان و حلال و حرامشان مطلع می سازند و آنان را به سوی رضای پروردگارشان راهنمایی می کنند و با امر و نهی آنها را از گرفتار شدن در خشم و غضب الهی باز می دارند.

بین آنان هیچ اختلاف و تفرقه و دعوایی وجود ندارد و هر کدام از آنان املاء مرا که به دست خط برادرم علی علیه السلام [نوشته شده] است از نفری خود می گیرد و تا روز قیامت آن را از هم ارث می برند.

تمام اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرتند به جز آنان و شیعیان و دوستانشان. آنها در هیچ یک از امور دینشان به احدی از ائمت محتاج نیستند ولی ائمت محتاج آنانند. آنان هستند که خداوند در کتابش، پادشان کرده و اطاعت آنان را با اطاعت خود و پیامبرش صلی الله علیه و آله فرین هم نموده و درباره ایشان فرموده است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱

و از خدا و پیامبرش و صاحبان امر از خودتان اطاعت کنید.

و از این آیه آنان را قصد کرده است.

در این هنگام معاویه ربه امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ابن عباس و فضل بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید کرده و گفت: آیا همه شما با آنچه که عبدالله بن جعفر گفت هم عقیده اید.

حاضران گفتند: آری.

معاویه گفت: ای فرزندان عبدالملکب شما، امر عظیمی را ادعا می کنید و بر حجت های محکمی استدلال می کنید اگر حق باشد، شما در باطن به مسأله ای معتقدید که آن را پنهان می کنید و مردم درباره آن در غفلتی کور به سر می برند. اگر آنچه شما می گویند حق باشد حتما تمام ائمت هلاک شده و از دین خود دست برداشته و مرتد شده اند و عهد پیامبران را

رها کرده اند، به جز شما اهل بیت علیهم السلام. ولی تعداد کسانی که سخن شما را می گویند [و به آن اعتقاد دارند] در میان مردم بسیار اندک است.

[ابن عباس می گوید:] در جوابش گفتیم: ای معاویه، خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»^۲

و اندکی از بندگانش من شاکرد.

و می فرماید:

«مَا أَكْثَرَ النَّاسَ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»^۳

بیشتر مردم اگر چه تو دوست داری که مؤمن باشند - مؤمن نیستند.

و می فرماید:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»^۴

به جز کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند که اینان بسیار اندکند.

و درباره نوح می فرماید:

«وَمَا أَمَرَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۵

و به او ایمان نیاوردند مگر تعداد کمی.

ای معاویه، تعداد مؤمنان در میان مردم کم است و مسأله بنی اسرائیل [از کار ما]

عجیب تر است. آن هنگام که ساحران به فرعون گفتند:

«أَفْضُ مَا أُنْتِ فَأَفْضُ إِنَّمَا تَنْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّمَا آمَنَّا بِرَبِّنَا»^۵

آنچه می خواهی بکن که فقط در زندگی این دنیا می توانی، ما به پروردگازمان ایمان آورده ایم.

پس به موسی علیه السلام ایمان آورده و او را تصدیق نمودند و از او پیروی کردند، حضرت موسی علیه السلام نیز همراه آنان وعده ای از بنی اسرائیل که از او پیروی می کردند به راه افتاد و آنان را از دریا عبور داد و عجایب [قرآنی] نشانشان داد و این در حالی بود که آنان موسی علیه السلام و

۲. سوره یوسف: آیه ۱۰۳.

۴. سوره هود: آیه ۴۰.

۱. سوره سبأ: آیه ۱۳.

۳. سوره ص: آیه ۲۴.

۵. سوره طه: آیه آیات ۷۲ و ۷۳.

تورات را تصدیق می‌کردند و به دین او اقرار می‌نمودند.

موسى ﷺ آنان را از کنار قومی که بت‌هایشان را عبادت می‌کردند عبور داد پس آن‌ها گفتند:

يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ^۱

ای موسی برای ما خدایی همچون خدایان آنان قرار بده.

سپس گوساله را [خدای خود] گرفته و همگی جز هارون و فرزندانش به پرستش آن پرداختند و سامری به آنان گفت:

«هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهَ مُوسَى»^۲

این خدای شما و خدای موسی است.

بعد از آن موسی ﷺ به آنان گفت:

«ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»^۳

وارد سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقدر نموده شوید.

و جوابشان بنابر آنچه خداوند در کتابش فرموده این بود:

«إِنَّا فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذَحُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا لَنَأْتِيَنَّهُمْ دَابُّوْنَ»^۴

در آن سرزمین مردمانی زودگو و ستمگر هستد که تا آنان از آنجا خارج نشود ما در آن داخل

نمی‌شویم و هرگاه آنان از آنجا خارج شدند ما وارد آن می‌شویم.

موسى ﷺ گفت:

«رَبِّ إِنِّي لَأَمْلِكُ الْإِنْسِيَّةَ وَأَجْفَىٰ فَأَلْزَمْتُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْاَقْوَامِ الْفَالَسِيَّةِ»^۵

پروردگارا من جز خودم و برادرم کسی را ندانم پس بین ما و این قوم فاسقان جدایی یابند.

این امت نیز بی هیچ تفاوتی همان مثال را انجام دادند.

آنان فضائل و سوابقی با رسول خدا ﷺ و منزلت‌های نزدیکی با آن حضرت داشتند و به دین محمد ﷺ و قرآن معترف بودند تا اینکه پیامبران از آنان جدا شد (به شهادت رسید) و آنان دچار اختلاف و تفرقه شدند و با امام و ولایتان مخالفت کرده و به او حسادت ورزیدند.

تا آنجا که کسی از آنان بر سر پیمانی که با پیامبران بسته بود باقی نماند به جز رفیق ماکه نسبت به پیامبرمان همچون هارون نسبت به موسی است و نیز عده کمی که خداوند عزوجل را با دین و ایمان [صحیح] خود ملاقات نمودند و اما بقیه به قهقرا رفتند همانگونه که باران موسی ﷺ رفتار نمودند و گوساله‌ای را خدای خود گرفته و به پرستش آن پرداختند و گمان کردند که پروردگارشان است و به گردش اجتماع کردند به جز هارون و فرزندش و عده کمی از اهل بیتش.

پیامبر ما نیز برای امت خود با فضیلت‌ترین و شایسته‌ترین و بهترین مردم را در غدیر خم و جاهای دیگر نصب نمود و برای او در میان آنان حجت و دلیل آورد و آنان را ملزم به اطاعت او نمود و به آنان خبر داد که او نسبت به پیامبر ﷺ همچون هارون نسبت به موسی ﷺ است و بعد از او ولی تمام مؤمنان است.

هرکس که رسول خدا ﷺ ولی او است علی ﷺ نیز ولی اوست و هرکس که او نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارت است علی ﷺ نیز نسبت به آنان از خودشان سزاوارتر و صاحب اختیارت است و او جانشین و وصی پیامبر ﷺ در میان امتش می‌باشد.

هرکس او را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از او نافرمانی کند خدا را معصیت و نافرمانی کرده است و هرکس او را دوست خود بگیرد خدا را دوست خود گرفته است و هرکس با او دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است. [اما این امت] او را انکار کرده و فراموشش نمودند و به شخصی غیر از او رو آوردند.

ای معاویه! آیا نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ هنگامی که [لشگری] به جنگ موهه فرستاد جعفرین ابی طالب را امیر آنان قرارداد و سپس فرمود: اگر جعفر کشته شد زید بن حارثه امیر است و اگر زید کشته شد عبدالله بن رواحه امیر است. بدین ترتیب راضی نشد که آنان

۱. سوره اعراف: آیه ۱۳۸.

۲. سوره طه: آیه ۸۸.

۳. سوره مائده: آیه ۲۱.

۴. سوره مائده: آیه ۲۲.

۵. سوره مائده: آیه ۲۵.

خودشان امیری برای خود انتخاب کنند [با این حساب] آیا آن حضرت بدون آنکه جانسین خود را در میان امتش تعیین کند آنان را ترک می‌کند؟

آری، به خدا سوگند آنان را در کوری و شبهه رها نکرد. بلکه این قوم هر چه کردند بعد از تعیین آن حضرت کردند. آنان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند و هلاک شدند و هرکس که پیرو آنان شد هلاک گردید، آنان گمراه شدند و هرکس تابع آن‌ها شد گمراه گردید پس رحمت خدا از ستمگران دور باد.

معاویه گفت: ای ابن عباس، تو سخنان عظیمی بر زبان خود جاری می‌کنی و حال آن‌که نزد ما اجتماع بهتر از اختلاف است و تو می‌دانی که این امت بر [حق] رفیقت استقامت نکردند.

ابن عباس گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هیچ امتی بعد از پیامبر خود دچار اختلاف نیشد مگر اینکه اهل باطلشان بر اهل حششان مسلط شدند.

و اما این امت در امور بسیاری با هم اجتماع کردند که در آن امور، هیچ اختلاف و نزاع و تفرقه‌ای در میانشان نیست، از جمله شهادت بر اینکه هیچ خدایی نیست جز الله و اینکه محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و نیز اعتقاد بر وجوب نمازهای پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان و حج خانه خدا و امور فراوانی از طاعت خدا و نهی خدا از جمله حرام بودن زنا، سرقه، قطع رابطه با خویشاوندان دروغ و خیانت.

در دو چیز دچار اختلاف شدند که بر سر یکی با هم جنگ کردند و در مورد آن دچار تفرقه شدند و به فرقه‌هایی تبدیل شدند که برخی، برخی دیگر را لعن می‌کنند و از هم بی‌زاری می‌جویند و بر سر دومی نه جنگ کردند و نه دچار تفرقه شدند بلکه بعضی از آنان در این مورد برای دیگران وسعت قائل شدند و آن کتاب خدا و سنت پیامبر اوست و هر امر نازهای پیش می‌آید گمان می‌کنند که در کتاب خدا و سنت پیامبرش موجود نیست.

و اما آنچه که بر سر آن دچار اختلاف و تفرقه شدند و بعضی از آنان از بعضی دیگر بی‌زاری جستند همان حکومت و خلافت است. آنان گمان کردند که خودشان در این مورد از اهل بیت پیامبرشان شنایسته‌ترند. پس هرکس به آنچه که در میان اهل قبله (مسلمانان) در مورد

آن اختلافی نیست عمل کند و علم مواردی را که اختلافی است به خدا واگذارد سالم ماند و از آتش جهنم نجات می‌یابد. خداوند در مورد آن دو خصلی که مورد اختلاف واقع شده و در کش بر او مشکل بوده از او سؤالی نمی‌کند.

هرکس که خداوند او را موفق گرداند و بر او منت گذارده قلبش را نورانی کند و والیان امر و معادن علم را به او بشناساند و او نیز آنان را بشناسد سعادت‌مند شده و ولی خدا می‌گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خداوند پیامرزد بنده‌ای را که سخن حقی را بگوید و از آن سود ببرد و با سکت باشد و چیزی نگوید.

پس امامان از اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل نزول کتاب خدا و وحی الهی و محل رفت و آمد ملائکه هستند، کسی جز آنان صلاحیت ولایت را ندارد. زیرا خداوند آن را به آنان اختصاص داده و آنان را در کتاب خود و بر لسان پیامبرش صلی الله علیه و آله اهل آن نموده است. پس علم نزد آنان است و آنان اهلش هستند و تمام علم با همه جوانبش اعم از ظاهر و باطن، و محکم و منتهای و ناسخ و منسوخ آن نزد آنان است.

ای معاویه! عمرین خطاب در زمان خلافت خود مرزا نزد علی بن ابیطالب رضی الله عنه فرستاد که [از قول او بگویم]؛ من می‌خواهم تمام قرآن را در صحیفه‌ای بنویسم پس هر چه از قرآن نوشته‌ای برای ما بفرست.

علی رضی الله عنه فرمود: به خدا سوگند قبل از آنکه تو به آن بررسی کردن من زده می‌شود. عرض کردم: چرا؟

فرمود: برای اینکه خداوند می‌فرماید:

«لَا يَسْتَسْئِرُ إِلَّا الْمُنْظَرُونَ»^۱

جز پاکیزگان کسی به آن دست نمی‌زند.

کسی جز پاکیزگان به تمام آن دست نمی‌یابد، و خداوند ما را [در این آیه] قصد نموده است. ما همان کسانی هستیم که خداوند بدی‌ها و آلودگی‌ها را از ما دور ساخته و ما را پاک و پاکیزه قرار داده است.

و نیز فرمود:

«وَأَوْزَنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»^۱

و کتب را در میان کسانی که از میان بندگان خود برگزیده بودیم به اوست گذاشتیم.

ما همان کسانی هستیم که خداوند از میان بندگان خود برگزیده است ما انتخاب شدگان خدا هستیم و مثل ها را برای ما زده است و وحی بر ما نازل شده است. عمر خشمگین شده و گفت: پسر ابوطالب گمان می کند جز او نزد کسی علمی نیست، هرکس چیزی از قرآن قرائت می کند آن را نزد ما بیاورد.

پس از آن افرادی با قرآن نزد او می آمدند و آن را می خواندند و اگر کسی دیگری هم آن را قرائت می کرد عمر آن را می نوشت و الا نمی نوشت.

پس ای معاویه هرکس بگوید چیزی از قرآن ضایع شده و از میان رفته است دروغ می گوید. زیرا تمام قرآن نزد اهل آن جمع شده است.

عمر پس از آن به قاضیان و والیان خود چنین دستور داد: در صدور رأی و نظر خود تلاش کنید و از آنچه که آن را حق می دانید بپروی کنید. برای همین او و بعضی از والیانش پیوسته در مشکلاتی گرفتار می شدند و علی بن ابیطالب علیه السلام راه آن را با دلایلی که برای آنان بیان می فرمود نشان می داد. گاهی کارگزاران و قاضیان عمر در یک مورد واحد حکم های مختلفی می دادند و او همه آنها را تأیید می کرد زیرا خداوند حکمت و علم شناخت حق و باطل را به او نداده بود.

هر صنفی از اهل قبله گمان می کردند که خودشان معدن علم و خلافتند و دیگران چنین نیستند. پس از خدا یاری می طلبیم در مقابل کسانی که حق آنان (اهل بیت علیهم السلام) را انکار کردند و در میان مردم سنتی به جا گذاردند که امثال تو (ای معاویه) در میان مردم به آن استناد می کنی.

سپس از آنجا برخاستند و خارج شدند.

حدیث چهل و سوم خطبه همام در صفات مؤمنان

أبان بن أبی عیاش از سلیم نقل می کند که گفت: مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که به او همام می گفتند و مردی عابد و پرتلاش بود از جابرخواست و گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام، مؤمنان را چنان برابیم وصف کن که گویی آنان را می بینم.

امام ابتدا در پاسخ او تعلل نمود و سپس فرمود: ای همام پرهیزکار و نیکوکار باش چرا که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

همام عرض کرد: به حق کسی که تو را گرمی داشت و مخصوص گردانید و به تو عطا نمود و با چیزهایی که به تو داد تو را فضیلت و برتری بخشید قَسَمْتُ می دهم که مؤمنان را برابیم وصف کنی.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر روی پاهای مبارکش ایستاد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و بر پیامبراکرم صلوات الله علیهم درود فرستاد و سپس فرمود:

أما بعد، خداوند مخلوقاتش را در حالی خلق کرد که نیازی به اطاعت آنان نداشت و از معصیتشان در امان بود. زیرا معصیت گناهکاران آسیبی به او نمی رساند و اطاعت مؤمنان سودی برای او ندارد. روزی بندگان را در میانشان تقسیم کرد و هر یک را در جایگاهشان در این دنیا قرار داد. آدم را در زمین فرود آورد تا او را به خاطر مخالفتی که با نهی خدا کرد و از فرمان او سرپیچی نمود عقوبت نماید.

مؤمنان در دنیا اهل فضائل اند. گفتارشان درست، پوشش آنان متعادل و میانه و رفتارشان همراه با تواضع و فروتنی است. با طاعت و عبادت در برابر خدا خشوع می کنند و چشمانشان را بر آنچه خداوند بر آنان حرام کرده می بندند. گوش های خود را وقف دانش می کنند و حالشان در سختی و بلا مانند زمان آسایش و راحتی است و از قضای الهی راضی اند.

اگر نبود مدت عمری که خداوند برایشان مقرر کرده از شوق ثواب و نیز از ترس عقاب، جانشان به اندازه یک چشم بر هم زدن هم در بدن هایشان باقی نمی ماند خالق هستی در نزد آنان بزرگ و غیر او در چشم آنان کوچک است.

بهشت در نظر آنان به گونه ای است که گویا آن را می بینند و از نعمت های آن برخوردارند. و جهنم در دید آنان چنان است که گویی آن را می بینند و در عذاب آن گرفتارند.

دل هایشان مسحور، اطرافشان امن و بدن هایشان لاغر و نحیف است. درخواست هایشان اندک و جان هایشان عقیق و یاریشان در اسلام فراوان است.

روزهای کوتاه دنیا را تحمل می کنند تا به آسایش طولانی آخرت برسند. تجارت پر سودی که خداوند کریم برای آنان فراهم ساخته است. دنیا به دنبال آنان است ولی آنان دنیا را نمی خواهند، می خواهند آنان را بگیرد ولی آنان نانوایش کرده اند.

اما در شب بر پا ایستاده و نماز می خوانند و قرآن را جزء به جزء و با تفکر تلاوت می کنند و با آن خود را مسحور ساخته و دوی دردهایشان را در آن می جویند و حزنشان با گریه بر گناهانشان و زخم اعضای باطنشان به هیجان می آید. هرگاه به آیه ای برسند که تشویقی در آن باشد با طمع به آن رو می کنند و با شوق فراوان جان خود را متوجه آن می کنند و گمان می کنند که نعمت های بهشت در مقابل دیدگانشان است.

کمر خود را محکم می بندند و خداوند جبار و عظیم را تمجید می کنند. پیشانی و کف دست ها و زانوان و انتهای پاهایشان را بر زمین می ساینند (سجده می کنند) و اشک هایشان بر گونه هایشان جاری می شود و برای نجات از آتش جهنم صدای خود را با تضرع و زاری به سوی درگاه الهی بلند می کنند.

و هرگاه به آیه ای برسند که وعده غذایی در آن باشد گوش ها و چشم های دلشان را به آن می سپارند و پوست هایشان جمع می شود و دل هایشان به لرزه در می آید و گمان می کنند که صدای جهنم و شعله ها و نعره های وحشتناک آن بیخ گوش هایشان است.

و اما در روز بردبارانی عالم و نیکوکار و پرهیزکارند و ترس [از خدا] چنان آنان را لاغر کرده که مانند تیرهای تراشیده اند، هر بیننده ای که به آنان می نگرد گمان می کند مریضند در حالی که آنان مرضی ندارند و یا گمان می کند که عقلشان را از دست داده اند ولی آنان به امر عظیمی مشغولند.

هرگاه عظمت خداوند و قدرت سلطنت او را به یاد می آورند و آن را با یاد مرگ و مراحل ترسناک قیامت که با جانسان عجین شده در می آمیزند دل هایشان به وحشت می افتد و مغزهایشان بی فکر می شود و عقل هایشان دچار فراموشی شده و از یاد آنها پوست هایشان جمع می شود. و آنگاه که از این حال خارج می شوند با اعمال پاکیزه به خدا رو می آورند.

برای خداوند به عمل کم راضی نمی شوند و عمل بسیار را برای خدا زیاد نمی دانند. آنان خود را متهم می دانند و از اعمال خود ترس دارند و هرگاه یکی از مردم از آنان به نیکی یاد کند از سخن او می ترسند و می گویند: من خود را از دیگران بهتر می شناسیم و پروردگارم بهتر از دیگران می شناسد. پروردگارا! مرا آنگونه که آنان می گویند نگیر. بلکه مرا بهتر از آنچه که آنان گمان می کنند قرار ده و چیزهایی را که آنان درباره من نمی دانند ببخش و بیاورم که تو دانای بر غیب و پوشاننده عیبی.

و در هر یک از آنان این علامات را می بینی. قوت در دین، دور اندیشی در آرامش، یقین بر از ایمان، حریص در کسب دانش و فهمیم و دانای در فقه، در بردباری نمونه - و با بردباری عالم - در خرج کردن محتاط، در رفاقت زیرک، در توانگری میانه رو، در عبادت خاشع، در تنگدستی مقاوم، در سختی و بلا صبور، نسبت به آنان که برایش سختی پیش می آورند مهربان و رحیم، عطا کننده حق، مدارا کننده در کسب - منظور غرق در اموال حلال و پاکیزه است - حلال پاکیزه، شادمان و پرنشاط در راه هدایت، از طمع گریزان، نیکی در

حال استقامت و نگہدارندہ خود از شہوت.

مدح و ثنای کسی که او را نمی شناسد مغرورش نمی کند و او را از شمارش و محاسبہ اعمالش باز نمی دارد. خود را در عمل مقصر می داند و اعمال صالح انجام می دهد. روز را با شکر و سپاس به شب می رساند و شب را با ذکر و یاد خدا صبح می کند. نگران به خواب می رود و شادمان از خواب بیدار می شود. آنچہ بر حذر داشته شدہ نگران است و برای فضل و رحمتی که به او می رسد شادمان است.

اگر نَفَس او را در کاری که نمی پسندد به سختی اندازد خواهش او را که شادمانی اش در آن است اجابت نمی کند. خوشحالی اش در چیزی است که جاودانی و ابدی باشد و روشنایی چشمانش در چیزی است که فناپذیر است و رغبتش به چیزهای ماندنی است و زهدش، در چیزهای رفتنی است. بردباری را با دانش و دانش را با عقل جمع کرده است. او را می بینی که کسانتش دور، نشاطش دائمی، آرزویش نزدیک، لغزشش هایش اندک، در انتظار اجلس، قلبش خاشع، نفسش قانع، جهلش ناپیدا، کارش آسان، دینش حفظ شدہ، شہوتش مردہ، خشمش را خورده، اخلاقتش سالم، همسایه اش از او در آمان، تکبرش ضعیف، بر آنچه برایش مقدّر شدہ قانع، صبرش متین، کارش محکم و دقیق و ذکرش بسیار است.

آنچه را که دوستان در موردش به او اعتماد کرده اند برای کسی نقل نمی کند و شہادت دادن را از دشمنان پنهان نمی کند. هیچ کار حقی را از روی روی نمی کند و آن را به خاطر حیا ترک نمی کند. مردم از او آرزوی خیر دارند و از شورش در امانند. کسی را که به او ظلم کردہ می بخشد و به کسی که او را محروم نمودہ عطا می کند. با کسی که رابطه اش را با او قطع کردہ دیدار می کند، بردباری از او دور نمی شود و در آنچه شک دارد عجلہ نمی کند و در آنچه برایش روشن است دقت می کند.

جهل از او دور، سخنش نرم، کارهای ناپسندش نامعلوم، کارهای نیکش پی دہی، گفتارش صحیح و راست، کردارش نیکو، خیرش می آید و شرش می رود. او در لرزش های زندگی باوقار، در ناراحتی ها صبور و در آسایش و راحتی شاکر است. بر

کسی که مورد غضب اوست ستم نمی کند و در آنچه که دوست دارد گناه نمی کند. مدعی چیزی که مال او نیست نمی شود. حقی را که به ضرر اوست انکار نمی کند. به حق اعتراف می کند قبل از آنکه در مورد آن بر ضد او شہادت دهند. چیزی را که برای حفاظت به او سپردہ اند ضایع نمی کند. با القاب بد یا دیگران سخن نمی گوید. به حق کسی تجاوز نمی کند. حسد نمی ورزد. به همسایه ضرر نمی رساند و در مصیبت ها شمامت و سرزنش نمی کند. امانت ها را باز می گرداند. به سوی نمازها می شتابد. از منکرات فاصلہ می گیرد. امریہ معروف و نهی از منکر می کند. در کارها با جهل وارد نمی شود و از امور حق ناتوان خارج نمی گردد.

اگر ساکت باشد، سکوت، او را غمگین نمی کند و اگر سخن بگوید خطا نمی کند و اگر بخندد صدایش را بلند نمی کند. بر آنچه برایش مقدر شدہ قانع است. خشم و غضب، او را از خود بی خود نمی کند. هوای نفس بر او غالب نمی شود. بغل گرفتارش نمی کند و به آنچه مال او نیست طمع نمی ورزد. با مردم معاشرت می کند تا علم بیاموزد و ساکت می ماند تا سالم بماند. سؤال می کند که بفهمد. تجارت می کند که سود ببرد.

برای خیر سکوت نمی کند که به آن افتخار کند و سخن نمی گوید که آن را بر دیگران تحمیل کند. نفس او از دستش در عذاب و سختی است و مردم از جانب او راحتند. جانش را برای آخرت به سختی می اندازد و مردم را از جانب خود راحت کرده است. اگر به حق او تجاوز شود صبری می کند تا خداوند پاریش کند. دوریش از دیگران برای زهد و دور ماندن از گناه است و نزدیکی اش به دیگران به خاطر آرامش و رحمت است. دوریش از مردم از روی تکبر و خود بزرگی بینی نیست و نزدیکی اش به آنان برای مکر و حیلہ نیست. بلکه به کسانی که قبل از او از اهل خیرند افتدا می کند و بر کسانی که بعد از او اهل خیر شدہ اند امامت می کند.

سلیم می گوید: ہمام صبحہای زد و غش کرد و بر زمین افتاد.

امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود: به خدا سوگند از همین پیش آمد برای او می ترسیدم. آری پندہای رسا با اهلش چنین می کند.

شخصی به آن حضرت عرض کرد: پس چرا یا تو چنین نکرد ای امیرالمؤمنین علیه السلام؟
حضرت فرمود: برای هرکس اجلی است که از آن پیش نیافتد و سببی است که از آن
نجاوز نمی‌کند. ساکت باش و بیش از این نگو که شیطان این سخنان را بر زبانت جاری
ساخت.

سپس همام سر بلند کرد و فریادی کشید و از دنیا رفت، خدا رحمتش کند.

حدیث چهل و چهارم

اخبار غیبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بهشت و جهنم

آیا از سلیم و او از سلمان و مقداد و ابوذر نقل می‌کند که: تعدادی از منافقین جمع
شدند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله از بهشت و نعمت‌های بهشتی که خداوند برای اولیاء و اهل
اطاعتش فراهم کرده به ما خبر می‌دهد و ما را از آتش جهنم و گرفتاری‌ها و سختی‌هایی که
خداوند برای دشمنان و اهل معصیتش مهیا نموده مطلع می‌کند. اگر او درباره پدران و
مادران و جاهایمان در بهشت و جهنم خبر می‌داد، ابوری که در دنیا و آخرت بدان نیاز
داریم می‌شناختیم.

این موضوع به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. حضرت به بلال دستور داد تا مردم را برای
جماعت خیر کند. مردم جمع شدند به طوری که مسجد پر شد و بر اهلهش تنگ گردید.
رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالتی خشمگین در حالی که دستان مبارکش را تا آرنج و پاهای مبارکش
را تا زانو برهنه کرده بود بیرون آمد و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود:
ای مردم! من انسانی مانند شما هستم که پروردگارم به من وحی کرده و مرا برای رسالت
خود اختصاص داده و برای پیامبری خویش برگزیده است و بر جمیع فرزندان آدم برتری
داده و مرا از آنچه از غیبش می‌خواسته آگاه نموده است. پس درباره آنچه برایتان پیش آمده
از من سؤال کنید. قسم به آن کسی که جانم در دست اوست کسی از شما درباره پدر و
مادرش و نیز جایگاهش در بهشت و آتش جهنم از من سؤال نمی‌کند مگر اینکه من او را از

آن آگاه می سازم و این جبرئیل است که در دست راست من از جانب پروردگرم به من خبر می دهد. پس از من بپرسید.

مردی مؤمن که خدا و رسولش را دوست می داشت از جا برخاست و گفت: ای پیامبر خدا من کیستم؟

حضرت فرمود: تو عبدالله بن جعفر هستی. سپس حضرت او را به همان پدری که با نام او صدایش می کردند نسبت داد، او نیز با چشمانی روشن نشست.

سپس مردی منافق و مریض القلب که دشمن خدا و رسولش بود برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ من کیستم؟

حضرت فرمود: تو فلانی بسر فلانی هستی که چوپان بنی عصمه است و آنان در میان طایفه ثقیف بدترین کسانی هستند که خدا را معصیت کردند خدا نیز آنان را خوار و ذلیل نمود.

آن مرد نیز نشست در حالی که خداوند خوار و ذلیلش نمود و در برابر همگان مفتضح ساخت و حال آنکه قبل از آن مردم شک نداشتند که او بزرگی از بزرگان قریش و از رؤسای آنان است.

پس از آن مرد دیگری که او نیز منافق و مریض القلب بود برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ جای من در بهشت است یا در آتش جهنم؟

و حضرت فرمود: بر خلاف تصور در آتش هستی.

او نیز نشست در حالی که خداوند خوارش کرده و در میان همگان آبرویش را برده بود. در این هنگام عمرین خطاب برخاست و گفت: ما به پروردگاری خداوند و دین بودن اسلام و پیامبری تو ای رسول خدا ﷺ راضی شدیم و از خشم و غضب خداوند و پیامبرش به خدا پناه می بریم. ما را ببخش ای رسول خدا ﷺ خداوند تو را بیامزد. عیب ما را ببوشاند. خداوند تو را ببوشاند.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای عمر، آیا تو چیزی غیر از این نمی خواستی؟

عمر گفت: عفو و گذشت تو را از اثمّت می خواستم.

سپس علی بن ابیطالب ﷺ برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ نسبت مرا بگو که من

کیستم تا مردم نزدیکی و قرابت مرا نسبت به تو بدانند.

حضرت فرمود: ای علی ﷺ من و تو از دو ستون نورانی معلّق در زیر عرش که دو هزار سال قبل از خلقت مخلوقات مشغول تقدیس خداوند بودند خلق شده ایم. خداوند از آن دو ستون نورانی، دو نطفه سفید و در هم پیچیده خلق کرد و سپس آن دو نطفه را از صلب های اصیل و بزرگوار به رحم های پاک و طاهر منتقل نمود تا اینکه نیمی از آن را در صلب عبدالله و نیم دیگرش را در صلب ابوطالب قرار داد. پس جزئی از آن من و جزء دیگرش تو بودی و این همان قول خداوند عزّوجلّ است که می فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَ كَانَ رُكْنًا قَدِيرًا»

و او کسی است که از آب بشری خلق کرد و آن را به صورت خویشاوندی و دامادی قرار داد و پروردگارت قادر و توانا بود.

ای علی ﷺ تو از من و من از تو هستم. گوشت تو با گوشت من و خون تو با خون من مخلوط شده و تو بعد از من وسیله و سبب میان خدا و بندگانش هستی. پس هرکس که ولایت تو را انکار کند سببی را که بین او و خدا بوده پاره نموده است و به پایین ترین درجات جهنم فرو رفته است.

ای علی ﷺ خداوند شناخته نشده مگر به سبب من و به وسیله تو، هرکس ولایت تو را انکار کند، ربوبیت خداوند را انکار کرده است.

ای علی ﷺ تو بعد از من پرچم بزرگ خداوند در زمین و رکن بزرگ او در قیامت هستی. هرکس در سایه تو پناه بگیرد خوشبخت و سعادتمند خواهد بود. زیرا حساب مخلوقات با توست و بازگشتشان به سوی تو می باشد و میزان، میزان تو و صراط، صراط تو و موقف قیامت، موقف تو و حساب، حساب تو است. پس هرکس به تو رو آورد نجات می یابد و هرکس با تو مخالفت کند نیست و نابود می شود. خداوند شاهد باش. خداوند شاهد باش.

سپس رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمد.

میان پدران و مادران خارج ساخت. پدران و مادرانی که هیچیک از آنان هرگز از راه زنا با دیگری ملاقات نکردند.

فضائل اهل بیت علیهم السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله

بدانید که ما فرزندان عبدالمطلب سروران و بزرگان اهل بهشتیم، یعنی من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و مهدی (عج) و بدانید که خداوند یک بار بر اهل زمین نظر کرد و از میان آنان دو نفر را برگزید. یکی از آنان منم که مرا به پیامبری و رسالت مبعوث نمود و دیگری علی بن ابیطالب علیه السلام است و خداوند به من وحی نمود که او را برادر، دوست، وزیر، وصی و جانشین خود قرار دهم.

آگاه باشید که او بعد از من ولی تمام مؤمنان است. هرکس با علی علیه السلام دوستی کند خدا با او دوستی می‌کند و هرکس با علی علیه السلام دشمنی کند خدا نیز با او، دشمنی می‌کند. دوست نمی‌دارد او را مگر مؤمن و دشمنی نمی‌کند با او مگر کافر. او قوام و آرامش زمین بعد از من است. او کلمه تقوای الهی و ریسمان محکم خداوند است. می‌خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند ولی خداوند نورش را کامل می‌کند هر چند کافران آن را نمی‌پسندند.

سپس خداوند برای بار دوم بر اهل زمین نظر کرد و بعد از ما [پیامبران] دوازده جانشین و وصی و اهل بیتم را برگزید و آنان را یکی پس از دیگری برگزیدگان ائمه قرار داد. مانند ستارگان در آسمان که هرگاه یکی از آنها غایب شود ستاره دیگری به جای آن طلوع می‌کند. آنان امامانی هدایت شده و هدایت کننده هستند که نیرنگ هیچ نیرنگبازی و خوار کردن هیچ خوارکننده‌ای ضروری به آنان نمی‌رساند. آنان حجت‌های خدا در زمین و شاهدان او بر بندگانش و خزانه‌های علمش و شارحان وحی‌اش و معادن حکمتش هستند. هرکس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی و نافرمانی کند خدا را معصیت کرده است. آنان با قرآن و قرآن با آنان است هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، حاضران این را به غایبان برسانند. **خدا یا شاهد** خدا یا شاهد باش! خدا یا شاهد باش! خدا یا شاهد باش!

حدیث چهل و پنجم

اهانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام

أبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: یکی از عادات فریض این بود که هرگاه در مجالس و محافل خود می‌نشستند و سخن می‌گفتند همین که یکی از اهل بیت علیهم السلام را می‌دیدند سخن خود را قطع می‌کردند در یکی از همین جلسات مردی از آنان چنین گفت: مثل محمد صلی الله علیه و آله در میان اهل بیتش مانند درخت نخلی است که در زباله‌دانی رشد کرده باشد.

عکس‌العمل رسول خدا صلی الله علیه و آله به این توهین

این سخن به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. حضرت خشمگین شد و از خانه بیرون آمد و بالای منبر رفت و روی آن نشست تا مردم جمع شدند. آنگاه برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار چنین فرمود: ای مردم من کیستم؟ گفتند: تو پیامبر خدایی.

حضرت فرمود: من پیامبر خدا هستم. من محمد صلی الله علیه و آله پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم. سپس نام اجداد خود را شمرد تا به نزار رسید. سپس فرمود: بدانید که من و اهل بیتم دو هزار سال قبل از خلقت آدم نوری بودیم در پیشگاه خداوند عالم که هرگاه آن نور خدا را تسبیح می‌کرد فرشتگان نیز به تبع تسبیح او، خدا را تسبیح می‌کردند. هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب نوح بر روی کشتی حمل نمود و پس از آن در صلب ابراهیم آن را در آتش افکند و پس از آن پیوسته ما را در اصیل ترین صلب‌ها بجایه‌جا نمود تا اینکه ما را از بهترین معادن از جهت اصالت و گرمای ترین مکان‌ها از جهت رشد از

سلیم می‌گوید: سپس از مقدار سؤال کردم و گفتم: خدا تو را بیمارزد! با فضیلت‌ترین سخنی که از رسول خدا ﷺ دربارهٔ علی بن ابیطالب ﷺ شنیده‌ای برایم نقل کن.
او گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند در سلطنت خود یگانه است. او خود را به انوارش (یعنی چهارده معصوم) شناساند سپس اوامرش را به آنان سپرد و بهشتش را برای آنان مباح نمود و هرکسی از میان جنّ و انس که خداوند خواست قلبش را پاکیزه سازد معرفت ولایت علی بن ابیطالب ﷺ را ارزانی او داشت و هرکس از میان آنان که خداوند اراده نمود که بر قلبش پرده و پوشش قرار دهد معرفت و شناخت علی بن ابیطالب ﷺ را از او دریغ داشت.

قسم به آن که جانم در دست اوست آدم شایسته و سزاوار این نشد که خداوند خلقش کند و از روح خود در او بدمد و توبه‌اش را بپذیرد و به سوی بهشت خود بازش گرداند مگر به واسطهٔ نبوت من و ولایت علی ﷺ بعد از من.

قسم به آن که جانم در دست اوست، خداوند ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان نداد و او را خلیل و دوست خود نگردانید مگر به سبب نبوت من و اقرار بر ولایت علی ﷺ بعد از من.

قسم به آن که جانم در دست اوست، خداوند با موسی ﷺ آنگونه سخن نگفت و عیسی ﷺ را نشانه‌ای برای عالمیان قرار نداد مگر به وسبب نبوت من و شناخت ولایت علی ﷺ بعد از من.

قسم به آن که جانم در دست اوست، هرگز پیامبری به نبوت برگزیده نشد مگر به واسطه معرفت و اقرارش بر ولایت ما و هیچ یک از مخلوقات خدا اهلیت این را نیافت که خداوند بر او نظر کند مگر اینکه بندگی خدا را کرد و بر ولایت علی ﷺ بعد از من اقرار نمود.

سپس مقدار سکوت کرد و من گفتم: غیر از این چه شنیده‌ای خدا تو را رحمت کند. گفت: آری شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: علی حاکم و سیاستگذار این امت و شاهد بر آنان و مأمور رسیدگی به حساب آنهاست. اوست صاحب مقام اعظم و اوست راه روشن و آشکار حق و صراط مستقیم خداوند.

حدیث چهل و ششم

برترین فضائل علی ﷺ از زبان سلمان و مقداد و ابوذر

آبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: به ابوذر گفتم: خدا تو را بیمارزد! عجیب‌ترین سخنی که از رسول خدا ﷺ دربارهٔ علی بن ابیطالب ﷺ شنیده‌ای برایم نقل کن.

ابوذر گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: در اطراف عرش نود - در برخی نسخه‌ها آمده نود هزار - فرشته وجود دارد که هیچ تسبیح و عبادتی ندارند مگر طاعت علی بن ابیطالب ﷺ و برالت از دشمنان او و طلب مغفرت برای شیعیانش.

سلیم می‌گوید: گفتم: جز این چه شنیده‌ای خدا تو را رحمت کند؟

ابوذر گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند متعال پیوسته در میان هرامتی که پیامبر مرسلی داشت به وسبب علی ﷺ حجت می‌آورد و هر کدام که معرفتشان نسبت به علی ﷺ بیشتر بود نزد خدا از درجه بالاتری برخوردار بود.

گفتم: غیر از این چه شنیده‌ای خدا تو را بیمارزد.

گفت: آری. شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: اگر من و علی ﷺ نبودیم خدا شناخته نمی‌شد و اگر من و علی ﷺ نبودیم خدا مورد پرستش قرار نمی‌گرفت و اگر من و علی ﷺ نبودیم ثواب و عقابی در کار نبود. هیچ پوششی میان علی ﷺ و خدا نیست و هیچ حاجایی در بین علی و خدا قرار ندارد. بلکه این علی ﷺ است که حجاب و پوشش در میان خدا و بندگان اوست.

بعد از من مردم به وسیله او از گمراهی [به راه راست] هدایت می شوند و از کوردلی رهایی می یابند، نجات یافتگان به سبب او نجات می یابند. و از مرگ به او پناه می برند و به وسیله او از ترس امنیت می یابند با [ولایت] او گناهان محو و ظلم و ستم دفع و رحمت نازل می شود.

او چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و دست گشاده خداوند در رحمت او بر بندگانش و وجه او در آسمانها و زمین، جنب راست و آشکار او و طناب قوی و مستحکم او و ریسمان قابل اعتماد و ناگسستی اوست.

او باب خداوند است که از آن وارد می شوند و خانه خداوند است که هرکس داخل آن شود در امان است.

او علم خداوند بر روی صراط در روز برانگیخته شدن مردم است که هرکس او را بشناسد به سوی بهشت نجات می یابد و هرکس انکارش کند بارو در آتش خواهد افتاد.

حدیث چهل و هفتم

ولایت علیؑ معیار ایمان و کفر

أبان از سلیم نقل می کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می گفت: همانا علیؑ دری است که خداوند آن را گشوده است. هرکس از آن داخل شود مؤمن و هرکس از آن خارج شود کافر است.

ابوبکر پسر عموی عمر را که به او فنذ می گفتند نزد علی رضی الله عنه فرستاد و گفت: نزد علی رضی الله عنه برو و به او بگو: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را خواسته است. فنذ چنین کرد و پیام او را به علی رضی الله عنه رسانید.

علی رضی الله عنه فرمود: چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید و مرتد شدید. به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله جز من کسی را جانشین خود نساخته است. ای فنذ تو یک پیکر، بازگرد و به ابوبکر بگو علی رضی الله عنه گفت: به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را خلیفه نگردانید و تو خود می دانی که خلیفه و جانشین آن حضرت کیست.

فنذ نزد ابوبکر بازگشت و پیام علی رضی الله عنه را به او رساند.

ابوبکر گفت: علی رضی الله عنه راست گفته است پیامبر مرا خلیفه نکرده است.

عمر خشمگین شد و از جا پرید و ایستاد. ابوبکر هم به او گفت: بنشین. سپس به فنذ گفت: نزد علی رضی الله عنه برو و این بار به او بگو: امیرالمؤمنین ابوبکر تو را خواسته است.

فنذ به حضور علی رضی الله عنه وارد شد و پیام را رساند. حضرت در جواب فرمود: به خدا سوگند دروغ گفت. به سوی او بازگرد و بگو: خود را به نامی خواندی که شایسته تو نیست.

تو خوب می دانی که امیرالمؤمنین کسی غیر از تو است

فنذ دوباره برگشت و به آن دو نفر خیر داد. عمر خشمگین از جا پرید و گفت: به خدا سوگند من از پستی او - نعوذ بالله - و سستی عقیده اش آگاهم، او در هیچ کاری با ما کنار

نمی آید تا او را بکشیم. رهایم کن تا سرش را برایت بیاورم.

ابوبکر گفت: بنشین، ولی او ابا کرد، ابوبکر قسمش داد. او نیز نشست. سپس ابوبکر به

فنذ گفت: دوباره نزد علی رضی الله عنه برو و به او بگو: ابوبکر تو را خواسته است.

فنذ به نزد علی رضی الله عنه رفت و گفت: ای علی رضی الله عنه ابوبکر تو را خواسته است. حضرت در

جواب فرمود: من مشغول کاری هستم و هرگز انجام وصیت دوست و برادرم را رها نمی کنم

تا به سراغ ابوبکر و آنچه که از روی ظلم بر آن اجتماع کرده ایم.

حدیث چهل و هشتم

حوادث ناگوار و مصائب اهل بیت علیهم السلام پس از شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

آبان بن ابی عیاش از سلیم نقل می کند که گفت: نزد عبدالله بن عباس در خانه اش نشسته بودم. گروهی از شیعیان علی رضی الله عنه نیز همراه ما بودند و ابن عباس برایمان حدیث نقل می کرد یکی از روایاتی که نقل کرد این بود که گفت:

ای برادران من! روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، هنوز دفن نشده بود که مردم بیمان شکنی کرده و از دین برگشتند و بنای مخالفت [با ولایت علی رضی الله عنه] گذاشتند و این در حالی بود که علی بن ابیطالب رضی الله عنه مشغول رسیدگی به امور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، تا اینکه از غسل و کفن و حنوط و دفن آن حضرت فارغ شد و پس از آن رویه گردآوری و تألیف قرآن آورد و مشغول انجام وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و همت خود را مصروف به دست آوردن خلافت نکرد زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را از حال این قوم باخبر کرده بود.

فتنة سقیفه و بیعت اجباری

هنگامی که مردم در فتنة آن دو مرد گرفتار شدند و جز علی رضی الله عنه و بنی هاشم و ابوذر و مقداد و سلمان و عده کمی از مردم کسی باقی نماند. عمر به ابوبکر گفت: ای مرد! همه مردم با تو بیعت کردند جز این مرد [یعنی علی رضی الله عنه] و اهل بیت او و آن چند نفر، پس کسی را [برای گرفتن بیعت] نزد او نفرست.

آتش در خانه اہل بیت

فتقد بازگشت و جریان را به ابوبکر خیر داد. عمر خشمگین از جا پرید و خالد بن ولید و فتقد را صدا کرد و به آنان دستور داد که با خود هیزم و آتش بردارند. سپس راه افتاد و خود را به درب خانه علی و فاطمه رسانید. در آن هنگام حضرت فاطمه پشت در نشسته بود و به خاطر رحلت پیامبر اکرم سر خود را بسته بود و بدن مبارکش لاغر و نحیف شده بود، عمر جلو رفت و در زد و سپس فریاد زد: ای پسر ابوطالب در را باز کن. حضرت فاطمه فرمود: ای عمر، با ما چه کار داری؟ چرا رهایمان نمی کنی تا مشغول کار خود باشیم؟

عمر گفت: در را باز کن و گرنه آن را به روی شما آتش می زنم.

حضرت فاطمه فرمود: ای عمر، آیا از خداوند عزوجل نمی ترسی و داخل خانه‌ی من می شوی و به آن هجوم می بری؟ و از باز کردن در امتناع نمود.

عمر آتش را گرفت و با آن در را سوزانید آنگاه در حالی که حضرت زهرا پشت در بود آن را فشار داد. در این هنگام حضرت زهرا فریاد زد: یا ابناء یا رسول الله!

عمر شمشیری را در حالی که در خلافتش بود بلند کرد و بر پهلوی آن حضرت زد و صدای ناله او بلند شد. سپس عمر تازیانه‌ای برداشت و با آن بر بازوی حضرت کوبید و فریاد ای پدر جان آن حضرت به هوا رفت. در این هنگام علی بن ابیطالب از جا بلند شد و گریبان عمر را گرفت و او را کشید و بر زمین زد و بر بینی او کوبید و گلویش را فشار داد و خواست که او را بکشد ولی به یاد سخن پیامبر اکرم و وصیتی که درباره صبر و طاعت خدا کرده بود افتاد و فرمود: ای پسر صهاک! سوگند به آن کسی که محمد را به نبوت گرامی داشته است اگر پیمانی که قبلاً از جانب خدا آمده، نبود به تو می فهماندم که نمی توانی وارد خانه من شوی.

عمر کسی را برای درخواست کمک فرستاد مردم نیز هجوم آورده و داخل خانه شدند خالد بن ولید شمشیر کشید تا با آن فاطمه را بزند. امیرالمؤمنین با شمشیر به او حمله

کرد و خالد حضرت را قسم داد تا اینکه دست از سرش برداشت.

یاوران علی

مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و بریده سلمی پیش رفته وارد خانه علی شدند تا به آن حضرت کمک کنند. بدین ترتیب نزدیک بود که فتنه‌ای بر پا شود برای همین علی از خانه خارج شد و به دنبال آن حضرت، مردم از خانه خارج شدند، سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده نیز از خانه بیرون آمدند در حالی که این سخنان بر زبانشان جاری بود آن‌ها می گفتند: چه زود در حق رسول خدا خیانت کردید و کینه‌هایی که در دل داشتید بیرون ریحتم.

بریده بن حبیب سلمی گفت: ای عمر! تو بر برادر و وصی رسول خدا و دختر پیامبر حمله می کنی و آنان را می زنی در حالی که قریش سوابق تو را خوب می دانند. خالد بن ولید شمشیر را در حالی که هنوز در خلافت بود بالا برد تا با آن بریده را بزند ولی عمر او را گرفت و مانع از این کار شد.

جریان بیعت اجباری

مردم در حالی که گریبان علی را گرفته بودند کشان کشان او را به نزد ابوبکر بردند وقتی نگاه ابوبکر به آن حضرت افتاد فریاد زد: او را رها کنید. علی فرمود: چه زود بر اهل بیت پیامبران هجوم بردید! ای ابوبکر چه حسی و به چه میرانی و با کدام سابقه مردم را به بیعت خود فرا می خوانی؟ آیا دیروز به فرمان رسول خدا با من بیعت نکردید؟ عمر گفت: این حرف‌ها را رها کن ای علی، به خدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می کشیم. علی فرمود: به خدا سوگند در این صورت بنده مقتول خدا و برادر مقتول رسول خدا

خدا خواهم بود.

عمر گفت: بنده مقتول خدا آری ولی برادر رسول خدا نه.

علی علیه السلام فرمود: بدان که به خدا سوگند اگر مقدرات از پیش تعیین شده خدا و عهد و پیمانی که حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله با من بسته و من آن را هرگز نمی شکنم بود، می فهمیدی که کدامیک از ما در پاری ضعیف تر و در تعداد [یاران] کمتر از دیگری است.
در طول این مدت ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی گفت.

بریده برخاست و گفت: ای عمر آیا شما دو نفر همان‌هایی نیستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما فرمود: نزد علی علیه السلام بروید و به عنوان امیرالمؤمنین علیه السلام بر او سلام کنید. و شما گفتید: آیا این دستوری از جانب خدا و رسول اوست؟ و حضرت فرمود: آری.

ابوبکر گفت: ای بریده این حرف درست است ولی تو غایب شدی و ما شاهد و حاضر بودیم، بعد از آن امر، امور دیگری پیش آمد.

عمر گفت: ای بریده تو با این مسأله چه کار داری چرا خود را داخل این موضوع می کنی؟
بریده گفت: به خدا قسم من در آن شهری که شما حاکمان آن باشید نخواهم ماند. عمر دستور داد او را زده و از آنجا بیرون کردند.

سپس سلمان برخاست و گفت: ای ابوبکر از خدا بترس و از این جایگاه برخیز و آن را به اهلسن بسپار که تاروز قیامت به خوشی از آن بهره‌مند شوند و دو شمشیر در میان این امت اختلاف نیاندازند.

ابوبکر پاسخی به او نداد سلمان نیز سخنان خود را تکرار کرد و مثل همان حرف‌ها را باز هم گفت تا اینکه عمر بر او پرخاش کرد و گفت: تو با این مسأله چه کار داری، چرا خود را داخل این موضوع می کنی؟

سلمان گفت: ساکت باش ای عمر! ای ابوبکر از این جایگاه برخیز و آن را به اهلسن بسپار که تاروز قیامت به خدا قسم به خرمی از آن بخورند و بهره ببرند. چرا که اگر چنین نکنید، خون خواهید دوشید و آزاد شدگان و طرد شدگان و مناققان در آن طمع خواهند کرد. به خدا قسم! اگر می دانستم که می توانم ظلم و ستمی را دفع کنم و پا دین را برای خدا عزت بخشم شمشیرم را بر دوش می انداختم و با شجاعت با آن می زدم. آیا به وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله می کنید؟ پشارت باد بر شما سختی و بلا و دور باد از شما آرامش و راحتی.

سپس ابوذر و مقداد و عمار برخاستند و به علی علیه السلام عرض کردند: چه می فرمایی؟ به خدا قسم اگر امر کنی آن قدر شمشیر می زنیم تا کشته شویم.

علی علیه السلام فرمود: خداوند شما را بیامرزد! دست نگهدارید و عهدی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله با شما کرده و سفارشی را که به شما نموده به خاطر آورید. آن‌ها نیز دست نگه داشتند.

عمر به ابوبکر که بالای منبر نشسته بود گفت: بالای منبر نشسته‌ای در حالی که این شخصی که اینجا نشسته اشاره به علی علیه السلام - سر جنگ دارد و بر نمی خیزد که با تو بیعت کند. آیا دستور نمی دهی که گردنش را بزنیم. و این در حالی بود که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بالای سر علی علیه السلام ایستاده بودند و وقتی که سخنان عمر را شنیدند گریستند و صدا به پا جده و یا رسول الله صلی الله علیه و آله بلند کردند. علی علیه السلام نیز آنان را در آغوش گرفت و فرمود: گریه نکنید! به خدا قسم این دو نفر قدرت کشتن پدر شما را ندارند، آن‌ها پست‌تر و کوچک‌تر از آن هستند که چنین کنند.

ام ایمن نویبه مراقب دوران کودکی پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ام سلمه پیش آمده و گفتند: ای عتیق (ابوبکر) چه زود حسادت خود را نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله آشکار ساختید.

عمر دستور داد آن دو را از مسجد بیرون کردند و گفت: ما را با زنان چه کار. سپس گفت: ای علی علیه السلام بیعت کن.

علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؟
عمر گفت: در این صورت به خدا قسم گردنت را می زنیم.
علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم دروغ گفתי ای پسر صهاک! تو توان این کار را نداری و پست‌تر و ضعیف‌تر از آن هستی که چنین کنی.

خالد بن ولید از جا پرید و شمشیرش را از نیام برکشید و گفت: به خدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می کشم.

علی علیه السلام برخاست و به سوی او رفت و اطراف لباسش را گرفت و او را به شدت به عقب راند به گونه‌ای که از پشت به زمین خورد و شمشیرش از دستش افتاد.

عمر گفت: ای علی بن ابوطالب علیه السلام برخیز و بیعت کن.

علی علیه السلام فرمود: اگر نکنم چه می شود؟

عمر گفت: به خدا قسم در این صورت تو را می کشیم.

و بدین ترتیب علی علیه السلام سه بار با آنان اتمام حجّت نمود و سپس بدون آن که کف دستش را باز کند دست مبارکش را جلو برد ابوبکر نیز دست خود را بر آن زد و به همین مقدار راضی شد، سپس حضرت به طرف منزلش حرکت کرد، مردم نیز از آن حضرت تبعیت کرده و رفتند.

ماجرای غضب فدک

ابن عباس [در ادامه سخنان خود چنین] گفت: پس از این جریان به فاطمه علیها السلام خبر رسید که ابوبکر فدک را تصرف کرده است. پس در میان زنان بنی هاشم از خانه خارج شد و به نزد ابوبکر رفت و به او فرمود: ای ابوبکر، می خواهی زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای من قرار داده از من بگیری و حال آن که [رسول خدا صلی الله علیه و آله] بدون آن که مسلمانان برای گرفتن آن جنگ و گریزی کرده باشند آن را به من بخشیده؟ آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که احترام هر شخصی به رعایت حال فرزندان اوست؟ و تو می دانی که آن حضرت چیزی جز این زمین برای فرزندش باقی نگذاشته است.

ابوبکر وقتی سخنان حضرت زهرا علیها السلام و زنان همراه او را شنید قلم و دوات خواست تا سند آن باغ را به نام آن حضرت بنویسد. در این هنگام عمر وارد شد و گفت: ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله، این کار را نکن تا برای ادعای خود شاهد بیآورد.

فاطمه علیها السلام فرمود: آری، شاهد می آورم.

عمر گفت: چه کسی را؟

فاطمه علیها السلام فرمود: علی علیه السلام و امّ ایمن

عمر گفت: شهادت زن عجمی که فصیح سخن نمی گوید پذیرفته نیست. علی علیه السلام هم که آتش را به گرد نان خود جمع می کند (یعنی به نفع خود شهادت می دهد)

پس از این سخنان فاطمه علیها السلام در حالی که به شکل غیرقابل وصفی غضبناک شده بود به

خانه برگشت و مریض شد.

علی علیه السلام نمازهای پنجگانه را در مسجد بجا می آورد و هرگاه نمازش تمام می شد ابوبکر و عمر به او می گفتند: حال دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه است؟ تا اینکه بیماری حضرت شدّت یافت و آن دو حالش را از علی علیه السلام پرسیدند و به او گفتند: تو خود می دانی که بین ما و او چه گذشته است. اگر صلاح می دانی از او برای ما اذن بگیر تا به خاطر گناه خود از او عذر بخواهیم.

حضرت فرمود: این کار را برای شما انجام می دهم.

آن دو برخاستند، و در کنار درب خانه نشستند و علی علیه السلام به محضر فاطمه علیها السلام وارد شد و به او فرمود: ای بانوی آزاده فلائی و فلائی پشت در هستند و می خواهند بر تو سلام کنند چه صلاح می دانی؟

فاطمه علیها السلام فرمود: خانه، خانه توست و این زن آزاده همسرت، هر چه می خواهی بکن. علی علیه السلام فرمود: پس پوشش سرت را محکم کن.

آن حضرت پوشش خود را محکم کرد و روی مبارکش را به سمت دیوار گردانید.

عدم رضایت حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر و عمر

ابوبکر و عمر وارد خانه شدند و سلام کردند و گفتند: از ما راضی باش. خدا از تو راضی باشد.

فاطمه علیها السلام فرمود: چه چیزی شما را به این کار واداشت؟

آن دو گفتند: اعتراف به گناه و امید به بخشش تو و از بین بردن خشم و غضب نسبت به ما.

حضرت فرمود: اگر راست می گوئید پس جواب سؤال مرا بدهید که من از شما سؤالی نمی کنم مگر اینکه می دانم جوابش را می دانید. اگر راست بگوئید می پذیرم که شما در آمدنمان به اینجا راست گفته اید.

آن دو گفتند: هر چه می خواهی بپرس.

حضرت فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا شنیده‌اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام پاره تن من است هرکس او را بی‌آزار مرا آزرده است؟ گفتند: آری.

پس حضرت دست مبارکش را به آسمان بالا برد و فرمود: پروردگارا این دو، مرا آزار داند پس من از آنان به تو و پیامبرت شکایت می‌کنم. نه! به خدا سوگند من هرگز از شما راضی نمی‌شوم تا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات نموده و کارهایی را که شما با من کردید به او خبر دهم و او [بین ما] قضاوت کند!

در این هنگام ابوبکر شروع به گفتن وای و ویل کرد و شدیداً به آه و ناله پرداخت. عمر به او گفت: ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا از سخنان یک زن این همه آه و ناله می‌کنی؟

شهادت حضرت زهرا علیها السلام و تدفین آن حضرت

ابن عباس [در ادامه] گفت: فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پدرش چهل شب زندگی کرد و هنگامی که بیماری اش شدت یافت علی علیه السلام را به نزد خود فراخواند و فرمود: ای پسرعمو! می‌بینی که حال من چگونه است. به تو وصیت می‌کنم که با امامه دختر خواهرم زینب ازدواج کنی تا مثل من برای فرزندانم مادری کند و برای من نایبونی بساز که من دیدم فرشتگان آن را برایم توصیف کردند و نیز به تو وصیت می‌کنم که هیچ یک از دشمنان خدا در تشییع جنازه و دفن و نماز من حاضر نشوند.

ابن عباس می‌گوید این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: مسائلی بود که راهی برای ترک آن نیافتم زیرا قرآن طیب آن بر قلب محمد صلی الله علیه و آله نازل شده بود. یکی جنگ با ناکبتین و

۱. حدیث «فاطمه علیها السلام پاره تن من است...» حدیثی است که تمام محدثان ثقة از شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند و در منابع زیر با اختلاف در الفاظ و اتحاد در معنا و مضمون آمده است صحیح بخاری ج ۲، ص ۱۹۸، در مناقب خاتم فاطمه علیها السلام و نیز صحیح مسلم، صحیح ترمذی و احمد و ابوداود و صواعق ص ۱۱۲ تألیف ابن حجر و کتابی الطالاب، ص ۲۲۰، تألیف کنجی شافعی و نیز حدیث عدم رضایت حضرت از این دو نفر در کتاب‌های صحیح مسلم و بخاری و کتاب‌های دیگران نقل شده تا چه بگویند در جواب آن منصفانسان.

فاستین و مارقین است که دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به آن وصیت کرد و درباره آن با من عهد بست و دیگری ازدواج با امامه دختر زینب که فاطمه علیها السلام مرا به آن وصیت نمود. ابن عباس گفت: فاطمه علیها السلام همان روز از دنیا رفت و مدینه از صدای گریه مردان و زنان به لرزه در آمد و مردم مانند روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حیران شدند. ابوبکر و عمر برای تسلیت نزد علی علیه السلام رفتند و گفتند: ای ابالحسن، در نماز بر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ما پیشی نگیر.

شب که فرا رسید علی علیه السلام عباس و فضل و مقداد و ابوذر و سلمان و عمار را خیر کرد و عباس جلورفت و بر آن حضرت نماز خواند^۱ و سپس او را دفن کردند. صبح که شد ابوبکر و عمر به همراه مردم برای نماز بر آن حضرت آمدند ولی مقداد به آنان گفت: فاطمه علیها السلام را دیشب دفن کردیم.

عمر رو به ابوبکر کرده و گفت: به تو نگفتم این‌ها کار را خیلی زود انجام خواهند داد؟! عباس گفت: این وصیت فاطمه علیها السلام بود که شما دو نفر بر او نماز نخوانید.

عمر گفت: ای بنی‌هاشم شما هیچ وقت حسادت قدیم خود را نسبت به ما ترک نمی‌کنید، این کینه‌هایی که شما در سینه‌هایتان دارید هرگز از بین نمی‌رود و به خدا سوگند قصد دارم [فاطمه علیها السلام] را نبش قبر کنم تا بر او نماز بخوانم.

علی علیه السلام فرمود: ای پسر صهاکا! به خدا قسم اگر چنین کنی دستت را به سوی خودت برمی‌گردانم و اگر شمشیرم را از نیام بیرون کشم آن را غلاف نخواهم کرد مگر بعد از گرفتن جان تو. حال اگر می‌توانی قصدت را عملی کن.

عمر [در تصمیم خود] شکست خورد و سکوت کرد و فهمید که هرگاه علی علیه السلام قسم بخورد آن را عملی خواهد کرد.

سپس علی علیه السلام فرمود: ای عمر آیا تو همان نیستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست او را بکشد برای همین کسی را به سراغ من فرستاد و من در حالی که شمشیرم بر دوشم بود آمدم و

۱. نماز خواندن عباس بر بدن مطهر حضرت زهرا علیها السلام ظاهر این قضیه است زیرا بر اساس روایات معتبر دیگر قبل از او علی علیه السلام بر جنازه آن حضرت نماز خوانده بود، رک: بحار ج ۴۳، ص ۱۸۸ و ۱۹۳ و ۲۱۵.

خود را به تو رساندم تا تو را به قتل برسانم که خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد که می فرماید:

«فَلَا تَجْعَلْ عَلَيْهِمْ إِيمَانًا تَعَدُّ لَهُمْ عُدَّةً»^۱

در مورد آنان عده نکن که ما ایشان آماده کرده ایم.

توطئه قتل امیرالمؤمنین علیه السلام و عکس العمل آن حضرت

ابن عباس در ادامه می گوید: پس از آن حوادث آن دو نفر با هم مذاکره کرده و نقشه کشیدند و گفتند: تا وقتی که این مرد (علی علیه السلام) زنده است ما کاری از پیش نمی بریم.

ابوبکر گفت: چه کسی او را برای ما می کشد؟

عمر گفت: خالد بن ولید.

پس کسی را به سراغ او فرستادند و به او گفتند: ای خالد اگر کاری را به تو بسپارم در مورد آن چه می گویی؟

خالد گفت: هر چه می خواهید بگویند که به خدا سوگند حتی اگر از من بخواهید که پسر ابوطالب را به قتل برسانم این کار را خواهم کرد.

آن دو گفتند: به خدا قسم ما چیزی جز این نمی خواهیم.

خالد گفت: این کار را انجام می دهم.

ابوبکر گفت: هنگامی که برای نماز صبح جمع شدیم تو در کنار او ایست و شمشیری

همراه خود داشته باش. هنگامی که سلام نماز را دادم گردنش را بزن.

خالد گفت: باشد و با این نقشه متفرق شدند.

اما پس از آن ابوبکر در مورد دستوری که درباره قتل علی علیه السلام به خالد داده بود فکر کرد و فهمید که اگر چنین کند جنگ شدید و بلای بزرگی رخ خواهد داد. برای همین از کار خود پشیمان شد و آن شب را نخوابید تا اینکه به مسجد آمد و هنگامی که وقت نماز شد جلو

رفت و با فکر و خیال بر مردم امامت کرد تا جایی که نمی دانست چه می گوید. خالد نیز در حالی که شمشیری به خود حمایل کرده بود وارد مسجد شده و در کنار علی علیه السلام ایستاد و این در حالی بود که آن حضرت متوجه موضوع شده بود.

هنگامی که ابوبکر شهید را به پایان رساند قبل از آن که سلام دهد فریاد زد: ای خالد کاری که به تو گفتم انجام نده که اگر انجام دهی تو را می کشم. سپس از سمت راست و چپ سلام داد.

علی علیه السلام بلافاصله از جابر خاست و گریبان خالد را گرفت و شمشیر را بالا برد تا او را بکشد. مردم اطراف حضرت جمع شدند تا خالد را از دست او خلاص کنند ولی نتوانستند. عباس گفت: او را به حق صاحب این قبر (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) قسم دهید که دست بردارد، آن ها هم او را به صاحب قبر قسم دادند و حضرت، خالد را رها کرد و از جایش بلند شد و به خانه اش رفت.

زبیر و عباس و ابوذر و مقداد و بنی هاشم [به مسجد] آمدند و شمشیر کشیدند و گفتند: به خدا قسم شما دست از کارهایتان بر نمی دارید تا [علی علیه السلام] سخنی بگوید و به آن عمل کند.

اینجا بود که بین مردم اختلاف افتاد و جمعیت دچار حیرت و اضطراب شد و زنان بنی هاشم بیرون آمدند و فریاد زدند: ای دشمنان خدا، چه زود دشمنی خود را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او آشکار کردید. خیلی وقت بود که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین قصدی داشتید ولی نتوانستید. دیروز دخترش را کشتید و امروز می خواهید برادر و پسرعمو و وصی و پدر فرزندانش را بکشید. به خدای کعبه سوگند اشتباه کردید شما موفق به کشتن او نمی شوید. و کار به جایی رسید که مردم ترسیدند فتنه بزرگی اتفاق بیافتد.

بخش چهارم

● اصابت العاقی

حدیث چهل و نهم

مردن به مرگ جاهلیت

أبان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از سلمان و مقداد و ابوذر شنیدم که رسول خدا ﷺ فرموده است: هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. این روایت را نزد جابر و ابن عباس نقل کردم آن دو گفتند: سلمان و مقداد و ابوذر راست گفته‌اند. ما حاضر بودیم و شنیدیم که سلمان به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ شما فرمودید که هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. بفرمایید این امام کیست؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ای سلمان او از جانشینان من است. هر کدام از افراد امت من که از دنیا بروند و یکی از جانشینان مرا به عنوان امام خویش نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. اگر او را نشناسد و با او دشمنی کند مشرک خواهد بود و اگر او را نشناسد و با او دشمنی نکند و با دشمن او دوستی نکند فقط جاهل است و مشرک نیست.

توبیخ ابوذر توسط عثمان

وقتی ابوذر به مدینه بازگشت عثمان او را خواست و به او گفت: چه چیز باعث شده که در ایام حج چنین غائله‌ای بر پا کردی؟
 ابوذر گفت: پیمانی بود که رسول خدا ﷺ از من گرفته بود و امر کرده بود که آن را انجام دهم.

عثمان گفت: شاهی بر آن داری؟
 در این هنگام علیؑ و مقداد برخاستند و هر دو شهادت دادند. سپس هر سه برگشته و به راه افتادند.

عثمان هم گفت: این مرد و دو رفیقش فکر می‌کنند کسی هستند.

حدیث پنجاهم

حدیث کشتی نوح از زبان ابوذر در کنار کعبه^۱

سلیم می‌گوید: من و حنظل بن معتمر در ایام حج در مکه بودیم که ابوذر از جا برخاست و حلقهٔ درب کعبه را گرفت و با صدای بلندی فریاد زد: ای مردم هرکس مرا می‌شناسد که هیچ و هرکس که مرا نمی‌شناسد بداند که من جندب هستم. من ابوذریم. ای مردم! شنیدم که پیامبران می‌فرمود: مثل اهل بیت من در میان ائمتّم مثل کشتی نوح است در میان قوم او، هرکس سوار آن شود نجات می‌یابد و هرکس به آن پشت کند هلاک خواهد شد و نیز مثل اهل بیتم مثل باب حطّه^۲ است در میان بنی اسرائیل.

ای مردم شنیدم که پیامبران فرمود: من در میان شما دو چیز باقی گذاشتم تا وقتی که به آن دو متوسل شوید هرگز گمراه نخواهید شد؛ یکی کتاب خدا و یکی هم اهل بیتم... تا آخر حدیث.

۱. بحار ج ۷، باب فضائل اهل بیت به نقل از احتجاج طبرسی.

۲. باب حطّه در بنی اسرائیل نشانهٔ خضوع آنان در مقابل فرامین الهی بود که می‌بایست به حالت سجده از آن عبور می‌کردند و بدین وسیله تواضع خود را نشان می‌دادند، در اینجا هم اهل بیت ﷺ به باب حطّه تشبیه شده‌اند که مردم با خضوع، در برابر آنان در واقع در برابر خدا خضوع کرده‌اند. رک: بحار، ج ۱۳، ص ۱۸۰ تا ۱۸۵.

حدیث پنجاه و یکم علیؑ راسخ در علم

سلیم می‌گوید: در مسجد کوفه بودیم که علی بن ابیطالبؑ وارد شد و فتی او را در میان گرفتیم فرمود: بپرسید از من پیش از آن که مرا از دست بدهید. از من دربارهٔ آیات قرآن بپرسید که علوم اولین و آخرین در آن آمده است و برای کسی هیچ حرفی باقی نگذاشته است و تاویل و تفسیر آن را کسی نمی‌داند مگر خداوند و آنان که راسخ در علم هستند. راسخ در علم فقط یک نفر نیست و رسول خداﷺ یکی از آنان است. خداوند تاویل قرآن را به پیامبر خود آموخت. او نیز آن را به من یاد داد و به دنبال آن این آموزش تا قیامت از یکی به دیگری ادامه می‌یابد.

سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود:

«يَتَّبِعُهُ مُمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»^۱

این‌ها چیزهایی است که از آل موسی و آل هارون باقی مانده و فرشتگان آن را بر دوش می‌برند.

و فرمود: پس من نسبت به رسول خداﷺ مانند هارون نسبت به موسی هستم با این تفاوت که من پیامبر نیستم. علم تا روزی که قیامت برپا شود در میان نسل ماست.

«وَ جَعَلْنَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ»^۲

و خداوند توحید را تا قیامت در ذریهٔ ابراهیم کلمهٔ باقی قرار داد.

رسول خداﷺ فرزند و ذریهٔ ابراهیم است و ما اهل بیتﷺ فرزندان و ذریهٔ ابراهیم و ذریهٔ محمدﷺ هستیم.

حدیث پنجاه و دوم وجوب اطاعت از اهل بیتؑ^۱

سلیم می‌گوید: شنیدیم که امیرالمؤمنینؑ فرمود: طاعت و بندگی مخصوص خداوند عزوجل و پیامبر او و صاحبان امر از خود مردم است. از آنجایی که صاحبان امر (اهل بیتﷺ) معصوم و پاکیزه‌اند و مردم را به سوئی گناه و معصیت پروردگار نمی‌کشاند خداوند دستور داده که مردم از آنان اطاعت کنند.

۱. بحار ج ۷، باب اینکه اهل بیت کلمات خداوند به نقل از کتب الفوائد کراچکی.

۲. سورة بقره: آیه ۲۴۸.

۳. سورة زخرف: آیه ۲۸.

سپس حضرت مطہری طولانی بیان کرده و فرمودند: علی علیه السلام را نزد من بیاورید. آنگاه حضرت متوجه من شد و هزار باب از علوم سزوی را به روی من گشود که از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

سلیم می گوید: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام رویه ما کرده و فرمود: برسید از من پیش از آن که مرا از دست بدهید، سوگند به آن که دانه را شکافت و مردم را خلق کرد من به تورات اهل از تورات و به انجیل از اهل انجیل و به قرآن از اهل قرآن آگاه ترم.

سوگند به آن که دانه را شکافت و مردم را خلق کرد تا روز قیامت هیچ گروهی به صد نفر نمی رسد مگر این که من رهبر و پیشوای آنان را می شناسم از من درباره قرآن پرسید که قرآن در مورد همه چیز سخن گفته است و تمام علوم اولین و آخرین در آن آمده است.

قرآن برای هیچ کس جای سخنی باقی نگذاشته است.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۱

و تفسیر آن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی داند.

راسخ در علم یک نفر نیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از راسخان در علم است. تأویل قرآن را خدا به او آموخت. او نیز به من تعلیم داد و این علم تا قیامت در میان ذرئۀ ما باقی است. آنگاه حضرت ابن آبه را تلاوت فرمود:

«يَتَّبِعُهُ بِمَا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ»^۲

این ها چیزهایی است که از آل موسی و آل هارون باقی مانده است.

سپس فرمود: من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند هارون نسبت به موسی هستم و علم تا روز قیامت در میان نسل ما باقی است.

حدیث پنجاه و سوم بهشت مشتاق چهار نفر است^۱

سلیم می گوید: پس از بازگشت از جنگ صفین و یک روز قبل از نهروان در مسجد کوفه نشسته بودیم که امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شد و نشست ما هم اطراف او را گرفتیم. مردی به آن حضرت عرض کرد: ای امیرالمؤمنین علیه السلام ما را از اصحاب و یاران خود آگاه کن.

علی علیه السلام فرمود: بیوس. سپس داستانی طولانی بیان کرده و فرمود: در میان سخنانی طولانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خدا به من امر کرده که چهار مرد از اصحاب خود را دوست داشته باشم و به من خبر داد که او نیز آنان را دوست دارد و بهشت مشتاق آنان است. سؤال شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان کیانند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام، سپس سکوت کرد.

دوباره پرسیدند: آنان کیستند؟ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

فرمود: علی و سه رفیق او که علی علیه السلام امام و پیشوا و حجت و راهنمای آنان است. آن ها [در برابر فتنه ها هرگز] کمر خم نمی کنند و گمراه نمی شوند و از دین بر نمی گردند. روزگار بر آنان طولانی نمی شود تا دل هایشان دچار قساوت شود. آن ها سلمان و مقداد و ابوذر هستند.

حدیث پنجاه و چهارم همراهی قرآن با اهل بیت و بالعکس^۱

سلیم از علی علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: خداوند عزوجل ما اهل بیت را پاک و معصوم و شاهد بر خلق خود و حجّت در زمین قرار داد و چنان ما را با قرآن و قرآن را با ما فرین نمود که نه ما از قرآن جدا می‌شویم و نه قرآن از ما جدا می‌شود.

حدیث پنجاه و پنجم

فضائل امام حسین علیه السلام از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله^۱

سلیم از سلمان فارسی نقل می‌کند که گفت: به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و دیدم که امام حسین علیه السلام روی زانوان حضرت نشسته است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را می‌بوسد و دهانش را می‌مکد و می‌فرماید: تو آقا و سید، پسر آقا و سیدی، تو امامی و پسر امام هستی. تو پدر امامان هستی. تو حجّت خدا و فرزند حجّت خدایی و پدر نه امام و حجّت الهی از صلب خودت هستی که نهمین آنان قائم آنان است.

۱. بحار، ج ۷، باب جوامع منافع و فضائل اهل بیت به نقل از اکمال الدین.

۱. بحار، ج ۹، باب اشارات پیامبر بر امامت ائمه به نقل از عبود اخبار الرضا علیه السلام و اکمال الدین و خصال شیخ صدوق.

حضرت تمام آیهاتی را که در مورد او نازل شده بود ذکر کرد از جمله آیات:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
زَاكِيُونَ»^۱

ولی شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایما آورده و نماز به پا می‌دارند و در حالت رکوع
صدقه می‌دهند.

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲

از خدا و رسول خدا و کسانی که صاحب امر شماست اطاعت کنید.

سلیم می‌گوید: عرض کردم: مرا از برترین فضیلت از جانب رسول خدا ﷺ آگاه کن.
حضرت فرمود: منصوب کردن من در روز غدیر خم و اقامه حکم ولایت من از جانب
خداوند عزوجل و اینکه به من فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی
با این فرق که بعد از من پیامبری نیست.

و نیز روزی با رسول خدا ﷺ به مسافرت رقتم در این سفر عایشه هم همراه پیامبر آمده
بود و ما یک لحاف بیشتر نداشتیم. هنگام خواب رسول خدا ﷺ بین من و عایشه
می‌خوابید و هر سه همان یک لحاف را روی خود می‌کشیدیم. هنگامی که رسول خدا ﷺ
برای نماز شب برمی‌خواست وسط لحاف را که بین من و عایشه بود با دست خود پایین
می‌آورد تا به زیر انداز بچسبید. شبی چنان دچار تب شدم که تا صبح مرا بیدار نگه داشت.
رسول خدا ﷺ نیز به خاطر من تا صبح بیدار ماند و شب را بین من و محل نمازش گذراند.
قدری نماز می‌خواند و دوباره نزد من می‌آمد و به من نگاه می‌کرد و حال مرا می‌پرسید، کار
و فکر رسول خدا ﷺ تا صبح همین بود فدای آن شب پس از نمازی که با اصحاب خود به
جای آورد چنین دعا کرد: خدا یا علی را شفا ده و او را سلامت بدار که او به خاطر بیماریش
مرا تا صبح بیدار نگه داشت.

میس رسول خدا ﷺ به طوری که بارانش بشنوند چنین فرمود: مؤذنه بده ای علی ﷺ!
عرض کردم: خداوند به تو مؤذنه خیر دهد ای رسول خدا ﷺ و مرا فدای تو گرداند. و آن

حدیث پنجاه و ششم

برترین فضیلت علی ﷺ از زبان خود حضرت^۱

سلیم می‌گوید: مردی از علی بن ابیطالب ﷺ سؤالی کرد و در حالی که من نیز می‌شنیدم به
آن حضرت عرض کرد: مرا از برترین فضیلت خودت آگاه کن.

علی ﷺ فرمود: همان که خداوند در کتابش در مورد من نازل کرده است.

آن مرد گفت: خداوند در مورد تو چه آیه‌ای نازل کرده است؟

حضرت فرمود: آیه

«أَقْرَبُ كُنَّ عَلِيٌّ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّي وَيُنَادُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ»^۲

آیا کسی که از جانب پروردگار خویش دلیلی داده و شهادی از خودش در پی دارد...

من شاهد رسول خدا ﷺ هستم و این آیه:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَ اللَّهِ
الْكِتَابُ»^۳

ای پیامبر کافران می‌گویند که تو پیامبر و رسول خدا نیستی، بگو خدا و کسی که علم کتاب نزد

اوست به عنوان شاهد بین من و شما کتابت می‌کند.

در این آیه خداوند از جمله (کسی که علم کتاب نزد اوست) مرا اراده کرده است سپس

۱. بحار ج ۹، باب جوامع فضائل و مناقب علی ﷺ به نقل از احتجاج طبرسی (ره).

۲. سوره رعد: آیه ۴۴.

۳. سوره هود: آیه ۱۷.

حضرت چنین فرمود: دیشب هر چه از خدا خواستم آن را به من عطا کرد و من هر چه برای خود خواستم مانند آن را برای تو نیز درخواست کردم. از خدا درخواست نمودم که من و تو را برادر هم قرار دهد پس چنین کرد. از خدا خواستم که تو را ولی و سرپرست هر مرد و زن مؤمنی قرار دهد پس چنین کرد.

در این هنگام یکی از آن دو مرد (ابوبکر و عمر) به رفیقش گفت: می بینی از خدا چه چیزی خواسته است. به خدا سوگند اگر خرمای خشکی از خدا می خواست بهتر از آن چیزی بود که درخواست نموده و یا اگر از پروردگارش می خواست که فرشته ای را بر او نازل کند تا او را در مقابل دشمنانش یاری کند و یا گنجی بر او نازل نماید تا او و اصحابش را که به شدت محتاج آن هستند نفعی برساند بهتر از آن بود هیچگاه علیؑ را به کار خیری فرا نخوانده مگر آنکه اطاعتش کرده است.

حدیث پنجاه و هفتم^۱ فرقه های امت اسلام و یهود و نصاری

سلبیم بن قیس می گوید: وارد مسجد کوفه شدم و به محضر علی بن ابی طالبؑ رسیدم. مردم گرد آن حضرت را گرفته بودند که رئیس یهودیان و رئیس مسیحیان وارد مسجد شده و سلام کردند و نشستند.

گروهی از مردم به آن حضرت گفتند: ای مولای ما تو را به خدا سؤالی از آن‌ها بپرس تا بدانند که چه [اشتیاهی] می کنند.

حضرت از رئیس یهودیان سؤال کرد: ای برادر یهودیان! امت پیامبران به چند دسته تقسیم شده اند؟

او جواب داد: آنها را در کتابی که نزد خود دارد نوشته ام.

علیؑ فرمود: خدا بکشد آن قومی را که بزرگشان تویی و در حالی که از امور دین او می پرسند می گوید: آن را در کتابی که نزد خود دارم نوشته ام.

سپس حضرت از بزرگ مسیحیان پرسید: امت پیامبر شما به چند دسته تقسیم شدند؟ او به سؤال جواب داد ولی اشتباه گفت.

علیؑ به او فرمود: اگر مانند رفیققت جواب می دادی بهتر از آن بود که پاسخ غلط بدهی

۱. بحار، ج ۸، باب تبدیل امت بعد از نبیؑ به هفتاد و سه فرقه به نقل از کتاب فضائل شاذان بن جبریل و کتاب روضه (که مؤلفش مجهول است).

و اشتباه کنی.

آنگاه حضرت رویه مردم کرده و فرمودند: ای مردم! من به تورات از اهل تورات آگاهترم. به انجیل از اهل انجیل داناترم و به قرآن از اهل قرآن عالمترم من می دانم که امتها به چند دسته تقسیم شدند و این را برادرم و حبیبم و نور چشمم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخت و فرمود: بپود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که هفتاد فرقه از آنان اهل آتش و یک فرقه اهل بهشتند. آن فرقه ای که به وصیت موسی علیه السلام عمل کردند.

مسیحیان نیز به هفتاد و دو فرقه تبدیل شدند که هفتاد و یک فرقه آنان اهل آتش و یک فرقه که به وصیت عیسی علیه السلام عمل کردند اهل بهشتند. امت من نیز به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهند شد که هفتاد و دو فرقه آنان اهل آتش و یک فرقه که به وصیت من عمل می کنند اهل بهشتند. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر شانه من زده و فرمود: هفتاد و دو فرقه امت من پیمانی را که خداوند برای تو گرفته بود می شکنند و فقط یک فرقه وارد بهشت می شوند آنان کسانی هستند که تو را دوست دارند و شیعه تو می باشند.

حدیث پنجاه و هشتم

صحیفه علی علیه السلام و خبر از شهادت ائمه علیهم السلام

سلیم می گوید: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید ابن عباس گریه شدیدی کرد و گفت: این چه کاری بود که از این امت بعد از وفات پیامبرشان دیدم؟ خداوند! تو را شاهد می گیرم که من دوست علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او و دشمن دشمنان او هستم و از دشمن فرزندان او بیزارم و تسلیم فرامین آنان هستم. من در ذی قار خدمت پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله [علی علیه السلام] رسیدم. حضرت کتابی را به من نشان داد و فرمود: ای ابن عباس این نوشته ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را املاء کرده و من با دست خود آن را نوشتم. سپس کتاب را به من نشان داد.

من عرض کردم: ای امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برای من بخوان پس او آن را خواند، تمام حوادثی که از زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده بود به علاوه کیفیت شهادت امام حسین علیه السلام و نام قاتلان و نام یاران او و کسانی که با آن حضرت به شهادت رسیدند در آن کتاب آمده بود. علی علیه السلام هنگام خواندن این مطالب به شدت می گریست و مرا هم می گریاند.

حضرت از آن کتاب خواند که این قوم چگونه با او رفتار می کنند و چه طور حضرت

۱. بحار ج ۸ باب اخبار خداوند به پیامبر و او به امتش در مورد ستمهایی که بر اهل بیتش علیهم السلام روا می دارند. به نقل از کتاب روضه و کتاب «فضائل» شاذان بن جبیریل.

فاطمہ علیہا السلام به شهادت می رسد و اینکه این امت چگونگی به فرزندش امام حسن علیہ السلام پشت کرده و موجب شهادت آن امام عزیز می شوند. هنگامی که حضرت شروع به خواندن مقتل امام حسین علیہ السلام و نام فاطلان او نمود گریست و کتاب را بست و بقیه آنچه تا روز قیامت اتفاق افتاده بود باقی ماند.

از جمله حوادثی که امیرالمؤمنین علیہ السلام از آن صحیفه قرائت فرمود اعمالی بود که ابوبکر و عمرو عثمان مرتکب شدند و اینکه هر کدام از آنان چه مدت حکومت می کنند و چه وقایعی برای علی علیہ السلام پیش می آید و واقعه جمل چگونه اتفاق می افتد و عایشه و طلحه و زبیر چه راهی را می روند و همین طور جریان جنگ صفین و کسانی که در آن جنگ کشته می شوند و جنگ نهروان و جریان حکمیت و بحث حکومت معاویه و شیعانی که به دست او کشته می شوند و رفتاری که مردم با امام حسن علیہ السلام می نمایند و جریان یزید تا آنجا که منتهی به شهادت امام حسین علیہ السلام می شود.

تمام چیزهایی که از علی علیہ السلام شنیدم بدون کم و زیاد اتفاق افتاد. من خط او را می شناختم وقتی آن را در کتاب دیدم تغییری نکرده و کم رنگ نشده بود. وقتی حضرت کتاب را بست عرض کردم: یا امیرالمؤمنین علیہ السلام اگر ممکن است بقیه کتاب را برابم بخوان.

او فرمود: نه. ولی تو را آگاه می کنم از کارهای پسران و فرزندان که در این کتاب آمده و چون همه آن امور بسیار فجع است و ما اهل بیت علیہم السلام را می کشند و دشمنی زیادی می کنند و حکومت بدی خواهند داشت و قدرت شومی به دست می آورند من دوست ندارم تو آن را بشنوی و غمگین شوی.

اما به تو خبر می دهم از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلتش دست مرا گرفت و هزار باب علم را به روی من گشود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد. ابوبکر و عمر نیز در این هنگام [از بیرون خانه] مرا نگاه می کردند و پیامبر با اشاره این را به من نشان داد.

وقتی بیرون آمدم آن دو نفر از من پرسیدند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو چه گفت؟ آنچه پیامبر به من گفته بود به آنان گفتم.

آن دو در حالی که دستان خود را تکان می دادند گفته های مرا تکرار کرده و پشت کرده و رفتند. ای ابن عباس، وقتی که حکومت بنی امیه از بین می رود اولین نفری که از بنی هاشم به حکومت می رسد فرزند توست و کارهای فجعی انجام می دهند. ابن عباس می گوید: اگر نسخه ای از آن کتاب بر می داشتم برای من از تمام آنچه که خورشید بر آن تابیده دوست داشتنی تر بود.

نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی مگر در نبوت که بعد از من پیامبری نخواهد بود.

رسول خدا ﷺ در حالی که قوم خود را به سوی خدا دعوت می کرد از دست آنان گریخت و به غار پناه برد ولی اگر در میان آنان باورانی می یافت فرار نمی کرد، من نیز اگر باورانی می یافتم یا تو بیعت نمی کردم.

ای معاویه خداوند در آن هنگام که مردم هارون را تضعیف نموده و نزدیک بود او را به قتل برسانند به او وسعت و گشایش داد و همچنین به پیامبر اکرم ﷺ وسعت داد هنگامی که از قوم خود گریخت و یآوری نیافت.

من و پدرم نیز از جانب خدا در وسعت قرار گرفتیم هنگامی که مردم ما را رها کرده و با دیگری بیعت کردند و کسی ما را یاری نکرد این ها سنت ها و مثل هایی است که در پی هم می آیند.

ای مردم اگر در میان مشرق و مغرب بگردید هیچ پیامبرزاده ای به جز من و برادرم نخواهد یافت.

حدیث پنجاه و نهم خطبه امام حسن رضی الله عنه در دفاع از حق ولایت

سلیم می گوید: در آن هنگام که امام حسن مجتبی رضی الله عنه با معاویه (لعنه الله) در جایی اجتماع کردند آن حضرت به منبر رفته و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمودند: ای مردم! معاویه گمان می کند که من او را شایسته خلافت می دانم و خود را شایسته خلافت نمی دانم ولی او دروغ می گوید. من بر اساس کتاب خدا و سخنان رسول خدا ﷺ برترین مردم برای خلافت بر آنان هستم.

به خدا سوگند می خورم اگر مردم با من بیعت کرده و از من اطاعت می کردند و یاریم می نمودند آسمان قطرات بارانش را و زمین برکنش را بر آنان ارزانی می داشت و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی کردی.

همانا رسول خدا ﷺ فرمودند: هیچگاه امتی امور خود را به مردی نسپردند در حالی که برتر از او در میانشان بود مگر اینکه پیوسته وضعشان به پستی گراید. تا جاییکه به دین گوساله پرستان در آمدند، همان طور که بنی اسرائیل هارون رضی الله عنه را رها کردند و به گرد گوساله ای جمع شدند در حالی که می دانستند هارون رضی الله عنه جانشین حضرت موسی رضی الله عنه است. این امت نیز علی رضی الله عنه را رها کردند و من شنیدم که رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه می فرمود: تو

۱. بحار الانوار ج ۱۰ باب دلیل صلح امام حسن رضی الله عنه با معاویه به نقل از عدد القویة شیخ رضی الدین حلی برادر علامه حلی و نیز کتاب احتجاج طبرسی

حدیث شصتم کم‌گویی از نشانه‌های علم و دانش

سلیم بن قیس از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
یکی از نشانه‌های علم و دانش مرد این است که در مورد چیزهایی که معنا و مفهومی
ندارد کم‌تر سخن می‌گوید.

حدیث شصت و یکم اقسام دانشمندان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان یکی از سخنان
خود چنین فرمود: عالمان دو گونه‌اند؛ یکی عالمی است که به علم خود عمل می‌کند پس
او نجات می‌یابد. یکی هم عالمی است که به علم خود عمل نمی‌کند در نتیجه هلاک
می‌شود. همانا اهل جهنم از بوی عالم بی عمل اذیت می‌شوند.
پشیمانترین و پرحسرت‌ترین فرد جهنمیان، عالمی است که بنده‌ای از بندگان خدا را به
سوی خدا دعوت کرده و او به دعوت پاسخ داده و پذیرفته است و مطیع خداوند گشته و
خدا نیز او را وارد بهشت کرده است در حالی که آن عالم دعوت‌کننده را به دلیل اینکه به
علم خود عمل نکرده و مطیع هوای نفس خود گشته وارد آتش جهنم نموده است.
سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا آنچه که مرا نسبت به شما از همه چیز بیشتر
می‌ترساند دو خصلت است: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز. زیرا هوای نفس مانع از
پذیرش حق می‌شود و آرزوی دراز موجب فراموشی آخرت می‌گردد.

حدیث شصت و دوم^۱

انواع علم در کلام امیرالمؤمنین^۲

سلیم می‌گوید: شنیدم که علی^۳ به ابوظفیل عامرین واثله کنانی چنین می‌فرمود: ای ابوظفیل، علم دو نوع است: یکی علمی که مردم چاره‌ای جز یادگیری آن ندارند آن رنگ اسلام^۴ است یکی هم علمی که مردم می‌توانند به آن نظری نکرده و آن را یاد بگیرند و آن، علم به ذات خداوند متعال است.

حدیث شصت و سوم^۱

کسی که شیطان در نطفه‌اش شریک است

سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین^۲ نقل می‌کند که رسول خدا^۳ فرمود: خداوند متعال بهشت را بر هر دشنام‌گویی کم‌حیا که باکی ندارد از اینکه چه می‌گوید و یا به او چه می‌گویند حرام کرده است و اگر در مورد چنین شخصی تحقیق کنی می‌فهمی که او با ولدالزنا است و یا شیطان در نطفه او شریک است.

از آن حضرت سؤال شد: ای رسول خدا^۳ آیا در میان مردم کسی هست که شیطان در نطفه او شریک باشد؟

حضرت فرمودند: آیا این قول خداوند عزوجل را نخوانده‌ای که می‌فرماید:

«وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»^۲

با آنان در اموال و اولاد شریک باش.^۳

عرض شد: آیا در میان مردم کسی پیدا می‌شود که از هر آنچه که به او بگویند باکی نداشته باشد؟

فرمود: بله. کسی که با ناسزا و دشنام به دیگران تعرض کند با اینکه می‌داند مردم او را رها نخواهند کرد. چنین کسی باکی ندارد که چه می‌گوید و یا اینکه مردم به او چه می‌گویند.

۱. بحارالانوار، ج ۱۴، باب ابتدای خلقت ابلیس و قصه‌ها و تبرک‌های او به نقل از اصول کافی.

۲. سوره اسراء: آیه ۶۴

۳. در این آیه خداوند قول خود را که به شیطان فرموده یادآوری می‌فرماید.

۴. این قسمت روایت کتاب کافی چنین نقل شده: مردی از فقهی‌ها پرسید: آیا در میان مردم کسی پیدا می‌شود که

۱. بحارالانوار، ج ۱، باب مذمت عالمان بد و لزوم دوری از آنان، به نقل از خصال شیخ صدوق.

۲. همان، باب قدرت و اراده به نقل از خصان شیخ صدوق منظور از علمی که رنگ اسلام نامیده شده آن دسته از علوم است که دانستن آن موجب ورود به دین اسلام و رنگ اسلامی به خود گرفتن می‌شود و این علوم همای اصول دین و مذهب می‌باشد که شامل توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد است.

حدیث شصت و چهارم^۱

دعایی برای راحتی وضع حمل

سلیم می‌گوید از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من دو آیه از کتاب مُنزَل خدا را می‌شناسم که برای راحتی زنی که وضع حملش سخت شده و بر روی پوست آهو می‌نویسند و آن را به کمر او می‌بندند و آن چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ يَا اللَّهُ، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۲ هفت مرتبه.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْهِلُ كُلَّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ»^۳ یک مرتبه.

این دو آیه بر روی ورقه‌ای نوشته شده و با رشته‌ای از نخ کتان که بافته نشده باشد بران چپ زن بسته می‌شود و همین که فرزندش را به دنیا آورد از او جداکن و در این کار اصلاً سستی نکن.

و نیز نوشته می‌شود:

حَقٌّ وَ لَدَّتْ مَرْئِمٌ وَ مَرِيمٌ وَ لَدَّتْ حَتَّىٰ يَأْخُذَ الْهَيْطُ أَلْسِي الْأَرْضِ السَّاعَةَ يَا ذَنُ اللَّهِ
تعالی^۴.

حدیث شصت و پنجم^۱

پایه‌ها و شعبه‌های کفر

سلیم بن قیس می‌گوید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کفر بر چهار پایه بنا شده است: فسق، غلو، شک و شبهه.

فسق چهار شعبه دارد: جفا، کوردلی، غفلت و تجاوزگری. هرکس جفا کند مردم را خوار شمرده^۲ و عالمان دین را دشمن گرفته و برگناه بزرگی اصرار ورزیده است.

هر که کوردل باشد یاد خدا را فراموش کرده و پیرو ظن و گمان شده و با خالق خویش به مبارزه برمی‌خیزد و شیطان بر او الحاح (وسوسه پی‌درپی) می‌کند از خداوند طلب بخشش می‌کند بدون آنکه توبه کند و خضوع و غفلت از گناه داشته باشد.

کسی که (از حق) غفلت ورزد به نفس خود جنایت نموده و آموزش منقلب می‌گردد و گمراهی خویش را هدایت می‌بندارد و آرزوهای دراز او را می‌فریبد و وقتی دچار حسرت و پشیمانی می‌شود که کار از کار گذشته و پرده‌ها از مقابل چشمانش کنار رفته و آنچه که فکرش را نمی‌کرد برای او پیش آمده است.

و آن که از فرمان خدا تجاوز کند دچار شک می‌شود و هر که شک کند خداوند به او

۱. این حدیث و احادیث بعد از آن روایاتی است که عالمان و مؤلفان بزرگی چون شیخ کلینی و دیگران مستنداً و یا مرسلأً آن‌ها را نقل کرده‌اند و ما با ذکر سند در پاروئی کار را برای محققین ارجمند سهل و آسان نمودیم.
۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۱، باب پایه‌های کفر و شعبه‌های آن حدیث ۱.
۳. در برخی از نسخه‌ها در این عبارت به جای مردم، حق آمده است «هر کس جفا کند حق را کوچک شمرده است»
۴. ظاهر سخن امیرالمؤمنین علیه السلام این است که این قسمت خود دعایی جداگانه است.

۱. بحارالانوار، ج ۱۷، باب دعا برای سختی وضع حمل و ج ۲۳، باب ثواب زنان در خدمت به مردان و فرزندان به نقل از کتاب طب الامه.
۲. سوره انشراح، آیه ۶.
۳. سوره حج، آیه ۱ و ۲.
۴. ظاهر سخن امیرالمؤمنین علیه السلام این است که این قسمت خود دعایی جداگانه است.

برتری می‌جوید و با قدرت خویش او را خوار و ذلیل کرده و به جلالت خود وی را کوچک می‌شمرد همچنانکه او نسبت به پروردگار کریم خویش مغرور شده و در کارهایش افراط نموده است.

غلز چهار شعبه دارد: عمق بخشیدن به عقیده و نظر و منازعه در آن و انحراف و ناسازگاری.

هرکس (بی دلیل) بر عقیده و نظر خود عمق بخشد به حق دست نمی‌یابد و چیزی جز گرفتاری در سختی‌ها نصیب نمی‌شود و فتنه‌ای از او دفع نمی‌شود مگر آنکه به بلا و فتنه دیگری گرفتار شود. دینش از بین می‌رود و او در مسئله‌ای پیچیده فرو می‌رود.

و کسی که در عقیده و نظر منازعه و محاصره نماید بر اثر لجاجت به حماقت مشهور می‌شود.

و هر که دچار انحراف شود نیکی‌ها در نظر او زشت و زشتی‌ها در نظر او نیکو جلوه می‌کند.

و آن که ناسازگاری نماید راه‌ها به رویش بسته می‌شود و بر کارش ابرام می‌گیرند و خروج از آن برایش سخت می‌شود هنگامی که تابع راه مؤمنان نباشد.

شک نیز چهار شعبه دارد: جدل، هوای نفس، دودلی و تسلیم. این همان سخن خداوند متعال است که فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا رُحَّكُم تَشَارِكُ»

پس با کدام یک از نعمت‌های پروردگارت جدل کرده و آن را انکار خواهی کرد.

در روایت دیگری چنین آمده است: شعبه‌های شک عبارتند از: جدل، ترس از حق و تسلیم در برابر جهل و اهل آن.

پس هرکس از آنچه که در برابر اوست بترسد به عقب باز می‌گردد (پس روی می‌نماید) و هرکس در دین مجادله کند دچار شک و تردید می‌شود و مؤمنان برتر، از او پیشی می‌گیرند و مؤمنان دیگر (ضعیفتر) به او می‌رسند و زیر سم‌های شیطان قرار می‌گیرد. هر که در مقابل

مخالک دنیا و آخرت تسلیم شود در میان آن دو هلاک می‌شود و کسی که از آن دو نجات یابد از برکت یقین است و خداوند چیزی کمتر از یقین خلق نکرده است.

و شبهه دارای چهار شعبه است: علاقه به زینت و آرایش، فریب نفس، توجیه کجی‌ها و ناراستی‌ها و پوشاندن حق به وسیله باطل.

و آن بدین صورت است که زینت و آرایش انسان را از دلیل منحرف می‌کند و فریب دادن نفس انسان را به شهوت می‌اندازد و توجیه کجی‌ها انسان را به کجروی‌های بزرگی سوق می‌دهد و پوشاندن حق با باطل ظلمت‌هایی است که بر روی هم افتاده‌اند، و این‌ها کفر و پایه‌ها و شعبه‌های آن بود.

پایه‌ها و شعبه‌های نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نفاق چهار پایه دارد: هوای نفس، سازشکاری، غضب و طمع. هوای نفس چهار شعبه دارد: ظلم، دشمنی، شهوت و سرکشی هرکس ظلم و ستم کند گرفتاری‌هایش زیاد می‌شود و مردم او را تنها گذاشته و یکدیگر را بر ضد وی می‌کنند و هرکس عناد و دشمنی ورزد از بلاها در امان نخواهد بود و قلبش آرامش نمی‌یابد و نمی‌تواند خود را از راه شهوات حفظ نماید. و هرکس نفس خویش را در شهوات ملامت نکند در پلیدی‌ها فرو می‌رود و هرکس که نافرمانی و سرکشی کند عمداً و بدون هیچ دلیلی گمراه می‌شود.

سازشکاری چهار شعبه دارد: غرور، آرزو، ترس و سهل‌انگاری. آن بدین صورت است که ترس انسان را از حق باز می‌دارد و سهل‌انگاری موجب تأخیر در عمل می‌شود تا جایی که مرگ بر کار و عمل پیش می‌افتد و اگر آرزو نبود انسان حساب آنچه که در آن است را می‌دانست و اگر انسان حساب آنچه که در آن است را بدانند از ترس و وحشت با مرگ ناگهانی مواجه می‌شود و غرور موجب کوتاهی فرد در عمل می‌شود.

غضب نیز چهار شعبه دارد: خودبینی، خودستایی، پافشاری بی‌جا و تعصب. هرکس خودبینی کند به حق پشت می‌کند و هرکس خودستایی و فخرفروشی نماید دچار فسق و

فجور می‌شود و هرکس گرفتار تعصب شود ستمکار می‌گردد. برگناهان نیز اصرار می‌ورزد و هرکس گرفتار تعصب شود ستمکار می‌گردد و بدترین اعمال بر روی صراط اموری است که از میان پشت کردن به حق، فسق و فجور، اصرار بر گناه و یا ستمکاری پدید آمده باشد. طمع هم چهار شعبه دارد: شادی فراوان، خوش بودن، لجاجت و زیاده‌خواهی. پس شادی زیاد نزد خدا ناپسند است و خوش بودن خودخواهی است و لجاجت بلائی است که صاحبش را به کشیدن بار گناهان مجبور ساخته و زیاده‌خواهی موجب سرگرم شدن به لهویات و خوش‌گذرانی و تبدیل بهترین‌ها به بدترین‌ها می‌شود. این بود نفاق و پایه‌ها و شعبه‌های آن.

رحمت و غضب الهی

و خداوند متعال بر بندگان خود قاهر است همان‌که پادش بزرگ و وجهش جلیل است و نیکوترین خلقت را به مخلوقاتش بخشیده و دینتانش باز است و رحمتش همه‌اشیاء را در بر گرفته و امرش ظاهر و آشکار گشته و نورش درخشان است و برکتش گسترده و حکمتش هدایتگر و راهنما و کتابش نگاهبان و حجت و دلیلش روشن است و دینش خالص است. حکومتش استوار است و سخنانش حق، حسابش دقیق است و رسولانش بلیغ، پس او بدی را گناه قرار داد و گناه را فتنه و فتنه را پلیدی و آلودگی، و نیکی را خشنودی و خشنودی و رضا را توبه و توبه را پاک‌کننده قرار داد. پس هرکس توبه کند هدایت می‌یابد و هرکس تا زمانی که نزد خدایش توبه نکرده و فتنه‌گری کند و برگناه خویش اعتراف نکند در گمراهی و بلا گرفتار خواهد بود، و هیچکس بر ضد خدا اقدام نمی‌کند مگر آنکه خود دچار هلاکت می‌شود.

الله، چه قدر وسیع است توبه و رحمت و بشارت و حلم عظیمی که نزد خداست و چه قدر شدید و ترسناک است قید و بندها و آتش سوزان و عذاب‌های سخت الهی، پس هرکس موفق به اطاعت او شود از بخشش‌هایی برخوردار می‌شود و هرکس دچار معصیت و نافرمانی خداوند شود به کیفر عمل خود رسیده و طعم عذاب آن را می‌چشد و خیلی زود از کرده‌هایش پشیمان می‌شود.

حدیث شصت و ششم از این سه کس بپرهیزید

سلیم بن قیس می‌گوید شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: نسبت به دینتان از سه کس بپرهیزید: یکی مردی که تا جایی قرآن خوانده، آثار شادی و سرور آن در روی او دمیده می‌شود یا این حال بر روی همسایه‌اش شمشیر می‌کشد و به او تهمت شرک می‌زند. سلیم می‌گوید عرض کردم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام کدامیک از آن دو به شرک سزاوارترند؟ حضرت فرمود: آنکه تهمت می‌زند. یکی هم مردی که سخنان [دیگران] او را منحرف ساخته به گونه‌ای که هرگاه سخنی به میان می‌آید با دروغ آن را ادامه داده طولانی‌تر می‌کند و یکی دیگر نیز مردی که خداوند عزوجل به او قدرت و حکومت داده و او گمان می‌کند که اطاعت از او اطاعت از خدا و نافرمانی او نافرمانی خداست و او دروغ می‌گوید.

زیرا مخلوقی که در معصیت خالق گرفتار شده مورد اطاعت قرار نمی‌گیرد. بپرهیزید از مخلوقی شایسته نیست که معصیت خداوند را دوست داشته باشد و اطاعت در کنار معصیت پذیرفته نیست و نباید از کسی که معصیت خدا را انجام می‌دهد اطاعت نمود، چرا که طاعت مخصوص خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر است. همانا خداوند عزوجل فرمان به اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله داده چرا که او معصوم و پاکیزه است و مردم را به گناه فرمان نمی‌دهد. و همین‌طور فرمان به اطاعت اولی الامر داده است. زیرا آنان نیز معصوم و پاکیزه‌اند و مردم را به گناه فرمان نمی‌دهند.

حدیث شصت و هفتم

صاحبان حقیقی ولایت از زبان رسول خدا ﷺ

سلیم بن قیس از قول عبدالله بن جعفر طیار نقل می‌کند که گفت: من و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامة بن زید، پیش معاویه بودیم. بین من و معاویه سخنانی مطرح شد و من به او گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: من سزاوارترین مردم در سرپرستی مؤمنان هستم حتی از خود آنان صاحب اختیارترم و بعد از من برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام از خود مؤمنان سزاوارتر بر سرپرستی آنان است و بعد از شهادت علی علیه السلام فرزندش حسن علیه السلام سزاوارتر از مؤمنان در ولایت بر آنان است و بعد از شهادت او حسین بن علی علیه السلام شایسته‌ترین مؤمنان برای ولایت است و هرگاه او به شهادت برسد فرزندش علی بن الحسین علیه السلام برای ولایت بر مؤمنان از خود آنان صاحب اختیار است و پس از او فرزندش محمد بن علی علیه السلام برای ولایت بر مؤمنان از خود آنان صاحب اختیار است.

ای حسین علیه السلام تو او را خواهی دید، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نام دوازده امام را که نَفَرِ آنان از نسل امام حسین علیه السلام هستند به طور کامل بیان فرمود.

عبدالله بن جعفر پس از این سخنان گفت: پس از این روایت من از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامة بن زید خواستم که در مورد این حدیث شهادت دهند و آنان نیز نزد معاویه به نفع من شهادت دادند.

سلیم بن قیس می‌گوید: من این روایت را از سلمان و ابوذر و مقداد (رحمت الله علیهم) نیز شنیدم و آنها به من گفتند که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند.

حدیث شصت و هشتم

علی علیه السلام از همه جلوتر و به خدا نزدیکتر

سلیم بن قیس از امام حسن مجتبی علیه السلام و آن حضرت از پدرش علی علیه السلام نقل می‌کند که علی علیه السلام در مورد این قول خداوند متعال که می‌فرماید: **الشَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**^۱ چنین فرمود: من از همه پیشی‌گیرندگان به سوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوترم و از همه کسانی که به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شده‌اند به خدا و رسولش نزدیکترم.

۱. به نقل از کنز الفوائد کراچی.

۲. آیات ۱۰ و ۱۱ - سوره واقعه در پیشی‌گیرندگان به سوی خدا هستند که نزد خدا مقربند.

حدیث شصت و نهم^۱ شیعیان راستین در وصیت امیرالمؤمنین^{علیه السلام}

سلیم بن قیس می‌گوید: شنیدم که امیرالمؤمنین^{علیه السلام} در همان ماهِ رضائی که به شهادت رسید در حالی که در بین فرزندان خود امام حسن^{علیه السلام} و امام حسین^{علیه السلام} و فرزندان عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و جمعی از شیعیان خاص خود قرار داشت چنین می‌فرمود: مردم را با آنچه برای خود پسندیده‌اند رها کنید و در زمان سلطهٔ دشمنان خود را ملزم به سکوت نمایید. چرا که تصرف حق شما توسط دشمنانی که ستمکار و حسودند به شما آسیبی نمی‌رساند.

مردم سه گروهند: گروهی با نور ما روشن هستند^۲ و گروهی از راه دوستی ما نان می‌خورند و گروهی که به سبب ما هدایت یافته و مطیع فرامین ما شده‌اند و این گروه کمترین افراد را دارد. آنان همان شیعیان نجیب و حکیم و عالمان فقیه و پرهیزکاران سخاوتمند هستند. خوشا بحالشان که چه جایگاه خوبی دارند!

حدیث هفتادم فضائل علی^{علیه السلام} از زبان خورشید

سلیم بن قیس می‌گوید: از ابوذر یعنی جناب بن جناده غفاری شنیدم که گفت: شبی سرورم حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله} را دیدم که به امیرالمؤمنین^{علیه السلام} چنین فرمود: فردا که از راه رسید به سوی کوه‌های بقیع برو و در قسمت بلندی از زمین، بایست و هنگامی که خورشید طلوع نمود بر او سلام کن که خداوند متعال به او فرمان داده جواب تو را با بیان اوصافی که در تو هست بدهد.

گفتگوی علی^{علیه السلام} با خورشید

روز بعد که فرارسید امیرالمؤمنین^{علیه السلام} در حالی که ابوبکر و عمر و گروهی از مهاجر و انصار او را همراهی می‌کردند از شهر خارج شد تا اینکه به بقیع رسید و در جای بلندی از زمین ایستاد. هنگامی که خورشید بر تو افشانی اش را آغاز کرد علی^{علیه السلام} فرمود: سلام بر تو ای مخلوق جدید^۱ و مطیع خدا! در این هنگام همگی شنیدند که ندائی از آسمان چنین پاسخ داد: و سلام بر تو ای اول و ای آخر و ای ظاهر و ای باطن ای آنکه بر همه چیز آگاهی. ابوبکر و عمر و مهاجر و انصار همین که سخنان خورشید را شنیدند از هوش رفتند و پس

۱. منظور از جدید ابتدای طلوع کردن خورشید است.

۱. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۰۴.
۲. ظاهر معنی این است که گروهی شخصیت و موقعت اجتماعی خود را از نسبت دادن خود به ائمه^{علیهم السلام} به دست آورده‌اند و الا خودشان هیچ فضیلتی ندارند.

از مدتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن مکان به شهر برگشت به هوش آمدند و همراه با جماعتی خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانده و به آن حضرت عرض کردند: تو به ما می‌گویی که علی علیه السلام انسانی است مانند ما و حال آنکه خورشید او را با اوصافی خطاب کرد که خداوند خود را با آن اوصاف خطاب می‌فرماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما از خورشید چه شنیدید؟

آن‌ها جواب دادند: شنیدیم که می‌گفت: و سلام بر تو ای اولی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفته است زیرا علی علیه السلام اولین نفری است که به من ایمان آورد.

آن‌ها گفتند: و شنیدیم که خورشید گفت: یا آخر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفته زیرا علی علیه السلام آخرین نفری است که با من می‌ماند و مرا

غسل داده و کفن نموده و در قبرم می‌گذارد.

گفتند: شنیدیم که خورشید گفت: ای ظاهر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفته. زیرا تمام علم من برای او ظاهر گشته.

آن‌ها گفتند: و شنیدیم که به او گفت: ای باطن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفته زیرا تمام اسرار من در باطن اوست.

آن‌ها گفتند: شنیدیم که خورشید گفت: ای آنکه بر همه چیز آگاهی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفته است زیرا او بر حلال و حرام و واجب و مستحب و هر

آنچه از این قبیل است آگاهی دارد.

پس از این سخنان همه آنان برخاسته و گفتند: همانا محمد صلی الله علیه و آله ما را در ظلمت و تاریکی

شب انداخت. ^۱ و از درب مسجد بیرون رفتند.

«وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	بخش اول: مقدمه مترجم
۱۱	مروری بر زندگی سلیم بن قیس هلالی
۲۱	بخش دوم: تحقیقی مهم پیرامون کتاب سلیم
۲۱	فائده اول:
۲۷	تفاوت نسخه‌های کتاب سلیم
۲۷	جهت اول: اختلاف در سند ابتدایی کتاب
۲۹	جهت دوم: تفاوت در ترتیب احادیث
۲۹	جهت سوم: تفاوت در تعداد احادیث
۳۰	فائده دوم: اقوال علماء در اعتبار کتاب سلیم
۳۳	فائده سوم: وصیت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> به فرزندش امام حسن <small>علیه السلام</small>
۳۴	متن وصیت
۳۸	خداحافظی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۸	منابع دیگر این وصیت
۳۹	فائده چهارم: احادیث منقول از سلیم که در کتاب او نیامده
۳۹	فائده پنجم: علماء و محققینی که در کتاب‌های خود از سلیم روایت کرده‌اند
۵۱	بخش سوم: متن کتاب سلیم
۵۲	استاد کتاب سلیم
۵۲	داستان کتاب سلیم
۶۱	حدیث اول
۶۱	رحلت پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۱	حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> بر بالین پدر
۶۱	اهل بیت <small>علیهم السلام</small> بر گردن‌گان خداوند
۶۲	فضائل اختصاصی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۶۳	فضائل اختصاصی اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۶۳	درجات اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۶۴	مظلومیت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> از زبان پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۵	حدیث دوم
۶۵	بشارت باغ‌های بهشتی برای علی <small>علیه السلام</small>

۶۵	پدرم فدای تنهای شهید
۶۶	وظایف امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> از زبان پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۸	حدیث سوم
۶۸	جریان بیعت با ابوبکر از زبان برادرین عازب
۷۳	حدیث چهارم
۷۳	جریان سقیفه از زبان سلمان
۷۵	پیشگویی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> از وقایع طلّۀ بنی ساعده
۷۸	هجوم به خانه علی <small>علیه السلام</small>
۸۱	حوادث منجر به شهادت حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۸۱	یادآوری جریان غدیرختم و اعتراف مردم بر آن
۸۲	دفاع امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> از فضائل و حق خود
۸۷	بیعت اجباری یاران علی <small>علیه السلام</small>
۸۹	سخنان علی <small>علیه السلام</small> بعد از بیعت اجباری
۹۳	حدیث پنجم
۹۳	جایگاه ابلیس و بنیانگذار سقیفه در روز قیامت
۹۴	حدیث ششم
۹۴	افتخارات علی <small>علیه السلام</small> از زبان پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۹۵	سخنان حسن بصری در وصف علی بن ابیطالب <small>علیه السلام</small>
۹۸	حدیث هفتم
۹۸	انقسام امت به هفتاد و سه فرقه
۹۸	صفات شیعه و ائمه شیعه
۹۹	اوصاف فرقه‌های منحرف
۱۰۲	فرق ایمان و اسلام
۱۰۴	حدیث هشتم
۱۰۴	اسلام و ایمان
۱۰۵	پایه‌های ایمان
۱۰۸	حدیث نهم
۱۰۸	خطبه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> درباره اسلام و ایمان
۱۱۰	حدیث دهم
۱۱۰	دلیل اختلاف احادیث
۱۱۵	تأییدات ائمه بر حدیث سلیم

۱۱۹	حدیث یازدهم
۱۱۹	تفاخر مهاجرین و انصار و فضائل علی <small>علیه السلام</small> از زبان خودش
۱۲۲	برادری علی <small>علیه السلام</small> با رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۲۲	تنها خانه‌ای که درش به مسجد باز می‌شود
۱۲۳	علی <small>علیه السلام</small> ولی مؤمنان
۱۲۳	علی <small>علیه السلام</small> پرچمدار خیر
۱۲۳	علی <small>علیه السلام</small> مبلغ براءت
۱۲۴	علی <small>علیه السلام</small> از پیامبر
۱۲۴	علی <small>علیه السلام</small> محرم اسرار پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۲۵	علی <small>علیه السلام</small> افضل امت
۱۲۵	علی <small>علیه السلام</small> و حدیث ثقلین
۱۲۶	دشمن علی <small>علیه السلام</small> دروغگو است
۱۲۷	مناظره با طلحه
۱۳۷	حدیث دوازدهم
۱۳۷	خطبه علی <small>علیه السلام</small> در تشویق مردم به جنگ
۱۳۸	مناظره علی <small>علیه السلام</small> با أشعث بن قیس
۱۴۶	حدیث سیزدهم
۱۴۶	اشعار ابومختار در مدح عمر و انتقاد به کارگزاران او
۱۴۷	جواب ابن غلاب به اشعار ابومختار
۱۴۸	دریافت غرامت از کارگزاران
۱۴۸	چرا قنقذ از غرامت معاف شد؟
۱۵۰	حدیث چهاردهم
۱۵۰	بدعتها و اعتراضات ابوبکر و عمر
۱۵۱	غضب فدک
۱۵۲	دفاعیات حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> درباره فدک
۱۵۳	نقشه قتل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۵۵	عجایی از بدعت‌های جاهلانه ابوبکر و عمر
۱۵۸	فضائل اهل بیت از زبان رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۶۲	اعتراضات عمر به پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۶۴	سلام بر علی <small>علیه السلام</small> با عنوان امیرالمؤمنین
۱۶۵	مراحل و شیوه‌های مختلف غضب خلافت

۲۱۲	حدیث بیست و چهارم.....
۲۱۲	اعانت عایشه به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و عکس العمل پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۱۳	حدیث بیست و پنجم.....
۲۱۳	پیام‌های معاویه به علی <small>علیه السلام</small> و جواب‌های آن حضرت
۲۱۶	پاسخ علی <small>علیه السلام</small> به پیام معاویه.....
۲۲۰	خطبه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در صفین.....
۲۲۴	روایاتی دیگر از رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> در باب فضیلت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۲۷	نامه‌های دیگر از معاویه به علی <small>علیه السلام</small>
۲۲۹	نامه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در پاسخ به نامه معاویه.....
۲۳۵	آیاتی که درباره معاویه و بنی امیه نازل شده است
۲۴۰	حدیث بیست و ششم.....
۲۴۰	گزارشی از سفر معاویه به مدینه و اقدامات کینه توزانه پس از آن.....
۲۴۴	خشم معاویه از مناقب علی <small>علیه السلام</small> و حاصل کینه ورزی‌های او.....
۲۴۶	فشار بر شیعیان علی <small>علیه السلام</small> در شهرهای اسلامی.....
۲۴۷	نامه معاویه برای جعل حدیث درباره خلفاء.....
۲۵۰	خطبه امام حسین <small>علیه السلام</small> در منی پس از شهادت امام حسن <small>علیه السلام</small>
۲۵۴	حدیث بیست و هفتم.....
۲۵۶	جریان درخواست کتف توسط پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> از زبان ابن عباس.....
۲۵۸	حدیث بیست و هشتم.....
۲۵۸	مشاهدات سلیم از جنگ جمل.....
۲۶۰	حدیث بیست و نهم.....
۲۶۰	مناظره امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> با طلحه و زبیر در جنگ جمل.....
۲۶۳	حدیث سیام.....
۲۶۳	نمونه‌ای از هزاران باب علم علی <small>علیه السلام</small>
۲۶۴	حدیث سی و یکم.....
۲۶۴	حدیث سلونی قبل آن تقدونی.....
۲۶۵	حدیث سی و دوم.....
۲۶۵	شرح فرقه‌های مختلف یهود و نصاری و مسلمین از زبان علی <small>علیه السلام</small>
۲۶۶	حدیث سی و سوم.....
۲۶۶	مهمترین شنیده این عباس از علی <small>علیه السلام</small>
۲۶۷	حدیث سی و چهارم.....

۱۶۸	حدیث پانزدهم.....
۱۶۸	خطبه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> قبل از جنگ صفین.....
۱۷۲	بت پرستی عمر و ابوبکر در زمان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۷۶	حدیث شانزدهم.....
۱۷۶	گفتگوی علی <small>علیه السلام</small> با راهب نصرانی در فضیلت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۸۱	حدیث هفدهم.....
۱۸۱	خطبه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> درباره فتنه‌ها.....
۱۸۱	علم بی حد علی <small>علیه السلام</small>
۱۸۲	خبر از بلایای آینده.....
۱۸۳	خبر از فتنه‌های آینده.....
۱۸۵	نصایح علی <small>علیه السلام</small> به مردم.....
۱۸۸	حدیث هجدهم.....
۱۸۸	نقل حدیث توسط علی <small>علیه السلام</small> برای سلیم در باب مراتب علماء و مردم.....
۱۹۱	حدیث نوزدهم.....
۱۹۱	وصیت ابودر به امیرالمؤمنین حقیقی.....
۱۹۵	حدیث بیستم.....
۱۹۵	وصیت ابودر به علی <small>علیه السلام</small> در زمان عثمان.....
۱۹۸	حدیث بیست و یکم.....
۱۹۸	نمونه‌هایی از محبت‌های رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> به حسین <small>علیه السلام</small>
۱۹۸	آب خواستن امام حسن و امام حسین <small>علیهم السلام</small>
۱۹۹	امام حسن و امام حسین <small>علیهم السلام</small> سوار بر دوش پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۰۰	فضائل ائمه <small>علیهم السلام</small> از زبان رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۰۱	امام حسین <small>علیه السلام</small> سوار بر پشت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۰۱	امام حسن <small>علیه السلام</small> سوار بر گردن پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> هنگام منبر
۲۰۲	حدیث بیست و دوم.....
۲۰۲	انتقادات و سخنان عمرو عاص و معاویه بر ضد علی <small>علیه السلام</small>
۲۰۲	خطبه عمرو عاص در شام بر ضد علی <small>علیه السلام</small>
۲۰۳	خطبه علی <small>علیه السلام</small> در جواب خطبه عمرو عاص.....
۲۰۴	معاویه و استخدام جاعلان حدیث بر ضد علی <small>علیه السلام</small>
۲۰۶	حدیث بیست و سوم.....
۲۰۶	نامه سزوی معاویه به زیادبن سمیه.....

۳۱۴	اعانت به رسول خدا ﷺ و اهل بیت او ﷺ
۳۱۴	عکس العمل رسول خدا ﷺ به این توهین
۳۱۵	فضائل اهل بیت ﷺ از زبان رسول خدا ﷺ
۳۱۶	حدیث چهل و ششم
۳۱۶	پرتترین فضائل علی ﷺ از زبان سلمان و مقداد و ابوذر
۳۱۹	حدیث چهل و هفتم
۳۱۹	ولایت علی ﷺ معیار ایمان و کفر
۳۲۰	حدیث چهل و هشتم
۳۲۰	حوادث ناگوار و مصائب اهل بیت ﷺ پس از شهادت پیامبر اکرم ﷺ
۳۲۲	آتش در خانه اهل بیت ﷺ
۳۲۳	یاوران علی ﷺ
۳۲۶	ماجرای غضب فدک
۳۲۷	عدم رضایت حضرت زهرا ﷺ از ابوبکر و عمر
۳۲۸	شهادت حضرت زهرا ﷺ و تدفین آن حضرت
۳۳۰	توطئه قتل امیرالمؤمنین ﷺ و عکس العمل آن حضرت
۳۳۳	بخش چهارم: احادیث الحاقی
۳۳۵	حدیث چهل و نهم
۳۳۵	مردن به مرگ جاهلیت
۳۳۶	حدیث پنجاهم
۳۳۶	حدیث کشتی نوح از زبان ابوذر در کنار کعبه
۳۳۸	حدیث پنجاه و یکم
۳۳۸	علی ﷺ راسخ در علم
۳۳۹	حدیث پنجاه و دوم
۳۳۹	وجوب اطاعت از اهل بیت ﷺ
۳۴۰	حدیث پنجاه و سوم
۳۴۰	بهشت مشتاق چهار نفر است
۳۴۲	حدیث پنجاه و چهارم
۳۴۲	همراهی قرآن با اهل بیت و بالعکس
۳۴۳	حدیث پنجاه و پنجم
۳۴۳	فضائل امام حسین ﷺ از زبان پیامبر ﷺ
۳۴۴	حدیث پنجاه و ششم

۲۶۷	خطبه مالک اشتر
۲۶۹	خطبه امیرالمؤمنین ﷺ پس از جنگ
۲۷۰	نامه معاویه به علی ﷺ
۲۷۱	پاسخ علی ﷺ به نامه معاویه
۲۷۴	حدیث سی و پنجم
۲۷۴	ناسزاگویی شامیان به امیرالمؤمنین ﷺ
۲۷۶	حدیث سی و ششم
۲۷۶	فضائل امیرالمؤمنین ﷺ از زبان مقداد
۲۷۸	حدیث سی و هفتم
۲۷۸	سخنان اصحاب صحیفه ملعونه هنگام مرگ
۲۷۹	سخنان ابو عبیده جراح و سالم ابی حذیفه هنگام مرگ
۲۸۰	سخنان ابوبکر و عمر هنگام مرگ
۲۸۱	گزارش مرگ ابوبکر از زبان پسرش محمد
۲۸۴	ارتباط امیرالمؤمنین ﷺ با رسول خدا ﷺ و فرشتگان
۲۸۵	تأییدی دیگر از امیرالمؤمنین ﷺ برای حدیث
۲۸۶	حدیث سی و هشتم
۲۸۶	تقسیم اُمت به سه فرقه حق و باطل و متحیر گمراه
۲۸۷	حدیث سی و نهم
۲۸۷	جریان غدیرخیم از زبان ابوسعید خدری
۲۸۸	اشعار حسنین ثابت در وصف واقعه غدیر
۲۹۰	حدیث چهلم
۲۹۰	ده خصصت علی ﷺ در رابطه با رسول خدا ﷺ
۲۹۲	حدیث چهل و یکم
۲۹۲	آخرین عهد رسول خدا ﷺ با امیرالمؤمنین ﷺ
۲۹۴	حدیث چهل و دوم
۲۹۴	مناظره عبدالله بن جعفر ﷺ با معاویه
۳۰۵	حدیث چهل و سوم
۳۰۵	خطبه شمام در صفات مؤمنان
۳۱۱	حدیث چهل و چهارم
۳۱۱	اخبار غیبی پیامبر اکرم ﷺ از بهشت و جهنم
۳۱۴	حدیث چهل و پنجم

۳۴۴	پرترین فضیلت علی <small>علیه السلام</small> از زبان خود حضرت
۳۴۷	حدیث پنجاه و هفتم
۳۴۷	فرقه‌های امت اسلام و یهود و نصاری
۳۴۹	حدیث پنجاه و هشتم
۳۴۹	صحیفه علی <small>علیه السلام</small> و خبر از شهادت ائمه <small>علیهم السلام</small>
۳۵۲	حدیث پنجاه و نهم
۳۵۲	خطبه امام حسن <small>علیه السلام</small> در دفاع از حق ولایت
۳۵۴	حدیث شصت
۳۵۴	کم‌گویی از نشانه‌های علم و دانش
۳۵۵	حدیث شصت و یکم
۳۵۵	انقسام دانشمندان در کلام رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۵۶	حدیث شصت و دوم
۳۵۶	انواع علم در کلام امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۵۷	حدیث شصت و سوم
۳۵۷	کسی که شیطان در نطفه‌اش شریک است
۳۵۸	حدیث شصت و چهارم
۳۵۸	دعایی برای راحتی وضع حمل
۳۵۹	حدیث شصت و پنجم
۳۵۹	پایه‌ها و شعبه‌های کفر و نفاق
۳۶۲	رحمت و غضب الهی
۳۶۳	حدیث شصت و ششم
۳۶۳	از این سه کس بهره‌زید
۳۶۴	حدیث شصت و هفتم
۳۶۴	صاحبان حقیقی ولایت از زبان رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۶۵	حدیث شصت و هشتم
۳۶۵	علی <small>علیه السلام</small> از همه جلوتر و به خدا نزدیکتر
۳۶۶	حدیث شصت و نهم
۳۶۶	شیعیان راستین در وصیت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۶۷	حدیث هفتادم
۳۶۷	فصائل علی <small>علیه السلام</small> از زبان خورشید
۳۶۷	گفتگوی علی <small>علیه السلام</small> با خورشید